تاریخ ارمنیان

اثر

موسس خورناتسی

(موسی خورنی)

تاریخنگار ارمنی سده پنجم میلادی

ترجمه، مقدمه، حواشی، پیوستها

ادیک باغداساریان

(ا. گرمانیک)

تهران ۱۳۸۰

تاریخ ارمنیان

اثر

موسِس خورناتسی

(موسی خورنی)

تاریخنگار ارمنی سده پنجم میلادی

ترجمه، مقدمه، حواشی، پیوستها

ادیک باغداساریان

(ا. گرمانیک)

تهران ۱۳۸۰

ISBN 964-06-0741-X

شابک X-۰۷۴۱-۰۶-۹۶۴

تاریخ ارمنیان

اثر
موسس خورناتسی
(موًسی خورنی)

تاریخنگار ارمنی سده پنجم میلادی

ترجمه، مقدمه، حواشی، پیوستها
ادیک باغداساریان
(ا. گرمانیک)

تهران ۱۳۸۰

این کتاب به هزینه آقای مهندس واروژ کورغیان به یاد جاویدان پدر گرامیشان زنده یاد یرواند کورغیان به چاپ رسیده است.

ترجمان از محبت بی دریغ آقای مهندس واروژ کورغیان سپاسگزاری می نماید.

نام کتاب : تاریخ ارمنیان
نویسنده : موسس خورناتسی (موسی خورنی)
ترجمان : ادیک باغداساریان (ا. گرمانیک)
ناشر : مولف
نوبت چاپ : نخست ۱۳۸۰
شمارگان : ۱۰۰۰
چاپ : احسان
قیمت : ۳۰۰۰ تومان

فهرست

۴– پیوست ها

سخن آغاز

تاریخنگاری ارمنی دارای پیشینه ای بس طولانی است. پس از پیدایی حروف ارمنی در اوایل سده پنجم میلادی به دست مسروپ ماشتوتس قدیس[۱] که نیاز مبرم شـرایط سیاسـی- اقتـصادی و اجتمـاعی حاکم بر ملت ارمنی در آن دوران بود، ده ها اثر مذهبی و تاریخی ترجمه و نگارش یافتند و در همین سده بود که تاریخنگاری مدون ارمنی پایه گذاری شد. نخستین اثر توسط کوریون[۲] شاگرد ماشـتوتس بنام "زندگینامه ماشتوتس"[۳] نگارش یافت که در آن نگارنده به بررسی زندگانی ماشتوتس و چگونگی پیدایی الفبای ارمنی و جریانهای تاریخی مربوط در ارمنستان می پردازد. آنگاه "تـاریخ ارمنیـان" اثـر آگاتانگغوس(سده پنجم) نگاشته شد که نخستین کتاب با همین عنوان در ادب ارمنـی بـشمار مـی رود. سپس تاریخنگاران و اندیشمندان دیگر چون پاوستوس بوزاند[۴]، یزنیک کغباتـسی[۵] و یغیـشه[۶] در سـده یاد شده آثار خود را پدید آوردند.[۷]

موسی خورنی[۸] که در حدود سال ۴۱۰ چـشم بـه جهـان گـشود و در سـنین ۲۵-۲۰ سـالگی نـزد مسروپ ماشتوتس و جاثلیق ساهاک پارتو[۹] شاگردی کرد پـس از کـسب تحـصیلات در اسـکندریه و ادسا بسال ۴۴۰م. به ارمنستان بازگشت و به درخواست ساهاک باگراتونی حـاکم و مرزبـان ارمنـستان پیش از سال ۴۸۲ "تـاریخ ارمنیـان" خـود را بپایـان بـرد. یکـی از وجـوه تمـایز اثـر خـورنی از آثـار

۱- mesrop'- masht'ots

۲- k'oriun

۳- vark-masht'otsi

۴- pavst'os buzand

۵- yeznik' k'oghbatsi

۶- yeghishe

۷- برای راهنمایی در باره آوانگاری به پیوست ۸ نگاه کنید.

۸- به ارمنی movses-khorenatsi

۹- sahak' p'artev

تاریخنگاران پیش از او نخست این است که وی تاریخ ارمنی را از سپیده دم تـاریخ (از دیـدگاه او) تـا عصر خود ارائه داده است، دیگر آنکه او به اهمیت وقایعنگاری توجه خاصـی معطـوف داشـته، سـوم آنکه او از منابع بسیار غنی و اکثر آثار تاریخی موجود در زمان خود بـه زبانهـای مختلـف سـود بـرده است، در واقع با آثار خود تاریخنگاری اصولی و علمی را در ادب ارمن پایه گـذاری نمـود و بـه حـق "پدر تاریخنگاری" ارمنی لقب یافت.

تاریخ خورنی نه تنها برای ارمنستان که برای سرزمین های همسایه و از همه مهمتر برای ایران نیـز دارای اهمیت درجه اول است. نگارنده سطور با توجه به اهمیت این اثـر بـویژه بـرای تـاریخ ایـران از حدود بیست سال پیش با تشویق جنـاب آقـای فریـدون جنیـدی سرپرسـت بنیـاد فرهنگـی نیـشابور و دوستان پژوهشگر دیگر ترجمه کتاب حاضر را آغاز نمود. لیکن پس از اتمام ترجمه تا امـروز امکـان چاپ آن فراهم نگردید. در همین فاصله زمانی نگارنده با استفاده از فرصت موجود، ترجمـه را مـورد بازنگری قرار داده در بسیاری از موارد یادداشت هایی در انتهای صفحات اضافه نمود و متن بـصورت امروزی آماده چاپ شد.

در باره ترجمه های فارسی تاریخ خورنی یادآوری چند نکته بایـسته اسـت. تـا آنجـا کـه نگارنـده سطور آگاهی دارد، نخستین بار بسال ۱۳۳۱ خلاصه ای از برخی بخش های تـاریخ خـورنی بـا ترجمـه آقای آبراهام هواساپیان و به احتمـام آقـای ابـراهیم دهگـان توسـط کتابفروشـی داودی اراک در ۴۰ صفحه به چاپ رسید. این ترجمه اگر چه بعنوان نخستین گام شایسته تقدیر اسـت امـا متاسـفانه چـه از نظر ترجمه و چه از نظر امانت داری و بویژه از نظر ترجمه منابع تاریخی که بـا دقـت خاصـی از نظـر زبانشناسی، تاریخ شناسی و جز اینها باید انجام گردد دارای نواقص فـراوان بـود و از دیگـر سـو تنهـا خلاصه ای از چند بخش را شامل می گردید و نه تمام کتاب را.

پس از اینکه نگارنده سطور ترجمه تاریخ خورنی را بپایان بـرد در سـال ۱۳۶۴ آگـاهی یافـت کـه همین اثر توسط پروفسور گئـورگی نعلبنـدیان، اسـتاد دانـشگاه دولتـی ایـروان ترجمـه و چـاپ شـده است[۱۰]و پس از اندک زمانی این کتاب را نیز دریافـت نمـودم. در اولـین نگـاه از ادامـه بـازنگری بـه ترجمه خود صرف نظر کردم و با ملاحظه ترجمه نعلبندیان چنین اندیشیدم که ترجمه فارسی خـورنی نیز در شمار ترجمه های دیگر زبان های خورنی قرار گرفته کار تمام شده قلمداد مـی گردیـد. لـیکن پس از مطالعه دقیق آن و بویژه با دریافت نظرات نویسندگان فارسی زبان دال بر عدم کفایـت ترجمـه یاد شده از نظر علمی و زبان فارسی، ارائه ترجمه ای که نـواقص کـار پروفـسور نعلبنـدیان را جبـران کند، اجتناب ناپذیر گردید، به همین دلیل نگارنده نیز با اعتقاد بر همین نظرات بازنگری ترجمه خـود را ادامه و آن را بپایان رساند. بویژه در فاصله زمانی که کتاب جهت اخذ مجوز به وزارت ارشاد ارائـه شده بود (از ۱۳۷۴تا کنون) متن را مورد بازنگری نمودیم.

[۱۰] - تاریخ ارمنستان، موسس خورناتسی (موسی خورنی)، ترجمه و مقدمه وتحاشـی گئـورگی نعلبنـدیان، ایـروان: ۱۹۸۴.

اشکالات ترجمه پروفسور نعلبندیان آنقدر متنوع و متعدد است که بررسی آنها از حوصله این نامه بیرون است. می توان نقد و بررسی آن را طی مقاله ای مفصل در آینده به جامعه علم و تحقیق تقدیم نمود. اما می توان این اشکالات را در چند گروه دسته بندی کرد.

بنا به عقیده اکثر پژوهشگرانی که ترجمه نعلبندیان را مطالعه کرده اند، زبان ترجمه بسیار مهجور و معرب و ثقیل بوده با روند تحولی زبان فارسی در روزگار ما هماهنگی ندارد. دوم آنکه مترجم یک منبع تاریخی را در متن اصلی هنگام ترجمه گاهی تفسیر نیز نموده است بجای آنکه نظرات خود را در زیر نویس ارائه دهد. به نظر نگارنده این سطور منبع تاریخی حتی الامکان باید همانند اصل اثر و با رعایت دقیق امانت داری ترجمه گردد و تفسیر جملات و واژه ها و رویدادهایی را که گاهی مبهم هستند باید به جامعه پژوهش و تحقیق واگذار کرد و حداقل نظر خود را جدا از متن اصلی افزون نمود. سوم آنکه اسامی افراد دقیقا" به شکل ارمنی ارائه شده اند که برای فارسی زبانان نامأنوس می باشند. به نظر نگارنده سطور باید هر دو صورت قید می شد. چهارم آنکه در بسیاری موارد واژه های نادرست فارسی در برابر واژه های ارمنی استفاده کرده اند. (از جمله انجیل را به جای کتاب مقدس، اعتزالیون را به جای بدعت گذار(صفحه ۳۱)).

پنجم: برخی نام ها اشتباه نوشته شده اند (ص۳۷، بجای مرود ایشان مروگ نوشته اند). ششم، نام های جغرافیایی را به شکل ارمنی آنها ادا کرده اند بدون اینکه شکل فارسی را نیز در زیر نویس و یا در متن یادآور شوند (بجای شهر افسوس شکل ارمنی آن یپه سس را قید می کنند، خواننده فارسی زبان از کجا باید به مفهوم اصلی پی ببرد؟)

هفتم: برخی از اسامی را به شکل نادرست ترجمه کرده اند که اثبات آنها جای بحث و مداقه و بررسی دارد. (ص۴۳، بجای پاروخ **parokh**، فرخ آورده اند). هشتم: معرفی نامهای اقوام نادرست ترجمه شده اند، خورنی نام پارسی را بکار می برد اما مترجم آن را ایرانی ترجمه می کند. در هیچکدام از آثار تاریخی قدیم ارمنی واژه ایران بکار نرفته است بلکه پارس یا پارسکاستان (کشور پارس) بکار رفته است. (ص ۶۲). نهم: اطلاعات نادرست زمانی در ترجمه پروفسور نعلبندیان وجود دارد. برای نمونه بجای ۳۱ سال ۳۰ سال آورده اند (ص۸۷) و یا بجای یازده سال، ۱۵ سال قید کرده اند(ص۸۸) دهم: برخی جملات و عبارات در ترجمه نعلبندیان حذف شده است (ص۶۶، سه سطر در پایان شماره ۲۴ حذف شده است). یا به تاریخ نیاز نامه (**pituits hyusman patmutiun**) اشاره نکرده آن قسمت را حذف کرده اند (ص۵۷، پیش از پاراگراف آخر۹. یازدهم: گاهی واژه ها و عباراتی که در متن اصلی وجود ندارد، اضافه کرده اند (ص ۴۲، رودخانه ای خوش آب و پر صدا....) در ترجمه شعرها به سندیت متن لطمه زده اند، ص۷۵). دوازدهم: برخی از کلمات فارسی از جمله کلمات ربط را اشتباه ترجمه کرده اند که در جان کلام اثر می گذارد (ص۴۹، به جای ونیز، همچنین، کلمه حتی آمده است، ص۵۵ بجای فرزندان، کلمه پسران آمده است).

در پایان، باید افزود که پروفسور نعلبندیان اکثر زیر نویس هایی که در پایان کتابشان آورده اند، به خودشان متعلق و منتسب دانسته اند در حالیکه اکثریت مطلق آنها تلاش و کوشش استاد فقید

پروفسور استپان مالخاسیان می باشد که بهترین ترجمه آشخاراباراباریا زبان ارمنی امروزی را از تاریخ خورنی ارائه داده اند و توضیحات بسیار محققانه به این ترجمه افزوده اند.

با توجه به مشکلات موجود در ترجمه های پیشین بود که نگارنده سطور با تشویق نویسندگان و دوستان پژوهشگر بر آن شد ترجمه خود را بازنگری و تکمیل و آماده چاپ نماید.

در ترجمه کنونی سعی شده است ۱) زبان فارسی ادبی امروزی در حد امکان مورد استفاده قرار گیرد و از کلمات و واژه های معرب و منسوخ اجتناب گردد. ۲) تلاش شده است اثر خورنی را همانگونه که هست در محدوده مسائل مطرح در فن ترجمه، ارائه گردد بدین معنی که امانت داری و حفظ اهمیت سندیت اثر مراعات گردد. ۳) با توجه به اینکه استاد استپان مالخاسیان مترجم آشخارابار (زبان امروزی ارمنی) تاریخ خورنی مقدمه ای بسیار محققانه در باره زندگی و آثار خورنی و اطلاعات جامع در باره موضوعات مربوط به آنها نگاشته بودند، نگارنده نیز آنها را ترجمه نموده با برخی اضافات و موارد تکمیلی در ابتدای ترجمه حاضر افزود و توضیحات مالخاسیان در مورد قسمت های مختلف کتاب را در بخش پایانی کتاب در پیوست شماره یک بعلاوه برخی اصلاحات و اضافات افزون نمود، این گونه توضیحات در متن بصورت اعدادی داخل آکولاد مانند {۱} ارائه شده اند. توضیحات نگارنده سطور (ترجمان کتاب فعلی) در زیر نویس هر صفحه آمده و در انتهای آنها نام ترجمان بصورت (ا.گرمانیک) یا (ا.گ.) یاد شده است . ۴) کلیه نام ها اعم از نام افراد، جغرافیایی، اقوام و غیره به شکل فارسی در ترجمه آمده اند لیکن شکل ارمنی آنها نیز در زیر نویس با آوانگاری ارمنی قید شده است و در برخی موارد شکل های زبان های لاتین، یونانی، آشوری، انگلیسی و فرانسه نیز برای تشریح بیشتر موضوع اضافه شده اند. ۵) مرجع اصلی ترجمه متن گرابار یا زبان کلاسیک و باستانی ارمنی است لیکن حین ترجمه از ترجمه های آشخارابار[11]، ترجمه انگلیسی تامسون[12]، ترجمه نعلبندیان در بازنگری اخیر استفاده شده است. در کنار آنها از منابع متعدد بهره گرفته شده است که فهرست آنها در پیوست شماره ۵ آمده است. ۶) سعی شده است هیچ مطلبی از متن اصلی نه کم شود و نه چیزی به آن اضافه گردد و دقیقا" نوشته خورنی ارائه گردد. ۷) از نظر اینکه کتاب حاضر می تواند مورد استفاده پژوهشگران تاریخ، زبانشناسی، اسطوره شناسی، جغرافیا، زمین شناسی، گاهشماری، موسیقی، هنر و بسیاری از رشته های دیگر قرار گیرد، تلاش شده است حین ترجمه کلیه ظرافت های مهم از این نظر مورد توجه قرار گیرد.

ترجمان برای اینکه خوانندگان گرامی به آگاهی های بیشتری در باره تاریخ ارمنستان تا زمان خورنی در دست داشته باشند، پیوست های زیر را به ترجمه کتاب افزوده است:

---

[11] - تاریخ ارمنیان، موسی خورنی (به زبان ارمنی آشخارابار) ترجمه آشخارابار بوسیله آکادمیسین استپان مالخاسیان، ایروان: ۱۹۶۸ و چاپ جدید ایروان: ۱۹۹۰.

[12]- Moses Khorenatsi, History of the Armenians, transl. and commentary on the literary sources by Robert W. Thomson, Harvard University press, 1980.

پیوست شماره یک: توضیحات آکادمیسین استپان مالخاسیان.
پیوست شماره دو: نقشه ارمنستان بر اساس "جهان نمای" شیراکاتسی.
پیوست شماره سه: نقشه ارمنستان در زمان ماشتوتس و خورنی.
پیوست شماره چهار: فهرست سلسله های پادشاهی ارمنستان.
پیوست شماره پنج: رهبران کلیسای ارمنی از ابتدا تا زمان خورنی.
پیوست شماره شش: گاهنامه ارمن.
پیوست شماره هفت: سپاهنامه ارمن.
پیوست شماره هشت: راهنمای آوانگاری ارمنی.

همانگونه که پیشتر یاآور شدیم، در متن اصلی ترجمه، ترجمان توضیحات خود را در زیر نویس افزوده است. بنابراین زیر نویس ها کلا" به مترجم تعلق دارند.

این موضوع نیز حائز اهمیت است که خورنی گاهی عبارات و جملات و موضوعاتی را عنوان می کند که تفسیر و درک دقیق آن ها دشوار به نظر می رسد. ترجمان سعی کرده است این گونه مطالب را عینا" منتقل کند و اگر تفسیری بنظر رسیده باشد آن را در زیر نویس آورده و هیچ دخل و تصرفی در متن اصلی صورت نداده است.

در پایان جا دارد از کلیه دوستان اهل قلم و اندیشه که مرا در انجام این مهم مورد تشویق قرار داده اند سپاسگزاری نمایم، ضمنا" ترجمان هیچ ادعایی در بی نقص بودن کار خود ندارد، بنابراین پیشنهاد های خوانندگان در مورد کتاب حاضر باعث شادی و تشویق هر چه بیشتر وی می شوند و با انجام این کار امیدوارم بتوانم بتدریج کلیه آثار و منابع تاریخی ارمنی را که بکار پژوهشگران تاریخ و فرهنگ ایران می آیند ترجمه و در اختیار جامعه علم و ادب ایران زمین قرار دهم.

ادیک باغداساریان
(ا. گرمانیک)
دی ماه ۱۳۸۰ ، تهران
edbagh@gmail.com

موسی خورنی[۱۳]

موسی خورنی در میان تاریخنگاران باستانی ارمنی چهره منحصر بفرد ادبی است. او چهارده سده تمام با «تاریخ ارمنیان» خود که بعنوان موضوع درسی و مطالعاتی مورد استفاده قرار گرفته باعث کنجکاوی و جلب توجه فزاینده مردم ارمنی و بررسی ها و پژوهش های ادبی گردیده است. این اثر بیش از ده سده تنها کتاب درسی مدرسه های ارمنی برای آشنایی با گذشته قوم ارمنی بوده است؛ نیز منبع و نمونه ای برای تاریخنگاران در دوره های بعد و برای آنان که بخش هایی را گزیده و از آن ها تاسی جسته از روش تاریخنگاری آن پیروی کرده اند. ایشان با عالیترین تحسین ها از او یاد کرده القابی چون «نگارنده جهانی»، «پدر تاریخ»، «پدر نگارندگان» (بعنوان لقبی خاص و ویژه او) به او نسبت داده اند، نیز او را هردودت ارمنی نامیده اند و چنانکه گوتشمید می گوید: «اگر چه ارمنیان کمی مغرورند اما محق به چنین انتسابی برای او هستند، این اثر با قدمت خود پس از کتاب مقدس در ادبیات تاریخی مردمان شرق یکی از پیشگامان در نوع خود بشمار می رود».

از سده پانزدهم به بعد، به لطف پژوهش های اروپائیان، نقطه نظرها نسبت به این کتاب تاریخی و نویسنده اش بتدریج تغییر یافت. منابع تاریخ خورنی و سندیت و اعتبار آن را در آغاز بگونه ای ضعیف اما بعدها با اطمینان و جسارت بیشتری مورد نقد و بررسی قرار دادند و شخصیت نگارنده را بهتر درک کردند، بدین معنی که آیا او واقعا" آنگونه که در باره خود می نویسد نگارنده سده پنجم است؟ و نیز شاگرد مسروپ و ساهاک[۱۴]؟ آیا اثر او متعلق به سده پنجم میلادی است؟ یا مربوط به دوره های بعدی می باشد؟ این بررسی ها در سالهای نود سده نوزدهم به نقطه اوج خود رسید. زمانی که پژوهشگران می کوشیدند دیدگاه های افشاگرانه و منفی خود را نسبت به نگارنده و اثرش بر دیگران مقدم و برتر جلوه دهند؛ گویی برای نامناسب ترین نقد و بررسی جایزه تعیین شده بود و منتقدان کوشش می کردند این جایزه را از دست یکدیگر بربایند. زمان نگارش تاریخ را به سده نهم رساندند و آن را به موسی خورنی کاذب منتسب نمودند و حتی آن را با نام «تاریخ موسی خورنی کاذب» (pseudo-moses) تعمید دادند. نقدهای مفصل و مختصر متعدد بصورت های کتاب و مقاله در مطبوعات، برخی در حمایت و برخی نیز در مخالفت با خورنی نوشته شدند. نام های ویژه ای پدید آمدند چون موسی گرایان و موسی ستیزان. همه پژوهندگانی که در باره ادبیات ارمنی بررسی کرده اند کم و بیش با خورنی و تاریخش نیز سرو کار داشته اند. در اینجا مهمترین آنان را یاآور می شویم،

---

[۱۳] - به ارمنی موسس خورناتسی Movses Khorenatsi. از آنجا که در ادبیات فارسی این تاریخنگار نامدار ارمنی بصورت "موسی خورنی" شهرت یافته است مانیز این نام را بکار می بریم(ا. گ.)

[۱۴] - **مسروپ و ساهاک** شخصیت های اصلی پیدایی نگارش و خط ارمنی هستند. مسروپ ماشتوتس (Mesrop-mashtots) بسال ۴۰۵ میلادی الفبای ارمنی را پدید آورد و از پشتیبانی جاثلیق ساهاک پارتو (sahak-partev) و ورام شاپوه (جانشین خسرو چهارم) پادشاه سلسله اشکانی ارمنستان برخوردار گردید. (ا. گ.)

از پژوهشگران اروپائی که در مورد خورنی و تاریخش مطلب نوشته اند باید: باومگاردنر[۱۵]، گلنسر[۱۶]، گوتـشمید[۱۷]، دولوریـه[۱۸]، لاکـروز[۱۹]، لانگـوا[۲۰]، کـاریر[۲۱]، کیبـرت[۲۲]، کنیبـر[۲۳]، مکلـر[۲۴]، مـار[۲۵]، مارکوارت[۲۶]، نو[۲۷]، نیکار[۲۸]، پترمان[۲۹]، پیشار[۳۰]، سن مارتین[۳۱]، فتر[۳۲]، فلوروال[۳۳]، فرره[۳۴] را نام برد. از نویـسندگان ارمنـی م. آبغیـان[۳۵]، ن. آدونـتس[۳۶]، آلیـشان[۳۷]، آکینیـان[۳۸]، گاراگاشـیان[۳۹]، گاترچیـان[۴۰]، گورگیان (چوغوریان)[۴۱]، داغباشیان[۴۲]، زاربهانالیان[۴۳]، امـین[۴۴]، ب. خالاتیـانتس[۴۵]، گ. خالاتیـانتس[۴۶]،

---

[۱۵] - Baumgartner

[۱۶] -تاریخنگار و پژوهشگر آلمانی H. Gelzer (1847-1906)

[۱۷] -خاور شناس و ارمنی شناس آلمانی H. A. Gutschmid (1831-1887)

[۱۸] -خاورشناس و ارمنی شناس فرانسوی E. Dularurier (1807-1881)

[۱۹] -خاور شناس و ارمنی شناس فرانسوی M. La Croze (1661-1739)

[۲۰] -خاور شناس و ارمنی شناس فرانسوی V. Langlois(1829-1869)

[۲۱] -خاور شناس و ارمنی شناس فرانسوی A. Carriere(1838-1902)

[۲۲] -Kibert

[۲۳] - پژوهشگر، ادیب و ارمنی شناس انگلیسی F. Conybeare(1857-1924)

[۲۴] -ارمنی شناس فرانسوی F. Macler(1869-1938)

[۲۵] -خاورشناس و زبانشناس و ارمنی شناس شوروی N. Marr

[۲۶] -خاورشناس، ارمنی شناس، پژوهشگر، زبانشناس جغرافی دان آلمانی J. Markwart(1894-1930)

[۲۷] -خاورشناس و ارمنی شناس بلژیکی Neve(1816-1893)

[۲۸] -Nicar

[۲۹] -زبانشناس، ارمنی شناس، سامی شناس آلمانی H. Petermann(1801-1876)

[۳۰] - Pishar

[۳۱] -ارمنی شناس فرانسوی A. Saint Martin(1791-1832)

[۳۲] -Feter

[۳۳] -Floreval

[۳۴] -Frere`

[۳۵] -زبانشناس، ادیب، فرهنگ نویس و پژوهشگر بزرگ ارمنی Manuk Avbegian(1865-1944)

[۳۶] -تاریخدان، بیزانس شناس و زبانشناس نـامی ارمنـی Nikoghayos Adonts (Ter- Avetikian)(1871-1942)

[۳۷] -شـاعر، ادیـب، تاریخـدان، جغرافقیـدان و پژوهـشگر بـزرگ ارمنـی Gevond- Alisan(Kerovbe-Alisanian)(1820-1901

[۳۸] -پژوهشگر، تاریخدان و کارشناس ارمنی نسخ خطی Nerses- Akinian(1883-1963)

[۳۹] -پایـه گـذار تـاریخ تفـسیری ارمنـی، فیلـسوف، منطـق دان و زبانـشناس ارمنـی Anton(matatia) Garagashian(1818-1903)

[۴۰] -تاریخدان، مترجم و زبانشناس ارمنی Hovsep Gatortchian(1820-1882)

[۴۱] -Geverkian(Tchughurian)

کارینیـان[47]، م. درموســسیان[48]، میابـان(گ. در مگردچیـان)[49]، نـورایر[50]، چامچیـان[51]، پاتکانیـان[52]، بارونیان[53]، ب. سارگسیان[54]، تاشیان[55]، نگارنده سطور و دیگران را می توان نام برد.

اخیرا" به لطف کشفیات جدید، این حملات متوقف گشته، خورنی و تـاریخ او بـار دیگـر موضـع ارزشمند خود را در تاریخنگاری قدیمی ارمنی باز یافته است.

اینکه چه انگیزه ای باعث چنین جلب توجه و گیرایی فوق العاده بوده است در ایـن گفتـار سـعی خواهیم کرد آگاهی های مفصل تری با مراجعه به نوشته های تخصصی ارائه دهیم.

زندگی نامه موسی خورنی

آگاهی های کمی در مورد زندگی خورنی در دست داریم. بخش اعظم آنها را خـود مؤلـف بطـور اتفاقی در تاریخ خود آورده است. گواهی مختصر ولی بسیار مهم غازار پارپتـسی[56](غـازار پـاربی) از معاصران و آشنایان او را نیز باید به آنها افزود. اطلاعاتی را که نگارندگان دوره هـای بعـد بـه مـا مـی دهند فاقد ارزش هستند زیرا غیر مدلل و حتی ناقض یکدیگرند. با ارتباط اطلاعـات جـسته و گریختـه یاد شده با یکدیگر می توان تقریبا" نظری مختصر راجع به زندگی "پدر تاریخ" و آثارش بدست داد.

نام خورناتسی[57](خورنی نشان می دهد که وی باید در ناحیه ای بنام خورن یا خوریان[58] زاده شده باشد. روستا یا شهری بدین نام تا این اواخر شناخته نشده بود. او برخی اوقات تارونتسی[59] نیـز نامیـده

---

[42] -تاریخدان و فرهنگ نویس ارمنی Harutyun Daqbasian(18866-1939)

[43] - تاریخنگار ادبیات، تاریخدان، متخصص نسخه های قدیم و مترجم ارمنی Garegin Zarbhanalian(1827-1901)

[44] -پژوهشگر، تاریخدان، معلم و مترجم ارمنی Mokertich Emin(Karapetian)(1815-1890)

[45] -دانشمند و تاریخدان ارمنی Bagrat Xalatiants(1860-1935)

[46] -ارمنی شناس، تاریخدان پژوهشگر، معلم، چهره فرهنگـی و اسـتاد دانـشگاه Grigor Khalatiants(1858-1912)

[47] - ادیب، تاریخدان، چهره سیاسی و حکومتی ارمنی Artashes Karinian(1886-)

[48] -M. ter- Movsesian

[49] -Miaban (Galust Ter-Mekertichian)

[50] -ارمنی شناس و زبانشناس ارمنی Norayr(Biuzandatsi)(1844-1916)

[51] -تاریخدان، دستور دان، زبانشناس، عالم الهیات و معلم ارمنی Mikael Chamchian(1738-1823)

[52] -خاورشناس، کتاب شناس، پژوهشگر و تاریخدان ارمنی Kerovbe Patkanian(1833-1889)

[53] -Baronian

[54] -B. Sargsian

[55] -Tashian

[56] - Ghazar Parpetsi تاریخنگار ارمنی سده پنجم میلادی و نگارنده "تاریخ ارمنیان"

[57] -Khorenatsi

[58] -Khoron یا Khoriyan

شده است. در ولایت تارون[۶۰] روستایی بنام خورنی[۶۱] یا خورون[۶۲] بوده است. ولی اگر موسی در اینجا زاده شده باشد باید خورنی[۶۳] یا خورونی[۶۴] تخلص می یافت. (چنانکه زمانی برخی از اعضاء جامعه مخیتاریان[۶۵] ونیز می نوشتند). این امر بیشتر محتمل است که او در روستای کوچکی بنام خوریا در ناحیه هاباند ایالت سیونیک[۶۶] بدنیا آمده باشد و استپان اربلیان[۶۷] در آخر سده سیزدهم در از آن یاد نموده است ("تاریخ"، تفلیس، ص ۵۱۷). گونه خوریا یاد شده توسط اربلیان در سده پنجم به شیوه جامعتری بصورت خوریان تلفظ می شد. (ارولیان را با آرولیا[۶۸]، آیژمیان را با آیژمیا[۶۹] میج یرکریان را با میج یرکریا[۷۰]، مامیکنیان را با مامیکنیا [۷۱]و غیره مقایسه کنید). چند سند جنبی این باور و گمان را تقویت و تأکید می کنند. از جمله آشنایی کامل خورنی به سیونیک، مسیر جریان رود ارس، آبادی های سواحل رود ارس، ذکر پر تحسین از سیساک، هبرسیونیک، عدم تمایل او نسبت به مامیکنیان که در نیمه دوم سده پنجم دشمنان سیونیک بودند و جز اینها. (برای جزئیات پیوست چهارم کتاب "پیرامون معماری خورنی" نوشته مالخاسیان نگاه کنید).

سال تولد او نیز بروشنی معلوم نیست. پژوهشگران از سن مارتین تا امین و استپانه[۷۲] بر پایه وقایعنامه ساموِل آنتسی[۷۳] چنین فکر می کنند که او باید در سال ۳۷۰ میلادی زاده شده بسال ۴۹۰ در سن ۱۲۰ سالگی بدرود حیات گفته باشد. این ۱۲۰ سال سن او بسیار غیر محتمل و بویژه زاده شدن او

---

۵۹ - taronatsi به معنی تارونی، اهل تارون. (ا. گرمانیک)

۶۰ - تارون (taron)، یکی از استان های پانزده گانه ارمنستان باستان.(ا. گرمانیک)

۶۱ - kkorni

۶۲ -khoron

۶۳ -khorni

۶۴ - khoroni

۶۵ - mekhitarian عضو جامعه فرهنگی و مذهبی کاتولیک ارمنی. این جامعه توسط مخیتار سباستاتسی در هشتم سپتامبر ۱۷۰۱ در قسطنطنیه بمنظور گسترش فعالیت های مذهبی، آموزشی، علمی و فرهنگی بنیان نهاده شد. در ابتدا "جامعه آنتونیان" نام داشت. در ۱۷۰۶ به **متون** (meton) یونان که تابع جمهوری ونیز بود انتقال یافت و از ۱۷۱۷ در جزیره سن لازار (غازار مقدس) در نزدیکی ونیز استقرار یافت. یکی دیگر از مراکز مهم مخیتاریان در وین پایتخت اطریش واقع است. اینان در فرهنگ ارمنی نقش بسیار مهمی ایفا نموده اند.

۶۶ - siunik یکی دیگر از استان های پانزده گانه ارمنستان باستان.(ا. گرمانیک)

۶۷ - stepan orbelian دانشمند، تاریخنگار، چهره سیاسی و شاعر ارمنی. (ا. گرمانیک)

۶۸ -arevelian به معنی خاوری.

۶۹ - ayzhmia(n) به معنی کنونی.

۷۰ - mij-yerkrian(n) به معنی بین نواحی.

۷۱ - mamikonia(n)، نام خانواده مشهور فئودالی ارمنی.

۷۲ - khoren stepane

۷۳ - samvel anetsi یا ساموِل آنی (اهل شهر آنی).

در سال ۳۷۰ غیر قابل قبول است ، این امر با رهنمود پدر تاریخ مغایرت دارد. او می نویسد که پس از شورای افسس[۷۴]، بنابراین در اثنای سالهای ۴۳۲-۴۳۷، ساهاک و مسروپ او را برای کسب تحصیلات عالی با دیگر دوستانش به اسکندریه فرستادند. ولی شخصی که در سال ۳۷۰ متولد شده باشد در آن زمان باید پیرمردی ۶۲-۶۶ ساله بوده باشد. در چنین سنی و با ریش سفید بدنبال تحصیلات عالی نمی روند.

با یک سو نهادن این افسانه که بنظر می رسد سر چشمه آن یک سخن [۷۵]توما آرزرونی باشد[۷۶]، ما سال تولد احتمالی اورا در همان گواهی های خورنی می یابیم. برای انجام چنین سفر دور و سخت و اداره امور خود در دیار غربت باید تا حدی بالغ و مجرب ، باحافظه و هوشی سرشار، دارای فکری نرم و پذیرا و عشق شدید به تحصیل می بود. چنین سنی را ما سن ۲۲-۲۳ سالگی می دانیم، لذا زمانی که خورنی عازم سفر می شد یعنی سال های ۴۳۲-۴۳۴، باید ۲۲-۲۳ ساله بوده و لذا باید در حدود سال ۴۱۰ یا یکی-دو سال پس و پیش تولد یافته باشد. این سال از یک گواهی او نیز بخوبی آشکار می گردد که در هنگام نوشتن تاریخش در سالهای دهه ۴۸۰ او "پیرمردی بیمار و مشغول ترجمه" بوده است.

بدین سان با فرض تاریخ تولد خورنی در حدود سال ۴۱۰ نتیجه می گیریم که تحصیلات ابتدائی را در سال های کودکی در همان سیونیک در مدرسه تأسیس شده توسط مسروپ قدیس کسب نموده است، چنانکه خود کوریون به این امر شهادت و گواهی دارد. در هنگام تحصیل علوم ابتدایی در اینجا که شامل قرائت سلیس و آوازخوانی بود، با ارائه استعداد شگرف خود، وی در سنین ۱۵-۱۶ سالگی یعنی در حدود سال ۴۲۷ به واغارشاباد[۷۷] به مدرسه مرکزی ارمنیان در آن دروان فرستاده می شود، جایی که خود مسروپ قدیس تدریس می کرد. وی در اینجا نیز ۵-۶ سال تحصیل می کند و غیر از زبان ارمنی، زبان های یونانی و آشوری را نیز فرا می گیرد (بدون آشنایی به این زبانها، او نمی توانست از طریق شام سفر نموده در اسکندریه زندگی کند). او زبان پهلوی (فارسی دوران ساسانی) را نیز اگر نه بگونه نوشتاری اما بطور عملی می دانست. این امر از تعبیرات مستقیم برخی لغات پهلوی معلوم می شود که در تاریخ او با آنها روبرو می شویم.

---

[۷۴] - شورای افسس (ephesus) در سال ۴۳۱ میلادی برای حل مسائل مذهبی مسیحیت تشکیل گردید. (ا. گرمانیک)

[۷۵] -"طول عمر او به صد و بیست و به منتهای پیری رسید" و غیره. (ا. گرمانیک)

[۷۶] - tovma ardse'runi تاریخنگار و چهره فرهنگی ارمنی در نیمه دوم سده نهم و اوایل نیمه نخست سده دهم میلادی. صاحب "تاریخ خاندان آرزرونی".(ا. گرمانیک)

[۷۷] - vagharshapat این شهر در محل کنونی شهر اچمیادزین مقر جاثلیق کل ارمنیان جهان قرار داشت. در زمان باستان وارتگساوان (vartgesavan) نامیده می شد. در زمان واغارش (بلاش) اول پادشاه اشکانی ارمنستان (۱۴۰-۱۱۷م.) بازسازی شده تبدیل به پایتخت کشور گردید.

پس از شورای افسس (۴۳۱) زمانی که ساهاک و مسروپ کتاب مقدس را مطابق متن یونانی تصحیح می کردند (ویا برای دومین بار از یونانی ترجمه می کردند) به یونانی دانان زبردست و دانشمندان ماهر در فن نگارش احتیاج پیدا کردند، لذا تصمیم گرفتند چند تن از با استعداد ترین شاگردانشان را به اسکندریه، مرکز علوم آن عصر بفرستند جایی که شرق و غرب با هم تماس یافته مرتبط می شدند. موسی به جمع این برگزیدگان تعلق داشت و نخستین آنان بود که در آن زمان ۲۲ سال سن داشت و مسافرت خود را با شگفتی و امیدهایی سرشار توصیف می کند و آموزگارانش را به خورشید اما خودشان را به سیارات کسب کننده نور از آن تشبیه می کند. تاریخ این مسافرت را پس از سال ۴۳۲ و قبل از ۴۳۵ می دانیم.

اینکه او در اسکندریه چه چیزی می آموخت ما بطور مطمئن نمی دانیم، او معلمش را افلاطون جدید می نامید بدون اینکه اسمش را یاد کند، لذا احتمال دارد که او حکیم و دانشمند بوده باشد تا عالم الهی. با در نظر گرفتن انگیزه اصلی مراجعت باید اضافه کنیم که موضوعات اصلی تحصیلی او را زبان یونانی وفن نگارش یعنی نظریه زبان و سخن، دستور و فن بیان تشکیل می داد. دوم آنکه او تفسیر کتاب مقدس، تاریخ و اساطیر یونانی نیز تحصیل می کرد. کتابخانه مشهور اسکندریه این موقعیت را برای جوانان دانش دوست ارمنی فراهم می نمود تا آثار شعرا، فیلسوفان، تاریخنگاران و سایر دانشمندان یونانی را مطالعه کنند و خورنی بعدها غالبا" از آنها در نگارش تاریخ خود استفاده نمود.

این امر معلوم نیست که دانشجویان ارمنی چه مدت در اسکندریه و در عزیمت بسر برده اند، در هر صورت این مدت کمتر از ۵-۶ سال نیست. آنان در سال ۴۳۹ زمانی که دو روشنگر ارمنستان و معلمانشان دیگر در قید حیات نبودند به میهن بازگشتند. این واقعه دردناک برای ایشان قابل انتظار نبود. خورنی بگونه ای غم و اندوه خود را بیان می کند: زمانی آنان منتظر بازگشت ما بودند تا از علوم همه جانبه و آمادگی کامل من سود ببرند و ما نیز شتابان از بیزانس باز می گشتیم با این امید که در عروسی و جشن برقصیم... و آوازهای خوش بخوانیم، اکنون من بجای این شادمان بر روی آرامگاه مرثیه می خوانم و آه و ناله سر می دهم، حتی هنگام بسته شدن چشمانشان هم نتوانستم برسم تا آخرین صدا و نوا و دعای خیرشان را بشنوم» (سوگنامه).

ولی شاید دردناک تر از درگذشت این دو تن، پذیرایی و استقبال سرد و گویا خصمانه ای بود که آنان در میهن پر حسرت خود با آن روبرو شدند. ایشان با باری پر از ذخیره علوم و با آرزوی خدمت به میهن می آیند و با بی احترامی و تعقیب و آزار روبرو می شدند. به آنان فرصت و زمینه فعالیت داده نشد، دانش آنان تمسخر گردید. همه جا ایشان مورد تعقیب و آزار قرار گرفته به زندگی مملو از محرومیت ها و تهیدستی محکوم شدند. در این باب، خورنی و غازار پاربتسی به یک گونه و با تکمیل آگاهی یکدیگر گواهی می دهند. خورنی می نویسد: «اکنون که آنان با قدیسان خدا چنین رفتاری در پیش گرفتند...- (سخن برای نیشتر زدن به پادشاه تیرداد است)- در مورد زحمات و آزاری که از جانب شما به ما رسیده، ماکه به تنگناها و فقر عادت داریم، دیگر چه می توانیم به

خداوند بگوئیم. ... چه کسی زمان بازگشت ما برایمان خانه و اقامتگاه و آسایش تدارک دید؟ سایر مطالب را چشم پوشی می کنم، زیرا شما از زبان شیطانی و جهل و نادانی شان با غرور پوچ و زیانباری شدید آنان جلوگیری نکردید، بلکه با رفتار دانش ستیز خود لاشعوری آنان را تشویق می کردید حتی بیشتر از تنور بابل... دل کدام شخص متفکر بدرد نمی آید. از دست کسانی که مشوق آنها هستند بگذارید کسی نرنجد» (کتاب دوم – باب ۹۲). در مرثیه می گوید: «چه کسی پس از این باید ما را مورد احترام قرار دهد؟ چه کسی باید از پیشرفت شاگردانش شادمان گردد؟... چه کسی باید حسادت و گستاخی دشمنان تعالیم سالم و درست را مانع گردد؟... کسانی که تمسخر و بی احترامی به ما را همانند محرومان هنرهای شایسته و موثق، سرمشق شیطانی برای افراد می سازند». غازار پاربتسی در صحیفه خود درباره موسی فیلسوف که بطور کلی موسی خورنی محسوب می شود می نویسد: «موسی فیلسوف خوش سعادت آنگاه که زنده بود، همچون فرشتگان می زیست، زیرا آن گروه ربانی ارمنی او را جای- جای مورد تعقیب قرار می داد و آن روشنگر و کتابها را با جهالت مورد تعقیب قرار می گرفتند و با لاشعوری خود پاتاغیکس[۷۸] می نامیدند و پس از اینکه با بسیاری چیزها دیگر او را غمگین ساختند و با خجالت از دیگران، مقام دروغین اسقفی را بعنوان زهر مرگبار به او دادند، صدای قدیس را خاموش نمودند».

علل تعقیب و آزار

علت این تعقیب و آزارها چه بود؟ امین و پس از او استپانه این امر را به حسادت روحانیت جاهل ارمنی انتساب می دهند که بکلی غیر قابَل قبول بوده با واقعیت مغایر است. این علل را باید در شرایط اجتماعی و زیستی جستجو کرد، زیرا چنانکه خواهیم دید آنها ماهیت اصولی و عقیدتی دارند. اگر تعقیب و آزار تاریخنگار ماهیت فردی داشت و آنهم فقط متوجه خورنی، ممکن بود آنها را با زبان رک گوی خورنی مرتبط دانست، که خود را "صاحب هنر و فن همه جانبه"، شخصی برخوردار از آمادگی در سطح عالی می شمرد و دیگران را بی باکانه نادان می دانست و بدین سبب مسلما" بسیاری از آن را برعلیه خویش می شورانید و شاید بتوان این تعقیب ها را با تنفر خورنی نسبت به خاندان مامیکنیان مرتبط دانست که توسط وارتان مامیکنیان و کمی پس از آن توسط واهان، آوازه و احترام قهرمانان ملی در میان روحانیت ارمنی کسب می کردند[۷۹] و در صورتیکه خورنی در این یا آن مطلب آنان را سرزنش و یا متهم می ساخت. ولی چنانکه گفتیم، این پدیده ماهیت کلی و عمومی داشت و تعقیب و آزارها در نتیجه مبارزه سیاسی بود.

---

[۷۸] – از ریشه سامی به معنی "تحریف شده" و "کاذب". (ا. گرمانیک)

[۷۹] – اشاره به نبرد ارمنیان به سرکردگی وارتان مامیکنیان سپهسالار ارمنستان در برابر یزدگرد دوم پادشاه ساسانی در سال ۴۵۱ میلادی برای حفظ و نگاهبانی از مسیحیت در مقابل تهدید زرتشتیگری پادشاه ایران.(ا. گرمانیک)

مبارزه میان دو قشر روحانیت ارمنی درگرفته بود کـه یکـی از آنـان تمـایلات آشـوری داشـت و دیگر یونانی. آشـوریان از دیربـاز تـأثیری مـسلط و حـاکم بـر ارمنـستان بدسـت آورده بودنـد، نبایـد فراموش کرد که از زمان آغاز مسیحیت، ارمنستان مملو از روحانیون آشوری گردیـده بـود، خوانـدن آوازهای کلیسائی بزبان آشوری انجام می گرفت، نوجوانان ارمنی برای فرا گرفتن زبـان آشـوری بـه شام می رفتند تا با مراجعت به میهن بتوانند در کلیساهای ارمنی بزبان آشوری عبادت کنند. حکومـت پارسی نیز با سوءظن نسبت به سیاست یونانی مانع گسترش زبان یونانی می شد و تـاثیرات آشـوری را ترغیب می نمود. مسروپ قدیس برای پیدایی حروف ارمنی به شام رفت و نه یونان، کتاب مقـدس را برای نخستین بار از آشوری ترجمه نمود، حتی نوشته های یونانی از ترجمه هـای آشـوری برگردانـده می شدند. در اثنای عزل ساهاک قدیس، روحانیون آشوری پیاپی بر مقر جاثلیق ارمنی تکیه می زدند. آشوریان با شمار و مقامات خود پر قدرت بودند و پیروان بسیاری در میان روحانیت ارمنـی داشـتند. این گروه محافظه کار نسبتا" نادان تر بود.

جهت گیری و گرایش یونانی دیرتر پدید آمـد، احتمـالا از همـان زمـان کـه مـسروپ قـدیس بـه بیزانس رفت تا اجازه گسترش کتابت ارمنی را در بخش یونانی ارمنستان بدست آورد. آن اجـازه داده شد ولی در برابر یک امتیاز دهی دیگر ، بدین معنی که کتاب مقدس دگر بار از یونانی ترجمه شود و یا اقلا" مطابق متن یونانی تصحیح گردد و دانشجویان ارمنی از آن پس برای کسب تحصیلات به جـای شام به بیزانس بروند، و چنانکه می بینیم جوانان با شور زیاد به بیزانس می رفتند و حتـی بـدون اجـازه معلمین خود. خورنی و دوستانش نیز به این دسته از دانشجویان تعلق داشتند که برای کسب تحصیلات عالی و فراگیری فنون نگارش به اسکندریه فرستاده شدند. ویژگی کلی آنان جهان بینی گسترده تر و تحصیلات عالی تر بود.

این جوانان که تدریجا" به ارمنستان می آمدند به روحانیت محافظه کار و بی سواد ولی توانا برمی خوردند. این دو گونه دانش و تحصیلات متفاوت وبا جهان بینی مختلف در برابـر یکـدیگر قـرار مـی گرفتند و مبارزه اجتناب ناپذیر می گردید.

اینکه این مبارزه سیاسی بود و نه فردی یا شخصی، بوضوح از گواهی مهم غازار پاربتـسی آشـکار می گردد. او پس از تشریح تعقیب ها و آزارهایی که متحمل گردیده بود در آخر صـحیفه خـود مـی نویسد: "ولی بپذیریم که من تمام این زجرها را دقیقا" در اثر کارهایم متحمـل شـدم، ولـی آن مـردان حواری گونه چرا چنین درد و اندوه شدیدتری متحمل شدند و در سخت ترین غم هـا مـرگ را پـذیرا گشتند". آنگاه شروع به ارائه مثال هایی می کند و نخست موسی فیلسوف خوش سعادت" را یـاد مـی نماید. پس از آن یک صفحه افتاده است و بر روی ورقه بعدی در ادامه راجع به یک شخص ناشـناخته مطالبی نوشته می شود (نام او در بخش کنده شده کاغذ بوده اسـت)... "او را شـب و روز بـر امـوری سخت گماشتند، برای روشنگری سرزمین ارمنیان، استخوان هایش را از گور خارج نموده بـه رودخانـه ریخته بودند. پدر فرشته گونه را نیز با همان نوع شکنجه ها و تعقیب ها کشتند و تاکنون نیـز بـا کینـه توزی بی حد خود با مرده می جنگند. گرامی ترین امید پاک دامن، پدر خسرویک، هنوز به مـرز مـا

نرسیده بود و هنگامی که می آمد، با خبر شده بر علیه دشمن مسلح گردیده و گفتند: "حالا هم ترجمانی دیگر، کجا می آید؟". و آن پدر بیامرز با شنیدن صدای کمان های مرگبار در پیشگاه ایزد دعا کرد و در خواستش پذیرفته شد و افتخار تدفین تکه های او نصیب دیگران گردید و نه ما". چقدر این سخن "حالا هم ترجمانی دیگر، کجا می آید" بیانگر و رسا است. هنوز به مرز میهن نرسیده، هنوز هیچگونه کاری نکرده ، او دسته تعقیب گران را تنها به این دلیل بسیج می کنند که ترجمان است و در بیزانس تحصیلات عالی بدست آورده است. بنابراین مبارزه بر علیه یک طبقه معین، مستقل از شرایط فردی آنان در گرفته بود. و آنگاه که تحت تعقیب قرار گرفتگان، دارای تحصیلات و گرایش یونانی بودند، در می یابیم که تعقیب کنندگان جه کسانی بودند. همین غازار پاربتسی مداوما" آنانرا آبغیاند[80] ارمنی می نامند که از واژه آشوری آبغا مشتق گردیده است (در آشوری awila به معنی روحانی) در صورتیکه روحانیون دیگر را عباپوش (روحانی قباپوش) می نامد. بار دیگر می بینیم که برای تمسخر موسی فیلسوف، کتاب های او را با پیشوند های پاتاغ ایکس[81] و دیگر بار با واژه های آشوری نام می بردند لذا آشوری و یا آشوری شناس بودند.

مبارزه در واقع آغاز گردید و پی آمدهای ویرانگرانه ای برای فرهنگ ارمنی بیار آورد.

ما اکنون دو مورد واقعی را در پیرامون این مبارزه، در حول زبان و مذهب ارائه می دهیم که در هر دوی آنها نیز گروه آشوری محافظه کار اما گروه دوستدار یونان مترقی است.

گروه جدید طرفدار فرهگ یونان در خصوص مساله زبان تمایلی اصلاحگرانه به منصه ظهور رساند یعنی ورود بخشی از ویژگی های گوناگون در ارمنی که بسیاری از واژه های یونانی دارا بودند، آزادی های وفقی، حبس و غیره که ویژه زبان یونانی بودند.

بجز از دیگر نوشته ها، می توانیم بطور مسلم بگوئیم که رساله های فیلون[82] دستور زبان دیونیسیوس[83]، وقایعنامه اوزبیوس[84]، نیازنامه، وقتی که سردمداران زبان "زرّین"، آگاتانگغوس[85]،

---

[80]- abeghiand

[81]- pataghik'es یعنی اهانت آمیز است که در سده پنجم برخی کشیشان نادان ارمنی به موسی خورنی نسبت می دادند و به معنی منحرف و گمراه می باشد.(ا. گرمانیک)

[82]- Philo of Alexandra یا Philo Jodaes، فیلون اسکندرانی، فیلسوف یهودی الاصل اسکندریه. در حدود ۲۰ سال پیش از میلاد در اسکندریه زاده شد و پس از ۴۰ میلادی در گذشت. این فیلسوف یهودی آثار متعددی به یونانی نوشت (او عبری می دانست) از قبیل تفسیرهای باطنی عهد عتیق و جز آن تا یونانیان را با حکمت یهودی آشنا سازد. او سخت تحت تأثیر فیثاغوریان، افلاطون و رواقیان بود و بنوبه خویش پیشاهنگ غنوسیان نوافلاطونیان و آبای یونانی کلیسا (ا. گرمانیک)

[83]- Dionysios of Therace یا دیونوسیوس تراکی در حدود ۱۶۶ پیش از میلاد در اسکندریه زاده شد. شاگرد آریستارخوس ساموتراکی. از او کتاب "فن دستور" بجا مانده که مجموعه نظریات پیشین در باره دستور زبان است و بعنوان نخستین دستور زبان منظم در محافل علمی اسکندریه بشمار می رود. ترجمه ارمنی آن در سده پنجم اساس و پایه تفکر دستوری زبان ارمنی بود. این اثر در میان دستوریان ارمنی همچون داویت مکنیچ (مفسر)،

پاوستوس[۸۶] و شاید هم یزنیک[۸۷] و یغیشه[۸۸] هنوز در قید حیات بودند، توسط این مترجمان به ارمنی ترجمه شده اند. آیا این تاریخنگاران نامدار می توانستند به ترجمه های یاد شده و مترجمانشان که در ذخیره لغات و دستور زبان کلاسیک انقلابی بپا کرده بودند و با دیدگاهی مثبت بنگرند؟ اگر در دوران اخیر ویا همین روزگار ما، تغییر و تحولات وارد شده در ذخیره لغات، دستور و املاء زبان باعث آنقدر انتقاد و اعتراض می شوند، با یادآوری مبارزه استپانوس نازاریان و گروهش در برابر طرفداران شیوه های سنتی، آنگاه که محافظه کاری، پیروی از پیشینیان در حکم قانون بود، چه می توان گفت ؟ یک تذکره نویس که نوشته او را گ. زاربهانالیان نقل می کند، بدون ذکر نام مؤلف می گوید: "با صرف نظر از تمام چیزها، والدین، خویشاوندان، ارث و مال، به مراکز علم، خانه حکمت و علوم شتافتند. با تلاشی طولانی دانش اندوختند و سوفیست ها و فیلسوفان کاردان گشتند... پس از آن با شوقی فراوان برای گسترش حکمت به میهن خود بازگشتند... ولی نه تنها مورد استقبال قرار نگرفتند که توسط مخالفان مورد تمسخر نیز واقع شدند، "به آنان می گفتند، چه (یاوه) می گوئید، زبان پر زرق و برق هنری شما بکلی برایمان بی فایده است، حکمت شما دروغین و پوچ است و کارهای شما بی ثمر". و آنان غمگین شده در اعماق درد و اندوه زجر می کشیدند".

مساله دوم که حادتر و دارای پی آمدهای اسفناک تر بود، همانا مبارزه مذهبی بود. خورنی با داشتن تمایلات فرهنگ یونانی حدود سی سال مورد بی احترامی و تعقیب و آزار قرار گرفت، متحمل فقر و محرومیت گردید و در اوایل سال های هفتاد وقتی که پیرمردی شصت ساله بود، بعنوان سکوبا تقدیس شد و بدینوسیله نه تنها حیثیت او اعاده گردیده حملات علیه او نیز متوقف گردید و شرایط مناسبی برای انجام کارهای محبوب ادبی او برایش بوجود آمد اینکه او در سن پیری مورد احترام و

آنانون مکنیچ (مفسر گمنام) موسس کرتوغ (کاتب)، استپانوس سیونتسی، هامام آرولتسی، گریگور ماگیستروس، هوانس یرزنکاتسی و دیگران بعنوان منبع و مأخذ تفسیر دستوری زبان ارمنی بکار می رفت. (ا. گرمانیک)

[۸۴] - Eusebius Caesariensis یا Eusebios Pamphilou حدود سال ۲۶۰م. در فلسطین زاده شد و از ۳۱۳ تا حدود ۳۴۰ سال مرگش اسقف آنجا بود. این تاریخنگار و حکیم الهی یونانی و پدر تاریخ کلیسا دارای آثار مهم شامل وقایعنامه (شامل تاریخ عالم تا ۳۲۵) بزرگترین اثر گاهشناسی عهد قدیم و تاریخ کلیسا تا ۳۲۳ می باشد. اثر اول در ارمنی به قانون الازمنه نیز معروف است. ترجمه ارمنی قدیم اثر اول در سده پنجم صورت گرفته است. (ا. گرمانیک)

[۸۵] - agatangeghos از نخستین تاریخنگاران ارمنی سده پنجم میلادی صاحب "تاریخ آگاتانگغوس". (ا. گرمانیک)

[۸۶] - pavstos buzand – تاریخنگار سده پنجم م. صاحب کتاب "تاریخ بوزاند" و یا بنام مشهور "تاریخ ارمنیان". (ا. گرمانیک)

[۸۷] - yeznik koghbatsi عالم علم الاخلاق،قانون، فلسفه، منطق، روانشناسی، زیست شناسی و فضا شناسی پیش از سال ۳۸۷ در ارمنستان زاده شد. شاگرد مسروپ ماشتوتس و ساهاک پارتو. وی مؤلف کتاب "رد فرقه ها" است. (ا. گرمانیک)

[۸۸] - yeghishe تاریخنگار مشهور ارمنی در سده پنجم و شاهد و نگارنده تاریخ جنگ وارتان در سال ۴۵۱ در برابر سلطه جویی یزدگرد دوم ساسانی. وی از شاگردان صغیر مسروپ ماشتوتس و ساهاک پارتو بود.(ا. گرمانیک)

شخصیتی مشهور بود از بسیاری از مطالب تاریخش استنباط می شود. در همین زمان بود که شاهزاده ساهاک باگراتونی با شنیدن آوازه علمی او، گرچه شخصا" با او آشنا نبود اما به او روی آورد و درخواست نمود تاریخ ارمنیان بویژه تاریخ پادشاهان و خانواده های اشرافی ارمنی را به رشته تحریر در آورد. این اثر را که باید در باره اش سخن بگوئیم، وی در سالهای هشتاد سده پنجم حدود ۴۸۳-۴۸۵ بپایان برد. وقتی که به گفته خودش "پیرمرد بود بیمار و مشغول ترجمه". مرگ او احتمالا" در آغاز سالهای نود همان سده (به اعتقاد برخی ۴۹۳) اتفاق افتاد و در هر صورت چندی پیش از نوشتن صحیفه غازار پارپتسی.

در پژوهش های ادبی دیدگاهی بسیار شایع و نادرست وجود دارد ، گویا استخوان های او را پس از مرگ از قبر در آورده به آب ریخته اند. این افسانه را نه تنها نویسندگان ناآشنا به ادبیات باستان، که حتی پژوهشگران و مترجمان خورنی چون امین و استپانه نیز تکرار می کنند. آنان این نظریه را بر پایه این سخن غازار پارپتسی بنا می نمایند که: "استخوان هایش را از قبر در آورده به رودخانه ریختند". لیکن ایشان فراموش می کنند که در دستنویس صحیفه پارپتسی پس از ذکر نام موسی ورقی افتاده است که در آن افراد دیگر تحت تعقیب بر شمرده می شدند که این بیرون آوردن استخوان ها از قبر به آخرین آنها مربوط می شود. پس از تقدیس خورنی به مقام سکوبائی که نشانگر توافق روحانیت ارمنی بود او توام با آوازه علمی از احترامی بسیار برخوردار بود. تنها همین مورد که شاهزاده باگراتونی[۸۹] برای تاریخ به او رجوع کرده، شان و احترام وی را باید به سطح بسیار بالاتری ارتقاء می داد. در چنین شرایطی حتی بیرون آوردن استخوانها و به رودخانه ریختن آنها پس از مرگ وی غیر قابل قبول و درک بنظر می رسد.

آثار

در تاریخنگاری باستانی ارمنی، خورنی تنها شخصی است که شغل عادی و روزمره اش نوشتن و تاریخنگاری بوده است. با دریافت پیشنهاد شاهزاده باگراتونی برای نوشتن تاریخ ارمنیان، آن را با شادمانی می پذیرد و می گوید که با سلیقه و دیدگاهش بویژه با عاداتش سازگاری دارد. در جایی می گوید: "پیرمردی بیمار و مشغول ترجمه هستم". لیکن نوشته های او بطور کامل بدست ما نرسیده اند.

آثار یاد شده در زیر بنام او بوده و بدست ما رسیده اند:

۱- ستایش هریپسیمه[۹۰]، نوشته شده در جوانی.

---

[۸۹] - اشاره به شاهزاده **ساهاک باگراتونی** است. (ا. گرمانیک)

[۹۰] - hripsime هریپسیمه باکره ای مسیحی بود. برپایه تاریخ شفاهی ۳۲ زن مسیحی به سرپرستی هریپسیمه در اثر تعقیب و آزار دیوکلیتانوس قیصر روم (۲۸۴- ۳۰۵) به ارمنستان می گریزند و در آنجا به وعظ و گسترش مسیحیت می پردازند. اما در واغارشاباد بدستور تیرداد سوم (تیرداد بزرگ) کشته می شوند (۳۰۱م.). ۹ روز پس از این رویداد ، گریگور پارتو (پارتی)، معروف به لوساوریچ به معنی روشنگر، موسس رسمی کلیسای ارمنی که از بند شاه آزاد شده بود اجساد آنان را بخاک سپرده در ضلع شمال شرقی واغارشاباد شهادت گاه یا گورستان

۲- تاریخ هریپسیمه.
۳- نطق وارتاوار[۹۱].
۴- صحیفه ساهاک آرزرونی[۹۲].

بجز "تاریخ ارمنیان"، انتساب بقیه نوشته ها به خورنی مورد شک و تردید است. اثر ترجمه ای او را باید "نیازنامه" دانست. بررسی های ادبی به احتمال زیاد، ترجمه تاریخ ماجراهای اسکندر نوشته کالیستنس[۹۳] کاذب و قسمتی از نطق های گریگور نازیانزی[۹۴] (عالم الهیات) را نیز به او نسبت می دهند.

در متون دستنویس جدید، «آشخاراتسویتس» مشهور نیز به او انتساب داده می شد اما سرانجام روشن شد که اثر آنانیا شیراکاتسی[۹۵] بوده در نیمه دوم سده هفتم نوشته شده است.

نوشته های جزئی تری نیز با محتوای دستوری وجود دارند که در متون دستنویس به خورنی نسبت می دهند ولی اینها هنوز ثابت نشده و بچاپ نرسیده اند.

بدین سان از کتاب هایی که بنام خورنی به ما رسیده اند بدون شک می توان ترجمه کتاب "نیازنامه" و نگارش تاریخ ارمنیان را متعلق به وی دانست.

هریپسیمه را می سازد و بدستور پادشاه سنگ های بنا از کوه ماسیس (آرارات) آورده می شوند. بدین سان اینان جزء قدیسین در می آیند. در سال ۶۱۸م. به کوشش جاثلیق کومیتاس اول پرستشگاه هریپسیمه بر پایه بناهای یاد شده در واغارشاباد بنا گردید. این بنای مذهبی، یکی از کلیساهای اصلی اچمیادزین مقر جاثلیق کل ارمنیان جهان بشمار می رود. (ا.گرمانیک)

[۹۱] - یکی از جشن های ملی و مذهبی ارمنی. از ویژگی های اصلی این جشن در میان مردم پاشیدن آب به روی یکدیگر است. در اصل این جشن به دوران پیش از مسیحیت در ارمنستان مرتبط است. (ا. گرمانیک)

[۹۲] - از شاهزادگان ارمنی خانواده فئودالی آرزرونی. (ا.گرمانیک)

[۹۳] - Pseudo- callisthenes، فیلسوف و تاریخنگار زاده حدود ۳۶۰ مرگ در ۳۲۷ پ.م. وی برادر زاده ارسطو و از شاگرانش بود و در سفرهای جنگی اسکندر مقدونی به مشرق همراه او بود. وی اسکندر را به مناسبت تبعیت و تقید از آداب و عادات شرقی نکوهش می کرد. وی به بندکشیده شد و در آنجا در گذشت. در باره گناه و مرگ او داستان های ضد و نقیض وجود دارد. سه اثر مهم از او باقی مانده است "هلنیکا" که تاریخ یونان است از ۳۸۷ تا ۳۲۵، "تاریخ جنگ مقدس" و تاریخ اسکندر. (ا.گرمانیک)

[۹۴] - Gregory of Nazianus (۳۳۰ کپدوکیه، ۳۹۰) نویسنده یونانی، علم الهیات، اندیشمند و از پدران روحانی کلیسا و رهبر کلیسای نازیانز و صاحب ۴۵ خطا به ۲۵۰ صحیفه و بسیاری اشعار از سده پنجم تقریبا" تمام آثار مهم او به ارمنی ترجمه شده است. (ا. گرمانیک)

[۹۵] - anania shirakatsi (آنانیا شیراکی، اهل شیراک). پایه گذار علوم طبیعی در ارمنستان و از نامداران رهنگ ارمنی است. او در اوائل سده هفتم در آنی از توابع شیراک زاده شد. اما تاریخ درگذشت وی روشن نیست. (احتمالا" دهه هشتاد سده هفتم م.) وی در رشته های ستاره شناسی، ریاضیات، گاهشماری، جغرافیا و جز اینها فعالیت نمود. از مهمترین آثارش «جهان نما»، آثاری چند در گاهشماری، ستاره شناسی، جغرافیا، ریاضیات می باشند.(ا. گ.)

کتاب نیازنامه نوشته ای سخنورانه است و شامل ده فصل می باشد: نیاز (که به همین علت نیز عنوان عمومی آن "نیاز نامه" است)، پند، تکذیب، برهان ساده، ستایش، نکوهش، قیاس، تمثیل، تبیین، اصول. در ابتدای هر فصل اصول کلی، ترتیب و نظم نگارش بیان می شود و آنگاه نحوه عملی و کاربردی آن ها سپس ۶-۷ انشاء برای هر یک و در آخر سه نمونه تمثیل بعنوان ضمیمه وجود دارد که مربوط به یک محرر دیگر همنام با او می باشد و سرانجام یک «پند نامه» برای شاگردش تئودوروس اضافه می کند. بدین سان چنانکه گ. زاربهانالیان معتقد است، تئودوروس شاگرد خورنی نیست، بلکه شاگرد موسی محرر، نگارنده این ضمیمه می باشد که از نظر کیفی در سطح بسیار پایین تری نسبت به خورنی قرار دارد.

"نیار نامه" ترجمه ای است از یونانی و احتمالا" از مهمترین آثار خورنی بشمار می آید و شاید در زمان تحصیل در اسکندریه ترجمه شده باشد، زیرا تأثیر زبان متمایل به یونانی او در این کتاب بیشتر بچشم می خورد تا در تاریخ او که "پدر تاریخ" پس از مراجعت از اسکندریه حدود چهل سال بعد نوشته است آنگاه که زندگی در محیط ارمنی، مطالعه کتاب های ارمنی، تماس با ارمنیان، یونان گرائی افراطی سابق او را بسیار ملایم و مقید نمودند.

تاریخ ارمنیان

حال بپردازیم به شاهکار او، تاریخ ارمنیان، که واقعا" نام اورا جاودانی ساخته، خود بعنوان یادگاری جاودانی در ادبیات ارمنی باقی مانده است

این کتاب را وی بخواهش ساهاک باگراتونی نوشته است که بر پایه پژوهش های ادبی و تاریخی یکی از هزارگان باگراتونی بود و واهان مامیکنیان و دوستان هم رأیش در اوایل قیام[۹۶] وی را بعنوان مرزبان ارمنستان می گمارند که در نبردی بسال ۴۸۲ کشته شد. نگارنده در نوشته اش با پاسخگویی به درخواست های مشوق و پشتیبان خود اغلب اوقات به او رجوع می کند و وی را مورد خطاب قرار

[۹۶] – اشاره به جنگ های آزادیبخش سال های ۴۸۴-۴۸۱ ارمنیان در برابر حکومت ساسانی. پس از نبرد سال های ۴۵۱-۴۵۰ ارمنیان با سپاه یزدگرد دوم، فشارهای دربار ساسانی برای تغییر مذهب مسحیت در ارمنیان با توسل به زور کاسته شد اما پس از چندی در سال های دهه ۸۰ سده پنجم میلادی دگر بار این تمایلات دربار ساسانی توسط فیروز پادشاه جدید مطرح شد و به چنگ های ۴۸۴-۴۸۱ انجامید قیام به رهبری واهان مامیکنیان صورت گرفت و ساهاک باگراتونی بعنوان مرزبان و واهان را به سپهسالاری برگزیده شدندو دوین (dvin) نیز پایتخت گردید. آنان موفق شدند سپاه ساسانیان را یکبار در نزدیکی روستای آکور (در دامنه های کوه ماسیس با آرارات) و بار دیگر در نزدیک روستای نرسها باد (nersehabad) در ناحیه آرتاز (در ناحیه ماکو) سخت شکست دهند. سرانجام حکومت ساسانی در سرکوبی شورش ناکام ماند و در ۴۸۴م. میان والاش(بلاش) پادشاه جدید ساسانی و سردمداران ارمنستان در روستای نوارساک (در حوالی خوی) پیمان صلح بر قرار گردید و ارمنیان به کلیه خواست های خود دست یافتند لیکن رهبران ارمنستان بصورت گماشتگان شاه ساسانی شناخته شدند. (ا.گرمانیک)

می دهد، لذا می توان نتیجه گرفت که پدر تاریخ نوشته هایش را بخش- بخش برای او می فرستاده است بدون اینکه منتظر سرانجام و پایان کارش باشد.

تاریخ ارمنیان به سه بخش یا کتاب تقسیم شده است که عبارتند از:

1) **نسب نامه بزرگان ارمن.**
2) **تاریخ میانه نیاکان ما**
3) **پایان تاریخ میهن ما.**

کتاب یا بخش نخست شامل ۳۲ باب است که هفت باب نخست شامل مطالب پیشگفتاری هستند: پاسخ نامه ساهاک باگراتونی و قول انجام خواهش او (الف)؛ برتری دادن به منابع یونانی (ب)؛ سلوک فرزانه ستیز پادشاهان و شاهزادگان پیشین ما (ج)؛ گزارش های گوناگون مورخان خارجی در مورد آدم و سایر بزرگان قوم (د)؛ نسب نامه سه فرزند نوح تا ابراهیم، نینوس و آرام (ه)؛ داستان های مورخان خارجی همانند کتاب مقدس و متفاوت با آن و احادیث شفاهی اولیمپیودوروس[۹۷] فیلسوف (و)؛ بعل که از جانب نویسندگان خارجی چنین نامیده شده همان نمرود[۹۸] کتاب مقدس است(ز)؛ با باب های هشتم و نهم در مورد مارآباس[۹۹] منبع اصلی اثر خود سخن به میان می آورد که با نامه واغارشاک به نزد آرشاک (یا اشک) بزرگ می رود و از او برای بررسی کتابخانه نینوا اجازه دریافت می دارد؛ او در اینجا کتابی بزبان یونانی می یابد که بر روی آن نوشته شده بود این کتاب بفرمان اسکندر (کبیر) از کلدانی به یونانی ترجمه شده است و شامل تاریخ باستانیان و پیشینیان می شود. مارآباس قسمت های مربوط به تاریخ ارمنیان را از این کتاب گلچین می کند و به زبان های یونانی و آشوری بر می گرداند و برای واغارشاک می آورد. او با شادمانی تمام تاریخ مارآباس را می پذیرد و فرمان می دهد آن را با دقت در دربار نگاهداری کنند اما بخشی را نیز دستور می دهد روی مجسمه مهر کنند، که نگارنده با استفاده "از آن" (معلوم نیست که قسمت مهر شده روی مجسمه یا از کتاب اصلی؟) با رویدادهای تاریخی آشنا شده قول می دهد کنجکاوی مشوق خود را ارضا کند و نسب نامه ناخارارهای[۱۰۰] بومی ما را تا سارداناپال پادشاه کلدانیان ادامه دهد.

---

[۹۷]- olympiodoros یا الومپیودوروس فیلسوف، مورخ و کیمیاگر یونیانی در تبس مصر زاده شد، در زمان هونوریوس. ۳۹۵ تا ۴۲۳ و اندکی پس از آن بر آمد. او نگارنده تاریخ امپراتوری غربی از ۴۰۷ تا ۴۲۵ و اثر سودمندی در کیمیاگری است که در آن فلسفه یونانی با اندیشه هاس مصری به هم آمیخته است. (ا.گرمانیک)

[۹۸] - کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب دهم آیه نهم. (ا.گرمانیک)

[۹۹] - مارآباس کاتینا (marabas katina) تاریخنگار آشوری. کتاب او مهمترین منبع "تاریخ پیشینیان" پیوست شده به آثار تاریخ خورنی و سبئوس بنام تاریخنگار گمنام بشمار می رود. بر پایه آگاهی های خورنی وی در سده دوم پیش از میلاد می زیسته. برخی از دانشمندان او را به سده چهارم منتسب می نمایند. وی از منابع نوشتاری و گفتاری سود برده بخش هایی از افسانه ها و گفتارهای بسیار باستانی ارمنی را ثبت نموده است. کتاب او یکی از مهمترین آثار دوران پیش از مسروپ ماشتوتس مخترع الفبای ارمنی بشمار می رود.

[۱۰۰] - خاندان های اشرافی- فئودال و غالبا" از شاهزادگان. (ا.گرمانیک)

باب دهم آغازگر تاریخ اصلی ارمنیان است، نبرد هایک در برابر بعل (باب های ۱۰-۱۱)؛ پیشینیان هایک(باب ۱۲)، کارهای آرام (باب های ۱۳-۱۴). نبرد شامیرام با آرا و آبادانی های انجام شده (باب های ۱۵ تا ۱۸). نسب نامه بزرگان عبرانی، کلدانی و ارمنی تا داود، ساردانابال و اسکایوردی[۱۰۱] (باب ۱۹) با آرا آرایان(باب ۲۰)؛ باروير[۱۰۲] نخستین پادشاه ارمنیان و جانشینانش (باب های ۲۱ و ۲۲)؛ منشاء آرزرونی ها، گنونی ها و آنگغتون[۱۰۳] و مرزبان آغزنیک[۱۰۴] (۲۳)، تیگران یرواندیان (باب ۲۴-۳۰)؛ نشینان تیگران (باب ۳۱)؛ نبرد ایلیاس و زارمایر (باب ۳۲)؛ آخرین جانشین تیگران واهه[۱۰۵] بوده است که قیام نمود و بدست اسکندر مقدونی کشته شد (۳۲۳پ.م.) و پس از آن تا پادشاهی واغارشاک (۱۳۲ پ.م.) مؤلف هیچ مطلبی راجع به ارمنستان به میان نمی آورد تا زمانی که آرشاک کبیر[۱۰۶] پادشاه پارتیان به سهولت وارد ارمنستان می شود و برادرش واغارشاک[۱۰۷] را به پادشاهی می رساند. پس از کتاب اول، دو باب «از افسانه های پارسی» بطور مجزا وجود دارد که در اولی در مورد آژدهاک بیوراسب و فریدون اما دومی شامل تشریح این افسانه و تاریخ تصحیح شده می باشد. مؤلف یادآور می گردد که شدیدا" از اینگونه افسانه های بی معنی و ناشایست متنفر و گریزان است ولی اجبارا" بنا به درخواست مشوق و پشتیبان خود آنها را می نویسد و شایسته گنجیدن در کتاب تاریخش ندانسته است لذا بطور مجزا و جداگانه نگاشته است.

کتاب دوم شامل ۹۲ باب است و از قیام پارتیان در برابر سلوکیان (باب های ۱و۲) و از پادشاهی واغارشاک بر ارمنیان (۱۳۲ پ.م.) (باب ۳)، آغاز می شود و با مرگ تیرداد (۳۱۸ م.) پایان می پذیرد، بنابراین شامل ۴۵۰ سال تاریخ ارمنیان است. مؤلف با تعریف دوره های مهم در این بخش منابعی را که بکار برده است ذکر می کند.

کتاب سوم شامل ۶۸ باب است، «رویدادهای اتفاق افتاده در عصر مؤلف و یا کمی پیش از آن»، از خسرو صغیر (۳۱۹ م.) جانشین تیرداد تا فروپاشی پادشاهی آراشاگونی (اشکانیان ارمنی- ۴۲۸م.) یعنی ۱۱۰ سال تاریخ (باب های ۱-۶۴) سپس بازگشت جاثلیق ساهاک باشمول[۱۰۸] از ایران (باب ۶۵)، کردارهای ناپسند شمول (باب ۶۶)، مرگ ساهاک قدیس و مسروپ (باب ۶۷) و «در سوگ فروپاشی پادشاهی آرشاگونی در باب سکوبائی دودمان گریگور قدیس» (باب ۶۸) بعنوان پسگفتار.

۱۰۱- skayordi

۱۰۲- baruyr

۱۰۳- angeghtun ناحیه و قلمرو فئودالی واقع در استان آغزنیک سرزمین هایک بزرگ مطابق با نواحی آکل و اگیل ولایت دیاربکر ترکیه امروزی. (ا. گ.)

۱۰۴- agh-dzenik

۱۰۵- vahe

۱۰۶- arshak یا اشک

۱۰۷- vagharshak یا بلاش یا ولاش

۱۰۸- shomvel یا سموئیل.

مسئله کتاب چهارم

توما آرزرونی مولف سده دهم از کتاب چهارم تاریخ خورنی یاد می کند. پیش از آن با ذکر جاثلیق ساهاک و بیان اینکه او ۱۲۰ سال زندگی کرده بود، مرگ سپهسالار ساهاک باگراتونی را یادآور می گردد و چند سطر پس از آن چنین ادامه می دهد: « این ساهاک همان ساهاک است که بفرمان وی موسی محرر و استاد بزرگ و نامدار جهانی، کتاب تاریخ ارمنیان را با ابتکار شگفت آور از زمان حضرت آدم تا قیصر زنون نوشت. زندگانی او[۱۰۹] در آن زمان به ۱۲۰ سال و به پیری مفرط رسید. چنانکه در کتاب چهارم تاریخ موسی خورنی نوشته شده و به ما رسیده است و به دو باب اضافه شده است. همین امر را کوریون سعادتمند دوست تحصیلی موسی و شاگرد مسروپ قدیس در اثر تحلیلی خود گواهی کرده است» (سن پتربورگ ۱۸۸۷، ص ۵۶-۷۵).

این قطعه یا کتاب آشفته طرفدارانی پیدا کرده است بویژه غوند آلیشان و امین. اولی در سال ۱۸۵۱ در «بازماوپ»[۱۱۰] و پنجاه سال پس از آن در «هایاپاتوم»[۱۱۱] (۱۹۰۱، ونیز)، از وجود کتاب چهارم پشتیبانی می کند و چنین می اندیشد که قطعه مربوط به مرگ و بخاک سپاری مسروپ قدیس در این کتاب جا داشته است (که در آن عاریت گیری وسیع واژه ها از ترجمه ارمنی تذکره سلبستروس[۱۱۲] بچشم می خورد، ۳-۶۷). همچنین چند واژه و گواهی که استپان روشکیان[۱۱۳] از خورنی اقتباس کرده و در فرهنگ لغات ارمنی- لاتین خود آورده است، اگر چه خود آلیشان اقرار می کند که اینها ممکن است از کتاب چهارم مفروض خورنی گرفته نشده و از سایر نوشته های تاریخی او اخذ شده باشند. م. امین در هر دو چاپ ترجمه روسی خود (۱۸۵۸ و ۱۸۹۳) می نویسد که دو باب «افسانه های پارسی» و باب ۶۲ کتاب سوم تشریح مسافرت خورنی باید قسمتی از کتاب چهارم را تشکیل می دادند. او می نویسد، احتمالا" جدول وقایعنامه ونیز ادامه تاریخ ارمنیان از انقراض اشکانیان تا زمان قیصر زنون (۴۷۴-۴۹۱) یعنی تا سال ۴۹۱ باید در کتاب چهارم گنجانده شده باشند که خورنی در تاریخ خود به آن اشاره می کند.

قطعات یاد شده توسط این پژوهشگران (مرگ مسروپ قدیس، افسانه های پارسی، مسافرت) در جای خود گنجانده شده اند؛ نمی توان چنین گمان کرد که آنها نخست در کتاب چهارم جا داشته بعدا" یک شخص نامعلوم با حذف کتاب چهارم نخست این قطعات را خارج نموده آنگاه آنها را در

---

[۱۰۹] - منظور زندگانی ساهاک قدیس.

[۱۱۰] - bazmavep، نشریه ادواری بسیار قدیمی ارمنی که از سال ۱۸۳۴ تاکنون در جزیره غازار مقدس (سن لازار) ایتالیا انتشار می یابد و ارگان جامعه ارمنی مختیاریان و نیز بشمار می رود و شامل مطالبی در باره ارمنی شناسی است.

[۱۱۱] - hayapatum یکی از آثار غوند آلیشان (ghevond alishan) ونیز، ۱۹۰۱.

[۱۱۲] - silvester یا selbestros اسقف رم.

[۱۱۳] - stepan roshkian

جای کنونی گذارده سپس کتاب چهارم را نابود کرده است. ما در تاریخ اشاره ای به جدول وقایعنامه نیز نمی بینیم؛ سایر گمان ها نیز بصورت فرضیات صرف باقی می مانند و همچنـان نیـز بـاقی خواهنـد ماند.

وجود کتاب چهارم را باید آشکارا رد کرد زیرا هیچ مولف دیگری از آن یـاد و یـا از آن گلچـین نکرده است بلکه تمام آنان پس از استفاده از سه کتاب اول به مولفین دیگر رجوع می کنند و از آنـان قسمت هایی برمی گزینند، زیرا از آنجا که هیچ دستنویس و حتی هیچ فهرست کتبـی شـامل اثـری از وجود این کتاب نیست، اما کتاب سوم با عنون "پایان تاریخ میهن ما" و سوگنامه پسگفتاری اثبات می کند که با کتاب سوم نیز تاریخ ارمنیان پایان می پذیرد. بـدین سـان ذکـر ت. آرزرونـی[114] از کتـاب چهارم را باید نتیجه سوء تفاهم و یا تحریف دانست.

منابع تاریخ

خورنی با اقدام به انجام کاری جدید و بی سابقه در ارمنستان یعنی نگارش تاریخ مـنظم ارمنیـان از زمان های باستان تا عصر خود، طبیعتا" منابعی نیز احتیاج داشت. او بارها گله می کنـد کـه ایـن یـا آن کتاب یا وقایعنامه مهم را در دسترس نداشته تا از آن ها برای نگـارش درسـت رویـدادها و دوره هـای تاریخی استفاده کند، و این شکایات از سوی یک نگارنده که به بزرگی و مسئولیت کار خود وقـوف دارد قابل درک است، آن هم پژوهشگری که از نیازهای مبرم محروم بود و دور از مراکز روشـنگری درکشوری زندگی کرد که کتاب در آنجا یک عنصر نادر و کمیاب بود. لذا وی در این بیابـان ادبـی، هر گونه نوشته ای را همچون مُنّ[115] می پذیرد تا شاید اقلا" یک جمله و یک اشاره به او کمک کند.

او منابع متعددی بکار برده است که بخشی از آنها را اسما" ذکر مـی کنـد و از دیگـران یـاد نمـی کند، اما تمام این ها نیز غیر از منابع مارآباس و آوازهای مردمی، برای تـاریخ ارمنیـان در درجـه دوم اهمیت قرار دارند.

منابع مذکور توسط او چنین هستند: کتاب مقدس، تاریخ مارآباس کاتینـا، نیازنامـه، افـسانه هـا یـا آوازهای مردمی ارمنی، ژولیاس آپریکانوس (از سده سوم)، تاریخ کلیسائی اوزبیوس قیـصری (سـده سوم) یوسف فلاوی[116] (سده اول)، لابوبنا (غروبنا) ادسـی[117] (حـدود سـده سـوم)، خـور و هبـود[118]

---

[114] - t. ardseruni

[115] - manna مَنًّ، مائده آسمانی که بنی اسرائیل هنگام مهاجرت خود از مصر در بیابان یافتند. (ا. گ.)

[116] - flavius josephos (۳۷- ۹۸) تاریخنگار یهودی در سال ۳۷-۳۸ در اورشلیم زاده شد، پس از سقوط شـهر در سال ۷۰ بیشتر در روم اقامت گزیده در زمان تراژان یعنی پس از ۹۸ در گذشت. آثار مهـم او اینانـند: «تـاریخ جنگ یهود» (۶۶-۷۰) در بیست کتاب که در اثنای سالهای ۷۰ و ۷۹ نخست به آرامی و سپس به یونـانی نوشـته شده است، «تاریخ قدیم یهود»، در بیست کتاب مربوط به تاریخ یهود از آغاز خلقـت تـا ۶۶ م. کـه در سـال ۹۴ تکمیل شده است. «حسب حال او» که در حدود ۹۷م. نوشته شده و در واقع پیوست تاریخ قدیم یهود است. دفاع و نجلیل از ملت یهود (در برابر مردم یونان) بنام «ردآپیون» (آپیون نحوی یونانی از مردم اسکندریه که یهودیـان را

(سده چهارم)، اسقف پرملیانوس[۱۱۹] (سده سوم) آگاتانگغوس (نیمه دوم سده پنجم) هیپولوتوس[۱۲۰] (سده سوم)، مانتون[۱۲۱] (سده سوم پ.م.) الیمپیوس مغ[۱۲۲] آریستون پغی (سده اول)، بارداسان[۱۲۳] (سده سوم)، بارسوما[۱۲۴] (سده چهارم)، آرتیئوس (سده چهارم)، پیلیکرات، اواگاروس، سکامادروسو پلگونیوس، چهار مولف و ناطق یونانی هچون هومر[۱۲۵]، هرودوت[۱۲۶]، افلاطون[۱۲۷] که از آنها قطعاتی

کتابش راجع به مصر مورد حمله و توهین قرار داد) و یا به عبارت دقیق تر «در رد هلنیان». تأثیر یوسف بر مسیحیان بسی بیشتر از یهودیان است. (ا. گرمانیک).

[۱۱۷] - (gherubna) labubna

[۱۱۸] - khorohbud

[۱۱۹] - permelianos

[۱۲۰] - Hippolytos اسقف پورتوس رومانوس، کلیم الهی رومی، مفسر و گاهشناس. مهمترین اثر او بنام «موضوعات فلسفی در ده کتاب است و هدفش رد همه بدعت ها و اثبات این مطلب بوده که آنها همه از فلسفه یونانی و خرافات سرچشمه گرفته است. وی تا ۲۳۵ در روم تعلیم داد تا در آن هنگام به ساردنیا تبعید شد و احتمالا" در آنجا در گذشت. (ا. گرمانیک)

[۱۲۱] - Manethos یا Manethon در سبنوتوس (sebennytos) در مصب نیل زاده شد در دوران بطلیموس اول، سوتر، شاه مصر از ۳۲۳ تا ۲۸۵ برآمد و نیز احتمالا" در دوران بطلیموس دوم فیلادلفوس که از ۲۸۵ تا ۲۴۷ سلطنت کرد. وی تاریخنگار مصری بود و سالنامه های مصری را در سه کتاب به زبان یونانی نوشت که حاوی فهرستی از پادشاهان است و برای تعیین گاهشناسی این کشور ارزش زیادی دارد. (ا. گرمانیک)

[۱۲۲] - voghyump یا الیمپیوس مغ پرستشگاه خدای اهورامزدا و آنی داراناغی و نگارنده تاریخ های پرستشگاهی که در سده های یکم و دوم میلادی می زیست. از او تنها در «تاریخ ارمنیان» خورنی یاد می شود. بنابرهمین اثر تاریخ او شامل دوران پادشاهی یرواند چهارم و آرتاشس اول می باشد، درستی این تاریخ توسط نوشته های مورخان یونانی و رومی و سنگ نبشته های آرامی آرتاشس اول ثابت شده است. موجودیت اثرش در نتیجه پژوهش های اخیر به اثبات رسیده است(ا. گرمانیک).

[۱۲۳] - باردیصان، بردیصان، ابن دیصان مولف و شاعر معروف آشوری در سده سوم. (ا. گرمانیک).

[۱۲۴] - اسقف نصیبین و نگارنده نامی نسطوری. (ا. گرمانیک)

[۱۲۵] - Homerus یا homeros، کهن ترین و نامدارترین حماسه سرای یونانی. بنابه روایات هومر نابینا بوده است. از آثارش دو منظومه بزرگ حماسی یکی بنام «ایلیاد» و دیگری بنام «ادیسه»، از شاهکارهای ادبیات حماسی جهان است، باقیمانده است. در نوشته های قدیم چند اثر دیگر نیز به وی نسبت داده اند که اینک در دست نیست. (ا. گرمانیک).

[۱۲۶] - Herodotes، تاریخنگار یونانی که به پدر تاریخ معروف است. در هالیکارناس زاده شد(حدود۴۸۵ پ.م.) او مسافرت های بسیار کرده (از جمله به ایران) و داستانهای زیاد از مردمان سرزمین های مختلف شرح داده است که یکی از آثار گرانبهای زمان های قدیم است. دوازده سال در المپیاد بنوشتن تاریخ گذراند سپس به رم رفت و در آنجا تاریخ خود را بپایان برد و در همانجا در گذشت (حدود ۴۲۵ پ.م.) (ا. گرمانیک).

[۱۲۷] - plato در حدود ۴۲۸ در اگینا (یا آتن) زاده شد و در ۳۴۸-۳۴۷ در آتن در گذشت. از شاگردان سقراط و فیلسوف و ریاضی دان بود. آثار متعددارزشمند از خود بجا گذاشته است(ا. گرمانیک).

را نقل می کند و یا اطلاعاتی بدست می آورد. بروسوس کلدانی[128]، اسکندر بازماوپ، آبیولنوس، کیپالیون را نیز ذکر می کند که با آنها از طریق وقایعنامه اوزبیوس و بصورت غیر مستقیم آشنا می باشد.

منابعی که او ذکر نکرده ولی مورد استفاده قرار داده است عبارتند از: کوریون[129]، تذکره شهدای رسول تادئوس قدیس، پاوستوس، از نویسندگان ارمنی و ترجمه آثار این نویسندگان خارجی به ارمنی، کلمس اسکندرانی[130]، دیودوروس سیسیلی[131]، فیلون عبری، گریگور نیوسی[132]، گریگور نازیانزی عالم الهیات، وقایعنامه اوزبیوس، تاریخ اسکندر، کالیستنس دروغین، "تاریخ کلیسائی" سقراط[133] و تذکره سلبستروس[134] و زندگینامه ازوپ[135].

اینکه خورنی چرا برخی از منابع را ذکر می کند و برخی دیگر را خیر، پاسخ درست و قاطع به آن امری است دشوار. سخنی در این مورد نمی توان گفت که او سعی دارد منابع مورد استفاده خود

---

[128] - beresus یا berossos تاریخنگار بابلی که تاریخ بابل را از خلقت تا سقوطش بدست کوروش کبیر به یونانی در سه کتاب نوشت. وی در زمان آنتیوخوس اول، سوتر، شاه سوریه (۲۸۱- ۲۶۲) می زیسته است(ا. گرمانیک).

[129] - k'oryun شاگرد مسروپ ماشتوتس پدید آوردنده الفبای ارمنی. نگارنده نخستین کتاب ارمنی (با حروف الفبای مسروپ) که در باره زندگانی معلم خود می باشد. وی در سده پنجم می زیست(ا. گرمانیک).

[130] - احتمالا" کلمنس اسکندرانی،Clement of Alexandria (حدود ۱۵۰- حدود ۲۱۵) عالم الهیات یونانی و از آبای کلیسا است که فلسفه افلاطونی مسیحی را در اسکندریه بنیان گذارد(ا. گرمانیک).

[131] - Diodoros of Sicily تاریخنگار رومی در میان سال های ۹۰ تا ۸۰ در آگیریوم سیسیل زاده شده و پس از ۲۰ پ.م. در گذشت. او در حدود ۳۰ پس از سی سال جهانگردی و مطالعه دست به تألیف تاریخ دایرهٔ المعارفی گیتی از آغاز تا زمان خود زد (در ۴۰ کتاب که ۱۵ کتاب در دست است). این اثر غیر فلسفی، غیر علمی، غیر انتقادی، با این حال به خاطر آگاهی های زیادی که گرد آورنده ارائه می دهد بسیار ارزشمند است.

[132] - Gregory of Nyus نویسنده،عالم الهیات، فیلسوف، و از پدران روحانی یونانی. دوست گریگور نازیانزی و برادر بارتلمیوس قیصری. (زاده حدود ۳۳۵ در قیصریه، در گذشتش در ۳۹۴ در نیس). نویسنده تفسیرهای گوناگون، مداحی ها، رساله ها، صحیفه ها، رویه ها از جمله "در باره طبع انسانی" که به ارمنی ترجمه شده است و تفسیر "غزل غزل ها" و جز اینها(ا. گرمانیک).

[133] - Socrat منظور سقراط قسطنطینی است و نه سقراط معروف. این سقراط در حود ۳۷۹ در قسطنطنیه زاده شده و پس از آنکه در قسطنطنیه به وکالت پرداخت "سخنور" لقب یافت. نگارنده یونانی تاریخ کلیسا است. وی با نوشتن "تاریخ (در ۷ کتاب) از پادشاهی قسطنطین کبیر در ۳۰۵ تا زمان تئودوسیوس کهتر در ۴۳۹ اثر اوزبیوس را تکمیل کرد (ا. گرمانیک).

[134] - silvester یا selbestros، اسقف رم(ا. گرمانیک).

[135] - Aesop یا آیسوپوس، فابل نویس یونانی سده ششم پیش از میلاد که کهن ترین نویسنده قابل محسوب می شود. وی برده ای از مردم پروگیا (فریجیه) بود و در خدمت یادمون یونانی بسر می برد. بنا بر روایات یادمون اور ا آزاد کرد و ازوپ به جهانگردی پرداخت و در دربار کرزوس شاه لیدیا مقیم شد. آنگاه از طرف او مأمور گردید که پولی را به پرستشگاه دلفی ببرد و تقسیم کند اما او پول را برای خود برداشت بنابراین بدست مردم دلفی به زجر کشته شد(ا. گرمانیک).

را در خفا نگهدارد. تذکره کوریون، وقایعنامه اوزبیوس، فیلون، دیودوروس برای تاریخ او احترام و حیثیت به ارمغان می آورد و ذکر نکردن آنها باعث ضرر و زیان می شد. چنین بنظر می رسد که خورنی منابعی را ذکر نمی کند که بسیار معروف نبودند و این خود قابل درک است همچنانکه ما اکنون از لغتنامه های دایرۀ المعارفی و جداول وقایعنگاری بعنوان منابع خود یاد نمی کنیم. دگر بار منابعی را ذکر نمی کند که به دوران خاص تاریخی تعلق ندارند بلکه از آنها در خصوص یک واقعه، اطلاعات و یا شیوه و گفتار منتخبی را گرفته است. نیز منابعی را یادآور نمی گردد که خود ترجمه نموده است بنابراین آنها را تقریبا" آثار خود می داند. ولی تاریخ پاوستوس که خورنی از آن استفاده کرده، مورد خاصی است، لیکن این مأخذ را بعلت کاستی های بزرگ آن پنهان می دارد.

تاریخ مارآباس و افسانه های مردمی ارمنی مهمترین منابع از میان بیش از چهل مأخذ یاد شده بوده اند که توجه پژوهشگران را بخود جلب نمودند. منابع دیگر اکثرا"- شناخته شده و مورد بررسی قرار گرفته اند- تعدادی هم بکلی ناشناخته هستند لذا در باره آنها هیچکونه مطلبی نمی توان گفت.

منبع مارآباس

خورنی خود در باره منشاء این منبع سخن می گوید (باب های ۱، ۸، ۹) اگر آنچه که خورنی در مورد منشاء این تاریخ بیان داشته مسلم باشد، یعنی اینکه منبع مارآباس بفرمان اسکندر کبیر استخراج و از یک داستان ترجمه شده از کلدانی به زبان یونانی اقتباس شده باشد، بنابراین باید کهن ترین و ارزشمندترین یادگار تاریخی جهان بشمار رود. (با در نظر نگرفتن کتیبه های میخی و هیروگلیف)؛ که البته در همان اوایل، به این منبع چنین می نگریستند. ولی نقد و بررسی های ادبی اروپائیان تدریجا" کذب این منبع را آشکار ساخت؛ آنگاه پژوهشگران ارمنی نیز از آنان تاسی جستند. پژوهش و بررسی نشان داد که شهر نینوا در زمان اسکندر وجود نداشت و تل ویرانه ای بیش نبود و حتی اگر شهر نیز وجود می داشت کتبی در آن نمی توانست یافت شود بلکه وجود لوحه های میخی محتمل تر است که هزاران عدد از آنها در زمان کاوش های ویرانه های شهر نینوا در سده پیش پیدا شده اند؛ مسأله مهم این است که در کتاب تاریخ نینوا یا لوحه های میخی نمی توانست تاریخی بگنجد که در آن خدایان بابل و نینوا (بعل و شامیرام) در نقشی مغلوب یا شرم آور اما ارمنیان (هایک، آرا) بعنوان دلاوران و شخصیت های پارسا و پاکدامن ظاهر گردند. در لوحه های میخی پیدا شده در کاوش ها تنها پیروزی پرشکوه بابلیان و آشوریان- ویران کردن شهرها، چپاول کشورها، کشتن یا به اسارت گرفتن پادشاهان دیگر مورد ستایش قرار می گیرد و نه شکست هایشان، و روح اصلی لوحه های میخی نیز همین است.

پس از آشکار شدن دروغ منبع مارآباس، این مسأله مطرح گردید که این کذب و تحریف توسط چه کسی صورت گرفته و این تاریخ بر چه پایه های واقعی استوار است. بسیاری اظهار نظر کردند که بطور کلی شخصی بنام مارآباس وجود خارجی نداشته و خود خورنی او را ساخته و پرداخته است، بنابراین مارآباس و خورنی یک شخص می باشند. لیکن سرانجام این نظریه افراطی رد شد اکنون

پذیرفته اند که شخصی بنام مارآباس وجود داشته است (ارمنی یا آشوری؟ هنوز معلوم نیست) که روایات مربوط به دوران کهن ارمنیان را نگاشته و برای موثق جلوه دادن آنها، منشاء اینها را به کتابخانه نینوا نسبت داده است؛ و خورنی داستان او را باور کرده است. لیکن م. گاراگاشیان اساس این روایات را تاریخ های مربوط به آشوریان و پارسیان که توسط مورخان یونانی نوشته شده بود، می داند که اکثرا" از وقایعنامه اوزبیوس اقتباس شده و با شرایط ارمنیان تطابق یافته اند(؟).

لیکن بنظر ما منبع مارآباس پایه دیگری دارد که با از دست دادن صورت قبلی بعنوان یادگار و خاطرات مردم ارمنی از تاریخ دوره های پیش از ارمنیان یعنی اورارتوئیان صورتی جدید بخود گرفته است. آنگاه که یاد و خاطر ه دوران چیرگی تازیان هزار سال بصورت داوید ساسونی در میان مردم حفظ شده است چرا همین مردم نتوانند خاطرات هزار ساله ای نیز در مورد تاریخ کهن کشور خود نگاهداری کنند، اگر در نظر گیریم که از شخصیت های این منبع، بعل خدای بابل، شامیرام الهه آشور، هایک خدای باستانی ارمنی که صورت فلکی اریون بنام او موسوم است و اما آرا یک روح جاودانی (مطابق ایشتار= شامیرام با آدونیس[۱۳۶] عاشق) ار[۱۳۷] ارمنی یاد شده توسط افلاطون بوده است پس به سادگی قانع می شویم که در پشت پرده و در بطن این نام ها از یک بابل و آشور (بعل، شامیرام) و از دیگر سو ارمنستان (هایک، آرا) پنهان شده اند و لشکر کشی های بعل و شامیرام به ارمنستان خاطرات تلخی برای چندین سده نبردهای بابل و آشور در برابر پادشاهان اورارتو محسوب می شوند. این یادگارها حتی ترتیب رویدادهای تاریخی یاد شده را نیز در خود نگهداشته اند.

چنانکه از سنگ نبشته های میخی برمی آید لشکر کشی های بی وقفه و مستمر بابل دلیلی بر عدم کامیابی هجوم هایی هستند که در اندیشه های خلق ارمن بصورت کشته شدن بعل بدست هایک کمانگیر بیان گردیده است. اما لشکر کشی های آشور که با شکست اورارتو پایان یافتند بعلت کشته شدن آرا توسط سپاهیان شامیرام بیان می گردند. جالب توجه است که این خاطرات برخی ویژگی های الهه شامیرام، جنگ افروزی و شهوت رانی او را حفظ کرده است.

بدین سان در منبع مارآباس خاطرات دیرینه نبردها حفظ شده اند در صورتیکه خورنی این جنگ ها را مطابق با نوشته مارآباس تشریح می کند و حتی اهمیت اصلی آن ها را درک نمی کند و بنای وان و سنگ نبشته های میخی پادشاهان اورارتو را به شامیرام نسبت می دهد.

لیکن باید توجه نمود که کتاب نخست تاریخ خورنی تماما" از منبع مارآباس اخذ نشده است بلکه تنها بخشی از آن با سایر بخش ها از منابع دیگر گرفته شده اند. از سی بیل بروسوس، «از اشخاص دانا و آگاه بر این مسائل» (نخست، ۱۹) که در مورد موثق بودن آنها آنقدر هم مطمئن نیست و بویژه

---

۱۳۶ - Adonis سرگذشت آدونیس از افسانه های سوریه است که هزیود نیز به آن شاره کرده است و شرح آن از حوصله این مقول خارج است (نگاه کنید به صفحه ۲۳ جلد نخست فرهنگ اساطیر یونان و رم- نوشته پیر گریمان ترجمه دکتر احمد بهمنش، تهران: ۱۳۵۶). (ا. گرمانیک).

۱۳۷ - er

داستان تیگران یرواندیان را از نوشته ای ناشناخته موسوم به « نیازنامه» اخذ نموده است که اتفاقا" ۴-۳ سطر از آن در نزد نگارندگان کهن نگاهداشته شده است (از جمله به داویت آنهاغت[۱۳۸] نسبت داده می شود).

افسانه های مردمی ارمنی

خورنی غالبا" موضوعات تاریخی را از آوازها و روایات مردمی برمی گزیند و به آنها نام های گوناگون می دهد: آوازهای نقالان، آوازهای عاشقی، حکایات، سرودها، روایات، نمایش ها، احادیث، افسانه ها. او از این فولکلور مردمی بسیاری از مواقع قطعاتی ذکر می کند اما گاهی نیز چکیده آنها را ارائه می دهد. بدین سان او پس از نقل کلمه به کلمه بخش مربوط به واهاگن[۱۳۹] چنین ادامه می دهد: «پس از آن در آواز می گفتند که با چند اژدها می جنگد و بر آنان پیروز می شود و مطالب بسیار شبیه به دلاوری های هرکول در مورد او می خوانند. ولی همچنین می گویند که او تبدیل به خدا شده در گرجستان مجسمه ای به قامت او برپا کرده با نثار قربانیان احترام می گذردند» (I، ۳۱). بدین سان افسانه مربوط به منشاء آرزرونی ها را مختصرا" ذکر می کند: «من خرافات بیهوده گوئی های افسانه ای را نادیده می گیرم که در هاداماگرد تعریف می کنند و گویا باران و آفتاب با خوابیدن کودک مخالفت می کردند و پرنده ای برای کودک بیحال سایبان گردیده بود» (II، ۷). به همین ترتیب در باب نخست "از افسانه های پارسی" بطور خلاصه افسانه های مربوط به آژدهاک بیوراسب را بیان می کند. پس از داستان های هایک، آرام، آرا و تیگران یرواندیان که منشاء مردمی دارند ولی توسط منابع کتبی بدست خورنی رسیده اند، خود بلافاصله برای سخن راندن درباره واهاگن، وارتگس کودک، تُرک یا تورک آنگغ، آژدها نسب ها، آژدهاک بیوراسب، یرواند، سنتروک، بویژه آرتاشس دوم و آرتاوازد از فولکلور مردمی استفاده کرده است. هنوز داستان آرام را ننوشته بود که به مشوقش اظهار می دارد که در مورد آرام شجاعت ها و پیروزی های بسیاری تعریف می کنند: «و اما اگر بخواهی داستان مفصل و دلاوری های او را که چگونه و کی انجام شدند، بیرون از این کتاب می آورم، یا کنار می گذارم و اگر نه در همین جا می گنجانم» (I، ۱۲). این امر بسیار غیر عادی بنظر می رسد که خورنی با بیرون گذاشتن چنان داستانی از تاریخ خود موافقت می کند که مربوط به چنان دوره کهن و چنان رهبر بود لیکن این معما بزودی حل می شود؛ خورنی در آخر داستان آرام می گوید که این حکایت در کتابخانه های اصلی پادشاهی موجود نبوده

---

[۱۳۸] - davit anhaght

۱۳۹-vahagn خدای دلاوری و رعد و برق. که به واهاگن اژدهاافکن یا اژدهاکش نیز مشهور است. پرستشگاه آن در روستای آشتیشاد (ashtishat) استان تارون (taron) قرار داشت. این واژه در اوستایی بصورت varathraghna در پهلوی اشکانی بصورت varhran و varahran و در پهلوی بصورتvahran و در فارسی دری بصورت بهرام تحول یافته است .(در ودائی؛ وریتره هن،خوارزمی: اری غن، سغدی و خش غر) (ا. گرمانیک).

بلکه «بدست افرادی صغیر و بی نام از (آوازهای) عاشقی در دیوان دربار جمع آوری شده اند» (I، ۱۴، مارآباس مسورنی یاد شده توسط سبئوس نیز هیچیک از داستان های آرام را ندارد، بلکه فقط نام آن را ذکر می کند). در مورد پادشاهی آرتاشس دوم اظهار می دارد: «کارهای آرتاشس آخر از راویانی که در گوغتن تعریف می کنند، چیز زیادی برایت روشن می شود، همچون بنای شهر، خویشاوند سببی با آلان ها، تولد نسل های او و گویا دلدادگی ساتنیک با اژدهازادگان افسانه ای یعنی نسل آژدهاک که تمامی دامنه های ماسیس را در تصرف خویش دارند؛ جنگ با آنان، فروپاشی حکومت ایشان، کشته شدن آنان و به آتش کشیده شدن ساختمان هایشان و حسادت فرزندان آرتاشس و تحریک آنان بر علیه یکدیگر توسط زنان» (II، ۴۹). از این سخنان چنین برمی آید که راویان گوغتن آگاهی های سرشار تاریخی در مورد کارهای آرتاشس در اختیار داشتند و خورنی نیز از آن سود برده است. همین امر را در رابطه با آرتاوازد می یابیم، که خطوط زندگی و کردارهای او از همان هنگام تولد آنگاه که «اژدهازادگان کودک را بربایند و به جایش دیوی بنهادند»، تا مرگ او که بر روی ماسیس آزاد بدست دلیران زندانی شده کشته می شود، تا روزی خارج شده بر جهان چیره گردد، تمام اینها موضوعات فولکلور مردمی هستند. لذا نادرست نخواهد بود گمان کنیم، که سرتاسر زندگی و کارهای این دو پادشاه توسط عاشق های ارمنی تعریف و خوانده می شد اما روشن نیست که بصورت یک داستان جامع و یکپارچه و یا آوازهای مجزا و کوچک. مورد اول احتما ل بیشتری دارد (با داستان داوید و مهر مقایسه شود).

خورنی سبک ویژه خود در استفاده از فولکلور مردمی دارد. او داستان مردمی افسانه را استعاره می داند یعنی چنان حکایتی که در تحت پوشش خارجی حاوی محتوای داخلی، واقعی و مهم است همچون قصص و حکایات و فابل. بدین سان افسانه های پارسی را کوچک شمرده می گوید: «آیا اینها افسانه های روان و روشن یونانیان هستند که استعارا" واقعیات درست را در دل خود داشته باشند؟». به همین ترتیب با ذکر محتوای داستان مربوط به آرتاشس دوم می گوید: «تمام این ها، چنانکه گفتیم از آوازهای راویان برایت روشن می شود ولی ما هم مختصرا" ذکر می کنیم و استعارات را می پیرائیم» (II، ۴۹) سرانجام طبیعی چنین نگرشی این بود که خورنی با یادآوری کوتاه آوازها یا افسانه ها، آن هارا تفسیر می کند یعنی استعاره را توضیح می دهد یا چنانکه خود می گوید: «می پیراید». و آنچه که ما در اثر خورنی بعنوان تاریخ آرتاشس، آرتاوازد و دیگران می خوانیم که از داستان های مردمی سر چشمه می گیرند، در واقع همان تفسیرهای خود خورنی، «داستان صحیح» او ماخوذ «از استعاره» داستان مردمی هستند.

بدین سان قابل درک است که داستان صحیح خورنی ممکن است درست و یا نادرست باشد، با توجه به اینکه اگر این داستان واقعا" استعاره بوده است او ماهیت آن را تا چه اندازه دریافته و چقدر موفق به تفسیر آن شده است. در قطعاتی که خورنی از منابع مردمی استفاده کرده است باید با دقت تشخیص دهیم کدام مردمی است و کدام از طرف وی بعنوان تفسیر یا تکمیل منبع مردمی افزوده شده است. بدون آن راه برای پیدایش سوء تفاهم باز می شود.

از منابع گوناگون خارجی یاد شده هیچیک ویژه ارمنیان یا ارمنستان و شامل تاریخ جامع این ملت نیست. تمام آنها در مکان های گوناگون دوره های مختلف و با روحیه ای متفاوت نوشته شده شامل آگاهی های اتفاقی پراکنده ای آنهم درست یا نادرست در باره ارمنیان هستند. خورنی نیز در آغاز تاریخ خود می نویسد: «آیا در دسترس من کتابی موجود است... یا میهن تو ادبیاتی دارد؟ تا بیاری آنها شاید مانند تاریخنگاران عبری، از آغاز تا زمان تو (نسب نامه ای) را بدون کاستی و نادرستی بنگارم، یا از تو و دیگران آغاز نموده تا مبداء و سر آغاز ادامه دهم؟ لیکن با وجود دشواری ها من آغاز می کنم» (I، ۳). خورنی نه اینکه منابع تاریخی بلکه تکه های نامنظمی در اختیار داشت که باید آنها را کنار هم نهاده تنظیم و تکمیل می کرد. و در هنگام انجام این کار پر مسئولیت جداول موثق وقایعنگاری و فهرست ترتیبی پادشاهان را در دسترس نداشت، این فهرست ها را نیز خود باید بر اساس تکه های مذکور و با حدس و گمان تنظیم می کرد.

خورنی بعلت فقدان منابع موثق بر خلاف میل خود نادرستی های بزرگ مرتکب می شود. بدین سان او از پادشاهان یک دوه دویست ساله ارمنستان- آرتاشس، آریوبرزن، اراتو، وانون، زنون، مهرداد، رادامسیت، تیرداد(اول)، پارتاماسیر، پارتاماسپات، آکمنیدا، سویموس (۳۵پ.م- ۱۶۹م.) یاد نمی کند و این دوره را با نام پادشاهان دیگر پر می کند که برای تاریخنویسان خارجی ناشناخته اند مانند آرشام، آبکار، آنانون(بی نام)، ساناتروک، یرواند، آرتاشس(دوم)، آرتاوازد(دوم)، تیران، تیگران(سوم)- همچنین خورنی دستگیری کراسوس را به آرتاشس اول نسبت می دهد، گر چه می داند که نگارندگان دیگر این امر را به کوروش نسبت داده اند. گواهی متفق چهار نگارنده و سخنور یونانی به او دیکته کرده و یا می توان گفت، مجبور ساخته است تا این رویداد را به آرتاشس ارمنی نسبت دهد؛ او نمی دانست که یونانیان به کوروش، آرتاشس اتلاق می کنند. چنانکه یوسفوس گواهی می دهد («پس از مرگ خشایارشا، فرزند او کوروش که یونانیان وی را آرتاکسرکس [آرتاشس می نامند، جانشین وی گشت»). او بر پایه یک منبع آشوری آبگار را پادشاه ارمنیان می گرداند اما از لقب او، اوشاما که به معنی سرمه ای است و در نزد مترجم ارمنی بصورت آشاما یا آرشاما نام پادشاه جدید پدید می آید، زیرا از سخن «آبگار آرشاما» که در منبع خورنی یافت شده است، مطلب دیگری نمی توان استنباط نمود مگر آبگار فرزند آرشاما. آگاهی خورنی در باره تیگران بزرگ تماما" از یوسف (یوسفوس) گرفته شده است، اما او در مورد تیگران همین اندازه بطور سطحی نوشته است که تیگران با سرزمین یهود یا شام تماس داشته است، اما در مورد کارهای او در دیگر جاها هیچ مطلبی یاد نکرده است. بدین دلیل نوشته خورنی در مورد تیگران بزرگ، مشهورترین پادشاه ارمنستان ناقص و مختصر است و حتی خورنی گویا با گونه ای بی تفاوتی یا ضدیت به این پادشاه می نگرد، شاید بدین علت که بنابه نظر خورنی او ریاست را به پارتیان سپرد تا با آنان صلح و سازش کند، در صورتی که این امر درست نیست.

از اینگونه نادرستی ها و سوء تفاهم ها بسیاری نمونه های دیگر می توان یاد کرد که به علل گوناگون قابل توجیه اند از جمله: بعلت عدم وجود یا کاستی منابع، نامشخص یا ناردست بودن منابع

که در اثر این ها خورنی کارهای یک پادشاه را به پادشاه دیگر نسبت می دهد در حالیکه نام های گوناگونی برای آن شخص نزد مورخین ارمنی و خارجی موجود بود و سرانجام در اثر دیدگاه انتقادی خورنی نسبت به منابع.

بدین سان می بینیم که خورنی با نظری ساده و ناقص بر تاریخ تیگران بزرگ در عین حال نسبت به تیگران یرواندیان با ستایش و تمجید افراطی رفتار می کند و آبادانی های او را با شگفتی تشریح می نماید (I، ۲۴). و آن تمام اموری است که به تیگران بزرگ تعلق دارند و پژوهشگران (گلتسر، آبغیان، ماناندیان) نیز به اثبات رسانده اند. بخشی از کارهایی که خورنی به آرتاشس اول (که وجود ندارد) نسبت می دهد، به تیگران کبیر تعلق دارند یعنی دریافت مقام سروری از پارتیان، ضرب سکه بنام خود، انتقال بت هایی از آسیاسی صغیر به ارمنستان، ازدواج دخترش با مهرداد (پادشاه آترپاتکان). بخش دیگر کارهای این آرتاشس نیز، پیروزی های بزرگ، پر کردن دریا از کشتی، کشته شدن در دیار غربت به علت بروز شورش در سپاه (خودکشی) به مهرداد پونتی[۱۴۰] مربوطند. خورنی تیرداد اول را که بر اساس توافق موجود میان پارتیان و رومیان به روم رفته باشکوه تمام تاج پادشاهی ارمنستان را از دست نرون دریافت نمود، نمی شناسد. در صورتی که او به تیرداد سوم قبول کننده مسیحیت، کارهایی نسبت می دهد که به اولی تعلق دارند. مثلا" رفتن او به روم نزد کستاندیانوس[۱۴۱]، ساختن دژ گارنی برای خواهرش خسرودخت (که در واقع پرستشگاه دوران بت پرستی بوده توسط معماران فرا خوانده شده از روم ساخته شده است)، جنگ با باسیلیان (II، ۸۵)، که تیرداد (اول) بزحمت توانست از آن جان سالم بدر آورد. آرتاشس دوم که خورنی کارهایش را بر اساس آوازهای مردمی به نیکی یاد می کند به گمان پژوهشگران کنونی همان تیرداد اول است. یرواند یاد شده توسط خورنی همان رادامیست[۱۴۲] مورد نظر نگارندگان خارجی است.

---

[۱۴۰] - Mithridates Eupator of Pontus . پونت یا پونتوس سرزمینی باستانی در همسایگی ارمنستان و واقع در ساحل دریای سیاه است که در سده های ۴-۱ پ.م. مستقل شد. پادشاهی پونت در سالهای ۲-۳۰۱ تا ۶۴ پ.م. بسرکردگی یک خاندان پارسی که نسبت خود را به داریوش می رساند پدید آمد. پایتخت آن در آغاز شهر آماسیا، آنگاه سینوپ بود. این حکومت دست به یک رشته فعالیت های نظامی در برابر همسایه های خود زد اما بطور کلی ناکام ماند. نیرومند ترین دوران مربوط به مهرداد چهارم مشهور به اوپاتور (نجیب زاده) بود که با تیگران بزرگ پادشاه ارمنستان پیمان بست و دخترش را به همسری وی در آورد(ا. گرمانیک).

[۱۴۱] - رفتن تیرداد سوم نزد کستاندیانوس مطرح بوده است و نه تیرداد اول (پادشاهی ۶۴-۷۸م.) زیرا چند سطر بالاتر اشاره شد که تیرداد اول نزد نرون رفت و تاج خود را از او گرفت. البته باید گفت که یک سند تاریخی بنام «پیمان نامه» باقی مانده است که در واقع پیمان تیرداد و کستاندیانوس قیصر روم می باشد و بنا بر پایه آن تیرداد همراه گریگور روشنگر مروج مسیحیت در ارمنستان به قسطنطنیه رفت و در آنجا آن را امضاء کرد. بررسی تاریخ نشان می دهد که این سنه ساختگی بوده در سده های ۱۳-۱۲ جعل شده است(ا. گرمانیک).

[۱۴۲] - radamist پادشاه دست نشانده در ارمنستان میان سالهای ۵۳-۵۱ و فرزند پارسامان شاه ایبریا (گرجستان) که به کمک نیروهای گرجی و رومی بر تخت شاهی دست یافت. وی در سال ۵۲ با ناتوانی در برابر تیرداد اول

نگرش خورنی در قبال تاریخ پاوستوس یعنی منبع خود، بویژه قابل یادآوری است که البته به همان علت وی بعنوان متقلب تاریخ پاوستوس ناحق مورد نکوهش قرار گرفته است. کتاب پاوستوس حدیث شگفت انگیز و عالی از مجموعه خاطرات تذهیب شده مردمی است که در آن عنصرهای تاریخی و افسانه ای به هم آمیخته اند. خورنی که تاریخ می نوشت سعی کرده است در روایات پاوستوس عناصر تاریخ را از افسانه ها جدا سازد؛ لذا هسته تاریخی در نزد هر دو آنان یکی اما شرایط و موارد آنها متفاوت است. حال چند نمونه یادآور می شویم. پاوستوس تعریف می کند که تیریت[۱۴۳] به پارانزم[۱۴۴] زن گنل[۱۴۵] دل می بندد و در نزد پادشاه ارشاک[۱۴۶] گنل را مورد تهمت و افترا قرار می دهد، لذا آرشاک با نیرنگ و ریا او را نزد خود می خواند، آنگاه که گنل همراه پارانزم نزد سپاه پادشاه می رسد، آرشاک دژخیمی می فرستد تا سر گنل را از تن جدا سازد. پارانزم بسوی کلیسا می شتابد جایی که جاثلیق نرسس مشغول عبادت بود و از او التماس می کند تا بی درنگ شوهر بی گناهش را برهاند. نرسس نیز بلافاصله نزد شاه می شتابد. او فکر نمی کرد تا نزد شاه برسد و انقضای حکم را از او بخواهد، دژخیم کارش را تمام کرده باشد. چنین هم می شود، هنگامی که جاثلیق در برابر شاه ایستاده بود، دژخیم داخل شده انجام فرمان را گزارش می دهد سپس شاه دستور می دهد برای مرگ گنل سردار بزرگ اشکانی مجلس سوگواری ترتیب دهند در حالی که همه می دانستند که خود پادشاه عامل قتل وی بوده است. پارانزم هنگام سوگواری برسم آن زمان لباسهایش را پاره پاره می کند و سینه هایش نمایان می گردند. تیریت صحنه را می بیند و با عدم توانایی در اداره امیال شهوانیش شخصی را نزد پارانزم سوگوار می فرستد و از او خواستگاری می کند... آیا خورنی می توانست این رویدادها را باور کند؟ او کار خوبی کرده که باور نکرده است و انگیزه دلدادگی کشته شدن گنل را بکلی از تاریخ خود حذف کرده است و این قتل را با انگیزه های طبیعی توجیه کرده است. حال نمونه ای دیگر: میان یونانیان و پارسیان جنگ در گرفته است؛ شاپور از پادشاه آرشاک کمک می خواهد آرشاک با سپاه ارمنستان به رهبری سپهسالار واساک مامیکنیان به صحنه کارزار می شتابد جایی که یونانیان اردو زده بودند لیکن ایرانیان هنوز نرسیده بودند. ارمنیان بی درنگ به

اشکانی به گرجستان گریخت و در غیاب تیرداد سعی در باز گشت نمود اما از ارمنیان شکست خورد و بار دیگر به گرجستان پناه برد(ا. گرمانیک).

۱۴۳ - tirit برادر زاده آرشاک دوم پادشاه ارمنستان(ا. گرمانیک).

۱۴۴ - parandzem زن گنل که پس از قتل وی به همسری آرشاک دوم در آمد و شاهزاده پاپ از او زاده شد(ا. گرمانیک).

۱۴۵ - gnel برادر زاده آرشاک دوم پادشاه ارمنستان(ا. گرمانیک).

۱۴۶ - arshak پادشاه ارمنستان از دودمان اشکانیان ارمنی (۳۶۸- ۳۵۰) که با نیرنگ شاپور دوم پادشاه ساسانی ایران چون در چیرگی بر او ناتوان می شود وی را برای مذاکره به تیسفون دعوت می کند و با نیرنگ و حیله شاه ارمن را دستگیر و در دژ آنهوش خوزستان زندانی می نماید که او نیز در اثر شکنجه در همان جا چشم از جهان فرو می بندد.(ا. گرمانیک).

یونانیان حمله کرده تا آخرین نفرشان را می کشند. آنگاه شاپور سر می رسد و همه کارها را انجام شده می یابد و بر آن می شود به بزرگان ارمنی پاداش دهد، نیز تصمیم می گیرد دخترش را به ازدواج آرشاک در آورده سرزمین های پهناوری از ارمنستان تا ایران به وی اعطا نماید. از آنجا که پیشتر با پارانزم بیوه ازدواج کرده بود، آندوک پدر او با احساس اینکه ازدواج آرشاک با دختر شاپور موقعیت دخترش را متزلزل خواهد نمود به بسیاری از بزرگان پارس و ارمن رشوه می دهد و اینان نزد آرشاک رفته بعنوان اینکه رازی را می خواهند فاش کنند به او می گویند که پادشاه شاپور قصد جانش را کرده است و آرشاک با سپاه خود که سپاه یونانیان و پس از آن ۳۰ سال مدام ده ها میلیون سپاه پارس را نیز نابود کرده بود، این بار چاره ای نمی یابد جز اینکه شبانگاه با باقی گذاردن خیمه ها و وسایلش از نزد شاپور بگریزد. شاپور یک نفر را به تعقیب او فرستاده از وی دعوت به بازگشت می نماید اما آرشاک نمی پذیرد، بدین علت نبرد ۳۰ تا ۳۴ ساله آغاز می گردد و در طول آن سرداران پارسی به رهبری مهروژان آرزرونی با سپاهی گران و گاه چهار میلیونی می رسند. ارمنیان تمام آنان را تا آخرین نفر نابود می کنند اما هر بار مهروژان مفسد به نحوی با اسب فرار می کند. سرانجام ناخارارهای ارمنی از کشتن پارسیان خسته می شوند و از ادامه جنگ سرباز می زنند و شاپور نیز با فرستادن نامه آرشاک را نزد خود می خواند. آرشاک خواه نا خواه می رود و در دربار ایران بسیار متواضع ظاهر می شود. شاپور بر آن می شود او را دوباره به ارمنستان بفرستد اما دو دل می شود که شاید با بازگشت به میهن بار دیگر دست به شورش بزند. طالع بینان به او توصیه می کنند تا دستور دهد مقدار خاک و آب از ارمنستان بیاورند و روی نیمی از کف زمین بریزند و رویش از آن آب بپاشند، اما نیمه دیگر را به حال طبیعی باقی گذارند، آنگاه آرشاک را در این دو مکان به گردش دعوت کنند و ببینند که آرشاک چه واکنشی نشان می دهد. شاپور نیز چنین عمل می کند و با آرشاک به قدم زنی می پردازد. او روی خاک ایران از آرشاک می پرسد: «من تو را دوست می داشتم، می خواستم دخترم را به ازدواج تو در آورم چرا از نزد من گریختی و باعث آن همه کشتار شدی؟». آرشاک پاسخ می دهد: «در نزد تو گناهکارم، دشمنانم مرا ترساندند و باعث گریز من شدند....». شاپور او را روی خاک ارمنستان می آورد، آرشاک سخنش را تغییر می دهد، شروع به لاف زنی کرده شاپور را تهدید می نماید. بار دیگر وی را به نیمه ایرانی می برد و آرشاک از کردار خود پشیمان می گردد. دگر بار روی خاک ارمنستان ، گستاخی و جسارت آرشاک حدو مرزی نمی شناسد. شاپور این آزمایش را از بامدادان تا شامگاهان ادامه می دهد و آرشاک هر بار روی خاک ایران متزلزل و متواضع و فرمانبردار می گردد اما روی خاک ارمنستان به گستاخی و خودستایی و تهدید می پردازد. برای شاپور همه چیز روشن می گردد اما می خواهد در حضور گواهان نیز این آزمایش را تکرار کند. شب هنگام صرف شام برای آرشاک تختی پایین تر از همه آماده می کنند (در صورتی که رسم و عادت چنین بود که پادشاهان ایران و ارمنستان روی یک تخت می نشستند) و روی کف زمین خاک و آبی که از ارمنستان آورده بودند می ریزند. آرشاک می نشیند، موقتا" ساکت و آرام می ماند، ناگهان از جا برمی خیزد و در برابر تمام حاضران با صدای بلند شاپور را

خطاب می کند: «از آنجا بلند شو! بگذار من بنشینم، آنجا متعلق به ما اشکانیان است که تو تصرف کرده ای، زمانی که به میهن باز گردم انتقام مرگ اردوان را از تو خواهم گرفت؛ شما، نوکران حالا برای سرورانتان سرور شده اید؟». همه چیز تمام و کامل است؛ زنجیرهایی می آورند و به گردن آرشاک می اندازند؛ پاها و دستانش را می بندند و به دژ آنهوش[۱۴۷] می برند و تا ابد در حبس بماند. این یک داستان زیباست انسان تشریح و توصیف هنری پاوستوس را با لذت می خواند و در آن حالات روحی یک فرد در میهن، در هنگام آزادی و در غربت، در شرایط وابستگی به دیگری نشان داده می شود. ولی آیا این تاریخ است و می توان آن را باور نمود؟ خورنی باور نکرده است و حق دارد، او برای عزیمت آرشاک به ایران و زندانی شدن او در دژ آنهوش توجیه منطقی و تا حدی توام با احتمالات دارد. خورنی در جایی دیگر با سخنان شدید خسرو کوتاک[۱۴۸] (صغیر) را محکوم می کند که او نسبت به مردانگی و دلاوری و یادگار نیک بجا گذاشتن بی تفاوت بوده عمر را با شکار و تفریح گذرانده بود و بدین علت نیز جنگلی غرس نموده بود تا شکار خود را افزایش دهد (III،۸) در حالی که پاوستوس خسرو را دلیر و آباد کننده جهان لقب داده است. خورنی در اینجا نیز ستایش پاوستوس را نادیده گرفته بر کارهای خسرو توجه نموده که در همان اثر پاوستوس از آنها سخن به میان آمده است. خورنی در جاهای دیگر نیز نشان می دهد که با منابع بطور انتقادی برخورد کرده و بدون قائل شدن تفاوت از آنها استفاده نمی کند. او با سخن راندن در باره خسرو پدر تیرداد می نویسد: «پرملیانوس سکوبا، تاریخ تعقیب و آزارهای کلیسا را نوشته و در آن ذکر می کند که در

---

[۱۴۷] - این دژ یا قلعه داستانی دارد. اسماعیل رائین در صفحه ۴۹۵ از جلد نخست «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» چنین می نویسد: «نخستین باری که در زبان ایرانیان نام فراموشخانه و فراموشی پیدا شده در دوران سلطنت شاهان ساسانی بوده. شاپور دوم پادشاه ساسانی زندانی در خوزستان داشته که بنام فراموشخانه و قلعه فراموشی نامیده می شد... مخوف ترین زندانی که در آن ایام وجود داشته در قلعه فراموشخانه بوده که بنا به ادعای پروفسور آرتور کریستن سن زندان گلیگرد و یا اندمیشن نام داشت. این زندان که می توان آنرا شبیه قلعه باستیل فرانسه دانست بنام (انوشبرد) یا قلعه فراموشی نیز می خواندند (انهوش + برد که آنهوش در ارمنی به معنی فراموشی یا از حالت هوشیاری خارج شدن و یا فراموش شده و "برد" به معنی قلعه می باشد- ا. گرمانیک) کسی که در این محل زندانی می شد هیچکس حق نداشت نام زندان یا زندانی را بزبان آورد.... زیرا در غیر اینصورت بلافاصله کشته شده یا بسرنوشت زندانی مبتلا می شد. پاوستوس بوزاند در باره مرگ آرشاک پادشاه ارمنستان در قلعه فراموشخانه می نویسد: «خواجه سرایی که **«درقسمت»** نام داشت و امیر یکی از ولایات ارمنستان بود در یکی از جنگ ها با کوشانیان شاپور دوم را از مرگ نجات داد. شاپور به پاس این خدمت او فرمود: هر چه از من خواهی بخواه و وعده داد که مطلوب او هر چه باشد اجابت خواهد شد. پس اجازه خواست که یک روز به قلعه فراموشخانه به دیدن آرشاک برود تا احترام نسبت به او بجای آورد و بوسیله موسیقی او را شاد گرداند. شاپور به او جواب می دهد که اجابت این مسئول بسیار دشوار است. چون نام انوشبرد (قلعه فراموشی) را بزبان رانده ای جان خود را بخطر انداخته ای ... با وجود این شاپور می پذیرد و او اولین و آخرین خارجی است که موفق شد به قلعه فراموشی برود. (ا. گرمانیک).

[۱۴۸] -khosrov- k’otak’ یا خسرو صغیر یا کوتاه (تولد؟ مرگ۳۳۸) پادشاه ارمنستان از دودمان اشکانیان ارمنی از حدود سال ۳۳۰م. جانشین تیرداد بزرگ یا تیرداد سوم (ا. گرمانیک).

سرزمین ما نیز افراد بسیاری توسط خسرو به شهادت رسیده اند ولی از آنجا که با صداقت و شیوه ای درست نقل نمی کند، نه نام شهیدان و نه مکان شهادت را یاد آور می شود. لذا ما نیازی بـه تکـرار آن ندیدیم. اما با موثق دانستن آنچه که او در مورد رویدادهای پس از مرگ خسرو تـا پادشـاهی تیـرداد می نویسد، مختصرا" برایت تکرار می کنم» (II،۷۵). او در مورد خاندان های بی نام و نشان ناخـارار یا شاهزادگان مستقر شده در زمان تیگران سوم می نویسد که بخشی را بنام ذکر نمی کند زیرا برایش ناشناخته اند و نیز بخاطر اینکه از دشواری کار اجتناب می ورزد بویژه اینکه عدم موثق بودن بـسیاری از آنان کل مساله را زیر سوال می برد: «لذا ما در باره خاندان هـای ناخـاراری مـستقر شـده در زمـان تیگران آخر چیزی نمی نویسیم با وجود اینکه تو بارها التماس کرده باشی... مـا از سـخنان اضـافی و پیچیده و از هر گونه کار و گمان غیر موثق پرهیز کردیم... از صداقت و درستی پیـروی کـردیم. از اکنون نیز همچون بارهای پیش از تو التماس می کنم ما را مجبور به نوشتن مطالب اضافی نکن تـا کـل تاریخ ما به اثری بی فایده و پوچ بدل نگردد زیرا که بتساوی هم برای تو و هـم بـرای مـن مخـاطراتی دارد» (II، ۶۴).

تمام این مطالب گواه بر این است که خورنی در قبال منابع چقدر دقیـق و محتـاط اسـت و بـا چـه شیوه انتقادی و گزینشی آنها را بکار می بندد و چقدر منبـع خـود را مـورد بررسـی دقیـق قـرار داده اشتباهات آنها را توسط آگاهی های دیگر و قابل دسترس برایش تصحیح می کند و یا اقلا" آنگونه که برایش محتمل تر بنظر می رسد. با این وصف اگر او اشتباهی نیز مرتکب می شود اصـلا" بعلـت سـوء نظر نیست بلکه یا از منابعی که او نتوانسته نادرستی آنها را تشخیص دهد و یا از علـل دیگـری کـه در فوق ذکر آنها رفت ناشی شده است.

ویژگی های تاریخ خورنی و اهمیت آن

اگر تاریخ خورنی ده ها قرن بعنوان تنها منبع مشهور در مورد تاریخ ارمنـستان باسـتان بـوده، اگـر تمام تاریخنویسان بعدی تاریخ او را بعنوان الهام و پیغام برای خود پذیرفته اند و هیچیک از آنان برای بار دوم سعی نکرده است تاریخ باسـتانی ارمنـی را بنویـسد، علـت آن تنهـا در ویژگـی هـای مـشخص خورنی نهفته است که نتیجه نبوغ ذاتی و آمادگی همه جانبه او می باشد و مورخ توسط آنها بـر تمـام تاریخنویسان پس از خود رجحان و برتری دارد. با این ویژگی ها آشنا می شویم.

خورنی نخستین کسی بودکه تاریخ ملت خود را از آغاز تا زمان خود به رشته تحریر در آورد. این اثری است جهت «از نیستی به هستی رهنمون گشتن» گذشته یک ملت؛ این یک شناسنامه بـرای ملـت ارمن بود که تا آن زمان نمی دانست کیست و از کجا سرچشمه گرفته است. او بـا ارتبـاط قایـل شـدن میان سرآغاز و سرچشمه ملت ارمن و کتاب مقدس و با اعتقاد به انشعاب آن از قوم یافث بـرای ملـت ارمنی جا و مکانی والا در میان دیگر ملت های کهن فراهم نمود. او بـا انتـساب ارمنیـان بـه هایـک از

زمان ساختن برج[149] با تشریح این کمانگیر عظیم الجثه (تیتان) بعنوان عاشق آزادی و قاتل بعل مستبد، ارمنیان را با اصل و منشاء خود قرین افتخار و محبوبیت نمود. درست است که این داستان بر پایه افسانه قرار دارد، اما کدام ملت بوده است که تاریخ کهن و منشاء آن آمیخته به افسانه ها نباشد؟ پیشوای رومیان یعنی رمولوس با پستان گرگ بزرگ شده اولین کارش کشتن برادر همشیرش بود. هلن پیشوای هلنیان از سنگ هایی پیدایش یافت که پدرش دوکالیون از زمین بلند می کرد و به پشت سرش می انداخت. نیکلای مار محقق نامدار می گوید: «جزئیات افسانه ای تا وقایعنگاری افسانه ای، ویژگی های اجتناب ناپذیری در مورد آغاز پیدایش هر روایت ملی اصیل مردمی هستند، هر قدر هم که بر پایه روایات درست و بلاشک قومی بنا شده باشند».

خورنی برای این اثر بیش از چهل منبع مورد استفاده قرا می دهد ، هم برای گردآوری مطالب و هم توصیف ها، واژه ها و داوری های قاطعانه. او تا اندازه ای منابع را مورد استفاده قرار داده است که هیچ نگارنده باستانی ارمنی پیش و پس از او بکار نبرده است. اما شمار منابع مورد استفاده همانقدر اهمیت دارد که درک سریع نگارنده می تواند مهم باشد و او توانسته است آگاهی یا حتی جمله بی نشان مبهم یک نگارنده را توسط آن پذیرفته و بکار ببرد.

مخصوصا" باید یادآور شد که خورنی نخستین و تنها فردی بود که روایات شفاهی ملی را بعنوان منابع تاریخ مود تمجید قرار داد و این روایات را از جانب خود تفسیر و تکمیل نمود. اینگونه روایات یا افسانه های دوران باستان مورد بی اعتنایی و بی احترامی قرار می گرفتند و البته ارزش آنها تنها در نیمه های سده نوزدهم برای ما شناخته شد. اما خورنی که در سده پنجم میلادی این گنجینه را مورد ستایش قرار داده بعنوان منبع تاریخی استفاده کرده است خود گواه بر این است که او از نظر قدرت فکر و اندیشه چهره ای بزرگ بشمار می رود. منتقدان اکنون به او خرده می گیرند که همه منابع را ذکر نکرده؛ اما این انتقاد درست و بجا نیست. ذکر نکردن منابع رسم و عادت عمومی نگارندگان کهن ارمنی بوده است، خورنی یک استثناء می باشد.

خورنی وقایعنگاری را در ادبیات تاریخی وارد نمود، هر رویداد معروف را سعی کرد با وقایعنگاری و برخی اوقات هم با تقارن زمانی توام نماید. او برای وقایعنگاری آنقدر اهمیت قایل می شود که می گوید: «هیچ تاریخی بدون وقایعنگاری موثق نیست» (II، ۸۲).

این جمله که توسط چنین مرد نامداری بیان گردید، آنقدر بر روی تاریخنگاران پس از او اثر گذاشته است که آنان کوشیده اند در باره رویدادها و دوره های حکومتی ارقام وقایعنگارانه ارائه دهند.

این ویژگی ها جنبه بیرونی تاریخ خورنی را تشکیل می دهند. نیز یک رشته ویژگی های درون، نظر نگارنده نسبت به منابع تاریخی، شخصیت های تاریخی و راجع به ملت ارمنی و تاریخش با این ها مطابقت می یابند. در این بخش ترقی عظیم فکری خورنی و روحیه انتقادی او بیشتر مشهود می گردد.

[149] – اشاره به ساختن برج پس از توفان نوح. نگاه کنید به سفر و پیدایی باب ۱۱ (ا. گرمانیک).

او پیرو فلسفه یوهمریستی[۱۵۰] است که بر اساس آن معتقد است خدایان دوران بت پرستی در آغاز افراد مشهوری بوده اند و بعدها در روایات مردمی تبدیل به خدایان گشته اند خورنی بر اساس این طرز فکر خود بعل، هایک، شامیرام، آرا و واهاگن را دگر بار تبدیل به انسان می کند که خدایان ملل بابلی و ارمنی هستند. با همین اصول او تورک آنگغ[۱۵۱]، آژدهاک بیوراسب و آرتاوازد را نیز به انسان های معمولی تبدیل می نماید در حالیکه قهرمانان یا ارواح افسانه ای هستند. او برای موارد افسانه ای یا غیر قابل باور سعی می کند توضیح و توجیه طبیعی بیابد. بدین ترتیب با ذکر افسانه های باور نکردنی در مورد تورک، از جانب خود، متوجه می شود که او از نیروی والاتری برخوردار بوده است لذا چنین احادیثی را توصیف می کند (II، ۸) پس از تعریف نیروی جادوئی چشمان یروانـد توضیح می دهد که، این دروغ و افسانه است، یا گونه ای قدرت شیطانی داشته است. (و دستگیری آرتاوازد را توسط دلیران بعنوان عاقبت نفرین پدرش آرتاشس تفسیر می کند، که افسانه ای عمومیت یافته و بین المللی با واریانت های گوناگون است، لیکن از طرف خود یک توضیح طبیعی روشن ارائه می دهد؛ به هنگام شکار مالیخولیا بر آرتاوازد چیره می شود و او همراه اسبش سقوط نموده در چاهی عمیق می افتد و ناپدید می گردد (II، ۱۱).

این پدیده چشمگیر نیز که خورنی معجزات را در تاریخ خود جای نمی دهد و به معجزات موجود در منابع خود نیز بعنوان پدیده های طبیعی می نگرد، بیانگر همان دیدگاه او است. این ویژگی بخصوص از این نظر مهم است که خورنی خود شخصی معتقد و پارسا بود. اکنون یک نمونه ذکر کنیم. پاوستوس تعریف می کند که نرسس بزرگ بفرمان قیصر باسیل به همراه هفتاد تن به جزیره ای متروک تبعید گردید، جایی که نه گیاهی بود و نه ریشه ای، بلکه تنها صخره و شن، تا تبعید شدگان از گرسنگی بمیرند. نرسس بزرگ دوستانش را دلداری و تشویق نموده، آنگاه پیشنهاد می کند تا زانو زده دعا کنند. در آن هنگام دریا به مقدار زیادی ماهی و چوب به ساحل می ریزد، چوب خود بخود آتش می گیرد، ماهی ها را کباب کرده آنان نیز آنها را می خورند. بدین ترتیب ۹ سال بر روی این جزیره زندگی می کنند (پاوستوس IV، ۹۰). خورنی که این داستان پاوستوس را مد نظر داشت بطریق زیر آن را تعریف می کند.

نجات یافتگان از دست امواج خروشان در این بحران باقی نماندند؛ آنان ریشه و ماهی هایی را می خوردند که بفرمان خداوند دریا به ساحل می ریخت؛ بدین سان آنان هشت ماه زیستند (III، ۳۰). باز هم در این جا تدبیر رحمت الهی بچشم می خورد اما معجزه ای در کار نیست. هر چیزی بطور طبیعی و امکان پذیر می باشد. بنابراین خدا ماوراءالطبیعه را که با مسیر درست تاریخ مطابقت ندارد، رد می

---

[۱۵۰] – نظر به فیلسوف دانشمند سیسیلی بنام یوهمروس (Huhemerus) که می گوید خدایان افسانه های یونان باستان اصلا" افراد قهرمان بشری بوده اند و مردم برایشان مقام خدایی قایل بوده اند و تدریجا" آنان را خدا دانسته اند. (ا. گرمانیک).

[۱۵۱] – tork-angegh

کند. او تنها استثناء را در مورد مجتهد عزیز خود، مسروپ ماشتوتس قایل می شود و تعریف می کند که بر روی تابوت او چلیپائی نورانی پدیدار گردید و در هنگام انتقال جسد او از واغارشاباد به اُشاکان دیده می شد. ولی او برای گنجاندن این «معجزه» به گواهی کوریون هم عصر خود نمی کند بلکه تأیید دیگران را نیز جویا می شود.

خورنی علم، هنر، تاریخنگاری و بطور کلی روشنگری را بنحو عالی مورد ستایش قرار می دهد. او می گوید، انسان به موجب تمثیل خداوندی خلق گردیده است اما ویژگی اصلی انسان، اندیشه ورزی او می باشد و کسی که اندیشه ورزی و تعقل را با پیروی از علم و دانش ترقی می دهد، سزاوار و شایسته نام تمثیل خداوندی است (I، ۱). او با چنین داوری درست و منطقی مشوق خود ساهاک باگراتونی را بدین سبب ستایش می کند که از کتابت و علوم پیروی کرده نگارش تاریخ ارمنیان را به او پیشنهاد کرده بود. وی به همین ترتیب بطلمیوس برادردوست[۱۵۲] را می ستاید زیرا وی علوم را در مصر گسترش داده کتابخانه مشهور اسکندریه را تاسیس نمود. نیز ساهاک و مسروپ قدیس را که پایه گذاران بزرگ روشنگری در ارمنستان بودند مورد ستایش و تقدیر قرار می دهد در حالیکه پادشاهان محروم از این مزایا و نیکی ها را بی چیز، سبک اندیش و وحشی می انگارد.

خورنی نماینده موثر و عالی تمدن هلنی در ارمنستان بوده مکتب و دانش یونان را بر علوم آشوری و پارسی برتر دانسته یونان را "مادر یا دایه علوم" نامیده است. به زبان کنونی او پیرو گسترش فرهنگ اروپایی در خاورزمین بود. این امر برای تاریخنگاری که در ارمنستان زندگی می کرد قابل توجه است، در سرزمینی که کلا" غرق در فرهنگ پارسی بود و خاندان پادشاهی، خاندان های ناخارار، همه زوایای زندگی مطابق با راه و روش و سلیقه پارسی را فرا گرفته بودند. خود خورنی به افسانه های پارسی آشنایی کامل داشته گر چه از آنها نفرت دارد اما بطور کلی به اوضاع حاکم بر پارسیان آگاه است. بنابراین هلن دوستی خورنی کاملا" آگاهانه بوده مطابق راه و روش قاطع و توانایی و نیروی فکری او است و نه تمایل صرف به یونانیان بعنوان مسیحیانی در برابر پارسیان مشرک. آشوریان نیز مسیحی بودند و تماس بیشتری با ارمنیان داشتند لیکن خورنی آنان را نیز رد می کند و می کوشد تاثیر و نفوذ آنان را در زمان پیدایی حروف ارمنی چشم پوشی کند، چنانکه مطابق نظر خورنی، پیدایی حروف نه در شام و شهر ساموساد که در یونان و در جزیره ساموس و بکمک روفینوس یونانی[۱۵۳] که در آن جزیره منزوی گشته بود، صورت گرفته است. در جایی دیگر او از عالمان آشوری بعنوان مردمی بی نام و نشان و حقیر یاد می کند.

---

[۱۵۲] - اشاره به بطلمیوس (ptolemaeos) یا پتوله می (Ptolemy) دوم پادشاه مصر (۲۴۶-۲۸۵ پ.م.) ملقب به محب الاخ یا برادر دوست (philadelphus) پشتیبان ادبیات و جهانداری ممتاز بود و دستور داد عهد عتیق را از عبری به یونانی ترجمه کنند و این همان هفتاد کرد (سبعینیه) است (ا. گرمانیک).

[۱۵۳] - rufinus به ارمنی heropanos (ا. گرمانیک).

خورنی در توصیف رویدادها یا شخصیت ها یک نگارنده ناظر صرف و بی تفاوت نیست بلکه روحا" و قلبا" با آنان مرتبط است و ایشان را مورد انتقاد یا ستایش قرار می دهد. او تنها به توصیف بسنده نمی کند. بنظر او تاریخ ترتیب و تنظیم صرف رویدادها نیست، بلکه کتابی است که در آن کلیه رویدادها باید تفسیر شده شخصیت ها ارزیابی شوند. کتابی که راهنمای زندگی خواننده باشد و او را بسمت پارسایی، نیکوکاری، دانش دوستی و میهن دوستی رهنمون گردد. او بدین علت روی شخصیت های تاریخی تأمل و مداقه می کند و کارهایشان را مورد ارزیابی یا تمجید و یا نکوهش قرار می دهد. افرادی که از دانش و ترقی ادبیات پیروی نموده و دشمنان میهن را رانده اند و برای سرزمین خود پیروزی هایی به ارمغان آورده، نیکوکاری های سیاسی و اقتصادی انجام داده و بطور کلی در جهت پیشرفت فکری، اقتصادی، سیاسی و معنوی مردم کوشش نموده اند از طرف خورنی مورد ستایش و تمجید بی شائبه و معقولانه قرار گرفته اند: «یاد جاودانی آنان در جهان باقی می ماند»، «آنان پس از مرگ نیز به زندگی خود ادامه می دهند»، «ایشان فانی زاده شده یاد خود را جاودانه بجای می گذارند». برعکس، شخصیت هایی که هیچگونه کار مفیدی برای مردم انجام نمی دهند برای بجا نهادن «یاد جاودانی» غفلت می کنند و تنها برای خوشی خود زندگی می کنند مورد نکوهش شدید و بحق خورنی قرار می گیرند مانند افراد عیاش، وحشی، اسیر شکم، گسترش دهنده آشغالدانی، بی فکر و بی شرم و جز اینها.

خورنی در ارزیابی های خود سختگیر و بی طرف و در عین حال خود ویژه و صریح است. نکوهش سخت چند پادشاه نشان می دهد که او از احساس هراسناک جریحه دار کردن شئون ملی ابائی ندارد. او چیزی فراتر از اعتقادات خود نمی شناسد و آنگاه که باورهایش امری را به او حکم می کند با صراحت بیان می کند، بر خلاف اینکه ممکن است با این کردار دل های بسیاری آزرده شده و احساسات گرانمایه جریحه دار گردند.

خورنی به معنی اصیل کلمه میهن دوست است. او بدین سبب میهن دوست می باشد که آرزو دارد میهن خود را در شکوه و استقلال و هم میهنانش را در صفا و پاکدامنی، متمدن و در امنیت کامل ببیند. از این نظر میهن دوست است که با قلم نیرومندش بی سوادی و نادانی، بیکاری و گمراهی را مورد نکوهش و دانش و کوشش سودمند و پاکدامنی را مورد ستایش قرار می دهد. او شریک خوشی ها و دردهای ملتش است. لیکن میهن دوستی خورنی آگاهانه است و این احساس به میهن پرستی افراطی مضر تبدیل نمی شود. خورنی سخنانی دارد مملو از آگاهی که باید آنها را با حروف زرّین ثبت نمود. بر اساس آن ها می توان استنباط نمود که او اوضاع نسبتا" متواضعانه ملت خود را چه نیکو درک کرده در عین حال آن را دوست می دارد: «اگر چه قومی کوچک هستیم و از حیث شمار کم و از نظر نیرو کم توان و بارها پادشاهان بیگانه بر ما چیره شده اند اما در کشور ما نیز بسیاری دلاوری های قابل نوشتن و یادداشت روی داده است« (I، ۳). اقراری با خلوص نیت که نمونه ای از خود آگاهی و هوشیاری برای روزگار ما نیز می تواند باشد.

برای تشخیص کامل ویژگی های تاریخ خورنی باید عشق او را نسبت به علم ریشه شناسی و اشتقاق یادآور شویم. او علم اشتقاق[۱۵۴] را باز هم بعنوان منبعی کمکی برای تفسیر نام جاها، منشاء خاندان های ناخارار، و یا تعیین مناصب و مقامات و غیره بکار می گیرد. بدین سان او نام ناحیه هارک را ناشی از شکل جمع کلمه «هایر» (هارک) می داند بعنوان اینکه «ساکنان اینجا پدران نسل خاندان توجرمه[۱۵۵]هستند» (I، ۱۰). هایک تپه ای را به گرزمانک[۱۵۶] یا گرزماناکک[۱۵۷] موسوم می کند که بعل در آنجا کشته شد (I، ۱۱). نام دستگرد مارمد[۱۵۸] را مشتق از عبارت «مارآمد»[۱۵۹] فارسی می داند که سپاهیان آرتاشس توسط آن هجوم فاتحانه آرتاشس را به یرواند اطلاع دادند (یرواند برای نکوهش آرتاشس او را مار می نامید) (II، ۴۶). نام ساناتروک را بصورت سانوتاتورک[۱۶۰] توضیح می دهد (سانوت دایه ساناتروک بود که در هنگام بوران برف کودک را سه شبانه روز در زیر برف در میان پستانهایش نگاه داشت تا آنان را پیدا کردند (II، ۳۶)). نام ناخارارهای بزنونی[۱۶۱] را ناشی از باز[۱۶۲]، فرزند ماناواز می داند (I، ۲۲). او بر این باور است که نام سیساکان برای سیونیک از نام سیساک رهبر سیونیک اشتقاق یافته است (I، ۱۲). نام خاندان آنگغ را بعلت نازیبایی (=زشتی، II، ۸) تورک رهبر آن خاندان می داند. نام ناخارارهای آماتی را مشتق از فعل آمدن فارسی و بعنوان آیندگان (II، ۵۵) و نام ناخارارهای سلکونی را از سلاک نام رهبرشان می داند (II، ۸). او آرزرونی را بصورت آرزیو- اونیک[۱۶۳] و اسپاندونیک را بصورت سرپرستان کشتارگاه ها[۱۶۴] و هاونونیک را بعنوان بازگیر و شاهین باز (هاو در زبان گرابار به معنی پرنده است) توضیح می دهد. گنونیک را بصورت گینی- اونیک[۱۶۵] توجیه می کند (II، ۷). او حتی نام های خاص دیگر ملیت ها را نیز با واژه های ارمنی ریشه شناسی می نماید. برای نمونه ماژاک نام پیشین شهر قیصریه را ناشی از کلمه مشاک[۱۶۶] می داند

---

۱۵۴ - Etimology

۱۵۵ - Torgom ارمنی معادل توجَرْمَه در کتاب مقدس (سفر پیدایش باب ۱۰ آیه ۳). در انگلیسی Togarmah. (ا. گرمانیک).

۱۵۶ - gerezmank به معنی گورستان، یا گورها. (ا. گرمانیک).

۱۵۷ - gerezmank'k

۱۵۸ - marmed

۱۵۹ - mar-amad یعنی مادی آمد. (ا. گرمانیک).

۱۶۰ - sanota-turk

۱۶۱ - bznuni

۱۶۲ - baz

۱۶۳ - ardsiv-unik به معنی دارندگان باز. (ا. گرمانیک).

۱۶۴ - در ارمنی spandanots به معنی کشتارگاه و قتل گاه است. (ا. گرمانیک).

۱۶۵ - gini-unik به معنی دارندگان شراب. (ا. گرمانیک).

۱۶۶ - mshak

و آن نام مرزبانی بود که آرام پس از تصرف کپدوکیه وی را بعنوان حاکم آنجا تعیین کرده بود. اما چون اهالی نمی توانستند کلمه مشاک را به سهولت تلفظ کنند لذا آن را به ماژاک دگرگون ساختند. او نام آبگار را بصورت آواگایر[۱۶۷] تفسیر می کند که بعلت فضل و فروتنی بسیار و نیز سنش چنین نامیده شده است؛ یونانیان و آشوریان به سبب عدم توانایی در تلفظ درست، آن را به آبگار تبدیل نموده اند (II، ۲۶). نام شهر نصیبین را بعنوان «مناتس مین»[۱۶۸] تفسیر می نماید یعنی ساناتروک هنگام بازسازی این شهر، تندیس خود را در آن بپا کرده سکه ای در دست گرفته است به این معنی که همه پولهایش را برای این شهر هزینه کرده و تنها این یک سکه باقی مانده است (II، ۲۶).

نمونه های بیشتری نیز می توان بیان نمود. البته بسیاری از اینها ریشه شناسی علمی نیستند یا از فرهنگ عامیانه گرفته شده اند.

سرانجام باید در باره برخی ویژگی های دیگر تاریخ خورنی بحث و بررسی نمائیم که با دیدگاه کنونی ما پذیرفته نیستند.

خورنی غالبا" نامه هایی را ذکر می کند که میان پادشاهان ارمنی و خارجی یا جاثلیق ارمنیان با بطریق یونان مبادله شده اند. کلیه نامه ها نیز با زبان اختصاری و روزمره قابل تشخیص هستند. هیچیک از این نامه ها مستند نیست؛ خورنی خود آنها را پدید آورده است و اگر هم واقعا" نوشته شده باشند بنظر وی با همان محتوا و شکل باید نوشته می شدند. این امر برای ما غیر عادی و غیر قابل پذیرش است، ولی این عمل در عصر خورنی نه تنها در تاریخنگاری ارمن که در تاریخنگاری خارجی نیز امری معمول بوده است (با همین دیدگاه نیز باید به نامه مهر نرسی یا یزدگرد و پاسخ ارمنیان که یغیشه و پاربی آن ها را ذکر کرده اند، نگریست. آنها در نزد دو نویسنده کلا" متفاوتند). لیکن این نامه ها جنبه جالب توجه دیگری نیز دارند، از اینها چنین پیدا است که خورنی چگونه روابط متقابل نامه نگاران یاد شده را تجسم می کند و آنها چگونه القابی را دارند یا بکار می برند؛ این روابط آیا صمیمانه اند یا رسمی، آیا بعنوان طرفهای هم پایه برای یکدیگر نامه می نویسند یا رئیسی برای مرئوس خود یا مرئوسی برای رئیسش؛ و چنانکه خورنی فکر می کند موضع و اهمیت سیاسی پادشاهان ارمنی از دیدگاه پادشاهان خارجی چنین تعن می گردد.

دگر بار او عادت دارد منابع خود را چنان دگرگون یا تکمیل کند که واقعا" باید می بود. در اثر لابوبنا نوشته شده که تادئوس رسول با عزیمت به ادسا[۱۶۹] نزد توبیا[۱۷۰] اقامت گزید، خورنی آن را

---

[۱۶۷] - avagayr = (مرد) avag + ayr (بزرگ، ارشد). (ا. گرمانیک).

[۱۶۸] - در ارمنی به این شهر مسبین meds-bin می نامند و نیز (یکی) menats + min (باقی ماند) (ا.گ.)

[۱۶۹] - ادسا(Edessa) یا ادسیا یا ادس، شهری در شمال باختری بین النهرین (میان رودان) که در زمان باستان اردن نام داشت و سلوکوس اول بسال ۳۰۳ پیش از میلاد آن را بازسازی نموده به گرامی داشت شهر همنامی در مقدونیه، ادسا نام نهاد.

[۱۷۰] - tubia

چنین تکمیل می کند: نزد توبیا شاهزاده یهود که می گویند از خاندان باگراتونی بوده است، اقامت گزید. (II، ۳۳). خورنی در جایی دیگر تعریف می کند کـه تیگـران (دوم) بـا بازگـشت ریاسـت بـه اردشیر پادشاه پارس، وی را با خود آشتی می دهـد و از او سـپاه کمکـی گرفتـه، بـارزاپران[۱۷۱] رهبـر رشتونیک[۱۷۲] را به سپهسالاری سپاه متحد ارمنی و پارسی می گمـارد و بـه مقابلـه سـپاهان رومـی مـی فرستد (II، ۱۹). خورنی این داستان را بطور مفصل و اکثرا" تحت اللفظـی از یوسـفوس اخـذ نمـوده است اما یوسفوس تمام کارها را به پادشاه ایران نسبت می دهـد و بـارزاپران را نیـز سپهـسالار پـارتی ملقب می سازد؛ در نزد یوسفوس نه نامی از تیگران هـست ونـه رهبـری بـارزاپران در رشـتونیک. در ادامه مطلب، یوسفوس از یک ساقی (رئیس ساقیان) پادشاه یاد می کند بـدون اینکـه نـام وی را ذکـر کند، خورنی اضافه می کند: «گنل شخصی بود رئیس ساقیان که از قوم گنـونی بـود». در بـاب هـای ۲۴ و ۲۵ از کتاب دوم تاریخ خورنی از کارهای آرشام یا آرجام یاد می کند و او را فرزند آرتاشس، برادر تیگران و پدر آبگار می شمارد. لیکن معلوم است که پادشاهی بنام آرشام وجود نداشته است که این کلمه همان کلمه اوکاما (در ترجمه ارمنی، آرشاما) در آشوری است و آن بـه معنـی سـرمه ای و لقب پادشاه آبگار بوده است، آبگار آرشاما = آبگار سرمه ای. خورنی به معنی و منشاء این کلمـه پـی نبرده چنین گمان کرده است که نام خاص و بصورت صیغه اضافه نوشته شده اسـت و مطـابق دسـتور زبان ارمنی آن را بصورت آبگار (فرزند) آرشام دریافته است. البته این امر ثمره اسـتنباط اشـتباه مـی باشد. ولی کارهایی را که او به آرشام نسبت مـی دهـد یعنـی مـشاجره ینـانوس بـاگراتونی[۱۷۳] بخـاطر هیرکانوس[۱۷۴] یا برخورد با هیرودیس[۱۷۵] به سبب امتناع از دادن خدمـه و کـارگر، اکنـون نمـی تـوان نادرست دانست؛ اینها را خورنی خود ساخته و پرداخته بخشی را از یوسفوس اخذ نموده بخشی را نیـز شخصا" تنظیم و تدوین کرده است.

نمونه هایی از این دست باز هم در تاریخ خورنی وجود دارد. آنها البته بـا اطلاعـات امـروزی غیـر قابل بخشش هستند ولی نگارنده را باید از دیدگاه عصر و زمان و مکان او و به نـسبت آداب و عـادات آن دوره مورد داوری قرار داد. نمونه های یاد شده نادرستی های آگانـه ای از جانـب خـورنی بـشمار نمی روند؛ اینها نادرستی هایی بر پایه احتمالات هستند و خورنی در تمام ایـن مـوارد دلیـل و اساسـی برای احتمالی تلقی نمودن آنها در دست دارد. از سوی دیگر اگر این ها بـرای ارمنیـان مایـه افتخارنـد لیکن سایر ملیت ها را مورد نکوهش و تحقیر قرار نمی دهند.

---

۱۷۱ - barzapran

۱۷۲ - رشتونیک rshtunik ناحیه ای از استان واسپوراکان ارمنستان بزرگ که قلمرو خانـدان ناخـاراری رشـتونی بود. این ناحیه در ساحل جنوبی دریاچه وان (شامل جزایر آغتامار و آرتر) تا استان موکس واقع بود و مرکـز آن وستان نام داشت.

۱۷۳ - yenanos- bagrat'uni

۱۷۴ - Hyrcanus

۱۷۵ - Herod

سبک و زبان تاریخ خورنی

زبان خورنی بسیار غنی و در سطح عالی است. و از این نظر با زبان نسبتا" عامی پاوستوس و پارپتسی متفاوت می باشد. زبان او از نظر غناء، ترتیب موزون و مناسب کلمات، دستور زبان منظم چه از نظر ریخت شناسی[۱۷۶] و چه مبحث ترکیب جملات[۱۷۷] بسیار شایان توجه است. با وجود اینکه گهگاه عبارات طولانی بکار می برد، لیکن هیچگاه رشته منطقی کلام را نمی گسلد بلکه ساختاری پیچیده، طبقه طبقه و دارای ترتیبی زیبا به آنها می بخشد. استعمال متناسب حروف ربط و جملات مختص نه تنها کلام را واضح و قابل درک می سازد بلکه به خواننده این امکان را می دهد که حالات فکری نگارنده را دنبال و درک کند. او استاد زبان است و کلیه امکانات دستوری را بخدمت بیان افکارش در می آورد. در زبان او برخی ویژگی های مختص به ارمنی متاثر از یونانی بچشم می خورد. اینها با قالب های یونانی نمایش می یابند. برای نمونه ساختن واژه توسط پیشوند ها، مانند تلفظ[۱۷۸]، اعتراض[۱۷۹]، اخراج کردن[۱۸۰]، مستور کردن[۱۸۱]، مدح[۱۸۲]، قیاس[۱۸۳]، جغرافیا[۱۸۴]، کنجکاوی[۱۸۵] و بسیاری واژه های دیگر. تمایلات یونانی در ترکیب جملات نیز منعکس گردیده است. برای نمونه مفعول صریح را با مصدر بکار می برد و بسیاری ویژگی های دستوری دیگر.

خورنی گونه ای خاص از شیوه توصیف ارائه می دهد؛ او همواره با مشوق خود و به طور کلی با خواننده صحبت می کند؛ گاهی تمهیداتش را بیان می دارد و گاهی نیز شادی یا غم خود را آشکار می سازد، گاهی در باره موثق بودن منابع مورد استفاده یا نوشته اش ابراز تردید می کند، گاهی خواننده را در مورد کشف موفقیت آمیز خود به شگفتی وا می دارد به گونه ای که او همواره در برابر چشمان خواننده قرار دارد و این امر برای خواننده متصور می گردد که او کتاب نمی خواند بلکه به سخن پیرمردی نامدار و زنده گوش می دهد؛ میان خواننده و نگارنده گویی نوعی ارتباط و پیوند روحی برقرار شده است. بدین علت تاریخ خورنی با روح، گیرا و جالب توجه می گردد. شیوه

---

۱۷۶ - Morphology

۱۷۷ - Syntax

۱۷۸ - artasanutun

۱۷۹ - arark’utyun

۱۸۰ - art’asahmanel

۱۸۱ - p’aradsadsk’el

۱۸۲ - merboghak’an

۱۸۳ - verabanutyun

۱۸۴ - ashdharagrutun

۱۸۵ - hartsasirutyun

نگارش او در عین هنری بودن پر معنی است؛ هر کلمه و سخن مورد تامل و اندیشه قرار گرفته از سخنان بیهوده اثری نیست، برای درک هر کلام دقت فراوان لازم است. این است دلیل این که هر چه تاریخ خورنی را بیشتر مطالعه می کنیم مطالب جدید بیشتری درک و کسب می نماییم.

خورنی با اعتقادی عمیق به نگارش می پردازد و هر گاه شخص یا واقعه ای اثر ژرفی بر وی می گذارد، نوشته او نیز در همان موارد بی اندازه موثر واقع شده عمیقا" روی خواننده اثر می گذارد. باب مربوط به مرگ پادشاه تیرداد که نگارنده محرومیت های خود را نیز به آن افزوده، روح انسان را بی اندازه می آزارد. (دوم، ۸۲)؛ سوگنامه او نیز تأثیر عمیقی به جا می گذارد زیرا در آن اوضاع اسفناک میهن و شخص او به هم در می آمیزند.

شیوه و لحن نگارش خورنی در سراسر طول کتاب ثابت و بدون تغییر است. در بخش هایی از کتاب هنر و فن نویسندگی به حد والایی می رسد، در بخش هایی نیز شیوه نگارش ساده ولی همواره هنری است. در آغاز کتاب سوم، آنگاه که باید در باره رویداد های عصر خود یا گذشته ای نزدیک سخن به میان آورد قبلا" اظهار می دارد که تاریخ این بخش را «با کلام معمولی» می نویسد. نگارنده سلیقه ای شایسته و احساساتی لطیف دارد؛ بدین علت نیز هماهنگی و تطابق بسیار عالی بین موضوع تاریخ و نحوه بیان او وجود دارد؛ هر ماهیتی که موضوع داشته باشد، شیوه نگارش نیز از آن برخوردار است. زمانی که خورنی تصاویر و مناظر را به تصویر می کشد شیوه ای گسترده، آرام و هنری آراسته به تشبیهات و استعارات به دست می دهد. زمانی که یک رویداد عادی تعریف می کند، لحن و بیان موجز، ساده و صریح روزمره ارائه می گردد و زمان که به داوری یا ستایش می پردازد شیوه موقر و جدی یک نوشته فلسفی به چشم می خورد.

اهمیت تاریخ خورنی

هنگامی که ما همه این ویژگی های درونی و برونی را در نظر داریم که تمام آنها از اعتقادی راسخ، جهان بینی گسترده، انتقادی جدی، تحصیلاتی عالی، میهن دوستی مثبت، تلاشی کنجکاوانه و سلیقه ای هنری برخوردارند، آنگاه برایمان قابل درک می شود که چرا تاریخ خورنی سده های متمادی در تاریخنگاری ارمنی نقشی حاکم داشته است. خورنی با کار عظیم خود همواره غیر قابل مقایسه باقی مانده است؛ تشخیص تأثیر او بر روی ادبیات ارمنی در طی سده ها دشوار است اما در هر صورت باید آن را بسیار عظیم ارزیابی نمود. بسیاری از مورخان بعدی (سبئوس، غونِد، جاثلیق هوانس، آسوغیک و جز اینها) شکل و شیوه تاریخنگاری ابداعی او را پذیرفته و الگوی کار خویش قرار داده اند. شخصیت ها و رویدادهای تاریخی که از بوته بررسی های تاریخی او گذشته اند بدون بررسی مجدد مستقیما" از طرف کلیه مورخان بعدی مورد پذیرش قرار گرفته اند. بررسی و بیان سلسله پادشاهان، کارهای آنان و وقایعنگاری مختص خورنی است و در طی سده ها دائما" از آن پیروی شده است. این تاریخ باید چنین تأثیری نیز بر روی اندیشه ها، جهان بینی و سلیقه خواننده

ارمنی نهاده باشد. قهرمانان ملی توصیف شده توسط او، همچون هایک، آرام، تیگران و دیگران افراد محبوب ملت گردیدند و ملت خود را به عنوان اخلاف این قهرمانـان احـساس کـرد و شـناخت. خـود شناسی و میهن دوستی آگاهانه ملت بر پایه تاریخ خورنی بنا شد زیرا مردمی که دارای تـاریخ نباشـند ملت به شمار نمی روند. از نظر تأثیر گذاری بر روی اندیشه و قلب ارمنیان می تـوان یغیـشه و از نظـر روحیه انتقادی پارپتسی را با خورنی مقایسه کرد؛ اما از نظر کلیه خطوط بطور کلی هـیچ تـاریخ نگـار دیگری را که تا حدی با وی قابل قیاس باشد نمی توان نـام بـرد. او مملـو از برتـری هـا و کاسـتی هـا است، ولی این کاستی ها مربوط به دوران او و منابع نادرست و ناقص او هستند و برتری هایش ارزش و مقام شامخ و خاص او را تشکیل می دهند.

اکنون، اهمیت تاریخ خورنی بسیار دگرگون شده است و این اثر دگر نمی تواند بـه صـورت تنهـا منبع تاریخ دوره باستانی ارمنستان و خالی از نادرستی ها و به عنوان تنها منبع موثق و به عنوان کتـاب درسی تاریخ ارمنستان مورد استفاده قرار گیرد. و این امر بسیار طبیعی است. نخـست بـدین علـت کـه خورنی منابع متعددی به کار برده است و اگر این منابع اکنون نیز موجود و قابـل دسـترس بودنـد مـا دیگر نیازی به میانجیگری خورنی نمی داشتیم. اثر نگارنده ای که به عنوان ناظر و شاهد و معاصر یک دوره و بدون استفاده از منابع به رشته تحریر در می آید هیچ گاه کهنه نمی شود حال هر قدر هـم کـه واقعیات تغییر یافته و تحریف شده باشد، همچون کوریون، یغیـشه و سـبئوس. امـا اثـر مـولفی کـه از منابع مختلف استفاده می کند دیر یا زود کهنه می شود. دوم این که از سده پنجم تا کنون تـاریخ نیـز چون دیگر علوم چه از نظر محتوا و چه از حیث منابع پیـشرفت بـسیاری کـرده تغییـر و تحـول یافتـه است. اکنون تاریخ باید حاوی چنان مطالبی باشد که قبلاً" به طور کلی به آن ها پرداخته نمی شد مانند اوضاع اقتصادی مردم، وضعیت صنایع و تولید است، روابط طبقـه حـاکم و زیـر دسـت، در آمـدها و هزینه های حکومت، داد و ستد، امکانات حمل و نقل، روابط اجتماعی و جز اینها. در مورد منابع نیـز پیشرفت های شایانی به عمل آمده؛ نوشته های متعدد تاریخی ملل گوناگون کشف و بررسی و منتـشر شده اند که یکدیگر را تکمیل یا تأیید می کنند. کاوش هایی صورت گرفته و اشیاء گوناگون مربوط به زندگی دوران باستان، آرشیوهای خط میخی مردمان قدیم کشف شده اند، سکه های پادشاهان قدیم که گواه مسلم موجودیت و دوران آنها هستند مرتب گردیده، یادگارهـای تـاریخ دوران بـسیار کهـن، الواح هیروگلیف و میخی و سایر سنگ نبشته ها خوانده شده اند. پژوهش و بررسی تطبیقـی زبـان هـا امکانات گسترده ای در جهت شناختن پیدایی و منشاء مردمان گوناگون، تأثیرات متقابل آنها و تماس ایشان با دیگر مردم را فراهم نموده است. اگر ما زمـانی بـه سـادگی نـام پادشـاهان ارمنـی، آرشـاک، واغارش،آرتاشس، تیرداد، خسرو، ورامشاپوه و دیگران را می خوانـدیم و آنهـا را ارمنـی اصـیل مـی پنداشتیم اکنون می دانیم که تمام این ها نام های پارتی هستند و حداقل افرادی تحـت تـأثیر فرهنـگ پارتی بوده اند.

بنابراین قابل درک است که اگر محتوای منابع تاریخی تا این انـدازه دگرگـون شـده انـد اکنـون تاریخ خورنی به معنی امروزی تاریخ نمی تواند نیازهـای مـا را بـرآورده کنـد، زیـرا هـم محتـوای آن

محدود به پادشاهان، ناخارارها و رهبران دینی است و هم منابع آن ناقص، تصادفی و پراکنده است، به ویژه آن که مطابق نظر نگارنده ویرایش شده اند. اما این اثر به گونه ای دیگر و به عنوان یکی از منابعی که امروزه علم به منظور تاریخنگار و اهداف دیگر از آنها استفاده می کند، اهمیت خود را نگاه داشته است. از این نظر قسمت هایی از تاریخ خورنی ارزش خود را حفظ می کنند که تنها منبع آنها خودش است یعنی بخش اعظم دوران هایک (غیر از نسب نامه ها)، سرودهای مردمی و تاریخ نگاشته شده مولف بر پایه آنها، تاریخ واغارشاک، هر جا که داستان منشاء خاندان های ناخاراری بیان گردیده آن هم تا اندازه ای که نگارنده دانسته یا نتیجه گرفته، داستان های یرواند و آرتاشس، واغارش، خسرو و تا اندازه ای نیز تیرداد، سر تاسر کتاب سوم، بخش نخست تا تقسیم پادشاهی اشکانی به صورت ویرایش تاریخ پاوستوس، اما بخش بعدی به عنوان کاری مختص به نگارنده آن دوران بجز از تأثیر نسبی کوریون بخش هایی از تاریخ خورنی از حیث تاریخی فاقد ارزش هستند که او از منابع دیگر تحت دسترس ما همچون اوزبیوس، یوسف، کتاب مقدس، لابوبنا، پرملیانوس و جز آنها، برگزیده یا مطابقت داده است. این تاریخ از سویی دیگر این اهمیت فراوان را دارد که امکان آشنایی با دیدگاه ها، سلیقه ها و عقاید مترقی ترین و فرزانه ترین اندیشمندان و نگارندگان سده پنجم را فراهم می سازد؛ از این حیث اثر او هیچ گاه کهنه نمی شود و اهمیت آن روز به روز فزونی می یابد و ارزش های تاریخنگاری او چنان زیاد است که حتی مخالفان سرسخت او را به اقرار و اعتراف وا می دارند.

بررسی هایی در باره خورنی و تاریخ او

همان گونه که پیشتر یاد شد بیش از چهل پژوهشگر ارمنی و خارجی با نوشته های گسترده و مختصر خود در باره خورنی و تاریخ او پژهش و بررسی کرده اند. بررسی و ارزیابی این پژوهش ها در حوصله این مقول نیست. این پژوهش ها به طور کلی پیرامون سه مسئله صورت گرفته اند:

۱) زمان نگارش تاریخ، ۲) اعتبار و ۳) منابع آن

زمان نگارش تاریخ خورنی

در مورد زمان نگارش تاریخ خورنی، لاکروز در نیمه نخست سده هجدهم اظهار نظر نمود مبنی بر این که تاریخ خورنی باید در سده نهم یا دهم میلادی در دوران حکومت باگراتونیان در ارمنستان نوشته شده باشد. او نبشته های بابرد یا بایبرد[۱۸۶] را به عنوان مدرک و دلیل ارائه می دهد که مطابق نظر پروکوپیوس[۱۸۷] در سده ششم به دست ژوستینین[۱۸۸] بنا شده است با این حال نظریه لاکروز

[۱۸۶] - bayberd یا baybert شهری در ۱۲۱ کیلومتری شمال باختری ارض روم (کارین سابق) که در سده سوم پیش از میلاد دژ مستحکمی بود و نخستین بار توسط خورنی از آن یاد شده است. ویرانه های دژ تا امروز باقی است و روی آثار به جا مانده نوشته های وجود دارد. (ا. گرمانیک).

[۱۸۷] - procopios تاریخنگار بیزانسی که در اواخر سده پنجم در قیصریه زاده شد و پس از ۵۹۲ در گذشت. وی کاتب و مشاور حقوقی بلیساریوس بزرگترین سردار یوستینیان (یا ژوستینین) بود. مهمترین اثرش "تاریخ"

انعکاسی بدست نیاورد. در سالهای هشتاد سده نوزدم گوتشمید در مقاله اش در دانشنامه بریتانیا بطور قطعی تاکید می کند که تاریخ خورنی باید در نیمه نخست سده هفتم در میان سالهای ۶۴۲- ۶۳۲ میلادی نوشته شده باشد و نگارنده آن موسی خورنی مترجم نامدار سده پنجم میلادی نبوده بلکه شخصی ناشناس در زیر نقاب او بوده است. گوتشمید این نظر خود را بر پایه چند مدرک و دلیل ارائه می داد. برای نمونه: در تاریخ او هایک اول[۱۸۹]، دوم، سوم و چهارم ذکر می شوند، در حالی که می دانیم این تقسیمات به دست ژوستینین[۱۹۰] به سال ۵۹۶م. صورت گرفته است. باز هم در تاریخ ذکر می شود که شاپور دوم در هنگام لشکر کشی به یونان تا بی تی نیه[۱۹۱] رسیده است (III، ۱۶) و ما می دانیم که ساسانیان برای نخستین بار در سال ۶۰۸ به آنجا رسیده اند[۱۹۲]. همچنین گوتشمید کتاب «جهان نمای» (یا جغرافیای) قدیمی را به خورنی نسبت می داد که باید در سده هفتم میلادی تنظیم و تدوین شده باشد[۱۹۳]. اما مبارزه شدید برای اثبات جدیدتر بودن تاریخ خورنی در سال ۱۸۹۲ به وسیله کاریر ارمنی شناس فرانسوی آغاز گردید و او در یک رشته پژوهش های خود کوشید نشان دهد که نگارنده تاریخ ارمنیان از ترجمه های مفصل و مختصر ارمنی تاریخ کلیسایی سقراط و تذکره سلبستروس منضم به آن که در اواخر سده هفتم تهیه شده، تذکره باسیل قدیس[۱۹۴] (بواسطه سقراط)،مالالا[۱۹۵]

(Istorikon) نام دارد و شامل هشت کتاب است و شرح جنگ با ایرانیان، واندال ها و گوت ها می باشد، این اثر اساسا" تاریخ ایام یوستینیان است. (ا. گرمانیک).

[۱۸۸] - Justinianus (۵۶۵- ۴۸۲م.) امپراتور روم شرقی (۵۶۵- ۵۲۷م.) که در زمان قباد انوشیروان با ایران جنگید و هر بار شکست خورد. وی به خاطر تدوین و یا بیشتر تسجیل قانون رومی که به فرمان او تحقق یافت نام خود را جاودانی کرد. (ا. گرمانیک).

[۱۸۹] - تقسیم بندی های ارمنستان باستان که هر یک تشکیل استانی را می داد. (ا. گرمانیک).

[۱۹۰] - ژوستینین دوم امپراتور روم شرقی (۷۱۱- ۶۸۵م.) (ا. گرمانیک).

[۱۹۱] - bithynia در ارمنی بیوتانیا biutania، از سرزمین های باستانی آسیای صغیر در کنار دریای سیاه. (ا. گرمانیک)

[۱۹۲] - شاپور دوم در سده چهارم میلادی می زیست. وی دهمین پادشاه ساسانی و فرزند هرمز دوم میان سال های ۳۷۹- ۳۱۰ پادشاهی کرد و یولیانوس قیصر روم (۳۶۳- ۳۳۱م.) را شکست داد. (ا. گرمانیک).

[۱۹۳] - این اطلس جعرافیایی اثر آنانیا شیراکاتسی (۶۱۰- ۶۰۵ تا ۶۹۰-۶۸۵م.) فیلسوف، ریاضیدان، فضا شناس، تقویم شناس و بنیانگذار علوم دقیق و طبیعی در ارمنستان، می باشد. این اثر منبع ارزشمندی در جغرافیای قاره های اروپا، آفریقا و آسیا به ویژه سرزمین های ارمنستان بزرگ، گرجستان، آلبانیا، ایران، قفقاز شمالی،آسیای صغیر و جز این ها است. (ا. گرمانیک).

[۱۹۴] - Basilios بازیل یا باسیل قیصری یا باسیل قدیس، باسیل کبیر یا باسیلیوس، در حدود ۳۲۹ م. در قیصریه زاده شد. از ۳۷۰ اسقف آنجا بود و در ۳۷۹ در گذشت. از پدران یونانی کلیسا بود. جالبترین اثرش «شش روز» (Hexaemeron) است که حاوی نه موعظه عامه فهم در باب افسانه خلقت شش روزه جهان در کتاب مقدس می باشد. آثار او تأثیر عمیقی بر اندیشه های جهان مسیحیت گذاشت. آثار او در سده پنجم به ارمنی ترجمه شد. ارمنیان او را بارسغ کساراتسی barsegh kesaratsi می نامند. (ا. گرمانیک).

(پایان سده ششم)، وقایعنامه های فصح (در اوایل سده هفتم)، پروکوپیوس قیصری (نیمه دوم سده ششم)، استفاده کرده است. مطالعات کاریر در سالهای ۹۴-۱۸۹۳ در نشریه "هاندس آمسوریا"[۱۹۶] در وین به چاپ رسید. سه سال بعد در ۱۸۹۷ مسروپ در موسسیان در واغارشاباد ترجمه های مجدد ارمنی تاریخ کلیسایی سقراط و ضمیمه آن تذکره سلبستروس را منشر نمود (سقراط کبیر و سقراط صغیر). ناشر در پیشگفتار مفصل خود استدلال می کند که خورنی سقراط را نمی شناخته پس به هیچ وجه از متن یونانی یا ترجمه ارمنی نیز استفاده نکرده است. ولی از سلبستروس سود جسته است. پس از انتشار کتاب، دو پژوهشگر کاملا" مستقل از یکدیگر، میابان (نشریه «آرارات»)[۱۹۷] ۱۸۹۷ ص ۴۲۲) و خالاتیانتس («هاندس آمسوریا» ۱۸۹۳) یک قطعه مفصل از تاریخ خورنی را مطرح کردند که واژه به واژه از ترجمه ارمنی تذکر ه سلبستروس اخذ شده بود. حال بپردازیم به این قطعه جالب توجه:

خورنی در ستایش مسروپ قدیس می نویسد (III، ۶۷):

«از آنجا که چاپلوسی و تکبر در رفتار او هرگز رسوخ نکرد بلکه در عین فروتنی و نیک خواهی و خیراندیشی با برخورداری از عادات ملکوتیان بر همه آشنا بود. زیرا او چهره ای چون فرشتگان و اندیشه ای بارور داشت، سخنانش درخشان، کردارش پرهیزکارانه، پیکرش شکوهمند، عاداتش بی همتا ، پندهایش بزرگ، باورهایش راسخ، امیدش صبورانه، عشقش بی ریا و آموزشش دلنشین بود. اما از آنجا که همه ویژگی های نیک او را نمی توانم برشمرم، سخنم را به مراسم خاکسپاری او باز می گردانم».

در سلبستروس مفصل نیز روش واژه به واژه حفظ شده است، اما با تفاوت های زیر: در اینجا عبارات "اندیشه ای بارور" و "آموزشش دلنشین" که اضافات خورنی هستند دیده نمی شوند. (برای مشخص کردن شخصیت مسروپ قدیس به عنوان پدید آورنده الفبای ارمنی و آموزگار ارمنیان)، به جای "نیکخواه"[۱۹۸] تذکره سلبسروس واژه "خیر خواه"[۱۹۹] و به جای "درخشان"[۲۰۰] واژه "میان

---

[۱۹۵] - John malala یا یوحنای خطیب اهل انطاکیه، حدود سال های ۵۱۸ تا ۵۶۵ می زیست او تارخنگار سریانی و بیزانسی و نگارنده تاریخ جهان بود. اثر اخیر قدیمی ترین نمونه بیزانسی تاریخ کلیسایی است و چون جنبه میانه دارد در تاریخ های سده های میانه تأثیری ژرف داشت. (ا. گرمانیک).

[۱۹۶] - Handes-amsoria مجله ادواری ارمنی شناسی. یکی از انتشارات رسمی جامعه مخیتاریان وین که از سال ۱۸۸۷ در وین چاپ می شود. (ا. گرمانیک).

[۱۹۷] - Ararat ماهنامه ارگان رسمی مقر کل جاثلیق ارمنیان در اچمیادزین ارمنستان که در سال های ۱۹۱۹- ۱۸۶۸ در این شهر انتشار یافته است. این نخستین نشریه ارمنی شناسی در قفقاز است و در آن بیشتر مقاله ها در باره تاریخ، متون تاریخی، تذکر ه ها، سفرنامه ها، ادبیات سده های میانه و به طور کلی مسائل ارمنی شناسی جا گرفته اند. (ا. گرمانیک).

[۱۹۸] -lavak'am

[۱۹۹] -bariak'am

درخشان"[201] که ترجمه لغوی **dia-lampo** یونانی است به کار رفته است و دلیل غیر قابل تردیدی برای ترجمه بلاواسطه تذکره از یونانی می باشد. با این حال خورنی با استفاده از واژه ای مناسب تر به جای واژه غیر معمول "میان درخشان" به کار برده است. در پایان این قطعه نیز عبارت "به ویژه سخنم را به کارها واعمال او باز می گردانم" (ص ۶۹۹) ذکر می گردد که خورنی آن را به خاک سپاری مسروپ قدیس دگرگون ساخته است.

این کشف چنان تحولی در پژوهش ها و بررسی ها ایجاد کرد که بسیاری از افراد مردد نظریه کاریر را پذیرفتند و حتی مسروپ وارتاپت ناشر سقراط نیز در "آرارات" (۱۸۹۸ ص ص ۱۷۳-۱۶۵) مقاله ای نوشت و در آن از دیدگاه های خود مندرج در پیشگفتار کتاب دال بر عدم استفاده خورنی از ترجمه ارمنی تذکره سلبستروس چشم پوشی کرد.

با این حال نظریات کاریر و همفکرانش بدون انتقاد و نفی باقی نماند. با چشم پوشی از بیشتر آنان تنها نورایر بیوزانداتسی[202] و کونیبر را در اینجا یادآور می شویم. شخص نخست در یک رشته مقالات ("مسائل ادبیات قدیم ارمنی" جریده "مشاک"[203] سال ۱۸۹۸ شماره های ۱۹۲، ۲۱۶،۲۰۳،۱۹۵،۱۹۳، ۲۱۷،سال ۱۸۹۹ شماره های ۱۶ و ۱۷) بدون شک و تردید ثابت نمود که نه تنها خورنی از متن تلخیص شده سلبستروس استفاده نکرده بلکه تخلیص کننده از خورنی استفاده نموده است (همانگونه که مسروپ وارتابت از آن دفاع می کرد). او در مورد سلبستروس کبیر اظهار نظر کرد که ترجمه ای قدیمی تر می باشد.

نظریه کونیبر ارمنی شناس انگلیسی از این حیث جالب تر است که در ابتدا با اعتقاد به نظریات کاریر، سرانجام پس از بررسی ها و پژوهش های بسیار از این نظریه منصرف شده تاریخ خورنی را مربوط به سده پنجم شناخت. او در سال ۱۹۰۱ در یک ماهنامه آلمانی مقاله ای نوشت (که ترجمه ارمنی آن در «هاندس آمسوریا» در شماره های ژانویه و مارس ۱۹۰۲ به چاپ رسید) و در آن قطعاتی از اثر خورنی را مورد بررسی ماهرانه قرار داد که از سقراط کبیر و صغیر، تذکره سلبستروس، مالالا و به طور کلی از منابعی که در دسترس کاریر و پیروانش قرار داشت ماخوذ می پنداشتند و کاریر و پیروانش آن ها را مورد تاکید قرار داده نتایج زیر را گرفتند. خورنی از سقراط صغیر و سلبستروس صغیر استفاده نکرده بلکه به عکس تخلیص کننده اینها از خورنی استفاده نموده است (همین نظر را نورایر بیوزانداتسی و پیش از او مسروپ وارتاپت اظهار داشته بودند). خورنی از سقراط کبیر و سلبستروس در واقع استفاده کرده است ولی اینها آنگونه که اشتباها" مورد قبول بود

---

[200] - p'aydsar

[201] - t'ramap'aysaratsial

[202] - Norayr Biuzandatsi ارمنی شناس و زبانشناس نامی ارمنی (۱۹۱۶- ۱۸۴۴). (ا. گرمانیک).

[203] - me'shak روزنامه اجتماعی، سیاسی و ادبی ارمنی که میان سال های ۱۹۲۱- ۱۸۷۲ با برخی وقفه ها در تفلیس انشار یافته است. بنیانگذار و سردبیر آن گریگور آرزرونی بود. (ا. گرمانیک).

در سده هفتم توسط فیلون تراکی ترجمه نشده اند بلکه بسیار پیشتر و در سده پنجم شاید هم بـه دسـت خورنی ترجمه شده باشند. زبان و سبک ترجمه یادآور زبان مترجمان ارشد سده پنجم است (همین نظر را نورایر بیوزانداتسی ابراز داشته بود ولی مقالاتش دچار وقفه شد). اثر مالالا بـه عنـوان منبـع مـورد استفاده خورنی نبوده، هر دو اینها مستقل از یکدیگر از منابع قدیمی یونانی کـه در سـده چهـارم نیـز وجود داشت استفاده کرده اند.

این رویه ها و تکذیب ها شک و تردید مربوط به جدید بودن تاریخ خـورنی را نـسبتا" بـر طـرف کرد. پشتیبانان این نظریه حتی ابراز داشتند که پایه ها و اساسی که کاریر بـه کـار بـرده بـود اهمیـت خود را از دست داده اند.

نظریه ن. مار[۲۰۴] را که در گزارشی نوین راجـع بـه مارآبـاس ارائـه شـده بایـد بـه عنـوان اینگونـه مدارک جدید پنداشت. او می نویسد: «بهترین پایه های تشخیص زمان نگارش تاریخ خورنی عبارتنـد از: اولا"، روح کلی تاریخ که به طور محسوسی ملی است و ثانیا"، نگارنده عاشق تعالیم و علوم یونانی است و ثالثا" او چنان منابع تاریخی برمی گزیند که به وضوح ریشه و مبدأ آشوری یا فرهنگ آشوری دارند. چنین کتابی قابل درک است که نمی تواند به قرن پنجم که نخـستین سـده ادبیـات ارمنـی بـود تعلق داشته باشد بلکه به زمانی پس از آن مربوط است یعنی زمانی کـه تمـایلات آشـوری اسـتثنائا" بـا رسوم و عادات کهن همگام شده بود و تمایلات یونانی جانشین آن، توانسته بود خط مـشی ملـی را در ادبیات مطرح سازد. این تشخیص کلی زمان نوشتن تاریخ خورنی بجا و شایسته است... همچنین زبـانی که با آن نوشته شده است قابل توجه می باشد». ن. مار در جایی دیگر از این گزارش می نویـسد کـه خورنی به عنوان یک اندیشمند متمایل به یونان، تعـالیم آشـوری را نکـوهش مـی کنـد و مـی کوشـد اهمیت آشوریان را کاهش دهد تا در برابر آوازه دانش و ادب آشوری که هنوز در ارمنستان تـضعیف نشده بود، مبارزه کند.

لیکن این مبانی نه تنها جدید بودن تاریخ خورنی را اثبات نمی کنند که به عکس، در اثبـات تعلـق این اثر به سده پنجم میلادی کمک نیز می نمایند. اگر روح ملی که به راسـتی در تـاریخ خـورنی مـی درخشد نتیجه گرایش یونانی است پس این یونان دوستی فقط در سده پنجم برای ارمنیان امری طبیعی بود، هنگامی که کلیسا ها هنوز تجزیه و منشعب نشده بودند و جوانان دسته دسته برای کسب علـوم و تحصیل زبان یونانی از ارمنستان به یونان (بیزانس، اسکندریه) می رفتنـد. کوریـون، خـورنی و غـازار پارپتسی[۲۰۵] (که خود نیز در یونان تحصیل کرده و همان را در باره جاثلیق گیود[۲۰۶] گواهی می کند و در صحیفه اش وجود «مترجم دیگر» را متذکر می شود) شاهد و گواه این امر هستند. با ایـن حـال از آغاز سده بعد زمانیکه میان دو کلیسا جدایی افتاد، ارمنیان از یونان به عنوان کشوری کـه دانـشجویان

[۲۰۴] – نیکلای مار (۱۹۳۴– ۱۸۶۴) خاورشناس شوروی، ارمنی شناس و زبانشناس. (ا. گرمانیک).

[۲۰۵] – ghazar parp'etsi مورخ ارمنی سده پنجم میلادی. (ا. گرمانیک).

[۲۰۶] – gyut'

می توانستند به افکار خالدونی[۲۰۷] مبتلا گردند، دوری می جستند. اطلاعاتی نیز درباره مسافرت های علمی به یونان در سده های ششم، هفتم و هشتم به دست ما نرسیده است. از دیگر سو، در اثر خورنی روح ملی به چشم می خورد و همین روحیه در سطح وسیعی در اثر غازار پارپتسی نیز دیده می شود و هر دو اینها از نظر زمانی به هم بسیار نزدیکند. با بررسی منابع مأخوذ یا متأثر از فرهنگ آشوری به این نتیجه می رسیم که خورنی از آنها دوری می جوید و منابع یونانی را بر می گزینند و این کار را با تخصیص یک فصل مجزا به برتری منابع یونانی توجیه می کند (I، ۲). استفاده از سه چهار منبع مأخوذ یا متأثر از آشوری آن هم از ترجمه ارمنی با یونانی آنها اصول کاری نگارنده تناقضی ندارد. غیر از آن، در میان نظرات یاد شده در بالا تناقضی به چشم می خورد به این معنی که خورنی عاشق تعالیم و علوم یونانی است ولی چنان منابع تاریخی بر می گزینند که به وضوح منشاء یا تأثیر آشوری دارد؛ خورنی طبیعتا" باید از این گونه منابع دوری می جست.

به طور کلی باید توجه کرد که ن. مار در مورد زمان نگارش تاریخ خورنی مردد است. او در ابتدا تاریخ او را کار سده پنجم می پنداشت .او سپس اعلام داشت که نسخه تاریخ خورنی که به دست ما رسیده ویرایش سده ۷-۶ یا بعد از آن است .سرانجام در سال ۱۹۲۵ این تاریخ را کار سده ۹-۸ شمرد.

ما بر این باوریم که مسئله زمان نگارش تاریخ خورنی باید پس از آن همه استدلال های قدیم و جدید خاتمه یافته تلقی شود و ما در نخستین پیوست اثر خود تحت عنوان «در باره معمای خورنی»[۲۰۸] ذکر کرده ایم. کافی است تنها توجه کنیم که در تاریخ سبئوس و در نزد منبع او مارآباس مسورنی، از این تاریخ سه قطعه و از کتاب نیاز نامه نیز که به عنوان ترجمه خورنی شناخته شده یک قطعه برگزیده ذکر شده است، با این حال تاریخ او به شکل اولیه خود به دست ما نرسیده است بلکه یک نسخه ویرایش شده آن از سده هفتم یا هشتم در دسترس ما قرار دارد. ما این امر را نیز در پیوست دوم کتاب یاد شده نشان داده ایم. در اینجا ما می خواهیم دو مدرک و دلیل جدید در خصوص ویرایش این تاریخ ذکر کنیم. دلیل نخست مربوط به مرگ پادشاه تیرداد و نوشته غیر مستند منسوب به خاکسپاری او است که غوند آلیشان ارمنی شناس نامدار از تذکره ها استخراج نموده و در اثر خود "هایاپاتوم" جای داده است (بخش دوم، فقره ۷۶، ص ص ۱۰۵- ۱۰۴). آلیشان این قطعه را استناد بر نوشته خورنی می داند و ما با او موافق نیستیم. اگر چه این قطعه در هیچ یک از نسخه های متعدد خطی تاریخ خورنی تحت دسترس ما موجود نیست، ولی توما آرزرونی این قطعه را می شناسد.

---

۲۰۷ - Chalcedon. بر اساس شورای خالسدون با کالسیدون (۴۵۱م.) برای وجود مسیح دوگانگی قایل شدند یعنی دو جنبه الهی و بشری. اما کلیسای ارمنی در شورایی که به سال ۵۰۶م. در شهر دوین (dvin) ارمنستان تشکیل داد این طرز فکر ار مردود شناخت. خالدون از شهرهای مهاجر نشین یونانی بی تی نیه واقع در آسیای صغیر (قاضی کوی کنونی) بود . (ا. گرمانیک).

۲۰۸ - "khorenatsu areghdsvadsi shurje" اثر استپان مالخاسیانتس، انتشارات آرمفان، ایروان ۱۹۴۰. (ا. گ.).

او می نویسد: «تیرداد پادشاه دلاور و شهید با موفقیت در برابر سربازان جنگید و به شهادت رسید و از دردهای زمینی آسوده شد. چنانکه در کتاب دوم تاریخ وارتاپت موسی نگارنده نامدار ما در سراسر گیتی و پایه گذار و تدوین کننده روشنگری و دانش در نزد ما می خوانیم، او با شکوه و جلال پادشاهی به خاک سپرده شد» (توما آرزرونی، کتاب نخست، باب دهم). بنابراین توما نه تنها با خاکسپاری شکوهمند تیرداد آشنا است چنانکه در قطعه بالا مشاهده کردیم، بلکه آن فصل از تاریخ خورنی را که او این امر را در آن مطالعه کرده است به طور صحیح ذکر می کند یعنی آخرین فصل کتاب دوم، جایی که ما اکنون در مورد مرگ تیرداد می خوانیم ولی بدون ذکر سخنی در مورد شکوهمند بودن خاکسپاری او. از اینجا نتیجه می گیریم که چنان نسخه ای از تاریخ خورنی در دسترس توما بوده است که در آن قطعه مربوط به خاکسپاری تیرداد گنجانده شده بود و اکنون در نسخه های آشنا بر ما وجود ندارد. این که آیا این قطعه در نسخه توما به طور ضمن مستتر شده است یا از همان ابتدا وجود داشته و بعدها از آن حذف گردیده اهمیتی ندارد، مسئله مهم این است که تاریخ مورد ویرایش و تصحیح قرار گرفته یا نقل قول (که محتمل تر است) و یا خلاصه شده است.

استدلال دوم، رویای ساهاک قدیس و تعبیر آن است که در یک نسخه نوشته شده در سال ۱۶۶۸ موجود است و در نشر تحلیلی و تطبیقی با حرف Y علامتگذاری گردیده است. از این دست نقل قول ها و تخلیص ها بارها در طول سده های ۱۲-۵م. انجام گرفته اند که ما در مورد آنها داده های مستندی در دست نداریم.

اعتبار تاریخ خورنی

در باره اعتبار تاریخ خورنی، لاکروز در سده هجدهم وقتی که ترجمه کامل این کتاب به زبان لاتین توسط برادران ویستون به چاپ می رسید نظر منفی خود را ارائه داده بود. آنگاه چند بررسی جزئی در این مورد صورت گرفت ولی پایه دار ترین انتقاد در این خصوص در سال ۱۸۷۶ توسط گوتشمید دانشمند چیره دست آلمانی انجام شد[۲۰۹]. او به علت عدم آشنایی با زبان ارمنی، از ترجمه های لاتینی (ویستون ها) و فرانسوی (دفلوریوال) تاریخ خورنی برای بررسی های خود استفاده می کرد. صرف نظر از این امر در میان بررسی ها و انتقادات متعدد دیگر، بررسی ماهرانه و بیطرفانه او اگر عالی ترین نباشد از بهترین ها باید محسوب گردد.

گوتشمید منابع مذکور توسط خورنی را یک به یک مورد بررسی قرار داده نشان می دهد که کدام یک مشکوک و کدام واقعی است و این که خورنی چگونه از آن ها استفاده کرده است. او ضمن برشماری نقاط ضعف خورنی نقاط قوی و ارزشمند آن را نیز متذکر شده اهمیت آن را برای بررسی تاریخ اشرافیت ارمنی (خاندان های فئودالی ناخارار) و به طور کلی از دیدگاه بیدارسازی حس خودشناسی در میان ملت ارمنی یادآور می گردد. او انحرافات آگاهانه خورنی را از متون خود،

---

[۲۰۹]- Von Gutschmied, Uber die Glaubwurdigkeit der Armenischen Gesehichte des Moses von Khoren, Leibzig, 1876.

توسط عادات مرسوم تاریخنگاری در آن دوره توجیه می کند. او برای فهرست پادشاهان پارتی خورنی ارزش فراوانی قائل است و به طور کلی خورنی را مسلط بر امور مربوط به ایران ولی ناآگاه از مسایل روم و بیزانس می داند و آوازها و افسانه های مردمی را که خورنی محفوظ داشته مورد ستایش بسیار قرار می دهد. گوتشمید نتیجه گیری خود را این گونه خلاصه می کند: «تاریخ خورنی را از نظر نقل قول های دروغین و صرف نظر از آن، از نظر شایستگی و سودمندی مستمر محتوای آن، می توان با جغرافیای راونا یا با تاریخ بریتانیای مانمور مقایسه کرد. این که وی کارش را با موفقیت به پایان برده از نتیجه غیر ملموسی پیدا است که تاریخ او دارد. او مستقل از سبک، به عنوان تنها آرشیو آداب و سنن و افسانه ها که برای ملت ارمن مطلوب بودند و به عنوان کتابی زرین برای طبقه ناخارارهای ارمنی به نتیجه دلخواه خود رسیده است... با پرداختن به سودمندی آن به عنوان منبعی تاریخی باید یاد آور شویم که او از افسانه های مردمی ارمنی و سنن خاندانی ناخارارهای ارمنی استفاده فراوان نموده است. با پرداختن به منابع کاملا" تارخی باید گفت که او به طور کلی از منابع پارسی و شرقی سود برده است و از تواریخ یونانی به زحمت چیزی بیش از آنچه که ما اکنون به دست آورده ایم توانسته است اخذ کند ... ما در هر صورت معتقدیم که اعتبار مطالب خورنی ساختگی نبوده و در ارتباط با موضوعات تاریخی بر پایه واقعیات بنا شده است».

انتقاد گاراگاشیان از اعتبار تاریخ خورنی با شدتی بیشتر ولی تبحری کمتر قرین است. وسیع ترین انتقادی که از آن صورت گرفته منتسب به او است. وی در تاریخ تطبیقی خود تاریخ خورنی را به عنوان منبعی تاریخی کنار نهاده از منابع خارجی و پس از مرگ تیرداد تا تقسیم پادشاهی اشکانی از پاوستوس استفاده کرده است، با این حال مرتبا" به اثر خورنی رجوع می کند و توسط آگاهی های او مطالب مورخان خارجی یا پاوستوس را تکمیل می نماید.

نظرات ن. مار و ن. آدونتس در قبال خورنی مناسب تر و مطلوب تر است. مار پژوهش های ویژه ای در باره خورنی به رشته تحریر در نیاورده اما در مقالات متعدد خود صدها بار از خورنی یاد می کند و به اطلاعات او استناد نموده به طور کلی در مورد او با احترام سخن می راند و تاریخ خورنی را به عنوان منبعی اساسی برای تاریخ ارمنیان و آداب و سنن ارمنی می شمارد. ضمنا" یادآور می شود که تاریخ خورنی را به درستی درک نکرده اند و بطور ناشایست مورد انتقاد قرار داده اند. آدونتس نیز در آثار خود برای خورنی احترامی خاص قایل است و چنین فکر می کند که خورنی نسبت به کلیه تاریخنگاران ارمنی اطلاعات کاملتری در مورد ناخارارهای ارمنی ارائه می کند.

بررسی منابع تاریخ خورنی

برای نخستین بار و. لانگلوا به سال ۱۸۶۱ و پس از او گوتشمید در سال ۱۸۷۶ در اثر یاد شده منابع تاریخ خورنی را مورد بررسی قرار دادند. هر دو آنها منابعی را تحت بررسی داشتند که توسط خورنی در تاریخش ذکر می شود. از نظر روش بررسی، خالاتیانتس با آنها کاملا" متفاوت است و تاریخ خورنی را از نقطه نظر منابع در دو اثر بزرگ خود مورد بررسی و توجه قرار داده وبه نتایجی کاملا" جدید می رسد.

نخستین کتاب تحت عنوان "حماسه ملی ارمنی و تاریخ ارمنیان موسی خورنی" در سال ۱۸۹۶ به زبان روسی به چاپ رسید. او در این اثر قطعات داستانی و یا قسمت هایی که داستان تلقی شده اند را مورد بررسی قرار می دهد، یعنی: ۱) فصل هایی که خورنی افسانه های مردمی بلاتغییر را تحت نام های گوناگون در آنها ارائه می کند (آوازها، افسانه ها، داستان ها و جز اینها). ۲) فصل هایی که خورنی با استفاده از این افسانه ها یعنی با تفسیر یا تصحیح آنها، تاریخ خود را می نگارد. ۳) فصل هایی که بنابر نظر پژوهشگران از منابع مردمی سرچشمه گرفته اند. خالاتیانتس این سه موضوع ناشی از منشاء های گوناگون را بدون ملاحظه، داستان های مردمی می شمارد و از آنها انتقاد می کند.

این کتاب از دو بخش تشکیل می شود؛ بخش نخست شامل پژوهش ها است؛ خالاتیانتس در اینجا تاریخ خورنی را فصل به فصل پیگیری کرده متن ها را ارائه و مورد بررسی قرار می دهد و می کوشد منابع خورنی را در این قسمت ها نشان دهد. نتایجی که او می گیرد چنین است:

۱- خورنی بجز از منابع یاد شده خود از منابع دیگری نیز استفاده کرده است که از آنها یاد نکرده و اینها مهمترین منابع او هستند. بر اساس نظر خالاتیانتس در زمره منابع "مشخص" دست اول، باید مارآباس کاتینا، آبیودنوس، بروسوس، کپالیون، آلکساندر پولی هیستور اپیفان قبرسی، اولیمپیادوروس، سی بل، اوغلوپ، بردیصان، آریستون پلایی، متون پارسی و داستان های مردمی را نام برد. دسته دوم منابع "نامشخص" هستند که موضوع های مختلفی در مورد داستان ها به خورنی نسبت داده اند و عبارتند از: ترجمه ها، بخش های گوناگون کتاب مقدس، مکاشفه یوحنا، وقایعنامه و تاریخ کلیسایی اوزبیوس، تذکره اسکندر از کالیستنس کاذب، فیلون، لابوینا، افرایم[۲۱۰] آشوری، گریگور نازیانزی و متون ارمنی آگاتانگغوس، پاوستوس، یزنیک، غازارپارپتسی، سبئوس، آنانیا شیراکاتسی، تاریخنگار گمنام (= فصل نخست تاریخ سبئوس)، غوند. غیر از اینها قطعاتی نیز از اودیسه هومر، دیو دوروس سیسیلی، یوسف (یوسفوس)، کلمنس اسکندرانی، پروکوپیوس قیصری و منبعی از سودا[۲۱۱] که خورنی از آنها سود برده است.

۲- آنچه که خورنی اغلب به صورت داستان های مردمی یاد می کند بطور کلی منشاء ادبی دارد؛ اینها اکثرا" تصنیف های مجدد موتیف های کتاب مقدس با تبحری کم و بیش و متعلق به خورنی هستند.

بدین ترتیب خالاتیانتس نخستین شخص و تنها پژوهشگری بود که وجود داستان های مردمی در تاریخ خورنی را رد کرد، داستان هایی که مورد قبول همه منتقدان بوده ارزشمندترین بخش تاریخی شناخته شده اند. با این حال باید گفت که خالاتیانتس در این بخش خود را نیز نفی می کند. او در

---

[۲۱۰] - Ephraim به ارمنی یپرم. تاریخنگار آشوری (وفات ۳۷۳ ادسا) مواعظ و رسایل و مدح و تفسیرهایی در باره عهد عتیق و جدید نوشته است. نوشته های او از دیرباز به ارمنی ترجمه شده اند و تنها ترجمه ارمنی برخی از آنها باقی مانده است. (ا. گرمانیک).

[۲۱۱] - Sveda

قسمت های مختلف به ناچار قبول می کند که این یا آن داستان یا افسانه "ممکن است"، "محتمل است" که مردمی باشد.

مانوک آبغیان ارمنی شناس نامی این کتاب خالاتیانتس را مورد نقد و بررسی دقیق و ماهرانه قرار می دهد (در اثر خود تحت عنوان "افسانه های مردمی ارمنی" واغارشاباد، ۱۹۰۱ به زبان ارمنی). و در آن نظر اصلی خالاتیانتس دال بر این که داستان های مردمی کتاب خورنی تنظیم مجدد ادبی موتیف های گوناگون کتاب مقدس توسط خورنی هستند، را رد کرده به عکس اصالت مردمی این داستان ها را به اثبات می رساند و حتی سرچشمه برخی از آنها را به عنوان واریانت های ارمنی افسانه های باستانی بین المللی (مانند سرود واهاگن، دستگیری آرتاوازد توسط دلاوران) یا به عنوان اعتقادات مردمی در مورد مارها، افعی ها، پادشاهان آنها و جنگ هایشان نشان داده است. ن. مار در باره ارزش علمی این اثر خالاتیانتس چنین می نویسد: "در این اثر ما شاهد غرض ورزی و نکته سنجی بزرگ مولف نسبت به شیوه تاریخنگاری موسی خورنی هستیم" ("حماسه ارمنی" ص ۱۴ به زبان روسی).

کتاب دوم خالاتیانتس تحت عنوان «اشکانیان ارمنی و تاریخ ارمنیان موسی خورنی» به زبان روسی است که در سال ۱۹۰۳ به چاپ رسید. در اینجا مولف به همان روش بقیه تاریخ خورنی و فصل های غیر داستانی را مورد بررسی قرار می دهد. بررسی نظریات او خارج از این گفتار است لیکن باید اظهار داشت که اکثر فرضیات او امروزه رد می شود و به عنوان دلیل باید وقایعنامه آنانیا شیراکاتسی را یاد کرد که از تاریخ خورنی در آن استفاده شده است. نیز در یک نسخه خطی اجمیادزین روی صفحه جداگانه یک قطعه طولانی از آدم تا توفان نوح وجود دارد که واژه به واژه از تارخ خورنی اقتباس شده است. آنانیا شیراکاتسی در سده هفتم می زیست و خورنی پیش از او اثرش را نگاشته است.

به نظر خالاتیانتس، خورنی منبع خود را عمدا" دگرگون می سازد تا آن را از خواننده پوشیده نگه دارد. در رد این نظریه باید داستان آرتاشس و ساتنیک و ستایش مسروپ قدیس توسط خورنی را یاد کرد. در مورد اخیر خورنی در ستایش از مسروپ ۸-۷ سطر از ترجمه ارمنی تذکره سلبستروس را به طور تحت اللفظی نقل می کند، به نظر کاریر و خالاتیانتس، این ترجمه در پایان سده هفتم صورت گرفته است. مگر خورنی متوجه نبود که با اقتباس از این قطعه طولانی راز خود را آشکار می ساخت و به خاطر این که از نوشته سده هفتم استفاده کرده بود، نگارنده سده پنجم به شمار نمی رفت؟ او چرا در اینجا منبع خود را دگرگون نمی سازد؟ آیا او در سخنوری نقص داشت یا در تدبیر و اندیشه؟ به ناچار به این نتیجه می رسیم که خورنی هرگز به منظور پنهان داشتن منابعش آنها را دگرگون و تحریف نکرده است و آدونتس کتاب دوم خالاتیانتس را فاقد اساس و پایه علمی می داند و انتساب غرض ورزی و تحریف عمدی اسناد و مدارک به خورنی را غیر منصفانه می شمارد.

متون خطی، ویرایش ها و ترجمه های تاریخ خورنی

از تاریخ خورنی متون خطی متعددی به دست ما رسیده است که شمار آنها به ۴۸ می رسد. لیکن تمام آنها جدید و مربوط به سده هفدهم هستند جامعه مختیاریان ونیز نسخه ای در دست دارد که مربوط به آغاز سده چهاردهم می باشد، در ماتناداران متون خطی ایروان نیز یک نسخه وصله دار وجود دارد که بخش کهنه آن در سده های ۱۴-۱۳ اما بخش باز سازی شده به سال ۱۵۶۷ نوشته شده است. قدیمیترین نسخه در نزد ما همین نسخه می باشد، یک قطعه نیز در موزه دولتی متون خطی پیدا شده و چنانکه پیدا است از نمونه ای مربوط به سده یازدهم باقی مانده است. این نسخه ها حاوی متن اولیه تاریخ نیستند بلکه رونویسی ویرایش یا ویرایش های بعدی می باشند. در برخی از آنها موارد متعددی از یک واژه یا اصطلاح دیده می شود که در نمونه های دیگر به گونه ای متفاوت ذکر شده اند. با این حال اکثر آنها تفاوت های سبکی و تفسیری هستند و نتیجه ویرایش های گوناگون نمی باشند. اما این که تاریخ خورنی نه به صورت اولیه خود بلکه به صورت ویرایش مجدد سده های ۷-۶ به دست ما رسیده واقعیتی آشکار است. نیکلای مار حتی انجام چندین ویرایش و تصحیح را نیز محتمل می داند. به همین علت نیز داوری ها و نتیجه گیری های کنونی که مبتنی بر همین متون ویرایش شده هستند تا اندازه ای قابل تردید بوده امکان اظهار عقیده قطعی و بدون اشتباه در مورد محتوای اصلی تاریخ خورنی و دیدگاه های او را از ما سلب می کنند.

تاریخ خورنی دوازده بار انتشار یافته است که ۹ بار به زبان ارمنی و سه بار نیز توام با ترجمه لاتین یا فرانسه[۲۱۲].

نخستین چاپ ارمنی آن به سال ۱۶۸۵ توسط توماس واناندتسی[۲۱۳] در آمستردام صورت گرفت. این نشر از روی یک نسخه صورت گرفته و حاوی تحریفات و دگرگون های بسیاری است.

دومین چاپ که همراه با ترجمه لاتین و دارای حواشی غنی بود توسط برادران ویلهلم و گئورگ ویستون جامه عمل پوشید که برای تصحیح متن از دو نسخه دیگر نیز استفاده شده بود و به سال ۱۷۳۶ در لندن به طبع رسید.

سومین چاپ به سال ۱۷۵۳ در ونیز انجام شد که نشر مجدد چاپ نخست بود.

چهارمین چاپ به سال ۱۸۲۷ در ونیز انجام شد.

پنجمین چاپ همراه با ترجمه فرانسه (تنها کتاب های اول و دوم) را دفلوریوال انجام داد که به سال ۱۸۴۱ در ونیز انتشار یافت.

ششمین چاپ به همراه سایر آثار خورنی پس از مقابله شش نسخه خطی به سال ۱۸۴۳ در ونیز انجام گرفت.

---

[۲۱۲] - تا کنون کتاب تاریخ ارمنیان خورنی به زبان های لاتین، انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی، ایتالیایی، مجاری و فارسی ترجمه شده است. اضافه بر ۹ چاپ ارمنی در سال ها ۱۹۴۰، ۱۹۶۸، ۱۹۹۰، ۱۹۹۱ به زبان های جدید و قدیم ارمنی در ارمنستان منتشر شده است. (ا. گرمانیک).

[۲۱۳] - Tumas Vanandetsi

هفتمین چاپ همراه با ترجمه فرانسه و یادداشت های متعدد، توسط دفلوریوال به سال ۱۸۴۵ در پاریس انتشار یافت.

هشتمین چاپ به سال ۱۸۶۵ در ونیز انجام گرفت و چاپ مجدد طبع ششم بود.

نهمین چاپ به سال ۱۸۸۱ در ونیز.

چاپ دهم به سال ۱۸۸۱ در تفلیس.

یازدهمین چاپ در سلسله انتشارات "کتاب تاریخ ارمنیان" پس از مقابله مفصل نسخ متعدد و با پیشگفتاری مفصل در مورد متون خطی تاریخ خورنی به کوشش مانوک آبغیان و س. هاروتیونیان به سال ۱۹۱۳ در تفلیس صورت گرفت. ما این نشر را نشر تطبیقی و تحقیقی می نامیم.

دوازدهمین چاپ در تفلیس صورت گرفت که چاپ مجدد نشر قبلی اما بدون یادداشت و پیشگفتار بود.

تاریخ خورنی به زبان های گوناگون برگردانده شده است. غیر از ترجمه های لاتین ویستون ها و فرانسه دفلوریوال ترجمه های دیگری نیز انجام گرفته اند:

ترجمه لاتین برنر، چاپ استکهلم ۱۷۳۳ که نسخه ای از آن در دست نیست.

ترجمه ایتالیایی جامعه مخیتاریان ونیز که توسط تومازر از نظر زبانی تصحیح شده است و حاوی حواشی غنی بوده به سال ۱۸۴۱ در ونیز به چاپ رسید. چاپ دوم همین ترجمه به سال ۱۸۵۰ در همانجا صورت گرفت.

ترجمه ایتالیایی کاپلتی در سال ۱۸۴۱ ونیز.

ترجمه فرانسه لانگلوا همراه با حواشی تاریخی، انتقادی و تحقیقی پاریس ۱۸۶۹ و در جلد اول مجموعه مورخان ارمنی لانگلوا گنجانده شده است.

ترجمه روسی سارکاواک هوسپ هوانیسیان، پتربورگ ۱۸۰۹.

ترجمه روسی م. امین با حواشی و ضمایم متعدد، مسکو ۱۸۵۸. چاپ دوم آن نیز همراه با تصحیحات به سال ۱۸۹۳ در مسکو منتشر شد.

ترجمه مجاری کریست سونکوتیان، کرلا ۱۸۹۲.

ترجمه آشخارابار[۲۱۴] خورن استپانه حاوی پیشگفتار و حواشی و ضمایم متعدد، سن پتربورگ ۱۸۸۹. چاپ دوم آن با تصحیح و ویرایش در سال ۱۸۹۸ در سن پتربورک.

از لحاظ صحت و درستی، ترجمه ایتالیایی مخیتاریان، ترجمه روسی امین و ترجمه آشخارابار استپانه را بهترین ترجمه های یاد شده باید دانست.

---

[۲۱۴] - ashkharabar زبان گفتاری و نوشتاری کنونی ارمنی در برابر زبان ارمنی گرابار grabar که زبان ارمنی دوران باستان یا کلاسیک و زبان سده های میانه است و درک آن برای ارمنیان امروزی دشوار می باشد. (ا. گ.)

تاریخ ارمنیان

شامل
سه کتاب
که موسس خورناتسی به درخواست
ساهاک باگراتونی نوشته است

کتاب نخست

نسب نامه بزرگان ارمن

۱
پاسخ نامه ساهاک و قول انجام خواهش او

موسی خورنی در آغاز تاریخ ملتمان به ساهاک باگراتونی درود می فرستد.

من توسط این درخواست زیبا اثر الطاف بی پایان خداوندی و نوسان های مداوم روحی موجود در تو را پیش از آشنایی با جسم و جانت به واسطه آشنایی با روانت، دریافتم؛ این امر با ذوق من نیز سازگار است و به ویژه با عاداتم. پس نه تنها باید از تو ستایش کرد که برایت باید نیایش نیز نمود تا همواره چنین باشی.

زیرا اگر ما به سبب اندیشه ورزی، چنانکه می گوید، تمثیل خداوندی هستیم و از سوی دیگر نقطه اوج اندیشه ورزی، تفکر و تعقل است و عشق اینها در تو بی پایان است، پس با روشن و فروزان نگه داشتن جرقه تعقلت توسط تفکر نیکو، اندیشه ورزی را زینت می بخشی و بدین سان به صورت یک نمونه و تمثیل درمی آیی. می توان گفت که بدین وسیله با پیروی منطقی و زیبا از این امور نخستین تمثیل آن را شاد می کنی.

توام با آن، متوجه این امر می شوم که اگر پیشوایان قوم و شاهزادگان سرزمین ارمن که پیشتر و در دوران ما زندگی می کردند به دانشمندانی که احتمالا" در دسترس آنان بودند، نه امر به نگارش چنین رویدادنامه های تاریخی دادند و نه به فکر ورود دانش های کمکی از خارج افتادند، و اکنون تو

را چنین یافتیم؛ پس روشن است که باید از همه افراد پیش از خود عالی تر و بزرگمنش تر شناخته شوی و مورد ستایش قرار گرفته شایسته ذکر در چنین رویداد نامه تاریخی باشی.

پس ضمن پذیرش شادمانانه درخواستت با کمال میل در انجام آن کوشش خواهم کرد تا یادگاری جاودانه برای تو و نسلهای آینده به جا گذارم. از آنجا که تو به ملتی کهن و دلاور تعلق داری، نه تنها در سخن و اندیشه شایسته ای که از بسیاری کارهای بزرگ و شکوهمند برخورداری، پس هنگام تنظیم نسب نامه جامع از پدر به فرزند، در این تاریخ ما آنها را یاد خواهیم نمود؛ چگونگی پیدایی همه دودمان های ناخاراری {۱} نامدار را همانگونه که در چند تاریخ یونانی موجود است، یکی به یک بطور خلاصه و موثق شرح خواهیم داد.

۲

اینکه چرا برای ارائه کارهایمان از منابع یونانی بهره گرفتیم، حال آنکه در کتابهای[۲۱۵] کلدانیان و آشوریان آگاهی بیشتری یافت می شود

و در این باره بگذارید کسی در شگفت نباشد، همانگونه که بر همه روشن است، اگر چه بسیاری از مردمان کتابت و ادبیات داشته اند، به ویژه پارسیان و کلدانیان که از کارهای متعدد مربوط به ملت ما در میان آنان بسیار یاد شده است، با این حال ما تنها تاریخنگاری یونانی را یادآور شدیم و قول دادیم دودمان شناسی خود را از آنجا بیان کنیم، زیرا پادشاهان یونانی پس از سر و سامان دادن به امور داخلی بر آن شدند نه تنها گزارش جهانگشایی های خود که نگارش های علمی را نیز برای یونانیان به ارث گذارند. برای نمونه بطلمیوس که به "برادر دوست"{۲} شهرت دارد واجب دانست کتابها و تواریخ همه ملتها به یونانی ترجمه گردد،-

(اما بگذار هیچکس در اینجا ما را به بیسوادی متهم نکند و ما را فردی بی تجربه و نادان نپندارد که (بطلمیوس) پادشاه مصریان را به عنوان پادشاه یونان دانسته ایم، زیرا او با چیرگی بر یونانیان، پادشاه اسکندریه و یونان لقب یافت وبه گونه ای که هیچیک از بطلمیوسیان[۲۱۶] یا دیگر سران مصر چنین لقب نیافت. او کارهای یونان دوستانه بسیار انجام داد و اثرش را به یونانی برگرداند. بسیاری علل دیگر نیز وجود دارد که ما او را پادشاه یونان لقب دادیم، اما برای کوتاه کردن سخنمان به همین گفتار در باره او بسنده می کنیم)،- پس از آن بسیاری مردان نامدار و سرگرم علوم نه تنها به ترجمه کتابهای دیوانی پادشاهان و پرستشگاه های ملل دیگر همت گماردند- چنانکه بروسوس {۳}،آن کلدانی ورزیده در همه علوم را تشویق به انجام این کار نمود- بلکه به هنرها و فنون شگفت انگیز و

---

[۲۱۵] -خورنی در اینجا واژه **ماتیان** (mat'ian) را به کار می برد که مأخوذ از واژه matikan پهلوی به معنی «کتاب، مجلد، رساله، شرح» و برابر با matiyan است. (ا. گ.).

[۲۱۶] -یا بطالسه، سلسله ای از فرمانروایان مقدونی مصر (۳۰- ۳۲۳پ.م.) (ا. گ.)

بزرگ پرداخته با دشواری آنها را از گوشه و کنار گرد آوردند و به زبان یونانی برگرداندند (مثلا" آ از ک، ت از پ، ک از ی و ش از ت) {۴} و مردانی که نام آنان را بـه طـور موثـق مـی دانـیم ایـن (هنرها و فنون) را گردآوری نموده بـرای شـکوه و جـلال سـرزمین هلنیـان[۲۱۷] پیـشکش کردنـد و بـه همانگونه پژوهشگرانی که با تلاش و دانایی خود کسب علم کردند قابل ستایش هستند. آنان که چنین کشفیات علمی را پذیرفته و گرامی داشتند نیز به همان اندازه و شاید بیشتر قابل ستایشند. بـدین علـت من بدون تردید سراسر یونان را مادر و دایه علوم می دانم.

بدین سان، برای توجیه نیاز مراجعه ما به تاریخنگاران یونانی به همین اندازه بسنده می کنیم.

۳

در باره رفتار دانش ستیزانه نخستین پادشاهان و شاهزادگان ما

میل دارم رفتار دانش ستیزانه پیشینیان نخستین خود را نیز بدون نکوهش نگذارم. بلکه در همین جا در آغاز کارمان می خواهم سخنان سرزنش آمیز بنویسم. زیرا اگر واقعا" آن دسته از پادشاهان شایـسته ستایش هستند که دوران خود را قرین ادب و تاریخ نمودند و هر یک کردار هـای فاضـلانه و دلاوری های خود را در تاریخنگاری ها {۵} و تواریخ ثبت کردند، پس از آنان نگارندگانی مـورد سـتایش مـا قرار گرفتند که مشغول چنین کارهای سخت و دشـوار شـدند. بـه همـت اینـان مـا بـا بررسـی نوشـته هایشان، از علوم نظام دنیوی برخوردار شده از چگونگی تمدن بشری آگاه می گردیم به ویـژه زمـانی که خطابه ها و نوشته های تاریخ را مطالعه می کنیم که کلدانیان، آشـوریان، مـصریان و هلنیـان از آن بهره مند هستند؛ افزون بر آن شاید دانایی و حکمت مردانـی را کـه چنـین کارهـایی را متعهـد شـدند آرزو نمائیم. پس نادانی و عدم بلوغ روحی پادشاهان و دیگر پیشینیان ما نسبت به علم و دانش بر همـه ما روشن می شود. زیرا اگر چه قومی کوچک هستیم و از حیث شمار کم و از نظر نیـرو کـم تـوان و بارها پادشاهان بیگانه بر ما چیره شده اند اما در کشور مـا نیـز بـسیاری دلاوری هـای شـایان نگـارش و یادداشت روی داده است که هیچ یک از آنان به نگارش آنها همت نگماشتند. اکنون افرادی که حتـی در اندیشه نیک به خود و به جا گذاردن نام و یادی نیکو در این جهان نبودنـد، نکـوهش مـا چقـدر در خور آنان است و چگونه باید از آنان چیزهایی بزرگتر یعنـی گـزارش رویـدادهای پـیش از ایـشان را درخواست نمود.

با این حال شاید کسی بگوید، این امر به علت نبودن کتابت و ادبیات (واقع شد)، یا به سبب جنگ های گوناگون که پیاپی یکی پس از دیگری روی می دادند. امـا چنـین گمـانی درسـت نیـست، زیـرا

[۲۱۷] – هلنی نامی است که یونانیان برای خود به کار می برند اما چون گروهی از آنان در مناطق غرب آسیای صغیر که یونیه (Ionia) نامیده می شد زندگی می کردند و ایرانیان و شرقیان نخستین بار با این دسـته از آنـان روبـرو شدند بنابراین کلمه یونان و یونانی را برای تمام هلنیان در فارسی و برخی زبان های دیگر روان ساختند. (ا. گ.)

جنگها دچار وقفه نیز می شد و نیز حروف پارسی و یونانی وجود داشت که اکنون در نزد ما نوشته های بیشماری از آنها در باره نواحی، روستاها، املاک هر یک از خانواده ها، اختلاف های کلی و پیمان ها، به ویژه منشاء اشرافیت {۶} خانخانی[۲۱۸] یافت می شوند. ولی من چنین گمان می کنم که ارمنیان باستان مانند معاصران کنونی به دانش و آوازهای شفاهی دلبستگی نداشتند. پس از سخن گفتن در باره افراد بی سواد، سبک اندیش و وحشی کار بیهوده ای است.

با این حال من به خاطر بلوغ فکری تو در شگفتم، زیرا در میان خاندان های کهن (ناخارار) ما ، تنها تو دست به چنین کار بزرگی زده به ما پیشنهاد انجام پژوهش هایی در باره تاریخ ملت ما، نژاد و خاندان پادشاهان و ناخارارها و این که منشاء و نسبت افراد و کارهایی که هر یک از آنان انجام داده اند و کدامیک از این قوم ها بومی هستند و کدامیک کوچ کرده و به صورت اهالی بومی ارمنی در آمده اند، نوشتن کارها و دوره های هر یک از زمان ساختمان مفتضح برج[۲۱۹] بی نظم تا اکنون {۷} ، به ما دادی تا اثری سودمند و بلند و درست بنگاریم و این خود بدون سختی باعث فرهمندی و خرسندی تو خواهد شد.

بدین مناسبت تنها به همین اندازه بسنده می کنم؛ آیا در دسترس من کتابی موجود است، چنانکه در کتاب ایوب {۸} گفته شده و یا میهن تو ادبیاتی دارد؟ تا به یاری آنها شاید مانند تاریخنگاران عبری، از آغاز تا زمان تو (نسب نامه) را بدون غلط بنگارم یا از تو و دیگران آغاز نموده تا مبداء و سرآغاز ادامه دهم، لیکن من با وجود دشواری ها این کار را آغاز می کنم به این امید که کسی از زحمات ما سپاسگزاری نماید. و از آنجا آغاز می کنم که دیگران چنین کرده اند، برخی طبق تاریخ کلیسایی، برخی نیز طبق مسیح، و تکرار افسانه های مربوط به تاریخ آغازین مؤلفان بیگانه را کاری اضافی می دانیم اما از دوران بعد، برخی ادوار و اشخاص نامدار را تا آنجا که با تاریخ کتاب مقدس مصادف و مطابق اند یاد خواهم کرد تا اینکه طبیعتا" به روایات دوران شرک پرستی خواهیم رسید، ولی از اینها هر آنچه را که موثق بدانیم برخواهیم گزید.

---

[۲۱۸] – خورناتسی کلمه sep'uhak'an صفت واژه sep'uh را به معنی خانخانی به کار می برد که در زبان زند به صورت viso-putra (فرزند خانه) می باشد. در ارمنستان باستان به خانواده ناخارارها و یا بستگان آنها سپوه می گفتند که به معنی اهل خاندان ناخاراری اشرافی می باشد. خوناتسی (خورنی) در اینجا به اسنادی اشاره دارد که شامل نسب نامه خاندان های اشرافی و وابستگی آنان به خاندان های بزرگ شاهزادگان و اشراف است. (ا. گ.)

[۲۱۹] – اشاره به ساختن برج بابل، کتاب مقدس ، سفر پیدایش، باب ۱۱. (ا.گ.).

۴

در باره اینکه سایر تاریخنگاران در مورد آدم
و پیشوایان[۲۲۰] دیگر (با کتاب مقدس) موافقت نکردند

ما باید در باره ریشه و پیدایی و یا اگر بتوان گفت سرآغاز تمام بشریت سخنانی بگوییم، که چرا تاریخنگاران دیگر چون بروسوس، الکساندر پولی هیستور[۲۲۱] و آبیودنوس[۲۲۲] با داوری خود در برابر روح القدس (با کتاب مقدس) موافقت نکردند {۹}؛ همچنین در باره خود (نوح) کشتی ساز و دیگر پیشوایان نه تنها در رابطه با نام ها و زمان ها که به مناسبت تعیین سرآغاز نژاد بشری، که برای ما محقق و موثق است[۲۲۳].

زیرا آبیودنوس مانند دیگران در باره او[۲۲۴] چنین می گوید: «خداوند بخشنده او را رهبر و شبان مردم برگزید». پس از آن می گوید: « آزوروس[۲۲۵] ده شار {۱۰} پادشاهی کرد» که برابر با سی و شش هزار سال است. به همین ترتیب برای نوح نام دیگری به کار می برند و زمانی بس طولانی به او نسبت می دهند و در باره شدت (طغیان) آبها و نابودی زمین در موافقت با کتاب مقدس سخن می گویند، همچنین تعداد پیشوایان را با کسیسوتریوس {۱۱} ده نفر می شمارند[۲۲۶]. مطابق (شمارش) سال چهار زمانه[۲۲۷] خورشیدی نه تنها با سالهای ما به ویژه با کتاب مقدس همسویی ندارد بلکه از سالهای مصریان که سال را با اهله ماه می شمارند دوری می جوید. حتی اگر کسی دوره هایی را که به نام خدایان نامیده شده اند به عنوان سال محاسبه کند و برای نزدیکی به حقیقت با ارقام بی سامان پیشنهاد شده مقایسه کند گاهی رقم کوچک و گاهی نیز رقم بزرگ به دست خواهد آمد. نظریات آنان را باید در اینجا مطابق با توانایی مان توضیح دهیم که هر یک از آنان برای نوشتن این مطالب چگونه می اندیشید؛ اما به علت تفصیل و بزرگی کاری که در پیش داریم این امر را به مکان و زمان دیگری وا

---

[۲۲۰] – خورنی در اینجا از واژه nahap'et' (ناهاپت) به معنی رئیس قوم، پیشوا و رهبر ملت استفاده می کند و معادل واژه بیگانه patriarch است و مشتق از واژه nafa'pa'ti پهلوی که nafa' (ناف، نژاد) + pa'ti (بُد، رئیس) می باشد. f پهلوی در میان دو حرف صدادار تبدیل به h (ه) ارمنی شده در فارسی نیز چنین تبدیلی مجاز است مانند kaufa ،kof برای koh (کوه) فارسی، (ا. گ.)

[۲۲۱] – آلکساندر پولی هیستور (Alexander polyhistor) تاریخنگار یونانی سده دوم پ.م. (ا. گ.)

[۲۲۲] – آبیودنوس (Abydenus) تاریخنگار یونانی (تاریخ تولد و مرگش نامعلوم است) کتابهایی در باره تاریخ آشور و کلده نوشته است. (ا. گ.)

[۲۲۳] – اوزبیوس از کتابهای بروسوس، پولی هیستور و آبیودنوس در تألیف تاریخنگاری خود بهره برده و خورنی نیز از اثر اخیر استفاده کرده است. (ا. گ.).

[۲۲۴] – منظور حضرت آدم است. (ا. گ.).

[۲۲۵] – یا آغوروس (aghovros)، azovros. (ا. گ.).

[۲۲۶] – Xisuthros نام دیگر نوح است. (ا. گ.).

[۲۲۷] – منظور چهار فصل سال است. (ا. گ).

می گذاریم و همانگونه که باورمان است سخنمان را در اینجا قطع نموده به شرح زیر سخن آغاز می کنیم.

آدم ابوالبشر است؛ او دویست و سی سال زیسته شیث[228] را آورد. شیث دویست و پنج سال زندگی کرده انوش[229] راآورد. به قول یوسفوس {۱۲} دو کتیبه مربوط به دو رویداد آینده به او تعلق دارد، گر چه جای آنها مشخص نیست. انوش نخستین کسی بود که امیدوار بود نام خداوند را به زبان آورد.

و چرا او نخستین منادی نام خدا بود و چگونه باید کلمه ندا را فهمید؟ زیرا آدم مخلوق خدا بود. چنین می گویند که او از زبان خدا فرمان یافت اما با ارتکاب گناه و اختفا ، خداوند کلام «کجایی؟» را از او و نه کسی دیگر پرسید و او حکم را نیز از زبان خود وی شنید. اما سپس هابیل به علت نزدیکی و آشنایی با خداوند برای او قربانی ذبح می کند که مورد قبول واقع می گردد. حال، وقتی که اینها از سوی خداوند پذیرفته شده او را می شناختند پس چرا در باره او (انوش) گفته می شود که برای نخستین بار کلام خدا را به زبان آورد و آن هم با امید. حال ما شواهد و مدارک گردآوری شده خود در باره او را در اینجا می گنجانیم و ما آنچه را که اکنون در دسترس داریم خواهیم گفت.

چنانکه آمد، از آنجا که نخستین انسان مرتکب فرمانشکنی گردید، به علت گناهی که انجام داده بود از بهشت و از سوی خداوند رانده شد[230]. آنگاه صمیمی ترین فرزند آدم نسبت به خداوند (هابیل) از جانب برادر تنی خود به قتل می رسد[231]. سپس بدون سخن و نشانه خداوندی، نژاد بشری در وهم و نومیدی و سپس در کارهای واقعا" خودکامانه فرو می رود. در میان آنان او با امیدی بسیار با درست اندیشی خدا را ندا می دهد. اما ندا دادن را به دو گونه می توان دریافت- یا نامیدن و به یاد آوردن چون یک چیز فراموش شده، یا کمک خواستن. حال دریافتن آن چون "نامیدن" یک چیز فراموش شده، درست نیست، زیرا سالیان درازی نمی گذشت که نام خداوند و هر آنچه که چنین می شد فراموش گردد و حتی آفریده خداوندی هنوز به مرحله مرگ و به خاکسپاری نرسیده بود. پس او (انوش) خداوند را به کمک خواست.

او صد و نود سال بزیست و قینان[232] را به بار آورد و او نیز صد و هفتاد سال زندگی کرد و مُهُللئیل[233] را آورد. مهللئیل در صد و شصت و پنج سالگی یارد[234] و یارد در صدو شصت و دو

[228] - Seth در ارمنی ست (set)، سفر پیدایش باب ۵،آیه ۳. (ا. گ.).
[229] - Enos در ارمنی yenovs، سفر پیدایش، ۵-۶. (ا. گ.).
[230] - کتاب مقدس، سفر پیدایش، ۳- ۲۳ و ۲۴. (ا. گ.).
[231] - کتاب مقدس، سفر پیدایش، ۴- ۹. (ا. گ.).
[232] - Eainan، در ارمنی K'aynan طبق سفر پیدایش، ۵-۹، انوش در نود سالگی قینان را آورد. (ا. گ.).
[233] - Mahalaleel در ارمنی maghaghayel، طبق سفر پیدایش ۵-۱۲، قینان در هفتاد سالگی مهللئیل را آورد. (ا. گ.)
[234] - Jared در ارمنی hared، طبق سفر پیدایش ۵-۱۵، مهللئیل در شصت و پنج سالگی یارد را آورد. (ا. گ.).

سالگی خنوخ[۲۳۵] و خنوخ در صد و شصت و پنج سالگی متوشالح[۲۳۶] را به دنیا آورد. پس از تولد متوشالح چنانکه گفته شد او بعد از دویست سال زندگی دلنشین و پرارزش، همانگونه که افراد خرسند می دانند، از میان بزه کاران برگرفته شد[۲۳۷] که علت آن را بعدا" یادآور خواهیم شد. متوشالح صد و شصت و پنج سال بزیست و لمک[۲۳۸] را آورد. لمک در هشتاد و هشت سالگی فرزندی آورد و او را نوح[۲۳۹] نام نهاد.

در باره نوح

و چرا تنها او را فرزند خواند و در باره دیگران به سادگی گفت که آنان را (به دنیا) آورد. پدرش در باره او مطلبی پیشگویی می کند: «او می گوید که وی ما را از کارهایمان و سختی های دستانمان و از سرزمین نفرین شده خداوند[۲۴۰] می رهاند» و در واقع رهایی و آسودگی نبود بلکه نابودی تام چیزها روی زمین بود. برای من چنین به نظر می رسد که "رهانیدن" به معنی پایان دادن است اما پایان دادن (از بین بردن) بزه کاری و کلیه شرارت ها، با هلاک نمودن انسان های بزه کار دوران دوم می باشد. زیرا به نیکویی گفت "از کارهایمان" یعنی اعمال بزه کارانه و «از سختی های دستانمان" که با آنها شرارات می کنیم. ولی مطابق این پیامبری، آسوده و رها می گردند، اما نه همه آنان بلکه ارواح کامل از حیث فروتنی و تواضع هنگامی که شرارت ها همانند مردم بزه کار زمان نوح توسط سیلاب پاک می شوند رهایی می یابند. اما کتاب مقدس (نوح را) به نام فرزند به عنوان فردی متشخص و نامدار و وارث بحق فضایل پدری گرامی داشت.

۵

**در باره تطابق نسب نامه فرزندان نوح
تا ابراهیم، نینوس و آرام و اینکه نینوس
نه بعل است و نه فرزند بعل**

---

[۲۳۵] - Enoch در ارمنی yenovk، در سفر پیدایش ۵-۱۸، نیز یارد صد و شصت و دو سال زیست و خنوخ را آورد. (ا. گ.)

[۲۳۶] - Methuselah در ارمنی matusagha در سفر پیدایش ۵-۲۱، خنوخ شصت و پنج سال زیست و متوشالح را آورد. (ا. گ.).

[۲۳۷] - عبارت "از میان بزه کاران" به دست خورنی اضافه شده است. نگاه کنید به سفر پیدایش ۵-۲۴. (ا. گ.)

[۲۳۸] - Lamech در ارمنی ghamek: سفر پیدایش ۵-۲۵ سن ۱۸۵ را به جای ۱۶۵ ذکر می کند. (ا. گ.)

[۲۳۹] - Noah در ارمنی noy. طبق **سفر پیدایش** ۵-۲۸ سن ۱۸۲ به جای ۸۸ ذکر شده است. (ا. گ.).

[۲۴۰] - نگاه کنید به سفر پیدایش ۵-۲۹. (ا. گ.).

و این امر برای همه روشن است که تنظیم رویدادنامه ای از آغاز تا زمان ما دشوار و پرمشقت است، به ویژه تشخیص اشتقاق خاندان های ناخاراری از سه فرزند نوح، گر چه آزمایش و پژوهش هر کس در زمان خود پسندیده است، به ویژه آن که کتاب مقدس نزدیکان خود را جدا کرده آنان را ملت خود می شمارد و دیگران را از خود رانده آنان را از جانب خود قابل ستایش و شایسته ذکر و یاد نمی داند. ما تا آنجا که بتوانیم در باره اینان سخن خواهیم گفت، همانگونه که مطالب موثقی را در داستان های کهن یافتیم که به نظر ما کاملا" صحیح و درست هستند. اما تو ای ادب دوست هوشیار به ترتیب به سه نژاد تا ابراهیم، نینوس و آرام نگاه کن و تعجب کن.

مطابق کتاب مقدس، سام[۲۴۱] در سن صد سالگی، دو سال پس از توفان[۲۴۲] ارفکشاد[۲۴۳] را متولد نمود.

سام

سام صد سال بزیست و ارفکشاد را آورد.
ارفکشاد صد و سی پنج سال بزیست و قینان را آورد.
قینان صد و بیست سال بزیست و شالح[۲۴۴] را آورد.
شالح صد و سی سال بزیست و عابر[۲۴۵] را آورد.
عابر صد و سی وچهار سال بزیست و فالج[۲۴۶] را آورد.
فالج صد و سی سال بزیست و رعو[۲۴۷] را آورد.
رعو صد و سی سال بزیست و سروج[۲۴۸] را اورد.
سروج صد و سی سال بزیست و ناحور[۲۴۹] را آورد.
ناحور هفتاد و نه سال بزیست و تارح[۲۵۰] را آورد.
تارح هفتادسال بزیست و ابرام[۲۵۱] را آورد.

---

[۲۴۱] - Shem در ارمنی sem فرزند نوح. (ا. گ.).
[۲۴۲] - اشار به توفان نوح است، سفر پیدایش ۱۱-۱۲. (ا. گ.).
[۲۴۳] - Arphaxad در ارمنی arpaksat ، ارفکشاد در سفر پیدایش ۱۱-۱۲ شالح را در ۳۵ سالگی آورده است. (ا. گ.)
[۲۴۴] - Salah در ارمنی sagha در ۳۰ سالگی عابر را آورد. سفر پیدایش ۱۱-۱۴. (ا. گ.).
[۲۴۵] -Eber در ارمنی yeberدر ۴۳ سالگی فالج را آورد، سفر پیدایش ۱۱-۱۶. (ا. گ.).
[۲۴۶] - Peleg در ارمنی paghek' در ۳۰ سالگی رَعْورا آورد، سفر پیدایش ۱۱-۱۸. (ا. گ.)
[۲۴۷] - Reu در ارمنی r'aghav در ۳۲ سالگی سروج را آورد، سفر پیدایش ۱۱-۲۰. (ا. گ.).
[۲۴۸] - Seruj در ارمنی seruk در ۳۰ سالگی ناخور را آورد، سفر پیدایش، ۱۱-۲۲. (ا. گ.)
[۲۴۹] - Nahor در ارمنی nakovr در ۲۹ سالگی تارح را آورد، سفر پیدایش، ۱۱-۲۴. (ا. گ.).
[۲۵۰] - Terah در ارمنی tara در هفتاد سالگی ابرام را آورد، سفر پیدایش. ۱۱-۲۶. (ا. گ.).
[۲۵۱] - Abram در ارمنی abram،خورنی به صورت آبراهام abraham یاد کرده است. (ا. گ.).

حام[۲۵۲]

حام، کوش[۲۵۳] راآورد.
کوش، مصرایم[۲۵۴] را آورد.
مصرایم، نمرود[۲۵۵] را آورد.
نمرود، باب[۲۵۶] را آورد.
باب، آنبیس[۲۵۷] را آورد.
آنبیس، آربل[۲۵۸] را آورد.
آربل، کایاغ[۲۵۹] را آورد.
کایاغ، آربل دیگر را آورد.
آربل، نینوس[۲۶۰] را آورد.
نینوس ، نینواس[۲۶۱] را آورد[۲۶۲].

یافث[۲۶۳]

یافث، جومر[۲۶۴] را آورد.
جومر، تیراس[۲۶۵] را آورد.

---

[۲۵۲] - Ham در ارمنی kam فرزند نوح. (ا. گ.).
[۲۵۳] - Cush در ارمنی kush (ا. گ.).
[۲۵۴] - Mizraim در ارمنی mest'rem، خورنی به صورت mest'rayim آورده است. (ا. گ.).
[۲۵۵] - Nimrod در ارمنی nebrovt. (ا. گ.).
[۲۵۶] - Bab در ارمنی bab. (ا. گ.).
[۲۵۷] - Anebis در ارمنی anebis. (ا. گ.).
[۲۵۸] - Arbel در ارمنی arbel. (ا. گ.).
[۲۵۹] - kayagh
[۲۶۰] - ninos
[۲۶۱] - ninuas
[۲۶۲] - این رشته نام ها (از حام) کلا" مطابق کتاب مقدس نیست، در سفر پیدایش باب ۱۰، تنها اسامی حام، کوش، مصرایم و نمرود یاد شده و در این فهرست آمده است. به نظر تامسون نام های دیگر از وقایعنامه اوزبیوس گرفته شده است. در ضمن در کتاب مقدس ترتیب نسل ها به این صورت است: حام کـه کـوش و مـصرایم را آورد و کوش نمرود را آورد. سفر پیدایش، ۱۰-۶ تا ۸ (ا. گ.).
[۲۶۳] - Japheth در ارمنی habet. (ا. گ.).
[۲۶۴] - Gomer در ارمنی gomer خورنی به صورت gamer آورده است. (ا. گ.).
[۲۶۵] - Tiras، در ارمنی tiras. (ا. گ.).

تیراس، توجرمه[۲۶۶] را آورد.
توجرمه، هایک[۲۶۷] را آورد.
هایک، آرامانیاک[۲۶۸] را آورد.
آرمانیاک، آرامابیس[۲۶۹] را آورد.
آرامابیس، آماسیا[۲۷۰] را آورد.
آماسیا، گغام[۲۷۱] را آورد.
گغام، هارما[۲۷۲] را آورد.
هارما، آرام[۲۷۳] را آورد.
آرام، آرای زیبارو[۲۷۴] را آورد[۲۷۵].

حال، همه وقایعنگاران قینان را به عنوان چهارمین نسل از نوح و سومین نسل پس از سام می دانند. همانگونه نیز تیراس را چهارمین نسل از نوح و سومین نسل پس از یافث می شمارند، اگر چه بر حسب ترجمه (ارمنی کتاب مقدس ما) در هیچ جا نسب نامه صریحی گنجانده نشده است[۲۷۶] اما مسترائیم را به عنوان چهارمین نسل از نوح و سومین نسل از حام نه در ترجمه ما و نه از سوی هیچ وقایعنگاری مذکور نمی یابیم. ولی او را در نزدیک نفر آشوری هوشیار و پژوهشگر[۲۷۷] مذکور یافتیم و گفته او برای ما محتمل تر آمد. زیرا این مسترائیم همان مصرایم است که از آن نام مصر مشتق شده است. و

---

۲۶۶ - Togarmah در ارمنی torgoma، خورنی به صورت torgomآورده است. (ا. گ.)

۲۶۷ - hayk'

۲۶۸ - aramanyak'

۲۶۹ - aramayis

۲۷۰ - amasia

۲۷۱ - gegham

۲۷۲ - harma

۲۷۳ - aram

۲۷۴ - به انگلیسی Ara the Handsome به ارمنی 'ara geghetsik. (ا. گ.).

۲۷۵ - این فهرست نام ها کلا" مطابق کتاب مقدس یا اوزبیوس نیست. در سفر پیدایش (۱۰) از یافث، جومر، تیراس و توجرمه یاد شده است و آرام فرزند سام می باشد. موسی خورنی در اینجا پیشینه ارمنیان را با کتاب مقدس به هم می آمیزد. (ا. گ.).

۲۷۶ - قینان در عهد عتیق معروف به هفتاد کرد یا سبعینیه یا ترجمه هفتاد (Septuagint)[که در سده دوم پ.م. هفتاد نفر از علمای یهود به امر بطلمیوس دوم ملقب به برادر دوست (Philadelphos) پادشاه مقدونی مصر (۲۴۶-۲۸۵پ.م.) از عبرانی به یونانی ترجمه گردید] یاد شده است اما در نسخه های عبری، آشوری و ارمنی سفر پیدایش باب ۱۱ قید نگردیده. تیراس سومین نسل از نوح است (سفر پیدایش باب ۱۰) (ا. گ.).

۲۷۷ - این آشوری هوشیار احتمالا" مارآباس کاتینا است. (ا. گ.).

بسیاری از وقایعنگاران نمرود را که مصرایم یا همان بعل است. اتیوپیایی[۲۷۸] شمرده ما را قانع کردند که چنین اثبات شده است که نمرود یعنی بعل، اتیوپیایی است و به علت هم مرز بودن (اتیوپی) با مصر ما قانع شدیم که واقعا" چنین است.

سپس این را هم بگوییم که اگر چه طول عمر فرزندان حام تا نینوس و حتی خود نیونوس، در هیچ جا یاد و ثبت نشده و یا به دست ما نرسیده است و هر چند که سنوات فرزندان یافث ما کلا" وجود ندارد، اما با این حال، نسب نامه یاد شده در بالا موثق است ، زیرا هر سه نژاد نیز تا ابراهیم، تا نینوس و تا آرام ما یازده نسل تشکیل می دهند، زیرا آرا دوازدهمین نفر پس از نینوس است و در سن جوانی درگذشته است. و این درست است و بگذارید هیچ کس در آن شک نکند. زیرا آبیودنوس[۲۷۹] قابل اطمینان در بسیاری امور، این ها را برای ما بازگو کرده چنین می گوید: «نیونوس فرزند آربغ[۲۸۰]، فرزند کایاغ، فرزند آربغ، فرزند آنب[۲۸۱] فرزند بابی[۲۸۲]، فرزند بعل[۲۸۳]». او همچنین از هایک تا آرای زیباروی ما را که شامیرام[۲۸۴] شهوتران او را به قتل رساند، چنین برمی شمرد: «آرای زیبارو فرزند آرام، فرزند هارما، فرزند گغام، فرزند آماسیا، فرزند آراماییس، فرزند آرامانیاک، فرزند هایک به صورت دشمن بعل و در عین حال پایان دهنده زندگی او در آمد». این مطلب را آبیودنوس در نخستین نسب نامه جداگانه و جزئی خود یاد می کند که اخیرا" بعضی ها آن را دور انداختند.

کپالیون {۱۳} این مطالب را تصدیق می کند زیرا در یکی از بابهای (کتابش) می گوید: «در آغاز کتابمان همه نسب نامه را به تفصیل (با اقتباس از دیوانهای درباری شروع به نگارش کردیم، ولی از جانب پادشاهان فرمانی دریافت کردیم که از افراد بی نام و نشان و بدسرشت کهن یاد نکنیم و تنها پیشینیان دلاور، دانا و جهانگشا را یاد نماییم و وقت خود را بیهوده هدر نکنیم» و جز اینها.

برای ما به کلی بیگانه و نادرست به نظر می رسد که می گویند گویا نینوس فرزند بعل و یا خود بعل است، زیرا نه نسب نامه و نه شمارش سالها این امر را تأیید نمی کنند؛ شاید نامدار و پرآوازه بودن یکی (از این دو) باعث متاخر شمردن فرد متقدم شده باشد.

ما اینها را واقعا" در ادبیات یونانی یافتیم. اگر چه خود یونانیان از زبان کلدانی به زبان خود برگرداندند و اگر چه کلدانیان خود با کمال میل این کار را انجام دادند، یا بنا به دستور پادشاهان

---

[۲۷۸] - اهل کشور اتیوپی یا حبشه. (ا. گ.).

[۲۷۹] - Abydenus

[۲۸۰] - arbegh یا همان arbel یاد شده. (ا. گ.)

[۲۸۱] - aneb یا همان anebis یاد شده. (ا. گ.).

[۲۸۲] - همان bab یاد شده. (ا. گ.).

[۲۸۳] - Baal در ارمنی bel. (ا. گ.).

[۲۸۴] - shamiram

مانند شخصی آریوس نام و بسیاری دیگران، ولی ما آن را از آن یونانیان می دانیم زیرا از آنان فرا گرفته ایم.

۶
در این باره که دیگر باستانشناسان در برخی موارد با موسی (پیغمبر) موافقند و در برخی موارد مخالف، و در باره روایات شفاهی کهن اولیمپیودوروس فیلسوف

با انتخاب موثق ترین مطالب از نوشته های متعدد ما در حد توان نسلهای سه فرزند نوح را تا ابراهیم، نینوس و آرام به ترتیب یاد کردیم، و فکر می کنیم هیچ اندیشمندی با آن مخالفت نمی کند، مگر آنکه بخواهد با اخلال در نظم و ترتیب درست تاریخ، داستانهای واقعی را به افسانه تبدیل کند. بگذارید هر یک با این چیزها هر گونه که دوست دارند، شاد گردند.

ولی ای دانش دوست و کسی که ما را به این امور وا می داری ، اگر به زحمات و کوششهای ما سپاس بگزاری، در چند کلام ذکر خواهم کرد که تاریخنگاران کهن در باره مطالب یاد شده ما چگونه نوشتند، گر چه فعلا" نمی توانم بگویم که آیا در کتابخانه های پادشاهان چنان یافتند یا هر که بنا به سلیقه خود و یا به هر علت دیگری نام ها، روایات و زمان ها را دگرگون ساخته است ، اما به همان ترتیب در باره سرآغاز[۲۸۵] به گونه ای درست گفته اند و گهگاه برای نمونه ابوالبشر را نه نخستین انسان بلکه پادشاه نامیده اند و از او با نامی بیگانه و بی معنی یاد می کنند و طول عمرش را سی و شش هزار سال بر می شمارند؛ اما در باره زمان پیشوایان[۲۸۶] و ذکر توفان[۲۸۷] موافق با موسی (پیغمبر) سخن می رانند. بدین سان وقتی که پس از توفان و پیش از ساختمان برج[۲۸۸] و پس از سفر دریایی کسیستریوس[۲۸۹] به ارمنستان از سه نفر افراد نامدار یاد می کنند، سخن درستی می گویند. اما با دگرگون ساختن نام ها و بسیاری چیزهای دیگر دروغ می گویند.

ولی من اکنون شاد خواهم شد تا سخنان خود را از سی بیل بروسوس {۱۳} محبوب من که راستگو تر از بسیاری افراد است آغاز کنم. او می گوید: «پیش از ساختمان برج و سخن گفتن انسان

---

[۲۸۵] – منظور آفرینش بشر است. (ا. گ.).
[۲۸۶] – منظور همان "ناهاپت" های یاد شده می باشد. (ا. گ.).
[۲۸۷] – توفان نوح. (ا. گ.).
[۲۸۸] – منظور برج بابل است. (ا. گ.).
[۲۸۹] – xisut'ra

به زبان های گوناگون و پس از سفر دریایی کسیستریوس به سوی ارمنستان، زروان[۲۹۰]، تیتان[۲۹۱] و هاپتوسته[۲۹۲] حکام کشور می گردندکه من آنها را سام، حام و یافث می انگارم.

او می گوید: «آنگاه که آنان سرتاسر گیتی را میان خود تقسیم می کردند، زروان با کسب قدرت بر آن دو نیز چیره شد". سپس زردشت مغ پادشاه باختریان یعنی مادی ها این زروان را سرآغاز و پدر خدایان نامید و بسیاری چیزهای دیگر را درباره او به صورت افسانه در آورد که نیازی به تکرار آنها نمی بینم».

(سی بیل) می گوید: «اکنون که زروان چیره شده است تیتان و هاپتوسته در برابرش ایستادند و به جنگ پرداختند زیرا او قصد داشت تمام فرزندانش را بر همه پادشاه گرداند. می گوید، در زمان این هرج و مرج، تیتان بخشی از ثغور ارثی زروان را به چنگ آورد. در این زمان آستغیک[۲۹۳] خواهر آنان دخالت کرد و آنان را به آشتی فراخواند و به بلوا پایان داد. (تیتان و هاپتوسته) پادشاهی زروان را پذیرفتند اما سوگند یاد کردند و پیمان بستند همه فرزندان پسر را که در آینده زاده می شدند، بکشند تا نسل اندر نسل پادشاهی نکنند؛ بدین منظور مردانی نیرومند برای سرپرستی زایمان زنان او گماردند و هنگامی که برای حفظ سوگند و عهد خود دو نفرشان را کشتند، خواهرشان آستغیک و زنان زروان، چند نفر از تیتان ها را راضی می کنند تا کودکان دیگر را زنده نگه دارند و به غرب، به کوهی بفرستند که به آن دیوتسنکتس[۲۹۴] می گفتند و اکنون الیمپوس[۲۹۵] نامیده می شود».

اکنون اگر دیگران این مطالب را چه افسانه و چه حقیقت بدانند، لیکن من معتقدم که بسیاری حقایق در آن ها وجود دارد. زیرا اپیفانیوس[۲۹۶] سکوبای {۱۵} (شهر) کنستانتیا در قبرس در کتابی علیه بدعتگذاران، زمانی که می کوشد حقانیت و دادگستری خداوندی را اثبات نماید، درباره هفت ملت نابود شده توسط اسراییلیان[۲۹۷] چنین می گوید: «خداوند این ملل را برای دادگستری از پیش روی اسراییلیان نابود ساخت، زیرا سرزمین آنها در بخش فرزندان سام بود اما حام با هجوم خود به زور این سرزمین را به چنگ آورد؛ اما خداوند با پشتیبانی از حق و پیمان بسته شده ، از نژاد حام

---

[۲۹۰] - ze'rvan

[۲۹۱] - t'it'an

[۲۹۲] - hap'et'oste

[۲۹۳] - ast'ghik'

[۲۹۴] - dyutse'nk'ets، به معنی رانده شده از سوی خدایان، "دیوتس" (خدایان) + "انکتس" (انداختن، انداخته، رانده). از سوی دیگر می توان جزء دوم را کتس" تعبیر نمود که به معنی "زیست" است که در جمع معنی محل زیست خدایان (معادل بغستان ایرانی) و الیمپوس یونانی دانست. (ا. گ.).

[۲۹۵] - Olympus

[۲۹۶] - Epiphanius ، شکل ارمنی epipan (خورنی) در باره زندگی او به یادداشت مترجم در بخش پیشگفتاری مالخاسیان نگاه کنید. (ا. گ.).

[۲۹۷] - نگاه کنید به کتاب اعمال رسولان باب ۱۳ آیه ۱۹. (ا. گ.).

انتقام می گیرد و وراثت را به فرزندان سام باز پس می گرداند». اما کتاب مقدس نیز از تیتانیان[۲۹۸] و رفائیان[۲۹۹] یاد می کند.

لیکن ما باید گرچه به اجمال اما برخی روایات شفاهی را بازگو کنیم که در زمان باستان میان خبرگان یونانی نقل می شد. (این روایات توسط افرادی به نام گورگی[۳۰۰] و بانان[۳۰۱] و نیز شخصی داویت نام به ما رسیده است) {۱۶}. یکی از آنان که فلسفه فرا گرفته بود چنین می گفت: «ای پیران آنگاه که من در یونان بودم و علوم فرا می گرفتم روزی چنین اتفاق افتاد که میان اشخاص دانشمند و خبره در باره جغرافیا و اشتقاق بحث درگرفت. برخی کتاب ها را به طور استعاری توضیح می دادند و برخی به گونه ای دیگر. اما شخصی الیمپیودوروس {۱۷} نام که خبره ترین آنان بود چنین گفت: «برایتان روایات شفاهی بازگو خواهم کرد که سینه به سینه تا زمان ما نگه داشته شده اند و بسیاری از روستاییان نیز تا زمان حال نقل می کنند. کتابی در مورد کسیسوتریوس و فرزندان او موجود بوده است که فعلا" در هیچ جا یافت نمی شود و می گویند در آن چنین حکایت می شده است. وقتی که کسیسوتریوس سفر دریایی خود را به سوی ارمنستان به انجام رساند و به خشکی رسید یکی از فرزندانش به نام سام به سمت شمال غرب رفت تا این سرزمین را ببیند؛ به کوهی بلند در دشتی کوچک رسید که در آن (دشت) رودخانه ای به سوی سرزمین آشور روان بود. او در اینجا توقف می کند و دو ماه قمری سکنا می گزینند. این کوه را به نام خود سیم[۳۰۲] نامگذاری می کند و دوباره به جنوب شرق یعنی از جایی که آمده بود باز می گردد. اما کوچکترین فرزندش به نام تاربان[۳۰۳] با سی پور و پانزده دخت و با همسران اینان با جدا شدن از پدر در ساحل همین رود اقامت می کند و به نام او نیز این ناحیه تاراون[۳۰۴] (تارون) و جایی که (تاربان) اقامت گزید تسرونک[۳۰۵] نامگذاری می شود. زیرا فرزندانش برای نخستین بار در اینجا از او جدا شدند. باز هم حکایت می کردند که او روزهای کوتاهی در نزدیکی سامان باختریان زندگی کرد و یکی از فرزندانش نیز در همین جا ماند زیرا در نواحی شرق سام را زروان اما ناحیه را تا امروز زاروانْد[۳۰۶] می نامند». اما پیران ملت آرام همگام با نواختن پاندیر[۳۰۷] برای آوازها و رقص های گروهی غالبا" از این مطالب یاد می کنند {۱۸}.

---

[۲۹۸] - titan سفر تثنیه باب ۲ آیه ۱۱. (ا. گ.).

[۲۹۹] - Raphaim، سفر تشنیه باب ۲ آیه ۱۱. (ا. گ.).

[۳۰۰] - gorgi

[۳۰۱] - banan

[۳۰۲] - Sim

[۳۰۳] - tarban

[۳۰۴] - taravn

[۳۰۵] - tse'ronk مشتق از واژه ارمنی tsrel (پراکند کردن، منشعب نمودن) است.

[۳۰۶] - zarvand

[۳۰۷] - pandir' به معنی چنگ و بربط (این واژه یونانی است و آن سازی با سه سیم می باشد). (ا. گ.).

اینکه این روایات حقیقت دارند یا دروغ هستند برای ما مهم نیست، تنها برای اینکه تو همه چیز را بدانی هر آنچه را که با شنیدن و یا از کتاب ها می دانم در این کتاب جا می دهم تا بی ریـایی اندیـشه ام را نسبت به تو دریابی.

۷
توضیح مختصری در باره اینکه آیا بعل یاد شده توسط نگارندگان بیگانه واقعا" نمرود کتاب مقدس است؟

در باره بعل که نیای ما هایک معاصر او بود، بسیاری افراد مطالب درهم آمیخته و مغشوش نقل می کنند ولی من می گویم که کرونوس {۱۹} و بعل، همان نمرود بوده اند، چنانکه مصریان مانند موسی هپستوس[۳۰۸]، آرگاکسه[۳۰۹] کرونوس را بر می شمارند که حام، کوش و نمرود می باشند و مـصرایم را مستثنی می نمایند، زیرا آنان می گویند که نخستین انسان هفائیستوس {۲۰} بوده که آتـش را کـشف کرده است. (اینکه چرا او دزد آتش نام گرفته یا اینکه پرومتئوس {۲۱} آتش را از خداوند دزدیـد و به انسانها ارزانی داشت، نوعی استعاره است و به موضوع ما مربوط نمی شود). همچنین ترتیب دودمان های پادشاهی مصریان و شمارش سال های مربوط به سلسله پادشاهی چوپانان[۳۱۰] تا هپستوس با یوسـف عبریان تا سام، حام و یافث همزمان و مترادف می باشند.

همین اندازه توضیح را برای این مسایل کافی می دانـیم. زیـرا اگـر بخـواهیم همـه رویـدادها را از ساختمان برج تا زمان حال را برای آگاهی تو در تاریخ ما بازگو کنیم، پس کـی فرصـت پـرداختن بـه روایات تاریخی دلخواه تو را خواهیم داشت، به ویژه آنکه کاری که در پیش داریم بـزرگ و زمـان و فرصت فناپذیران کوتاه و نامعلوم است. پس بحث منشاء (تاریخ) ما را آغاز می نمایم.

۸
اینکه چه کسی این داستانها را یافت و از کجا؟

---

[۳۰۸] - Hephaistos

[۳۰۹] - 'aregak به معنی آفتاب و خورشید. (ا. گ.).

[۳۱۰] - در ارمنی به صورت hovivneri tagavorutyun. (ا. گ.).

چنین نقل می کنند که آرشاک بزرگ {۲۲} پادشاه پارسیان و پارتیان که خود نیز اصلا" پارتی بود، در برابر مقدونیان شورش کرد، بر سراسر شرق و آشور پادشاهی نمود و پادشاه آنتیوخوس را در نینوا به قتل رساند و سراسر گیتی را فرمانبردار خود ساخت. او برادرش واغارشاک[۳۱۱] را به پادشاهی ارمنستان گماشت زیرا چنین صلاح دید تا پادشاهی اش استوار بماند نصیبین را پایتخت او می گرداند و مرزهای وی را اینگونه تعیین می کند: بخشی از غرب شام، فلسطین، آسیا، آسیای صغیر {۲۳} و تدالیا {۲۴}، از دریای پونتوس، جایی که قفقاز به نزدیکی دریای غربی {۲۵} منتهی می شود، همچنین آترپاتکان و باز هم تا آنجا که اندیشه و دلاوری تو دسترسی داشته باشد، زیرا می گویند که مرز دلاوران ساز و برگشان است، هر قدر که تیغشان ببرد همانقدر نیز تصرف می کند.

وی پس از سرو سامان دادن به حکومت و استوار ساختن پادشاهی خود کوشید پی ببرد که چه کسانی و چگونه افرادی پیش از او بر ارمنستان حاکم بوده اند، آیا او جای دلاوران پیشین را گرفته یا جانشین نابکاران گشته است. او یک نفر آشوری هوشیار به نام مارآباس کاتینای خبره در نگارش کلدانی و یونانی یافت و او را با هدایای گرانبها نزد برادرش آرشاک بزرگ گسیل داشت و (در خواست نمود) دیوان درباری را در برابر او بگشاید و نامه ای با مضمون زیر برای او می نویسد:

۹
نامه واغارشاک پادشاه ارمن
به آرشاک بزرگ پادشاه پارس

«ای آرشاک پادشاه خشکی و دریا، شخصیت و پیکر تو همچون خدایان ما هستند، اما بخت و کامیابی ها والاتر از همه پادشاهان و گستره اندیشه است، به سان آسمان بر روی زمین؛ واغارشاک برادر کوچک و همرزم تو که با رای تو پادشاه ارمن گمارده شد خواهان پیروزی همیشگی و تندرستی تو است.

از آنجا که از تو فرمان یافتم تا دلاوری و هر گونه تدبیر و حکمت را مورد توجه قرار دهم، هرگز پند تو را تغییر نداده از آن چشم پوشی نکردم، بلکه تا آنجا که در توان و اندیشه ام بود برای هرگونه فرمانی توجه و نظارت مبذول داشتم و اکنون در سایه توجهات تو پادشاهیم استوار گردیده تصمیم دارم بدانم که پیش از من چه کسانی بر ارمنستان حاکم بوده اند و منشاء این ناخارار نشین ها از کجاست. زیرا در اینجا نه نظام مشخصی هست و نه عبادات پرستشگاهی، نه نخستین پیشوای این کشور معلوم است و نه آخرین پیشوا، و نه هیچگونه چیز منظم و مرتب وجود دارد، بلکه همه چیز به هم ریخته و زیر و رو است.

[۳۱۱] - vagharshak' یا ولاش، بلاش. (ا. گ.).

بدین علت از پیشگاه پادشاهیت التماس می کنم که دیوان درباری ات را برای این مرد که در پیشگاه مقتدرت حاضر می گردد، باز نمایی تا خواست های برادر و فرزندت را یافته شتابان بیاورد. معتقدم که کفایت خواهیم داشت تا با انجام خواست (تو) برای تو نیز باعث شادمانی گردیم. تندرست باش و در میان خدایان زی».

آرشاک بزرگ با پذیرش نامه از مارآباس کاتینا، با شادی فراوان فرمان داد تا دیوان درباری را که در نینوا بود، در برابرش گشودند و در عین حال شاد بود که برادرش یعنی کسی که برای نیمی از پادشاهیش به او اطمینان کرده بود، چنین تصمیمی دارد. او (مارآباس کاتینا) با بررسی همه کتاب ها نوشته ای یونانی می یابد که به قول او چنین عنوانی داشت:

آغاز کتاب

این کتاب به فرمان اسکندر از زبان کلدانی به یونانی برگردانده شده و شامل داستان های باستانیان و نیاکان اصیل است.

می گوید که آغاز آن به زروان، تیتان و هاپتوسته مربوط بوده است و شامل همه افراد نامدار از فرزندان این سه شخصیت ناخاراری است که در باره هر یک در طول زمانهای طولانی به نوبت نگاشته شده است.

مارآباس کاتینا با استخراج تاریخ موثق ما از این کتاب و نگارش آن به زبان یونانی و آشوری، آن را به نصیبین نزد پادشاه واغارشاک می آورد {۲۶}. واغارشاک خوش اندام و کمانگیر دلیر، سخنور پرقریحه، و دلاور آن را دریافت نموده در زمره گنجینه طراز اول خود قرار می دهد و در صندوق دربار از آن نگه داری می کند و دستور می دهد تا بخشی از آن را بر روی سنگ حکاکی کنند. از این جا با دریافت آگاهی درست از روایات، اکنون برای جلب توجه تو از ناخارار نشین های بومی ما تا سارداناپال[۳۱۲] کلدانیان و حتی دوران نزدیک را بازگو می کنیم.

تاریخ در آن چنین آغاز می شود:

«نخستین خدایان مخوف و نام آور و باعث مواهب بزرگ گیتی و سرآغاز جهان و تعدد بشریت بودند. نسل تهمتنان نیز از اینان ناشی گردید، مردانی عظیم الجثه، نیرومند و ستبری که با تکبر و غرور اندیشه غیر مشروع برج سازی را در مغز خود پروراندند و آنگاه اقدام به انجام کردند. در اثر خشم خداوندی، توفانی شدید روی داد و برج نابود گردید و هر یک از مردمان دارای زبانهای غیر قابل فهم (برای دیگران) شدند و لذا میان آنان شورش و ناسازگاری افتاد. هایک هاپتوسته نیز یکی از اینان بود، ناخاراری دلیر و نامدار با کمانی بزرگ و نیزه افکنی پر توان به شمار می رفت».

---

[۳۱۲] - مشخص نیست که سارداناپالوس (Sardanapalus) یا آشور بانی پال مورد نظر است (۶۳۳-۶۶۸ پ.م.) و یا سارداناپال (سارداناپعل پادشاه افسانه ای که به روایت تاریخنگاران یونانی از ۸۳۶ تا ۸۱۷ پیش از میلاد در آشور سلطنت کرد و آخرین بازمانده سمیرامیس است. (ا. گ.).

با این حال ما رشته روایات را قطع می کنیم زیرا مقصود ما نه تنها این است که تـاریخ را سرتاسـر بنویسیم بلکه بکوشیم نیاکان باستانی، بومی و نخستین خود را بشناسانیم اکنون از همان کتاب آغاز می کنیم: «هاپتوسته، مرود[۳۱۳]، سیرات[۳۱۴]، تاکلاد[۳۱۵] که یافث، جومر، تیراس و توجرمه هسـتند. پـس از آن همان تاریخنگار با ادامه سخن به ترتیب هایک، آرامانیاک و جز اینها را ذکر می کند کـه از آنـان یاد نمودیم.

۱۰
در باره قیام هایک

می گوید، این هایک، خوش اندام، چهارشانه و دارای موهای مجعد زرین و چـشمانی درخـشان و آتشین و بازوانی بزرگ بود. او در میان تهمتنان نام آور گردید و با مردانی مقابله نمـود کـه سـعی در چیره شدن بر دیگر تهمتنان و پیلتنان داشتند. او دلاورانه در برابر استبداد بعل پرچم شورش برافراشت یعنی زمانی که نسل بشری در سراسر پهنه زمین در انبوه جمعیت تهمتنـان و مـردان بـسیار خـشمگین و نیرومند پراکنده می شد. در این زمان که هر کس خشمگینانه شمشیرش را در شکم دوستش فـرو مـی برد و می کوشید بر دیگران چیره گردد ، بعل تصادفا" موفق گردید سراسر زمین را تسخیر کـرده بـر آن چیره گردد. هایک که نمی خواست از او فرمانبرداری کند پـس از تولـد فرزنـدش آرمانیـاک در بابل همراه فرزندان، دختران و فرزند فرزندان، مردان جنگاور که حـدود سیـصد نفـر بودنـد و دیگـر دستپروردگان {۲۸} و مهاجران که بر او پیوسته بودند با تمام خانه و کاشانه اقدام به کـوچ کـرده بـه سرزمین آراراد {۲۷} رفت[۳۱۶] که در نواحی شمالی واقع اسـت. او در دامنـه کـوهی در یـک دشـت اسکان گزید، جایی که افراد قلیلی از پراکنـده شـدگان پیـشین زنـدگی مـی کردنـد. هایـک آنـان را فرمانبردار خود ساخت و در آنجا خانه هایی در زمین های قابل زیست بنـا نمـود و بـه عنـوان ارث بـه کادموس فرزند آرمانیاک داد. روایات کهن شفاهی نقل شده این امر را تایید می کنند.

«اما (مارآباس) می گوید، خودش با بقیه افراد و خانه و کاشانه رهسپار شمال غرب می گـردد؛ و در دشتی مرتفع ساکن می شود ، این دشت کوهستانی را هارک[۳۱۷] می نامند یعنی ساکنان اینجا پدران نسل خاندان توجرمه هستند. روستایی نیز بنا می کند که به نام خودش هایکاشن[۳۱۸] نامیده می شـود».

---

۳۱۳ - merod

۳۱۴ - sirat

۳۱۵ - tak'lad

۳۱۶ - نگاه کنید به سفر پیدایش باب ۸ آیه ۴. (ا. گ.).

۳۱۷ - hark

۳۱۸ - hayk'ashen هایکاشن شامل دو بخش هایک (نام هایک) + شن (سازنده) و معادل هایـک آبـاد فارسـی است. (ا. گ.).

در این تاریخ نیز ذکر می گردد که در سمت جنوب این دشت در حوالی کوهی بلنـد افـراد قلیلـی از پیش زندگی می کردند که با میل خود از او فرمان بردند که این امـر در تاییـد روایـات شـفاهی مـی باشد.

۱۱
در باره جنگ و مرگ بعل

(مارآباس) در ادامه سخن خود روایت می کند که بعل تیتان {۲۹} پس از اینکه پادشـاهیش را بـر همگان چیره نمود، یکی از فرزندانش را به عنوان فردی وفادار به سوی شمال نزد هایک فرستاد تـا او را به فرمانبرداری خوانده در صلح و آرامش زندگی کند. مـی گویـد:«تـو در میـان بـوران و سـرما و یخبندان شدید اسکان گزیدی، لیکن سردی شدید اخلاق غرورآمیزت را گرم تر و ملایم تر نمـوده بـا فرمانبرداری از من در هر جایی از کشورم که بخواهی درآرامش زندگی کن». هایک پیام آورندگان بعل را با پاسخی سخت پس می فرستد. فرستاده (بعل) به بابل باز می گردد.

آنگاه بعل تیتان سپاهی علیه او تدارک می بیند و با سـپاهی گـران از پیـاده نظـام بـه سـوی شـمال رهسپار شده به سرزمین آراراد نزد خانه کادموس می رسد. کادموس نزد هایک مـی گریـزد و پیـشتر پیک های تندرو گسیل می دارد. می گویـد: «ای بـزرگ پیلتنـان قهرمـان، بـدان کـه بعـل بـا دلاوران جاودانی و تهمتنان جنگاور با قامت عظیم به سوی تو می شتابد و من با آگاهی از اینکه او به نزد خانـه ام رسیده گریختم و هراسان نزد تو شتافتم، بنابراین بـی درنـگ اندیـشه کـن آنچـه را کـه بایـد انجـام دهی».

اما بعل به زور سپاه گران و گستاخ خود همچون سیلی که از بلندا روان می گردد، شـتابان در پـی رسیدن به مرزهای زیستگاه هایک بر می آید در حـالی کـه از دلاوری و تـوان جنگجویـانش اطمینـان کامل داشت. در این هنگام تهمتن هوشیار و اندیـشمند بـا موهـای پیچیـده زریـن و چـشمان درخـشان، فرزندان و نوگان، دلاوران، کمانگیران و دیگران را که زیر فرمانش بودند، شـتابان گـرد مـی آورد و راهی نبرد شده به ساحل دریاچه ای {۳۰} می رسد که دارای آب شور و ماهیان ریزی اسـت[۳۱۹]. و بـا فرا خواندن سپاهیانش به آنان می گوید : « زمانی که ما با سپاه بعل روبرو می شویم بایـد بکوشـیم در جایی رو در رو گردیم که بعل از آنجا گذشته و در میان دلاوران خود ایـستاده باشـد، چنانکـه یـا مـی میریم و دودمان و دارایی مان زیر سیطره بعل می افتـد و یـا انگـشتان پیروزیمـان را بـه او نـشان داده سپاهش را از هم می پاشیم و پیروزی را از آن خود خواهیم کرد».

[۳۱۹] – منظور ماهیان ریز دیاچه وان به نام تارخ t'arekh است. (ا. گ.).

و با پیشروی چندین اسبریز {۳۱} به مکانی دشت مانند میان کوههای بسیار بلنـد مـی رسـند و در فلاتی در سوی راست جریان آبها سنگر گرفته با بلند نمود سرهایشان، انبوه بیشمار راهزنان بعل را مـی بینند که با هجوم گستاخانه در پهنه سرزمین آشفته می تازند و بعل با گروهی عظیم در سوی چپ رود در بالای تپه ای به عنوان محل دیدبانی، آرام ایـستاده بـود. هایـک گـروه جوخـه مـسلح را در جـایی شناسایی کرد که بعل همراه چند تن مسلح کارآزموده در صف مقدم آنان قرار گرفتـه فاصـله زیـادی میان او و سپاهش وجود داشت. او کلاه خودی آهنین با نشانهای درخشان، تخته های برنجی بر پشت و سینه، زره هایی بر روی ساقها و آستین هایش داشت و کمربندی بر کمـر بـسته بـود و از طـرف چـپ شمشیری با دو سر آویزان بود؛ در دست راست نیزه ای بزرگ امـا در دسـت چـپ سـپری داشـت، در طرف چپ و راستش سپاهیان زبده ایستاده بودند. هایک با نظاره تیتان هـای مـسلح و مـردان زبـده در کنار راست و چپ او، آرامانیاک را با دو برادرش در سمت راست و کادموس را با دوفرزند دیگـرش در سمت چپ برمی گزیند، زیرا اینان در کاربرد شمشیر مردانی موفق بودند، خـود نیـز در جلـو مـی ایستد و دیگران را در پشت سر خود می ایستاند؛ آنان را تقریبا" به شکل مثلث مرتب می نمایـد و بـه آرامی پیش می رود.

و تهمتنان دو طرف با رسیدن به یکدیگر، غرش سهمگینی بـر زمـین پدیـد آوردنـد، و بـا حمـلات خود یکدیگر را به ترس و لرز واداشتند. در آنجا تنومندان، از هر دو سو، قربانی لبه تیز شمشیر شـده بر زمین می غلتیدند اما سرنوشت نبرد به دست هیچ یک از دو طرف تعیین نمی شـد. پادشـاه تیتـان بـا دیدن این صحنه سهمناک و غیر منتظره، هراسید و با عقب نشینی به بالای تپه ای رفت که از آنجـا بـه زیر آمده بود، زیرا می اندیشید در میان جمعیت مصون گردد تا کـل سـپاه برسـد و دوبـاره جبهـه ای جدید ایجاد کند. هایک کمانگیر با پی بردن به این امر پیش می تازد و به پادشاه نزدیک شـده کمـان گسترده و پهن خود را تا آخر می کشد و تیری سه پر به تخته سینه او می کوبـد و پیکـان بـا گـذر از پشتش در زمین فرو می رود و تیتان متکبر بدین سان هلاک می شود و به زمین افتاده جان مـی دهـد. سپاهیان نامنظم او نیز با دیدن این دلاوری بزرگ پا به فرار می گذارند. همین اندازه در این باره کافی است.

اما در نبردگاه به احترام جنگ پیروزمندان دستگردی می سازد و هایک می نامد. بدین علت ایـن ناحیه تا امروز نیز هایوتس دزور[۳۲۰] نامیده می شود. هایک تپه ای را که بعل همراه سپاهیان دلیرش در آنجا از پا در آمد، گرزمانک[۳۲۱] نام نهاد که اکنون گرزماناک[۳۲۲] خوانده می شـود. ولـی (مارآبـاس) می گوید هایک دستور می دهد جسد بعل را با دارو مومیایی کنند و به هایک ببرند و در فلاتی پـیش

---

۳۲۰ - hayots dzor به معنی دره ارمن. (ا. گ.).

۳۲۱ - gerezmank به معنی گورها، در باره ریشه شناسی این واژه به صفحه ۵۴۲ از جلد نخست فرهنـگ ریـشه شناسی آجاریان، ایروان ۱۹۷۱ نگاه کنید. (ا. گ.).

۳۲۲ - gerezmanak'

چشمان زنان و فرزندانش به خاک بسپارند. کشور ما به نام هایک نیای ما، به هایک[۳۲۳] موسوم گردیده است.

۱۲
در باره نسلها و فرزندان هایک
و اینکه آنان چه کاری انجام دادند

در کتاب (مارآباس) پس از آن بسیاری مطالب دیگر محفوظ است؛ ولی ما آنچه را که شایسته گردآوری است بیان خواهیم کرد.

او می گوید، سپس هایک به زیستگاه خود باز می گردد و غنایم جنگی بسیار و مردان نامداری از نمک پروردگان را به نوه اش کادموس می بخشد و به او دستور می دهد تا در خانه پیش خود اقامت گزیند، اما خود به دشتی موسوم به هارک رفته در آنجا آرامش می یابد. او در طی سالیان زندگی اش، چنانکه در بالا گفتیم در بابل صاحب فرزندش آرامانیاک شد؛ آنگاه پس از آن نه چندان مدت کوتاهی زندگی کرد و درگذشت و کلیه دودمانش را به فرزندش آرامانیاک سپرد.

اما او دو نفر از برادرانش، خور[۳۲۴] و ماناواز[۳۲۵] را با تمام اهل خانه مانند باز[۳۲۶] فرزند ماناواز را در محلی به نام هارک مقیم ساخت. از اینان ماناواز وارث هارک گردید اما فرزندش باز ساحل شمال غربی دریای شور را به ارث برد و این سرزمین و دریا را به نام خود نامگذاری کرد {۳۲}. می گویند که خاندان های ناهاپتی ماناوازیان[۳۲۷] و بزنونی[۳۲۸] از آنان منشعب شده اند همچین خاندان وردونی[۳۲۹]

---

۳۲۳ - hayk ارمنیان به مناسبت نام نیایشان خود را **های** (hay) و سرزمینشان ارمنستان را هایاستان hayastan یا (در قدیم) هایک hayk می نامند. (ا. گ.).

۳۲۴ - khor

۳۲۵ - manavaz

۳۲۶ - baz

۳۲۷ - manavazian- nakhararutyun: یکی از خانواده های ناخارای ارمنستان در زمان حکومت اشکانیان ارمنی. سرزمین موروثی آنها ناحیه هارک یا ماناوازاگرد (که بعدا" مانازگرد نام گرفت) بود. اینان برای گسترش قدرت جنگهایی با خویشاوندان خود یعنی خانواده بزنونی و وردونی کرده اند (دهه ۳۳۰م.) برای پایان دادن به این مخاصمات، پادشاه خسرو سوم ملقب به کوتاک به سپهسالار واچه ماميکنيان دستور نابودی آنها را می دهد آنان با ۱۰۰۰ سرباز در سپاه شاه شرکت می کردند. (ا. گ.).

۳۲۸ - be'znuni خاندان ناخاراری در ارمنستان قدیم صاحب سرزمین بزنونیک be'znunik، اینان با ۳۰۰۰ سرباز سواره در سپاه شاه شرکت داشتند. اینان به دستور شاه (به علت تداوم مخاصمات) همراه با خاندان های ماناوازیان و وردونی از میان رفتند. سرزمین بزنونیک ناحیه ۱۱ از استان توروبران در ارمنستان بزرگ بود. سرزمین آنها پس از نابودیشان به کلیسا سپرده شد. (ا. گ.).

که اخیرا" پس از تیرداد مقدس در جنگ هایی یکدیگر با نابود ساختند. اما خور در نواحی شمالی صاحب خانه و تبار خود می شود و آبادی هایی را به وجود می آورد که از زمان او تا کنون ناخارار نشین بزرگ قوم خورخورونی[330] به زندگی خود ادامه می دهد مردانی دلاور و نامدار که اکنون در زمان ما نیز از برجستگان به شمار می روند.

اما آرامانیاک با همه افرادش به سوی شمال شرق کوچ می کند و در دشتی در میان کوههای بلند که رودی خروشان از غرب آن می گذرد اسکان می یابد ، بخش شرقی دشت گویی به پشت خوابیده در برابر آفتاب گسترده است و در دامنه کوهها چشمه های زلال فراوان می جوشند که به یکدیگر پیوسته رودهایی پدید می آورند و به آرامی در نزدیکی مرزهای آنها در دامنه کوهها و کناره دشت روانند ، گویی جوانانی هستند که برگرد دوشیزگان می چرخند. اما کوه آفتابگیر جنوبی با قله سفیدش گویی از این سرزمین راست روییده است و آنگونه که یکی از ما گفته است یک نفر کمر همت بسته در سه روز می تواند آنرا دور بزند و شیب آن تدریجا" بیشتر می شود و به راستی که کوهی پیر در میان کوههای جوان است.

آرمانیاک با اقامت در ژرفای این دشت، بخشی را در شمال دشت و دامنه کوه را در همان سمت آباد می کند؛ کوه را در همانندی با نام خود آراگاتس[331] و زمین های اطراف را پای آراگاتس[332] می نامد.

اما تاریخنگار مطلب شگفت انگیزی نقل می کند که افراد قلیلی پیش از کوچ نیای اصلی ما هایک در بسیاری جاهای کشورمان به طور پراکنده زندگی می کردند.

آرامانیاک پس از سالها زندگی، آراماییس را به دنیا آورد که پس از او نیز سالیان متمادی زندگی کرد و در گذشت. فرزند او آراماییس خانه ای در ساحل رودخانه بر فراز یک تپه برای اقامتش بنا نمود و به نام خود آن را آرماویر[333] نامید اما رود را به مناسبت نوه اش یراست[334]، یراسخ[335] نام نهاد.

---

[329] - vorduni یکی از خاندان های ناخاراری ارمنستان قدیم. سرزمین آنها **باسن** (basen) و مرکزشان روستای وردرو (vordru) بود. آنها با ۷۰۰ سرباز در سپاه شاه شرکت می کردند. به علت مخاصمات آشتی ناپذیر با خاندان های دیگر به دستور شاه منقرض شدند (ا. گ.).

[330] - khor'khor'uni یکی از خاندان های ناخاراری ارمنستان که با ۱۰۰۰ سرباز در سپاه شاه شرکت می کردند. (ا. گ.).

[331] - aragads

[332] - vote'n-aragadso

[333] - armavir: آرماویر همان شهر آرگیشتی هینیلی با آرگیشتی خینیلی است که به دست آرگیشتی اول پادشاه اورارتو به سال ۷۷۶ پ.م. در دشت آرارات بنا شد. در سده چهارم پیش از میلاد پایتخت پادشاهی ارمنستان (سلسله یرواندونی) شد و در سال ۱۸۹ پ.م. آرتاشس اول بنیانگذار سلسله پادشاهی آرتاشسیان آن را پایتخت حکومت خود نمود. (ا. گ.).

[334] - yerast

[335] - yeraskh یراسخ و آراکس araks شکل ارمنی رود ارس است. (ا. گ.).

اما فرزندش شارا[۳۳۶] را که فردی شکم پرست و دارای فرزندان بسیار بود با تمام افراد و دارایی ها به دشتی حاصلخیز و غنی در همان نزدیکی در پشت کوه شمالی آراگاتس فرستاد، جایی که آبهای فراوان روان بود؛ می گویند، به نام او منطقه شیراک نامیده شد. لذا چنین به نظر می رسد که این افسانه[۳۳۷] رایج میان روستاییان مصداق پیدا می کند: «که حلقوم تو، حلقوم شارا است، اما انبارهای ما انبارهای شیراک نیستند». این آرامابیس پس از سالها زندگی صاحب فرزندی به نام آماسیا[۳۳۸] شد و پس از آن نیز سالهایی چند زندگی کرد و آنگاه در گذشت.

آماسیا با اقامت در آرماویر، پس از چند سال، گغام[۳۳۹] و پس از گغام، پاروخ[۳۴۰] دلیر و تسولاک[۳۴۱] را از خود به جا نهاد. پس از تولد اینان، از رود می گذرد و به کوه جنوبی نزدیک می شود. در اینجا در فرورفتگی های دامنه کوه با هزینه زیاد دو خانه می سازد، یکی در سمت شرقی در نزدیکی چشمه های جوشان دامنه کوه، اما دیگری را در سمت غرب همان خانه در فاصله ای که یک نفر پیاده در نیم روز طی می کند بنا می نهد {۳۳}. او اینها را به عنوان ارث به دو فرزندش پاروخ دلیر و تسولاک چابک می دهد و آنان در آنجا اقامت می گزینند و با نام خود آنها را نامگذاری می کنند: پاراخوت[۳۴۲] به مناسبت پاروخ و تسولاگرد[۳۴۳] به مناسبت تسولاک. لیکن آماسیا کوه رابه نام خود ماسیس {۳۴} نام نهاد و آنگاه دگربار به آرماویر باز گشت و مدت کوتاهی زیست و درگذشت.

اما گغام پس از سالها در آرماویر هارما[۳۴۴] را متولد کرد؛ او هارما را برای زندگی با فرزندانش در آرماویر باقی گذارد اما خود به پشت کوه دیگر واقع در سمت شمال شرق در ساحل یک دریاچه رفت. او ساحل دریاچه را آباد کرد و ساکنانی را در آنجا باقی گذارده کوه را به نام خود گغ[۳۴۵] اما آبادی را گغارگونی[۳۴۶] نام نهاد که البته دریا نیز به همین نام خوانده می شود[۳۴۷]. او در اینجا دارای فرزندی به نام سیساک[۳۴۸] شد که کمانگیری بزرگ و چهارشانه، خوش اندام، سخنور و زیبا بود. او

---

۳۳۶ - shara

۳۳۷ - منظور ضرب المثل و زبانزد است. (ا. گ.).

۳۳۸ - amasia

۳۳۹ - gegham

۳۴۰ - parokh

۳۴۱ - tsolak'

۳۴۲ - paraxot'

۳۴۳ - tsolak'ert'

۳۴۴ - harma

۳۴۵ - gegh

۳۴۶ - gegharkuni

۳۴۷ - دریا یا دریاچه گغام همان دریاچه سوان کنونی واقع در جمهوری ارمنستان است. (ا. گ.).

۳۴۸ - sisak'

بخش اعظم دارایی اش را با خدمه {۳۵} متعدد به او داد؛ و برایش از دریا به طرف شرق تا دشتی که یراسخ کوههای استوار را شکافته از دره های باریک و دراز می گذشت و با غرش سهمگین به دشت می ریخت به عنوان قلمرو موروثی تعیین نمود. سیساک با اقامت در اینجا مشغول آبادانی قلمرو خود گردید و سرزمین رابه نام خود سیونیک[۳۴۹] نامید؛ ولی پارسیان آن را بگونه درست تر، سیساکان[۳۵۰] می نامند.

اخیرا" واغارشاک نخستین پادشاه ارمن از نژاد پارت، با پیدا کردن افراد نامی از نسل او، فرمانروایانی برای آن کشور تعیین می کند که همان نژاد سیساکان هستند. واغارشاک این کار را با علم به تاریخ انجام می دهد، اما این که چگونه این امر انجام شد، در جای خودخواهیم گفت.

اما گغام خود دوباره به دشت یاد شده باز می گردد و در دامنه همان کوه در دره ای مستحکم دستگردی می سازد و گغامی[۳۵۱] نام می نهد. که بعد ها به نام نوه اش گارنیک[۳۵۲]، به گارنی[۳۵۳] موسوم می گردد. اخیرا" در زمان آرتاشس نوه واغارشاک، جوانی از نسل او به نام واراژ[۳۵۴] بوده است که در شکار گوزن، بز کوهی و گراز موفق و رد تیراندازی توانا و دقیق است. (آرتاشس) او را سرپرست نخجیرگاه های دربار نموده آبادی هایی در سواحل رودی به نام هرازدان[۳۵۵] به او اهدا می کند. می گویند از وی خاندان واراژنونی[۳۵۶] پدید آمده است. چنانکه گفتیم این گغام پس از سالها زندگی هارما را متولد کرد و پس از او نیز زندگی کرد و به فرزندش هارما فرمان داد تا در آرماویر اقامت گزیند و آنگاه درگذشت.

این هایک فرزند توجرمه فرزند تیراس فرزند جومر فرزند یافث نیای ارمنستانیان است؛ و نژادها و نسلهای او سرزمین های مسکونی ایشان چنین هستند. پس از آن (مارآباس) می گوید که بر شمارشان افزوده کشور را پر نمودند.

هارما پس از سالها زندگی آرام را به جا نهاد.

---

۳۴۹ - syunik

۳۵۰ - sisak'an، واژه سیساکان به معنی سیونیک نخستین بار در وقایعنامه آشوری **ذکریای خطیب** (Zacharias Rhetor) آمده است. در ارمنی نخستین بار در گیتی نما (آشخاراتسویتس ashkharatsuyts) اما برای ناحیه ای از استان آرتساخ (artsakh) به کار رفته است. تاریخ خورنی نخستین منبع ارمنی است که سیونیک و سیساکان را با یکدیگر برابرکرده است. (ا. گ.).

۳۵۱ - geghami

۳۵۲ - gar'nik'

۳۵۳ - gar'ni

۳۵۴ - varazh

۳۵۵ - hrazdan یکی از شعب رود ارس. (ا. گ.).

۳۵۶ - varazhnuni یکی از خاندان های ناخاراری در ارمنستان قدیم. سرزمین آنها ناحیه واراژنونیک varazhnunik در استان آیرارات بود. آنان ۳۰۰ سرباز سواره نظام به سپاه شاه می دادند. تا سده نهم میلادی نیز درباره ایشان مطالبی باقی است (ا. گ.).

در موردآرام تعریف مـی کننـد کـه دلاوری هـای بـسیاری در نبردهـای پیروزمندانـه نـشان داده مرزهای ارمنستان را در همه سو گسترش داد و به نام خود نیز همه مردمان کشور ما را چنین می نامند برای نمونه یونانیان، آرمن[۳۵۷] اما پارسیان و آشوریان آرمنیک[۳۵۸] می نامند. ولی اگر نخـواهی داسـتان مفصل دلاوری های او را که چگونه و کی انجام شدند، بیرون از این کتاب می آوریـم، یـا کنـار مـی گذاریم و گرنه در همین جا می گنجانیم {۳۶}.

۱۳
در باره نبرد با شرقیان و
پیروزی و مرگ نیوکار مادِس[۳۵۹]

چون زحمتی که به فرمان تو به عهده گرفته ایم برایمان خوشایند افتاد و آن را دلپذیرتر از جـشن های بخور و بنوش و بزم های (پیشنهادی) دیگران یافتیم لذا پذیرفتیم که روایات مربوط بـه نبردهـای آرام از نسل هایک را به اختـصار نقـل کنـیم. او مـردی کوشـا و مـیهن دوسـت بـود و چنانکـه همـان تاریخنگار اظهار می دارد، مردن برای میهن را به دیدن اینکه چگونه ملل بیگانه مرزهای میهنش را زیر پای اسبانشان گرفته اند و دیگران بر نزدیگان همخونش حکم می رانند، ترجیح می داد.

همین آرام سالیان کمی پیش از تسلط یافتن نینوس بر آشوریان و نینوا از ملل آن نـواحی رنجیـده خاطر شده انبوهی از نزدیکان دلیر و کمانگیر حـدود پـنج بیـور و نیـزه داران ورزیـده و جنگجویـان دلاور و ماهر گردآوری می کند و در حوالی مرزهـای ارمنـستان بـا دلاوران مـاد روبـرو مـی شـود و چنانکه همان تاریخنگار نشان می دهد شخصی به نام نیوکار مادس که مردی مغرور و جنگ طلب بـود آنان را رهبری می کرد. آنان یکبار مانند کوشـانیان مرزهـای ارمنـستان را زیـر سـم اسبانـشان پایمـال نمودند(و مادس) دو سال (ارمنستان را) فرمانبردار خود ساخت. آرام پیش از طلوع آفتـاب بـا هجـوم ناگهانی بر او، سپاه وی را نابود کرد و خود نیوکار را که مـادس نامیـده مـی شـد دسـتگیر نمـوده بـه آرماویر آورد و در آنجا دستور داد او را در بالای برج حصار بر دیـوار بکوبنـد و میلـه ای آهنـین بـر پیشانیش فرو ببرند و درمعرض دید رهگذران و همه کسانی که به آنجا می آمدنـد قـرار دهنـد امـا تـا پادشاه شدن نینوس بر آشور و نینوا، کشور او را تا کوه موسوم به زاراسب[۳۶۰]، فرمانبردار و بـاجگزار خود ساخت.

---

۳۵۷ - armen

۳۵۸ - armenik'

۳۵۹ - nyukar mades، مادس به معنی مادی است (پسوند es (اس) نشانه نسبت یونانی است). (ا. گ.).

۳۶۰ - zarasp' زاراسب، واقع در جنوب غرب دریاچه ارومیه. (ا. گ.).

اما نینوس با پادشاهی در نینوا، کینه خونخواهی نیای خود بعل را در دل داشت؛ با شنیدن روایات، سالیان دراز در اندیشه انتقام جویی بود و پی فرصتی مناسب می گردید تا همه وارثان پسر قوم هایک دلاور را نابود سازد. ولی از آنجا که می ترسید این کار وی باعث فروپاشی پادشاهی او گردد، اندیشه شوم خود را پنهان نگه داشت؛ لذا (به آرام) فرمان داد بدون هیچگونه شک و تردید، حکم براند و اجازه می دهد پیشانی بند و نیم تاج مروارید به کار گرفته شخص دوم پس از وی نامیده شود. اما همین اندازه گفته ما کافی است زیرا کاری که در پیش داریم به ما امکان توقف و بررسی طولانی در آغاز تاریخ مان را نمی دهد.

۱۴
در باره جنگ با آشوریان و پیروزی، پاپاپیس کاآغیا[۳۶۱] و نیز در باره قیصریه[۳۶۲] و هایک اول و دیگر هایک ها[۳۶۳]

با سخنانی کوتاه آنچه را که پس از این در همان کتاب نقل می شود یادآوری می کنیم و در باره دلاوری های او[۳۶۴] در غرب و در جنگ با آشوریان و نیز انگیزه و اهمیت رویدادها تنها با بیان عظمت کار اجمالا" سخن می گوییم.

همین آرام پس از پایان دادن به جنگ با شرقیان با همان توانمندی راهی آشور می شود. در آنجا نیز بارشام[۳۶۵]، یکی دیگر از ویرانگران کشورش را از نژاد تهمتنان با چهار بیور پیاده نظام مسلح و پنج هزار سوراه نظام می یابد؛ او با خراج گزاف تمام سرزمین های اطراف و اکناف خود را تحت انقیا

---

۳۶۱ - p'ayap'is k'a-aghia در جایی به او اشاره نشده است. (ا. گ.).

۳۶۲ - Caesarea قیصریه، شهری است باستانی در کپدوکیه که بنا به خورنی، آرام پادشاه افسانه ای ارمنستان شخصی به نام **مشاک** (me'shak') را والی آنجا گمارد و شخص اخیر با ساختن دستگرد و برج و بارو نام خود را بر آن گذاشت و بعد ها با دگرگونی **ماژاک** (mazhak') نامیده شد. بنابر منابع یونانی ماژاک را آریارات چهارم در اوایل سده دوم پ.م. بنا نهاده است. در سال ۱۰۲۲ به تصاحب **داویت آرزرونی** (davit ardse'runi) شاهزاده ارمنی در آمد در سال ۱۰۴۵م. تحویل گاگیک دوم پادشاه باگراتونی ارمنستان شد و از ۱۴۷۱م. به تصرف ترکان در آمد و اکنون در ولایت همنام در ترکیه واقع است. (ا. گ.).

۳۶۳ - این هایک hayk به معنی سرزمین هایک یا ارمنستان است. (ا. گ.).

۳۶۴ - منظور آرام است. (ا. گ.).

۳۶۵ - barsham یا بعل شمین Baal Shamin. در مورد او آگاتانگغوس چنین نوشته است: «... آنگاه (گریگور روشنگر) رفت و به سرزمین داراناغی رسید تا در آنجا نیز پرستشگاه خدای بارشامینا را ویران کند» (آگاتانگغوس- شماره ۷۸۴). (ا. گ.).

شدید گرفته به بیابان بدل نموده بود. آرام با او درگیر می شود و وی را از راه کردوک[۳۶۶] تعقیب کرده به دشت آشور می راند و بسیاری را می کشد، بارشام نیز در رویارویی با سپاهیان او به قتل می رسد. آشوریان مدتهای طولانی این بارشام را به علت دلاوری های بسیار چون خدای خود می پرستیدند. اما آرام بخش بزرگی از دشت های آشور را متصرف شد و مدت طولانی در زیر فرمان خود نگه داشت.

و اما همه دلاوری هایی را که او در نواحی غرب بر علیه تیتانیان[۳۶۷] انجام داد، ما هنوز باید نقل کنیم. او در غرب با چهار بیور پیاده نظام و دو هزار سواره به سوی (هایک) اول حرکت کرد و به سرزمین کپدوکیه رسید، جایی که اکنون قیصریه نامیده می شود: زیرا او (ملل) شرق و جنوب را شکست داده به این دو نژاد سپرده بود، شرق را به سیساکیان و نواحی آشور را به جانشینان کادموس؛ چون او دیگر از جایی نگرانی نداشت، لذا مدت طولانی را در غرب گذراند. در اینجا پایاپیس کاآغیای تیتان که مستبدانه سرزمین میان دو دریای بزرگ پونت[۳۶۸] و اقیانوس {۳۷} را تصرف نموده بود، در جنگ با او رو به رو شد. (آرام) با او برخورد نموده وی را وادار کرد به جزیره ای در دریای آسیایی[۳۶۹] بگریزد؛ او برای فرمانروایی بر این سرزمین شخصی مشاک[۳۷۰] نام از نژاد خود را با سپاهی گران بر آنجا گمارد و خود به ارمنستان باز گشت.

و اما به ساکنان این سرزمین فرمان داد زبان ارمنی بیاموزند و سخن بگویند. بدین علت یونانیان تا امروز نیز این سرزمین را پروتین آرمنیا[۳۷۱] می نامند که هایک اول ترجمه می شود. اما دستگردی را که مشاک گماشته آرام به نام خود بنا نهاده بود با باروهای کوتاه محصور نموده مردم باستان این سرزمین را ماژاک می نامیدند گویا نمی توانستند آن را به گونه ای درست تلفظ نمایند؛ اما بعدها با گسترش و رونق توسط دیگران قیصریه نامیده شد[۳۷۲]. به همان ترتیب از این مکان ها تا مرزهای اصلی

---

[۳۶۶] - k'orduk از ولایات استان کرچایک (k'ortchayk) ارمنستان بزرگ (یا هایک بزرگ meds-hayk) واقع در جنوب دریاچه وان در نزدیکی مرز بین النهرین که از نام بومیان خود سرچشمه می گیرد (از نام نژاد k'ort'، k'ord یا gord). (ا. گ.).

[۳۶۷] - یا تهمتنان و پیلتنان. (ا. گ.).

[۳۶۸] - دریای پونت همان دریای سیاه است اما سرزمین پونت یا پونتوس Pontus در آسیای صغیر در کنار دریای سیاه واقع بود. پادشاهی پونت از ۳۰۲-۳۰۱ پ.م. تا ۶۴پ.م. در سواحل کپدوکیه توسط یک خاندان نامدار ایرانی تشکیل شد، اینان خود را از فرزندان داریوش می دانستند، پایتخت آنان شهر آماسیا بود. نیرومندترین دوره این پادشاهی در زمان مهرداد ششم معروف به اوپاتور (به معنی نجیب زاده، پاک سرشت) یا بزرگ (۱۳۲-۶۳ پ.م.) و متحد تیگران بزرگ پادشاه ارمنستان بود. (ا. گ.).

[۳۶۹] - احتمالا" منظور دریای مدیترانه است. (ا. گ.).

[۳۷۰] - 'me'shak، به توضیحات زیرنویس مترجم درباره قیصریه نگاه کنید. (ا. گ.).

[۳۷۱] - ارمنی prot'in armenia (Prote Armeni). (ا. گ.).

[۳۷۲] - ماژاک در آغاز سده ششم پ.م. زیر فرمان مادیان، سپس هخامنشیان (نیمه دوم سده ششم پ.م.) آنگاه سلوکیان (اواخر سده چهارم پ.م.) بود و در سده سوم پ.م. پایتخت پادشاهی مستقل (به سرکردگی دودمان

خود بسیاری سرزمین های غیر مسکونی را مملو از ساکنان نمود که هایک دوم و سوم و نیز (هایک) چهارم نامیده شدند {۳۸}. دلیل اصلی و درست نامگذاری هایک اول و دوم و نیز سوم و چهارم در غرب این است. اما آنچه که در محافل یونانی توسط برخی ها به گونه ای دیگر نامگذاری شده، ما نمی پذیریم، اما دیگران می توانند آنگونه که می خواهند بیندیشند.

او اینگونه توانمند و نامدار گردید؛ لذا تا امروز نیز مردمان کشورمان را به نام او می شناسند، همانگونه که بر همه آشکار است. او بسیاری دلاوری های دیگر نیز انجام داد اما همین اندازه را که نقل کردیم کافی می دانیم.

ولی این که چرا این مطالب در کتابهای[۳۷۳] اصلی پادشاهان یا تواریخ پرستشگاهی ضبط نشده اند، بگذارید در این باره هیچکس شک و تردیدی به خود راه ندهد. نخست اینکه این دوره پیش از پادشاهی نینوس بود یعنی زمانی که همه در این باره بی توجه بودند، و دیگر این که آنان ضبط اخبار باستانی مردمان بیگانه و سرزمین های دور دست و روایات نخستین را در کتابهای پادشاهان یا پرستشگاهها جایز و حائز اهمیت نمی دانستند؛ به ویژه آنکه یادداشت کردن کارهای قهرمانانه و دلاوری های مردمان بیگانه مایه افتخار و سربلندی نبود و با این حال اگر چه اینها در کتابهای اصلی موجود نیستند، اما همانگونه که مارآباس کاتینا می گوید، به دست افرادی کوچک و بی نام از (آوازهای) عاشقی در دیوان دربار گردآوری شده اند. همان شخص دلیل دیگری را نیز ارائه می دهد که: چگونه پی بردم نینوس شخصی مغرور و خودپرست بوده، خواهان نمایاندن خود به عنوان بنیانگذار جهانگیری، هر گونه دلاوری و تکامل بود، لذا دستور می دهد تا کتابهای فراوان پیشینیان را که مربوط به مردمان جاهای مختلف و دلاوری های مردان ویژه ای بودند، بسوزانند و همه کتابهای نگاشته شده در وصف معاصران را موقوف سازند و تنها چیزی بنویسند که مربوط به او بود، تکرار آن کاری اضافی و بیهوده است.

آرام پس از سالها زندگی آرا را آورد که پس از او نیز سالیان دراز زیست و درگذشت.

۱۵
در باره آرا و مرگ او در جنگ با شامیرام

آریارات کپدوکی) گردید. از سال ۱۷م. تبدیل به استان رومی شد و به گرامیداشت قیصر گایوس ژولیوس سزار (قیصر) اوکتاویانوس قیصریه نام گرفت. در سال ۱۰۲۲ م. جزو قلمرو داویت آرزرونی اما در ۱۰۴۵ در دست گاگیک دوم باگراتونی بود. در ۱۰۷۳ به دست سلجوقیان افتاد سپس در ۱۲۴۳ توسط مغولان ویران شد و در سال ۱۴۷۱ جزو قلمرو ترکیه در آمد. (ا. گ.).

[۳۷۳] - mat'yan (پهلوی matikan). (ا. گ.).

آرا چند سال پیش از مرگ نینوس، فرمانروای میهنش گردید و همچون پدرش آرام مـورد لطـف نینوس قرار گرفت. اما شامیرام[۳۷۴] شهوتران و هرزه سالهای متمادی با شنیدن آوازه زیبایی او، در پـی ملاقات با او بود ولی آشکارا نمی توانست کاری انجـام دهـد. پـس از مـرگ نینـوس یـا گریـز او بـه کرت[۳۷۵] همانگونه که معتقدم، شامیرام با آشکار ساختن شهوت مفرط خود، نمایندگانی را با هـدایا و تحف نزد آرای زیبارو می فرستد و با التماس و تعهد پیشکش های بیشتر تقاضا می کند تا وی به نینوا نزد خود رفته او را به زنی بگیرد و بر تمامی آنچه که نینوس حکم می راند، پادشاهی کنـد و یـا میـل اورا انجام دهد و با هدایای فراوان با آرامش به سرزمین خویش باز گردد.

زمانی که فرستادگان به تکاپو پرداختند و آرا پیشنهادشان را نپذیرفت شامیرام شـدیدا" خـشمگین شد و پس از متوقف ساختن ماموریت فرستادگان، در راس سپاهی گران شـتابان بـه سـوی ارمنـستان و آرا حمله می کند ولی چنانکه از چهره اش نمایان بود شتاب او آنقدر که از جهت شکست دادن وی و به چنگ آوردن او می توانست باشد برای کشتن یا اعمال فشار و تعقیب او نبود تا بدین وسیله به امیال خود جامه عمل بپوشاند. زیرا به علت شهوت مفرط هنگام صحبت و روایت از او در آتـش عـشق وی می سوخت گویا واقعا" او را دیده بود. او شتابان به دشت آرا می رسد که به نام وی آیـرارات نامیـده شده بود. با تدارک نبرد به سپهسالاران خود سفارش می کند کـه حتـی الامکـان سـعی در زنـده نگـاه داشتن آرا نمایند. سپاه آرا در حین جنگ شکست خورده آرا نیز به دست جنگاوران شامیرام کشته می شود. خانم پس از پیروزی، چپاولگران اجساد را برای یافتن دلبر و معـشوق خـود در میـان اجـساد بـه صحنه کارزار گسیل می دارد. آرا را در میان جنگاوران دلاور کشته می یابند. پـس دسـتور مـی دهـد اورا به طبقه فوقانی کاخ ببرند.

با این حال زمانی که سپاه ارمن برای انتقامجویی مرگ آرا، آماده کارزاری نو با بانو شامیرام مـی گردد، (شامیرام) می گوید: «من به خدایانم امر کـردم تـا جراحـات او را بلیـسند و او زنـده خواهـد شد». او در عین حال با پریشانی از تمایلات شهوانی خود امیدوار بود آرا را توسط سـحر جادوگرانـه اش زنده کند. ولی زمانی که جسد او شروع به پوسیدن نمود، دستور داد تـا آن را در چـاهی انداختـه

---

[۳۷۴] - شـامیرام (در اکـدی shamiram، sammuramat، عبـری smiramoth در یونـانی semiramis سمیرامیس) ملکه آشور زن شمشیادات (یا شمس آدات) پـنجم (۸۱۱-۸۲۳پ. م.) پـس از مـرگ شـوهر نیابـت سلطنت فرزند خردسالش آدات نی راری سوم (۸۰۶-۸۱۰ پ. م.) را پذیرفت. در قدیم افسانه های بسیاری در مورد نام او روان بود. بر پایه آنها او دختر درکتو الهه عشق و باروری بود و چون از نزد مادر رانـده مـی شـود توسـط کبوتران (به روایتی چوپانان) تغذیه شده پس از بلوغ نخست به همسری اُنس (Onnes به روایتی قندلنو) مشاور و رایزن دربار آنگاه به ازدواج نینوس پادشاه آشور در می آید و پس از مرَگ پادشاه نایب السلطنه فرزندش نینواس می گردد. جنگهایی در حبشه، افغانستان، گرجستان، ارمنستان، مصر، هند و سایر جاهـا کـرد. افـسانه روان میـان ارمنیان نیز درکتاب نخست خورنی آمده است. بر اساس آن افسانه ها به دست فرزندش نینواس کـشته مـی شـود. نویسنده تاریخ آشور معتقد است این افسانه ها حقیقت دارند و دلایلی نیز ذکر می کند. (ا. گ.).

[۳۷۵] - Crete. (ا. گ.).

روی آن را بپوشانند. او با آراستن پنهانی یکی از معشوق هایش در باره او چنین شایع می کند: «خدایان با لیسیدن و زنده کردن آرا، آرزو و خواست ما را جامه عمل پوشاندند، بنابراین آنها به عنوان شاد کنندگان و انجام دهندگان امیال ما، شایسته پرستش و ستایش بیشتری هستند». او تندیسی نو به نام خدایان برپا می کند و باقربانیان بسیار، آنان را گرامی می دارد تا نشان دهد، گویا این قدرت خدایان بود که آرا را زنده نمود و با شایع کردن اینگونه اخبار در سرزمین ارمن، همه را قانع ساخته به شورش پایان می دهد.

ذکر این مختصر در باره آرا کافی است. او سالها زیسته کاردوس را از خود به جای نهاد.

۱۶

در باره اینکه چگونه شامیرام پس از مرگ آرا،
شهر ، سه رودخانه و عمارتش را می سازد

شامیرام پس از این کارهای پیروزمندانه، زمانی کوتاه در دشتی که به نام آرا، آیرارات نامیده می شود، به سر برد. او به نواحی کوهستانی جنوب رفت زیرا فصل تابستان بود و می خواست در وادی ها و دشتهای پرگل به گردش بپردازد. او با مشاهده زیبایی کشور، پاکی هوا، چشمه های زلال جوشان، زمزمه رودهای آرام و روان چنین می گوید: «ما باید در چنین کشوری با آب و هوای معتدل و آبهای پاک برایمان شهر و کاخ بسازیم تا یک چهارم طول سال یعنی فصل تابستان را با شادی و بهره مندی کامل از نعمات در ارمنستان به سر ببریم اما سه بخش دیگر را در هنگام سردی هوا در نینوا آسوده بگذرانیم».

او با گذر از بسیاری جاها از جانب شرق به سواحل دریاچه شور[۳۷۶] می رسد. بر ساحل دریا تپه ای بلند می بیند که با بلندای خود با کمی تمایل به سمت شمال، به سوی غرب کشیده می شد اما از سمت جنوب، صخره ای راست و پا بر جا به طور قائم سر به آسمان کشیده بود. در سمت جنوب، در آن دور دست وادی طویل به سان دشت گسترده بود که از جانب شرق کوه به ساحل دریا مشرف بود همچون دره ای زیبا و وسیع؛ از میان آن آب شیرین روان از فراز کوهها و واده ها و آبریزها روان بوده در دامنه کوهها به هم می پیوستند و رودهای زیبا و بزرگی تشکیل می دادند. در وادی جلگه مانند تعداد خانه های موجود در سمت چپ و راست آنها کم نبود. در شرق این تپه دلپسند کوه کوچکی واقع بود {۳۹}.

[۳۷۶] - منظور دریاچه وان است. (ا. گ.).

با در نظر گرفتن این محل، شامیرام دلیر و شهوتران بلافاصله فرمان می دهد چهار بیور و دو هزار کارگر، شش هزار نجار، سنگتراش، مسگر و آهنگر صنعتگر که از هر نظر در کار خود زبده و ماهر باشند از آشور و سایر نواحی حکومتش به محل مورد نظر بروند. و این کار مطابق فرمان او انجام می پذیرد: بدین سان بی درنگ کارگران بی شمار و استادان همه فن حریف و ماهر گرد هم می آیند. و نخست فرمان می دهد برای رودخانه آبگذری[۳۷۷] پهن و بلند از تخته سنگهای بزرگ و شفته آهک و شن احداث نمایند و چنانکه می گویند اکنون نیز پابرجا است. آنگونه که شنیده ام، مردمان آنجا در زمان تاخت و تازها و مهاجرتها به شکافهای این آبگذر پناه می برند، گویی در قله کوههای بلند پناه یافته باشند. چنانچه کسی نخواهد آزمایش کند و هر اندازه هم تلاش نماید حتی یک سنگ ریز منجنیق نمی تواند از بنای آبگذر جدا کند. و زمانی که انسان به بندکشی آهکی اطراف سنگها نگاه کند چنین گمان خواهد کرد که در آنجا چربی ریخته شده {۴۰}. او این آبگذر را با گذراندن از اسبریزهای[۳۷۸] زیاد به محل تعیین شده شهر می رساند.

در اینجا فرمان می دهد جمعیت[۳۷۹] را به گروه های بسیار تقسیم کنند و از میان استادان خبره برای هر گروه سرپرستی تعیین نمایند و بدین سان با غرق در فعالیتهای شدید، پس از سالیانی چند بنایی شکوهمند با چندین حصار استوار و درهای مسی ساخته می شود. در شهر نیز عمارات دو طبقه و سه طبقه عالی و متعدد مزین به سنگهای گوناگون و رنگارنگ بر پا ساخته برای هر یک پنجره هایی به مقتضای امکانات موجود می سازد {۴۱} و شهر را با کوچه های پهن و زیبا به چند بخش تقسیم می

---

[۳۷۷] – آبگذر در برابر 'ambart'ak' ارمنی به کار رفته است. این واژه در پارسی به صورت 'a'nbarda' (به معنی پر شده، مملو، انباشته) می باشد و در واقع به معنی سد و خاکریز برای جلوگیری از جریان آب می باشد. اما با توجه به کاربرد آن و اینکه با طی مسافت طولانی آب را به شهر می رساند، لذا معنی سد برای آن مصداق پیدا نمی کند و آبگذر یا آبراه یا قنات درست تر است. در مورد این آبراه باید گفت که در زمان اورارتو به دست منوا در اواخر سده نهم پ.م. یا اوایل سده هشتم پ.م. برای رساندن آب آشامیدنی به شهر توشپا (وان کنونی) پایتخت اورارتو نیز برای مصارف آبیاری احداث شد. درازای آن ۸۰ کیلومتر، پهنایش ۴/۵ متر و ژرفای آن ۱/۵ متر است. این آبراه از جنوب ناحیه دره ارمن (hayots-dzor) در نزدیکی روستای مژنگرد علیا ('me'zhnk'ert) آغاز می شود، در اینجا ۴۰ آسیاب با آب آن کار می کنند. اهمیت اقتصادی این آبراه چنان بوده که برای نگهداری آن برج های نگهبانی بنا شده بود. این آبراه اکنون ۲۵ روستا را آبیاری می کند و از روستای مژنکرد سفلا (نخستین الواح مربوط به احداث آبراه در اینجا پیدا شده اند) به بعد، در طول آبراه ۱۴ سنگ نبشته اورارتویی وجود دارد. بر پایه افسانه ها (چون افسانه خورنی) احداث این آبراه به سمیرامیس ملکه آشور نسبت داده می شود. (ا. گ.).

[۳۷۸] – اسب ریز (= اسب رس، اسپ رس، اسپ ریز، اسب رز، اسپرسف، اسپرسپ پهلوی a'spres و a'spras به معنی راه اسب، میدان تاخت و تاز اسب به درازای ۲۳۰ متر) در فارسی دارای معنی زیر است:

۱= راهی که اسب به یک روز می تواند بپیماید.۲= میدان اسب دوانی، اسب رس.۳= میدان چوگان بازی.۴= میدان جنگ

در ارمنی به صورت asp'arez دارای معنی شماره ۲ و ۴، واحد طولی است برابر با یک استادیون یونانی (۶۰۰ گام یونانی) یا سایر اندازه ها (۲۳۰متر پارسی) نیز به معنی میدان و عرصه زمینه های زندگی به کار می رود. (ا. گ.).

[۳۷۹] – منظور جمعیت کارگران است. (ا. گ.).

کند. گرمابه هایی مجلل و شگفت انگیـز بـه تناسـب موقعیـت و نیازهـای شـهر فـراهم مـی نمایـد. بـا گذراندن یک شعبه از رودخانه در شهر، آبیاری بوستان ها و گلستان ها و هرگونه نیاز دیگـر را تـامین می کند. با این حال شعبه دیگری را از سواحل راست و چپ دریاچه برای آبیاری شـهر و تمـام حومـه آن (می گذراند). سراسر نواحی شرقی، شمالی و جنوبی شـهر را بـا دسـتگردها، درختـان پـر شـاخ و برگ، با میوه ها و برگهای گوناگون مزین ساخته در آنجا باغهای متعدد پر محـصول و شـرابده پدیـد می آورد. شهر برج و بارودار را از هر حیث شکوهمند و پر آوازه ساخته جمعیت انبوهی از مردمان را در آن اسکان می دهد.

اما بخش (بالای) شهر و ساختمانهای شگفت انگیز آنجـا بـرای بـسیاری از مـردم مـبهم بـوده قابـل وصف نیستند. در آنجا با محصور نمودن بخش بـالای شـهر در داخـل آن سـاختمانهای شـاهی مهیـب و پنهان با ورود و خروج دشوار بنا می کند. ما چگونگی ساختن آنها را بدرستی از کسی نشنیده ایم، لذا شایسته نمی دانیم در تاریخمان بنگاریم؛ همین اندازه می گوییم، آنگونه که شنیده ایم اینـان نخـستین و عالیترین نوع در میان کلیه کارهای پادشاهان محسوب می شوند.

اما در سوی آفتابگیر صخره که اکنون انسان با آهن هیچگونه خطی نمی تواند بر آن پدیـد آورد، در چنین سنگ سختی، اتاقهای گوناگون، خوابگـاه هـا، گنجینـه هـا و غارهـای عمیـق مـی سـازد کـه مشخص نیست برای چه دست به این کار شگفت انگیز زده اسـت. امـا بـا صـاف کـردن سراسـر رویـه صخره، بسان مومی که با قلم آن را صاف کنند {۴۲}، حروف زیادی روی آن نگاشت که تنهـا ظـاهر آنها باعث شگفتی همه می گردد {۴۳} و نه تنها در اینجا که در بسیاری جاهای سرزمین ارمن تنـدیس هایی بر پا نمود و با همان حروف امر کرد یادگاری در باره خود بنویسند و در بسیاری جاها بـا چنـین حروفی مرزهایی تعیین کرد.

بنابراین بدین سان آنچه را که شامیرام در ارمنستان انجام داد یادآور شدیم.

۱۷
در این بار که چرا شامیرام فرزندش را هـلاک کرد و اینکه چگونه از دست مغ زرتشتی به ارمنستان گریخت و بدست فرزنـدش نینواس[۳۸۰] کشـته شـد

او تابستان ها زمانی که به شمال به شهر ییلاقی در ارمنستان می آمد، زرتشت مغ[۳۸۱] نیـا و پیـشوای مادیان را زمامدار آشور و نینوا تعیین می کرد و چون او این امر را مدتی طولانی به وی محول نموده بود لذا به او اطمینان می کرد.

[۳۸۰] – در تاریخ آشور نینواس ninvas به صورت نی نیب آمده است. (ا. گ.).

و چون اغلب اوقات به خاطر رفتار شدیداً شهوت آمیز و بزهکارانه اش از سوی فرزندانش مورد سرزنش قرار می گرفت لذا همه آنها را هلاک کرد؛ تنها کوچکترین آنها نینواس جان سالم به در برد. او تمام حکومت و گنجهایش را به خویشاوندان و دلدادگانش بخشیده در قبال فرزندانش بی تفاوت بود. زیرا چنانکه می گویند همسر او، نینوس نه اینکه در گذشته و به دست او در نینوا درون کاخ دفن شده باشد بلکه با دانستن اعمال شهوانی و بدکارانه وی، پادشاهی را رها نمود و به کرت گریخت. اما زمانی که فرزندانش به سن بلوغ و تعقل رسیدند، تمام اینها را به وی یادآور شدند با این گمان که او را از این شهوات شیطانی باز خواهند داشت و او حکومت و گنجهایش را به فرزندان خود خواهد داد. او با خشم و غضب به خاطر این مسئله، همه آنها را هلاک کرد و چنانکه در بالا گفتیم، تنها یکی از آنان یعنی نینواس زنده ماند.

اما زمانی که زرتشت[۳۸۲] در برابر ملکه مرتکب خلافی گردید و میانشان اختلاف افتاد، شامیرام به او اعلام جنگ داد زیرا مرد مادی مصمم به چیره شدن بر همه بود، آنگاه که جنگ شدت یافت، شامیرام از برابر زرتشت گریخت و به ارمنستان رفت. در اینجا نینواس با فرصت مناسبی که برای انتقامجویی بدست آورد، مادرش را به قتل رساند و خود بر نینوای آشور پادشاهی کرد[۳۸۳].

چنین بود مرگ شامیرام که کجا و چگونه روی داد.

۱۸
در باره جنگ شامیرام در هندوستان
و مرگ او در ارمنستان

من روایت کپالیون را نیز در نظر دارم تا مورد تمسخر بسیاری افراد واقع نگردم؛ زیرا در شمار بسیاری چیزها دیگر، او نخست در باره تولد شامیرام سخن می گوید، آنگاه جنگ شامیرام با زرتشت

---

[۳۸۱] – در وقایعنامه اوزبیوس وی به عنوان مغ و پادشاه باختریان معرفی شده است. (ا. گ.).

[۳۸۲] – خورنی نام زرتشت را زراداشت (’ze’radasht) قید می کند. (ا. گ.).

[۳۸۳] – اوزبیوس می گوید که زرتشت از سمیرامیس یا شامیرام شکست می خورد (وقایعنامه). اما بنا به تاریخ آشور سمیرامیس به دست فرزند خود کشته نمی شود بلکه بابلیان که متوجه شدند ملکه آشور پا به سن گذاشته است، در صدد بر می آیند با طرح نقشه ای وی را به دست فرزندش بکشند و در فرصتی مناسب حکومت آشور را براندازند. اما سمیرامیس متوجه این نقشه شده پسرش را به شورای عالی کشور احضار کرد و خود شخصاً استعفا کرد و امپراتوری را به پسرش سپرد. او که هشتاد سال سن داشت به معبدی رفت که مادرش در آنجا خدمت کرده و درگذشته بود. پس از شش ماه زندگی در این معبد به سال ۱۹۵۵ پ.م. چشم از جهان فرو بست و در کنار قبر مادرش به خاک سپرده شد. (ا. گ.).

و سپس پیروزی شامیرام و در پایان جنگ هندوستان را بیان می کند. ولی بررسی های کتاب های کلدانی به دست مارآباس کاتینا را از اینها موثق تر می انگارم، زیرا بیانش بجا و شایسته بوده انگیزه جنگ را نیز ذکر می کند. توام با اینها، افسانه های کشور ما نیز سخنان این آشوری کاردان را تصدیق می کنند که مرگ شامیرام، گریز پیاده او، تشنگی و عطش او برای آب، نوشیدن آب و آنگاه به آب انداختن طلاسم هنگام نزدیک شدن شمشیر زنان و آنگاه این گفته او «منجوقهای شامیرام در دریا»، در اینجا روی داده اند. ولی اگر افسانه را می پسندی شامیرام پیش از نیوبه تبدیل به سنگ شد {۴۴}.

فعلا" همین اندازه کافی است؛ حال به رویدادهای بعد بپردازیم.

۱۹
آنچه که پس از مرگ شامیرام روی داد

با مرتب کردن همه مطالب، من در این کتاب از نیاکان مردان ارشد ملت خود و احادیث و واقعیات موجود در باره هر یک را یادخواهم کرد، بدون آنکه مطلبی خود ساخته یا به گونه ای ناشایست به آنها بیفزاییم بلکه آنچه که از کتابها و از دانایان و آگاهان بر این مسایل (باور کردیم) کوشش نمودیم از طریق آنان به نحوی موثق نوشته های کهن را گردآوری نماییم. و ما می گوییم که در این تاریخ با دیدگاه و صراحت اندیشه خود راستگو بوده ایم؛ اما آنچه به آنان مربوط است که از طریق ایشان گردآوری کرده ایم برخدا آشکار است و اینکه آیا اینها سزاوار ستایش اند یا نکوهش، به ما مربوط نمی شود، ما از اینان بدور هستیم {۴۵}. اما تطابق گفته ها و هماهنگی و تطابق شمارها در نسب نامه نسل ها حاکی از درستی اثر ما است. اکنون با چنین نظم و ترتیبی یا به گونه ای کاملا" موثق و یا با کمی انحراف ناچیز از حقیقت روایت رویدادها از تاریخ «نیازنامه»[۳۸۴] را برایت آغاز می نمایم.

اینک پس از مرگ شامیرام که بعد از قتل آرا روی داد و به دست فرزندش زامسس[۳۸۵] اتفاق افتاد که همان نینواس است، ترتیب تاریخ را بی شک باید به قرار زیر بدانیم: نینواس با کشتن مادر

---

[۳۸۴] - "نیازنامه" برای girk-p’it’uyits به کار رفته است. البته در اینجا خورنی عبارت p’itoyits-hyusum را به کار می برد که بخش اول یعنی واژه p’it’oyk معادل xreia *(hreea)* به معنی "نیاز و احتیاج" و بخش دوم به معنی "بافت، رشته یا نگارش" می باشد. "نیاز نامه" کتابی است منتسب به خورنی با این حال این انتساب جای شک و تردید دارد. از نظر محتوا می توان آن را به سه بخش تقسیم نمود: ۱) زندگی یونانی ۲) فرهنگ عامیانه عبری ۳) گوناگون. فصل اول و سوم و بخشی از فصل سوم شامل زندگی یونانی است، فصل اول در ۵ بخش، "نیازنامه"، فصل دوم "پندنامه"، فصل سوم "در باب تکذیب" نام دارند. (ا. گ.).

[۳۸۵] - zameses (Zamesea) (ا. گ.).

هوسرانش به پادشاهی رسید و زندگی آرامی را گذراند. سالیان زندگان ابـراهیم در زمـان او بـه پایـان رسید.

مقایسه نسی نامه ملت ما با نسب نامه های
عبرانیان و کلدانیان تا سارداناپال
که تونوس کونکوغروس[۳۸۶] نامیده می شود

عبرانیان	کلدانیان	ارمنیان
اسحاق[۳۸۷]	آریوس	آرا آرایان[۳۸۸]
یعقوب[۳۸۹]	آراسیوس که آمیوروس باشد	آنوشاوان
لاوی[۳۹۰]	کسرکس[۳۹۱] که بالئوس[۳۹۲] باشد	پارت[۳۹۳]
کاهات[۳۹۴]	آرامیترئوس	آرباک[۳۹۵]
آمرام[۳۹۶]	بلوکوس	زاوان
موسی[۳۹۷]	بالئوس	پارناک[۳۹۸]
یوشع[۳۹۹]	آغتادوس[۴۰۰]	سور[۴۰۱]

---

۳۸۶ - tonos-k'onk'ogher'os (ا. گ.).

۳۸۷ - isahak' (Isaac) (ا. گ.).

۳۸۸ - او فرزند آرای ما است که شامیرام آرا نامیدش و حکومت کشورمان را به او سپرد. فرزندان او تحت این نام فهرست شده اند.(خورنی)

۳۸۹ - ارمنی hak'op معادل Jacop (ا. گ.).

۳۹۰ - ارمنی ghevi معادل Levi (ا. گ.).

۳۹۱ - ارمنی kserkses معادل Xerxes (ا. گ.).

۳۹۲ - baleos

۳۹۳ - p'aret'

۳۹۴ - k'ahat

۳۹۵ - arbak'

۳۹۶ - amram

۳۹۷ - ارمنی Movses معادل Moses (ا. گ.).

۳۹۸ - p'arnak'

۳۹۹ - ارمنی hesu معادل Joshua (ا. گ.). یوشع ناویان در زمان او می زیست (خورنی).

۴۰۰ - aght'ados

گوتونیل[۴۰۲]	مامیتوس	هاواناک
آوود[۴۰۳]	ماسکالئوس[۴۰۴]	واشتاک
باراک	سپروس[۴۰۵]	هایکاک[۴۰۶]
جدعون[۴۰۷]	مامیلوس[۴۰۸]	آمپاک[۴۰۹]
آبیملک[۴۱۰]	اسپارتوس	آرناک
تُوغا[۴۱۱]	آسکاتادس	شاوارش
هائیر[۴۱۲]	آمینتس	نورایر[۴۱۳]
اپتائی[۴۱۴]	بلوکوس	وستام[۴۱۵]
ارسبون[۴۱۶]	بالوتورس[۴۱۷]	کار {۴۷}[۴۱۸]
اغون[۴۱۹]	لامپاریتس[۴۲۰]	گوراک[۴۲۱]

---

۴۰۱ - sur ، پیش از او بر پایه شایستگی و نه اصل و نژاد فرمان می راندند، زیرا همه آنها نیز از نسل ابراهیم بودند. آنگاه که او کنعانیان را نابود کرد، آنها به سمت تارسیس کشتیرانی کرده به آگراس رفتند. این امر از نوشته های نقش شده بر مجسمه های سرزمین آفریقاییان روشن می شود و تا کنون نیز بدین ترتیب وجود دارد: «ما فرمانروایان کنعانیان با فرار از یوشع دزد، برای اسکان به اینجا آمده ایم». کانیداس {۴۶} گرامی ما نیز در ارمنستان از تیره آنان است. و ما با بررسی خود دقیقا" پی بردیم که قوم گنتونی از اینان پیدا شده و راه و رسم این قوم نشان می دهد که کنعانی هستند.(موسی خورنی).

۴۰۲ - gotoniel

۴۰۳ - avovd

۴۰۴ - maskagheos

۴۰۵ - speros

۴۰۶ - hayk'ak' ، که در باره او می گویند که در زمان بلوکوس می زیست و در شورش نسنجیده ای که بر پا کرده بود کشته شد (ا. گ.).

۴۰۷ - gedeon (Gideon)

۴۰۸ - mamighos

۴۰۹ - amp'ak'

۴۱۰ - abimelek

۴۱۱ - tovgha یا تولا

۴۱۲ - hair

۴۱۳ - norayr

۴۱۴ - yeptayi یا eptayi

۴۱۵ - vst'am

۴۱۶ - esebon

۴۱۷ - baghotores یا balotores

۴۱۸ - k'ar

غابدون[۴۲۲]	سوساریس[۴۲۳]	هراند[۴۲۴]
سامپسون[۴۲۵]	لامباریس[۴۲۶]	انزاک[۴۲۷]
هلی[۴۲۸]	پانّیاس[۴۲۹]	گزاک[۴۳۰]
سموئیل[۴۳۱]	سوسارموس[۴۳۲]	هورو[۴۳۳]
شاوُل[۴۳۴]	میترئوس[۴۳۵]	زارمایر[۴۳۶]
داود و اخلافش[۴۳۷]	توتاموس[۴۳۸]	پرچ[۴۳۹]
	توتئوس[۴۴۰]	آربون[۴۴۱]
	تینوس[۴۴۲]	بازوک[۴۴۳]

---

[۴۱۹] - eghon یا elon

[۴۲۰] - ghamparit’es یا lamp’arites

[۴۲۱] - gorak’

[۴۲۲] - ghabdon یا labdon

[۴۲۳] - susari

[۴۲۴] - hrant’

[۴۲۵] - sampson یا samson

[۴۲۶] - lambaris یا ghambaris

[۴۲۷] - e’ndzak’

[۴۲۸] - heghi یا heli

[۴۲۹] - p’annias

[۴۳۰] - gzak’

[۴۳۱] - ارمنی samvel یا Samuel انگلیسی

[۴۳۲] - sosarmos

[۴۳۳] - horo

[۴۳۴] - ارمنی savugh، انگلیسی Saul

[۴۳۵] - mitr’eos

[۴۳۶] - zarmayr او از جانب توتاموس به عنوان معاون همراه سپاه اتیوپیایی پریاموس فرستاده شد و به دست دلاوران هلنی کشته شد(خورنی)

[۴۳۷] - davit

[۴۳۸] - t’evt’amos

[۴۳۹] - p’ertch

[۴۴۰] - t’evt’eos

[۴۴۱] - arbun

[۴۴۲] - tinevs

[۴۴۳] - bazuk’

درکیوغوس[۴۴۴] هوی[۴۴۵]
اوپالموس[۴۴۶] هوساک[۴۴۷]
لاوستینس[۴۴۸] کایپاک[۴۴۹]
پریتیادس[۴۵۰] اسکایوردی[۴۵۱]
اپراتیوس[۴۵۲]
پراتینیس[۴۵۳]
آکرازانیس[۴۵۴]
سارداناپال[۴۵۵]

۲۰
درباره آرا آرایان و اینکه آنوشاوان[۴۵۶] سوسانور[۴۵۷] فرزند او بود

شامیرام در زمان حیاتش فرزند آرا را که از همسر عزیزش نوارت[۴۵۸] زاده شده و هنگام مرگ آرا بچه ای دوازده ساله بود به علت عشقی که نسبت به آرای زیبارو داشت، آرا نامیده قلبا" به او اطمینـان

---

۴۴۴ - der'k'iughos یا der'k'iulos
۴۴۵ - hoy
۴۴۶ - yevp'aghmos یا evpalmos
۴۴۷ - husak'
۴۴۸ - ghavostenis یا lavostenis
۴۴۹ - k'ayp'ak'
۴۵۰ - p'erit'iades
۴۵۱ - sk'ayordi
۴۵۲ - op'rat'ios
۴۵۳ - p'rat'inis
۴۵۴ - ak'razanis
۴۵۵ - sardanapaghos یا sardanapalos
۴۵۶ - anushavan معادل انوشیروان فارسی. (ا. گ.).
۴۵۷ - sosanver از واژه sos(i) به معنی درخت آزاد و چنار وnver به معنی داده، هدیه، وقف تشکیل می شـود (ا. گ.).
۴۵۸ - nvart

کرد و وی را فرمانروای کشورمان تعیین نمود و چنانکه می گویند او در جنگ همراه شامیرام مرد[۴۵۹].

و اما (مارآباس) داستان را چنین ادامه می دهد؛ آرا آرایان همراه شامیرام در جنگ می میرد در حالیکه فرزند مذکری بنام آنوشاوان سوسانور که بسیار فعال و سخنور بود از خود به جای می گذارد، زیرا مطابق آئین پرستش خود را وقف درختان چنار آرمناک واقع در آرماویر کرده بودکه با توجه به خش خش برگها، نیرو و جهت باد را شناخته در کشور ارمن نیز پیشگویی را آموختند و مدتی طولانی به این کار می پرداختند.

این آنوشاوان با بی احترامی فراوان از سوی زامسس در دربار مدتی طولانی رنج می برد، سپس با کسب کمک خویشاوندان، نخست بخشی از کشورمان را برای اداره به صورت خراجگزار ولی بعدها سراسر کشور را نیز به چنگ آورد.

اگر ما در باره تمام کارها و تواریخ افراد یاد شده در این فصل چنانکه شایسته بود می پرداختیم، حجم کتاب بیش از اندازه زیاد می شد.

۲۱

در ایـن باره که بارویر[۴۶۰] فرزند اسکایوردی برای نخستین بار در ارمنستان پادشاهی می کند و واربـاکس[۴۶۱] مادی را بـرای ربـودن پادشاهی از دست سارداناپال یاری می دهد

با صرف نظر از وقایع نه چندان مهم، آنچه را که اجتناب ناپذیر است، بگوییم. بخشی از این ها در زمان پادشاهی آشوریان روی داده بخشی نیز پس از شامیرام یا نینوس، اما بارویر ما معاصر سارداناپال بود. او برای بر انداختن پادشاهی سارداناپال کمک کمی به وارباکس مادی نداده است.

اینک من بسیار شاد هستم و احساس خوشی بسیار می کنم زیرا به جاهایی می رسم که اخلاف پیشوای بومی ما به درجه پادشاهی می رسند. لذا شایسته است که ما در اینجا کاری بزرگ انجام داده سخنان بسیاری بنگاریم، زیرا افتخار یافتیم منابع آنان را در چهار کتاب حماسی نویسنده خبره و دانا ترین و پربارترین مولف در میان دانایان بخوانیم {۴۸}.

از آنجا که وارباکس زاده ماد و اهل نواحی نامعلوم مرزی این کشور بسیار نیرومند بود و در زندگی بسیار ریاکار و در جنگها جسور، با آگاهی از سرشت نامردانه و کاهلی و هوسرانی و

---

۴۵۹ - خورنی فعل "مرد" را به کار می برد و نه "کشته شد". (ا. گ.).

۴۶۰ - p'aruyr یا baruyr

۴۶۱ - varbak'es

شهوترانی تونوس کونکوغروس[۴۶۲]، با رفتار محبت آمیز و سخاوتمندانه خود چنان مردان شایسته و دلاوری را به گروه یارانش می افزود که حکومت جهانگستر آشور در آن زمان به دست آنان، توانمندانه و استوار اداره می شد؛ سردار دلیر ما، برویر را نیز با قول شکوه و جلال پادشاهی به سوی خود جلب می کند و گروه های بزرگی از دلاوران را نیز که در استعمال نیزه، کمان و شمشیر ورزیدگی بسیار داشتند گرد می آورد. بدین سان با تصرف پادشاهی ساردانایال، آشور و نینوا را به چنگ آورده با گذاردن گماشتگانی بر آشور پادشاهی را به ماد منتقل می کند.

اما اینکه این مطلب در نزد دیگران به گونه ای دیگر تعریف می شود، تعجب مکن. زیرا چنانکه ما در فصول نخست (کتاب) خود، پیشینیان کهن ما را به خاطر کارها و سلایق تهی از دانش دوستی شان نکوهش نمودیم، همین امر در اینجا نیز صادق است. زیرا هر آنچه که از جانب پدر نبوکدنصر[۴۶۳] انجام گرفته به دست یادنامه نگارانشان به رشته تحریر کشیده شده اند؛ اما افراد ما از آنجا که چنین نیندیشیدند (کارهایشان) در پایان ذکر شد. ولی اگر بپرسی که ما نام پیشینیان خود و نیز کارهای دیگران را از کجا می دانیم پاسخ خواهیم داد؛ از دیوانهای قدیمی کلدانیان، آسوریان و پارسیان، زیرا نیاکان ما کارگزاران آنان بودند و به عنوان گماشتگان و فرمانروایان بزرگ از طرف ایشان به سرپرستی کشور ما گمارده شده بود، از این رو نام ها و کارهای اینان وارد کتابهای درباری شده است.

۲۲
سلسله پادشاهان ما و شمارش آنان از پدر به فرزند

اکنون من به برشمردن افراد و به ویژه پادشاهانمان تا (استقرار) حکومت پارتیان خواهم پرداخت. زیرا در میان پادشاهان ما، این مردم به عنوان بومیان، همخونان و خویشاوندان اصلی، برایم محبوب هستند. من بسیار مشتاق بودم ظهور ناجی[۴۶۴] و رهایی من،در آن زمان روی می داد و ای کاش من در زمان آنان به دنیا می آمدم و با دولت آنان شادمان گردیده از مخاطرات کنونی می رستم. لیکن این فرصت و شاید هم موقعیت بسیار زود از دست ما رفت اما من اکنون در دوران پادشاهی بیگانگان[۴۶۵] زندگی می کنم و سلسله پادشاهان ما را همراه آنان یادآور می شود زیرا تاجداران اصلی سرزمین ما مردانی هستند که نامشان را در زیر می آورم.

---

[۴۶۲] - tonos-k'onk'ogher'os یا همان ساردانایال. (ا. گ.).

[۴۶۳] - ارمنی nabugodonosor یا بخت النصر Nebuchadrezzar شاه بابل (۶۰۵-۵۶۲ پ.م.) (ا. گ.).

[۴۶۴] - اشاره به عیسی مسیح. (ا. گ.).

[۴۶۵] - بیگانگان (ot'arat's) دلالت بر فرمانروایی سلسله ساسانی دارد که پس از سقوط حکومت اشکانی ارمنی در ۴۲۸م. زمام امور را در دست گرفتند. (ا. گ.).

و اینکه ملت ما در آن دوران واقعا" دارای پادشاهی بوده است، در این باره ارمیاء نبی نیز با دعوت به جنگ در برابر بابل در رسالت خود گواهی می دهد[۴۶۶]: «او می گوید، به پادشاهی آیرارات و هنگ آسکاناز[۴۶۷] فرمان ده». این خود گواهی است که ما در آن زمان پادشاهی داشته ایم. لیکن ما فهرست (پادشاهانان) را تنظیم نموده پادشاهان ماد را نیز در کنار آن قرار می دهیم.

نخستین پادشاه ماد	*و اما نخستین پادشاه ما که به دست وارباکس مادی تاجگذاری کرد*
وارباکس	**بارویر، فرزند اسکایوردی**
مداکیس[۴۶۸]	**هراچیا[۴۶۹]**
سوسارموس[۴۷۰]	**پارناواز[۴۷۱]**
آرتیکاس[۴۷۲]	**پاچویچ[۴۷۳]**
دئوکیس[۴۷۴]	**کورناک[۴۷۵]**

[۴۶۶] -«امت ها را به ضّد او حاضر سازید و ممالک آراراط و مِنّی و آشکناز را بر وی جمع کنید». کتاب ارمیاء نبی، باب ۵۱ آیه ۲۷. (ا. گ.).

[۴۶۷] - ask'anaz یا اشکناز. (ا. گ.).

[۴۶۸] - modak'is

[۴۶۹] - هراچیا hrachia نام مذکر ارمنی است که از ترکیب hur + achk بدست آمده (به معنی دارنده چشمان آتشین، زیرا hur= آتش و achk= چشمان،چشم) شباهت آن با نام frachya در زند اتفاقی است. این از نامهایی است که خورنی تنها یک بار به کار می برد بار دیگر در اواسط سده نوزدهم به کار رفت و پس از آن کاربرد آن معمول گردید. خورنی در مورد او چنین توضیح می دهد: او بیشتر به این علت هراچیا نامیده می شود که دارای صورتی روشن و چشمانی درخشان بود. می گویند که شاه بابلیان، نبوکدنصر که یهودیان را به اسارت کشید در زمان او می زیست. نیز می گویندکه وی اسیری شامبات نام را از سردستگان عبرانیان، از نبوکدنصر خواست و او را با احترامی فراوان در کشورمان اسکان داد. مورخ می گوید که قوم باگراتونیان از او ناشی گردید و این امر تصدیق شده است. ولی اینکه پادشاهان ما چه تلاشهایی به کار گرفتند تا آنان را راضی به پرستش بتان ما نمایند و اینکه چند تن از ایشان و چه کسانی زندگی خود را با خداپرستی به پایان بردند، ما متعاقبا" در این باره سخن خواهیم گفت. زیرا چند نفر از مردمان غیر معتمد{۵۲} به گمان خود و نه به صحت می گویند که گویا قوم تاجگذار باگراتونیان از هایک ناشی شده، لذا من می گویم که چنین سخنان ابلهانه را باور مکن زیرا هیچکونه دلیل یا ردپایی در این سخنان موجود نیست تا صحت آنان را نشان دهد. زیرا در باره هایک و امثال او به گونه ای نامرتب و آشفته و با لکنت زبان سخن می گویند. ولی بدان که نام سمبات که باگراتونیان اغلب برای فرزندانشان بر می گزینند، در واقع همان شامبات به زبان کهن عبری است. (ا. گ.).

[۴۷۰] - sosarmos

[۴۷۱] - p'arnavaz

[۴۷۲] - ar't'ikas

[۴۷۳] - p'atchuytch

[۴۷۴] - deovk'is

[۴۷۵] - k'or'nak'

پراوُرتیس[۴۷۶] **پاوُس {۵۰}**
کواکسارس[۴۷۷] **هایکاک[۴۷۸] دیگر**
آژداهاک[۴۷۹] **یرواند ساکاواکیاتس[۴۸۰]**
تیگران[۴۸۱]

از آنجا که من احتمال می دهم یرواند و تیگران اخیر چنانچه انتظار می رود {۵۱} با نام اینان اشتهار یافته و چون زمان زیادی نگذشته است، از این رو امکان دارد کسی این نام ها را به یاد داشته باشد.

۲۳
در باره سنکریم[۴۸۲] و اینکه آرزرونیان[۴۸۳] گنونیان[۴۸۴] و بدشخ[۴۸۵] آغزنیک[۴۸۶]

---

[۴۷۶] - pravort'is

[۴۷۷] - k'vaksares

[۴۷۸] - hayk'ak'

[۴۷۹] - azhdahak'

[۴۸۰] - yervand- sak'avak'iats ساکاواکیاتس ساکاو(=کوتاه،کم) + کیاتس (زندگی کرده، مانده) به معنی کسی که عمر کوتاه داشته است. (ا. گ.).

[۴۸۱] - t'ik'ran

[۴۸۲] - senekerim یا senakherib یا سانخیرف، پادشاه آشور (۷۰۵=۶۸۰) پ.م.) جانشین سارگن دوم. (ا. گ.).

[۴۸۳] - ardse'runi یکی از خاندان های اشرافی (ناخارار) ارمنی در زمان باستان و سده های میانه که مقر استقرار آنان ناحیه آغباک 'aghbak ارمنستان باستان با مرکز آداماگرد 'adamak'ert بود. در گاهنامه پس از خاندان های باگراتونی و سیونی در مقام سوم جا داشتند. در سال ۹۰۸م. پادشاهی واسپوراکان را بنیان گذاشتند به نظر خورنی ساناسار فرزند سنکریم (سناخریب ۷۰۵- ۶۸۰پ.م.) پادشاه آشور پیشوای آنان به شمار می رود. اینان در سده چهارم میلادی سردمدار تمایلات ایرانی بودند. (ا. گ.).

[۴۸۴] - ge'nuni خاندان اشرافی ارمنی در زمان باستان و سده های میانه. سرزمین اصلی آنان ناحیه آربران arberan و بخش بزرگی از آغیویت 'ashiovit و آرچیشاکویت'artchishak'ovit بود. اینان در بسیاری از رویدادهای تاریخی ارمنستان شرکت داشتند. (ا. گ.).

[۴۸۵] - bdeshkh پهلوی bitakhsh (شاهزاده، نایب السلطنه، وزیر اعظم، نخست وزیر). در ارمنستان فرمانروایی اینان در نواحی مرزی برای نگهبانی از کشور متمرکز بود. در زمان حکومت سلسله های آرتاشسیان و اشکانیان ارمنی (سده دوم پ.م. تا سده پنجم میلادی) چهار فرمانروایی بدشخ (آغزنیک، سوفن، آنگغتون و گوگارک) وجود داشت که در واقع نوعی حکوت مرزبانی خود مختار بودند و در سال ۴۲۸ با از هم پاشی حکومت اشکانی ارمنستان از بین رفتند این واژه از ارمنی به صورت بیتقس وارد عربی شده است. (ا. گ.).

از تبار آنان هستند . نیز خاندان آنگغ[487] از تبار پاسکام[488] است

پیش از پرداختن به تیگران بزرگ نهمین پادشاه بومی ما که شخصی نیرومند ، نامدار و فاتح در ردیف دیگر جهانگشایان بود، باید آنچه را که برای حفظ سلسله و ترتیب تاریخ ما مورد نیاز است، تعریف کنیم. گویا ما سنکریم را به فراموشی سپرده ایم، زیرا کمی بیشتر یا کمتر از هشتاد سال پیش از پادشاهی نبوکدنصر، سنکریم پادشاه آشور بود، او که اورشلیم را در زمان حزقیا[489] پیشوای یهودیان محاصره نمود، فرزندانش آدراملک[490] و ساناسار[491] اورا کشتند و آنگاه به نزد ما گریختند[492].

اسکایوردی نیای دلیر ما یکی از آنان یعنی ساناسار را در نزدیکی مرزهای همین آشور در سمت جنوب غربی سرزمین ما اسکان داد. با فزونی و تکثیر، نسل او دامنه کوه موسوم به سیم[493] را پر کرد. اما مردان برجسته و سرکردگان آنان بعدها با اثبات وفاداری خود به پادشاهان ما به عنوان بدشخ {۵۳} این نواحی تعیین شدند. اما آرگاموزان[494] {۵۴}در قسمت جنوب شرقی همین مکان اقامت گزید. تاریخنگار می گوید که آرزرونیان و گنونیان از تبار آنان هستند. این بود دلیل آنکه ما سنکریم را یاد نمودیم.

لیکن همین تاریخنگار می گوید که خاندان آنگغ از تبار و نژاد پاسکام نوه هایک می باشند.

۲۴
در باره تیگران و اینکه از هر حیث چگونه بود

---

۴۸۶ - aghdze'nik یکی از استان های هایک (یا ارمنستان) بزرگ. در سنگ نبشته های بابلی و آشوری به صورت alzi و در میان اورارتوییان alzini یاد شده است. این استان در غرب دریاچه وان واقع بود و ۱۷۵۳۰ کیلومتر مربع وسعت داشت و دارای ۱۱ ناحیه بود. (ا. گ.).

۴۸۷ - angegh-t'un سرزمین و حکومت اشرافی ناخاراری در استان آغزنیک ارمنستان بزرگ. (ا. گ.).

۴۸۸ - p'askam

۴۸۹ - در ارمنی yezek'ia. (ا. گ.).

۴۹۰ - adramelek

۴۹۱ - sanasar

۴۹۲ - در کتاب اشعیاء نبی باب ۳۷ آیه ۳۸ چنین می خوانیم: « و واقع شد که چون او در خانه خدای خویش نسرُوک عبادت می کرد پسرانش آدرملک و شرآصر او را به شمشیر زدند و ایشان به زمین آراراط فرار کردند پسرش آسرحدون به جایش سلطنت نمود.». در ترجمه ارمنی اشعیا سرزمین آرارات (ararat'i yerk'ir) و در ترجمه انگلیسی سرزمین ارمنستان (land of Armenia) به کار رفته است. (ا. گ.).

۴۹۳ - sim

۴۹۴ - srgamozan

اینک به تیگران و کارهایش می پردازیم، زیرا او نیرومندترین و اندیشمندترین پادشاه ما و دلیرترین همه آنها بود. در برانداختن حکومت ماد به کوروش کمک نمود و بر یونانیان بارها چیره شده و نه چندان مدتی کوتاه آنان را فرمانبردار خود ساخت و مرزهای زیستگاه ما را وسعت بخشیده به دورترین نقاط مرزهای کهن زیستگاهمان رسانید؛ او مورد شک و حسد همه معاصران خود قرار گرفت اما چه خود و چه دوران او برای نسل آینده مطلوب و دلپسند است.

و کدام انسان واقعی است که منش دلاوری و اندیشمندی را دوست دارد و از یاد او شاد نمی شود و نمی کوشد انسانی چون او گردد؟ او رهبر شیرمردان گردید و با دلاوری خود باعث سرفرازی ملتمان شد و ما را که در زیر یوغ به سر می بردیم، یوغ گذار و مالیات خواه گردانید؛ ثروتهای زر، سیم، سنگهای گرانبها، پوشاک و بافتنی ها را به رنگهای گوناگون به ویژه برای مردان و زنان فزونی بخشید و به وسیله اینها افراد بسیار زشت به سان زیبایان جذاب در آمدند. اما زیبایان در مقایسه با آن زمان همانند خدایان گردیدند. جنگاوران پیاده تبدیل به سواره شدند، منجنیق داران کمانگیران موفقی شدند و جنگندگان با تازیانه به شمشیر و نیزه پیکاندار مسلح گردیدند، برهنگان {۵۵} به سپر و لباس آهنین مفتخر شدند و زمانی که آنان در جایی گرد هم می آمدند تنها وضع ظاهری، درخشش سلاح و جوشن آنان برای سرکوبی و گریز دشمنان کافی بود. او باعث آرامش و آبادانی شد و همه را از روغن و عسل فراوان برخوردار نمود.

این تیگران یرواندیان موبور با نوک موهای مجعد و رخساری گلگون، نگاهی شیرین، ساقهایی قوی، پاهایی زیبا، خوش اندام و چارشانه. در اغذیه و مشروب خواری پرهیزکار، در شادمانی ها خود دار، چیزهای بسیاری برای کشور ما به ارمغان آورد که باستانیان ما در باره وی توسط پاندیر[۴۹۵] آواز می خواندند و می گفتند که در امیال نفسانی نیز خوددار و مقید بود. اندیشمند و سخنوری مملو از تمام (صفاتی) که شایسته یک مرد است به شمار می رفت و در این کتاب چه چیزی برایم دلپذیرتر از اطاله ستایش و تاریخ مربوط به او وجود دارد. او با برخورداری از ترازویی عادل و برابرسنج، زندگی هر یک را با شاهین اندیشه خود توزین می کرد، به بهتران حسادت نمی ورزید و به زیردستان بی احترامی نمی کرد، بلکه بطور کلی می کوشید دامنه توجهاتش را شامل حال همه سازد {۵۶}.

او که در آغاز هم پیمان آژداهاک مادی بود، خواهرش تیگرانوهی را که آژداهاک به او دلبسته بود به ازدواج وی در آورد، زیرا (آژداهاک) فکر می کرد در سایه چنین پیوند خویشاوندی، علاقه ای استوار با تیگران حفظ کند و یا بدینوسیله به آسانی اورا خیانتکارانه بقتل رساند. زیرا هنگامی که یک پیشگویی غیر منتظر او را از آنچه که در آینده برایش رخ می داد آگاه ساخت ، ذهن او ملو از شک و تردید شد.

---

[۴۹۵] - pandir یا تنبور. (ا. گ.).

۲۵
در بـاره هـراس و شـک آژداهاک
به علت علاقه و پیوند موجود میان
کوروش و تیگران

علت این اندیشه های او، پیمان صمیمانه ای بود که کوروش به تیگران پیشنهاد کرد؛ بارهـا زمـانی که اژداهاک این امر را به یاد می آورد خواب از وی سلب مـی شـد و مـدام از رایزنـانش چنـین مـی پرسید: « پیوند دوستی میان پارسیان و ارمنیان را که چند بیور سپاهی در اختیار دارند با چـه تـدبیری باید گسست» و در حین این اندیشه های آشفته ، چنانکه تاریخنگار[۴۹۶] می گویـد، رویـدادهای آینـده در یک پیش بینی خواب بر وی آشکار می شوند:

۲۶
اینکه چگونه آژداهاک با غرق در شک وتردید،رویدادهای
آینـده خـود را در یـک خـواب شـگـفـت آور می بینـد

می گوید[۴۹۷]، در آن روزها پیوند کوروش و تیگران تهدید ناچیزی برای آژداهاک نبـود، از ایـن رو به علت تموجات شدید اندیشه ها، شب هنگام بر او چیزی ظاهر شد که در زمان بیداری نه به چـشم دیده و نه به گوش شنیده بود. لذا از خواب پریده دیگر به رسم معمول منتظر زمان مشورت نشد و بی درنگ در حالی که ساعات قابل توجهی از شب باقی مانده بـود رایزنـانش را پـیش خـود خوانـد و بـا رخساری غمگین با نگریستن به زمین، ناله ای از ژرفای قلب بـرآورد. وقتـی کـه ریزنـان علـت را مـی پرسند، او پاسخ را ساعتها به تعویق انداخته سرانجام با گریه و زاری، اسـرار و تردیـدها و نیـز خـواب خوفناک نهان در دلش را بازگو می کند:

«او می گوید، ای دوستان من، در خواب در کشوری ناشـناخته بـودم، در نزدیـک کـوهی کـه از زمین ارتفاع گرفته بود و به نظر می رسید قله اش شدیدا" با یخ پوشیده بـود و گـویی کـشور ارمنیـان بود و زمانی که من به آن کوه خیره می شدم زنی با لبـاس ارغـوانی و حجـاب آبـی رنـگ و چـشمان درشت با قامتی بلند و گونه های سرخ که به درد زایمان گرفتار بود بر من ظاهر شد. هنگامی کـه مـن به این پدیده نگاه می کردم و متحیر بودم ناگهـان آن زن سـه (بچـه) باقامـت و مـنش پهلوانـان کامـل

---

[۴۹۶] – منظور مارآباس کاتینا است. (ا. گ.).

[۴۹۷] – منظور مارآباس کاتینا است. (ا. گ.).

زایید. اولی سوار بر شیر به سمت غرب می تاخت، دومی سوار بر پلنگ به جانب شمال می رفت و اما سومی اژدهایی را افسار زده به قصد حمله به حکومت ما می تاخت.

در این خوابهای آشفته ناگاه دیدم بر بام کاخم ایستاده ام، بام او را مزین به فواره های متعدد و زیبا، خدایان تاجگذار ما را با رخساری سحرآمیز در آنجا ایستاده می دیدم و من همراه با شما با قربانی و کندر از آنان پذیرایی می کردیم. زمانی که ناگاه به بالا نگریستم، دیدم که آن مرد سوار بر اژدها توسط بالهای شاهین واقعی حمله کرده برای نابود کردن خدایان نزدیک می شد. اما من، آژداهاک، با میانجیگری این حمله را به جان خریدم و با پهلوان شگفت انگیز به ستیز پرداختم. در آغاز با زخمی کردن بدن های خود توسط پیکان نیزه ها، جوی خون به راه انداختیم و رخسار {۵۷} درخشان همچون آفتاب کاخ را دریای خون ساختیم. آنگاه با سلاح های دیگر مدت طولانی به جنگ ادامه دادیم.

با این حال، اطاله کلام چه سودی برایم دارد؟ زیرا سرانجام کار، نیستی من بود. از این بحران غرق عرق شدم و خواب از چشمانم پرید و دیگر زنده به نظر نمی رسیدم. زیرا تعبیر این خواب جز آن نیست که از سوی تیگران ارمنی شدیدا" باید مورد حمله واقع گردیم. ولی غیر از یاری خدایان، کدام یک از شما با سخن و کردار خود برای ما نیک بختی آرزو کرده به مشارکت در پادشاهی ما امید نمی بندد؟».

و با شنیدن پیشنهادهای بسیار سودمند رایزنان، با سپاسگزاری آنان را مورد احترام قرار داد.

۲۷
سخنان رایزنان، تدبیراندیشی او و اجرای بی درنگ آن

«آژداهاک می گوید، ای عزیزان، پس از شنیدن سخنان خردمندانه و حکیمانه، من هم آنچه را که پس از یاری خدایان سودمند می دانم بازگو خواهم کرد. زیرا برای آشنایی با دشمنان و مقاصد آنان هیچ چیز به این اندازه کارساز نیست که کسی با تظاهر به دوستی، خیانتکارانه در اندیشه مرگ شخصی باشد و ما امکان انجام این کار را نداریم، نه گنجهای بسیار و نه سخنان دروغین، بلکه تنها بدین روش که من در صدد اجرای آن هستم می توانیم به مقاصد خود برسیم و آن تدارک اندیشه دام گستری من برای خواهر او تیگرانوهی، زیباترین و عاقلترین زنان است. زیرا اینگونه خویشاوندی سببی با رفت و آمد آزادانه، امکانات گسترده ای برای توطئه چینی نهانی فراهم می سازد و سپس می توان یا با وعده گنج و مقام به نزدیکانش، دستور داد تا او را با شمشیر یا زهر به طور ناگهانی بکشند و یا نزدیکان و والیان او را توسط تطمیع از وی دور ساخته بدین طریق او را به صورت یک بچه ناتوان به چنگ آورد».

خویشاوندان این اندیشه را موثر یافته به اجرای آن اقدام کردند. (آژداهاک) با سپردن گنجی کلان به یکی از زایزنانش وی را با نامه ای (نزد تیگران) گسیل داشت. مضمون نامه به قرار زیر بود.

۲۸
نامه آژداهاک ؛ موافقت تیگران ، سپس فرستادن تیگرانوهی به ماد

«برادر عزیز، تو می دانی که در زندگی این جهان، خدایان چیزی مفیدتر از فزونی دوستان به ویژه دوستان توانمند و دانا به ما اعطا نکرده اند، زیرا در این صورت هیچ شورشی از خارج به درون راه نمی یابد و چنین رخ بدهد بی درنگ دفع خواهد شد و در داخل نیز تعقیب و سرکوب می شود زیرا چنین شرارتی از کسی بر نمی اید. اکنون من با مشاهده این سودمندی ناشی از دوستی ها، خواستار استواری و عمیق هر چه بیشتر علاق موجود میان ما شدم تا هر دو با امنیت یافتن از هر نظر، تمامیت و استواری حکومت هایمان را نگاه داریم. و اگر خواهرت تیگرانوهی، دوشیزه {۵۸} ارمنستان بزرگ را به ازدواج من درآوری و صلاح بدانی او ملکه ملکه ها گردد، این امر عملی خواهدشد. سلامت باش ای برادر عزیز و هم تاج من».

بدون اینکه سخنم را به درازا بکشم، باید بگویم که پیام آورنده ای می آید و امور مربوط به دوشیزه زیبا را عملی می سازد زیرا تیگران موافقت می کند و خواهرش تیگرانوهی را به ازدواج آژداهاک در می آورد. او بدون آگاهی از این توطئه چینی، خواهرش را به رسم پادشاهان، روانه می کند. آژداهاک پس از ازدواج (تیگرانوهی را) نه تنها به خاطر حیله پنهان در دل خود بلکه به علت زیبایی او، در میان زنانش برتر و سرور می گرداند، اگر چه در باطن مملو از نیرنگ و بدکاری بود.

۲۹
در باره آشکار شدن توطئه و آغاز جنگ و مرگ آژداهاک در این جنگ

پس از این، می گوید {۵۹} زمانی که آژداهاک تیگرانوهی را به همسری گرفت، هیچ کاری را در پادشاهی خود بدون پذیرش او انجام نمی داد و همه چیز را مطابق گفته او مرتب می ساخت و امر می کرد تا همه به رای او و فرمانبردار باشند. از آن پس با چنین اقداماتی کم کم به جلب ریاکارانه وی می پردازد. «او می گوید، تو نمی دانی که برادرت تیگران به تحریک زنش زاروهی[۴۹۸] به تو به

[۴۹۸] - zaruhi

عنوان بانوی آریائیان حسادت می ورزد. سرانجام این کار چه خواهد بود، اگر من بمیرم و سپس زاروهی بر آریائیان(بانو) گردد و جای الهه ها را نیز غصب کند؟، پس برای تو یکی از این دو انتخاب باقی می ماند، یا برادرت را دوست داشته باشی و نیستی مفتضحانه را برای آرائیان بپذیری یا با درک خیر و صلاح خود چیز مفیدی بیاندیشی و در باره رویدادهای آینده اندیشه کنی».

این نیرنگ پنهان چنین بود که اگر تیگرانوهی مطابق میل پارسی مادی عمل نمی کرد کشته می شد. اما زیباروی دوراندیش با پی بردن به این خیانت با سخنان دلنشین به آژداهاک پاسخ می دهد و توسط نزدیکانیش، شتابان برادرش را از این توطئه آگاه می سازد.

(آژداهاک) سپس دست به کار شده توسط پیام آورندگان (به تیگران پیشنهاد می کند) به منظور ملاقات دوستانه به محلی در مرز مشترک دو پادشاهی بیاید و گویا کار و مذاکرات مهمی وجود دارد که انجام آن ها توسط نامه یا هیئت اعزامی امکان پذیر نبود و تنها با ملاقات رو در رو مراد حاصل می شد. لیکن تیگران با آگاهی از مقاصد هیئت اعزامی هیچیک از اندیشه های آژداهاک را پنهان نگذاشت و از این رو هر آنچه را که در دل داشت توسط نامه ای به او اظهار کرد. بدین سان زمانی که نیرنگ آشکار گردید، دیگر به هیچ سخن و نیرنگی سرپوش گذاردن بر این شرارت امکان پذیر نبود و از این رو اوضاع خصمانه آشکارا وخیم تر شد.

پس پادشاه ارمن سپاهی از نواحی کپدوکیه و برگزیدگان گرجی و آلبانیایی[۴۹۹] و تمام برگزیدگان هایک بزرگ و کوچک گرد می آورد و با تمام قدرت به سمت مادیان می شتابد. خطری که آژداهاک را تهدید می کرد او را وادار کرد تا با جمعیتی نه چندان قلیل به جنگ این ارمنی برود. مخاصمه پنج ماه به درازا می کشد زیرا امکان عملکرد تند و قطعی سلب می شود زیرا تیگران در اندیشه خواهر عزیز خود (تیگرانوهی) بود. او می کوشید تا امکان یابد و تیگرانوهی را آزاد سازد. زمانی که این امر صورت می گیرد زمان جنگ نیز فرا می رسد.

نیزه دار دلاورم را ستایش می کنم که دارای عضوهای هم اندازه و متناسب و بسیار سازگار با یکدیگر و قامتی با زیبایی تمام و چابکی و نیرومندی بی همتا بود. و چرا سخنم را به درازا می کشم؟ در هنگام جنگ زره محکم آژداهاک را به سان آب شکافته، اورا با پیکان پهن نیزه اش به سیخ می کشد و با پس کشیدن دستش نیمی از ریه هایش را به همراه سلاح بیرون می آورد. ولی جنگ شگفت آوری بود زیرا در رویایی دلیران هیچیک بزودی تسلیم نمی شد، از این رو جنگ ساعاتی چند به درازا کشید تا اینکه مرگ آژداهاک کار را به پایان رساند. این رویداد نیک بختانه شکوهی نو برای تیگران به همراه آورد.

---

[۴۹۹] – آلبانیا یا آلان یا اران سرزمینی بود در شمال غربی ایران و مغرب دریای خزر در قفقاز که امروزه نام دروغین آذربایجان شوروی و جمهوری آذربایجان بر آن نهاده اند. ارمنیان آن را آغوانک ، پارسیان اران، تازیان ارآن و یونانیان آلبانیا می نامند. (ا. گ.).

۳۰
در باره فرستادن خواهرش تیگرانوهی به تیگراناگرد ، اسکان آنویش[۵۰۰] زن نخست آژداهاک و وضعیت اسیـران

نیز چنین گفته می شود که پس از پایان یافتن این کار (تیگران) خواهرش تیگرانوهی را با جمعی کثیر و شایسته پادشاهی به یک آبادی در ارمنستان که تیگران به نام خویش تیگرانـاگرد {۶۰} سـاخته بود، می فرستد و فرمان می دهد این نواحی در اختیار او قرارگیرد و چنانکه می گویند، طبقه اشرافی وستان {۶۱} در این خطه به عنوان خانواده پادشاهی از تبار او به شمار می رود.
اما آنویش زن نخست آژداهاک و دختران بسیاری از تبار او را همراه با نوجوانان و انبـوه اسـیران یعنی بیش از یک بیور انسان را (تیگران) در سوی شرقی کوه بزرگ[۵۰۱] تا مرزهای گوغتن اسکان می دهد. اینان عبارتند از: تامبات[۵۰۲]، وسکیوغا[۵۰۳]، داژگوینک[۵۰۴] و دستگردهای دیگـر سـاحل رودخانـه که ورانجونیک[۵۰۵] یکی از آنها می باشد تا روبروی دژ نخجوان[۵۰۶]، سه آبادی- خـرام[۵۰۷]، جوغـا[۵۰۸] و

---

[۵۰۰] - anuysh نام مونث، شکل زند 'a'nosha، پهلوی a'nosh (به معنـی مـرگ ناپـذیر) بعـدها مفهـوم آن دگرگون شده اکنون بویژه در زبان ارمنی"شیرین" معنی دارد و در میان ارمنیان بصورت anush (آنوش) بعنـوان نام زن بکار می رود (ا. گ.).
[۵۰۱] - منظور کوه آرارات است. (ا. گ.).
[۵۰۲] - t'ambat'
[۵۰۳] - vosk'iogha
[۵۰۴] - dazhguynk
[۵۰۵] - vranjunik
[۵۰۶] - خورنی به صورت nakh-tchavan یاد می کند. از شهرهای باستانی ارمنستان و اکنون مرکز جمهوری خود مختار نخجوان است. این شهر در ناحیه نخجوان در استان واسپوراکان ارمنستان بزرگ واقع بود. (در کنار رودخانه نخجوان)، طبق روایات کهن در سال ۳۶۶۹ پیش از میلاد توسط حضرت نوح بنا شده اسـت زیـرا پـس از توفـان بزرگ نوح و همراهانش نخست در آنجا از کشتی پیاده شده بودند زیرا این نام دارای دو بخش اسـت: نـخ = نـاخ (نخست) + ایجوان (محل پیاده شدن) یعنی نخستین محل پیاده شدن. یوسف فلاوی آن را آپواتریـون (بـه یونـانی یعنی محل پیاده شدن) یاد کرده است. (ا. گ.).
[۵۰۷] - khram
[۵۰۸] - jugha یا جلفا از شهرهای باستانی ارمنستان در کنار رود ارس. اکنون در جمهوری خود مختار نخجوان واقع است. (ا. گ.).

خورشاکونیک[۵۰۹] در سوی دیگر رود، سرتاسر دشت از اژداناکان[۵۱۰] تا همان دژ نخجوان را نیز به آنان واگدار می کند. ولی زنش آنویش یاد شده را بافرزندانش در انتهای فروریختگی کوه بزرگ در رفاه اسکان می دهد. می گویند، این فروریختگی در اثر یک زمین لرزه سهمگین پیش آمده؛ این را مردانی تعریف می کنند که به فرمان بطلمیوس {۶۲} سفرهای وسیعی انجام داده مکانهای اسکان مردمان و تا حدی نیز دریا و محلهای خالی از سکنه از منطقه حاره[۵۱۱] تا کیمیورون {۶۳} را با اسبریز اندازه گرفتند. خدمتکارانی نیز از همین مادها در اختیار آنویش می گذارد که اینان نیز در دامنه کوه اسکان یافتند.

این مطلب از آوازهای موزون {۶۴} نیز به راستی استنباط می شود و مردمان ناحیه انگورخیز گوغتن[۵۱۲] با رغبت نگهداری کرده اند؛ در این آوازها داستانهای منظومی در باره آرتاشس و فرزندانش بیان می شوند، تبار آژداهاک بطور استعاری یاد شده و آنها را اژدهازاده می نامند، زیرا آژداهاک به زبان ما به معنی اژدها است. بعلاوه (در این آوازها) می گویند که:

«به افتخار آرتاشس سفره ناهار چید آرگاوان[۵۱۳]
نیز توطئه چید برایش در دهلیز اژدران»

آنگاه می گویند:

«آرتاوازد[۵۱۴] فرزند دلیر آرتاشس[۵۱۵]
بهر کاخ جای کوچکی نیافت
هنگام بنای آرتاشاد[۵۱۶]

---

۵۰۹ - khorshak'unik
۵۱۰ - azhdanak'an
۵۱۱ - به ارمنی ayretsial حاره، گرم. (ا. گ.).
۵۱۲ - goghtn
۵۱۳ - argavan پیشوای تبار ناخاری موراتسان muratsan، یرواند دوم او را به قائم مقامی خود برگزید. در جنگ با آرتاشس، او را ترک نمود و به آرتاشس پیوست و پیشکش بسیار دریافت کرد. آرتاوازد پسر آرتاشس بر او حسد برد و وی را کشت در یکی از آوازهای مردمی او به عنوان معشوق ساتنیک معرفی شده. این نام شاید از are'javan زند باشد. (ا. گ.).
۵۱۴ - art'avazd نام مذکر ماخوذ از artavazdah پارسی باستان، ashavazdah زند، artavazd پهلوی، معنی اصلی آن «که قداست آن پایدار است». شکل artabaz نیز وجود دارد که پادشاه اشکانی بوده است. (ا. گ.).
۵۱۵ - artashes این نام از شکل پهلوی اشکانی artashas پهلوی ساسانی ardashir، artashir و غیره، در پارسی ardshir، وی بنیانگذار (۱۶۰-۱۸۹پ.م.) سلسله پادشاهی آرتاشسیان (۱م.-۱۸۹ پ.م.)بود. (ا. گ.).

گذشت و رفت و ساخت
ماراگرد[۵۱۷] را در ماد»

[«آرتاوازد فرزند دلیر آرتاشس،در زمان بنا شدن آرتاشاد، محل کوچکی برای ساختن کاخ پیدا نکرده می گویند گذشت و رفت، در ماد، ماراگرد را ساخت»] که در دشت موسوم به شارور[۵۱۸] واقع است. همچنین می گویند:

«بانو ساتنیک[۵۱۹] در حسرت آرزو می کرد
گیاه[۵۲۰] آرتاخور[۵۲۱] و جوانه[۵۲۲] تیتس[۵۲۳] را
از زیر بالین[۵۲۴] آرگاوان {۶۵}».

اکنون تو در اینجا دیگر در شگفت نمی مانی که چگونه مطالب درست را تعریف کردیم و داستان مبهم در باره اژدهایان را توضیح دادیم که بر فراز آزاد ماسیس {۶۶} زندگی می کنند.

۳۱
اینکه تبار او کدام است و چه قومهایی از اینان منشعب شدند

---

[۵۱۶] - 'art'ashat پایتخت باستانی ارمنستان در سده های دوم پ.م. تا سده پنجم میلادی. واقع در استان آیرارات (آرارات) ارمنستان بزرگ این شهر در زمان آرتاشس اول بر پایه یک آبادی از دوران اورارتو ساخته شده است (سالهای ۱۸۰ پ.م.). (ا. گ.).

[۵۱۷] - 'marak'ert متشکل از mar به معنی ماد، a میانوند و 'k'ert یعنی بنا شده. شهری است افسانه ای. (ا. گ.).

[۵۱۸] - sharur ناحیه ای در استان آیرارات ارمنستان بزرگ. دشت شارور در سمت شمال غرب کناره رود ارس در محل اتصال رود آرپا و ارس واقع بوده اکنون در جمهوری خود مختار نخجوان قرار دارد. (ا. گ.).

[۵۱۹] - 'satenik ظاهرا" مشابه نامهای مونث ارمنی است. (چون آرپنیک، وارسنیک و جز اینها). از این رو می توان آن را به دو بخش تقسیم نمود: sat (به معنی کهربا) و 'enik (پسوند نام ساز) . ساتنیک دختر پادشاه ارّان، زن آرتاشس و ملکه ارمنستان بود. (ا. گ.).

[۵۲۰] - **گیاه** در برابر واژه خاوارت 'khavart به کار رفته است. (ا. گ.).

[۵۲۱] - ar'takhur. به یادداشت شماره ۶۵ مالخاسیانتس نگاه کنید. (ا. گ.).

[۵۲۲] - **جوانه** در برابر واژه khavardsi به کار رفته است. (ا. گ.).

[۵۲۳] - t'its، در این باره به یادداشت شماره ۶۵ مالخاسیان نگاه کنید. (ا. گ.).

[۵۲۴] - **بالین** در برابر واژه bardz به کار رفته است. در این باره به یادداشت شماره ۶۵ مالخاسیانتس نگاه کنید. (ا. گ.).

چنانکه برای من تاریخنگار، روایت موثق در باره تیگران اول و اصلی و کارهایش دلنشین است، یاد کردن روایات مربوط به تیگران یروانـدیان و کارهـا و داستانهای مربـوط بـه او نیـز بایـد بـرای خواننده دلپذیر باشد. از این رو من دوست دارم بر پایه رتبه دلاوری، اینگونه برشمارم: هایک. آرام، تیگران، زیرا دلیران اخلاف دلیران هستند اما در باره کسانی که بین آنان بوده اند هر که هرگونه مـی خواهد بنامد. گفته ما از نظر اساطیر نیز درست است. آرامازدی[۵۲۵] وجود ندارد اما برای آنان که میـل دارند بشنوند آرامازد هـست، مـی گـویم کـه چهـار آرامـازد وجـود دارد کـه یکـی از آنهـا آرامـازد تاس {۶۷} می باشد. بدین سان بسیاری از افراد وجود دارند که نامشان تیگران است ولی او تنها و تنها هایک زاده ای است که آژداهاک را کشت و خانه و کاشانه وی و آنویش مادر اژدهایان را بـه دسـت آورد و کوروش را با کمال میل و خوشنودی به عنوان یار خود داشته حکومتهای مـاد و پـارس را بـه چنگ آورد.

فرزندان او عبارتند از باب، تیران، واهاگن {۶۸} ، که افسانه های کشورمان در باره وی چنین می گویند:

«آسمان درد زایمان می کشید، زمین درد زایمان می کشید،
دریای سرخ نیز درد زایمان می کشید،
درد زایمان در دریا
نی های سرخ فام را نیز فرا گرفته بود.

از درون نی دودی زبانه می کشید
از درون نی آتش بلند می شد
و از شعله بیرون می جهید
نو جوان زرین مو می دوید
موهای آتشین داشت
ریشی شعله ور
و چشمانی چو خورشید.».

ما با گوشهایمان شنیدیم که برخی ها چگونه آن را (به همراهی تنبور می خواندند. پـس از آن در آواز می گفتند که با چند اژدها جنگید و بر آنها پیروز شد و چیزهای بـسیار هماننـد بـا دلاوری هـای

[۵۲۵] - aramazd شکل ارمنی اهورامزدا است. (ا. گ.).

هرکول[۵۲۶] در باره او می خواندند. اما چنین نیز می گویند که او تبدیل به خدا شده بود و در گرجستان مجسمه ای به قامت او برپا کرده با نثار قربانیان آن را گرامی می دارند.

واهونیان[۵۲۷] از تبار او هستند. آراونیان[۵۲۸] از فرزند کهتر او آراوان[۵۲۹]پدید آمده اند. فرزند او آراون نام داشت و فرزند او نرسه[۵۳۰] و فرزند او زاره[۵۳۱] بود، اقوام موسوم به زارهاوانیان[۵۳۲] از تبار وی هستند. نخستین فرزند (زاره) آرموگ[۵۳۳]، فرزند وی نیز باگام[۵۳۴]، فرزند او واهان[۵۳۵]، فرزند او نیز واهه بود[۵۳۶]. وی با شورش در برابر اسکندر مقدونی به دست او می میرد.

از اینجا تا پادشاهی واغارشاک در ارمنستان، چیز موثقی برای گفتن برایت ندارم، زیرا در اثر رویداد شورشها و بلواها برای تصاحب کشور ما یکی پیش از دیگری اقدام می کرد. بدین علت نیز آرشاک بزرگ به آسانی وارد ارمنستان شده برادرش واغارشاک را بر تخت پادشاهی ارمنستان نشاند.

۳۲

اینکه نبرد ایلیاد {۶۹} در زمان توتاموس[۵۳۷] رخ دادو زارمایر[۵۳۸]

---

[۵۲۶] - هرکول، یونانی هرکولس و یا هراکلس محبوب ترین پهلوان افسانه ای یونان رومی که بخاطر زور فوق العاده و دلاوری هایش معروف است پسر زئوس و آلکمن (Alcmene). (ا. گ.).

[۵۲۷] - vahunian خاندان اشرافی ارمنی صاحب بخش غربی **تارون**، با مرکز آشتیشاد. آنان با ۱۰۰۰ سرباز در سپاه شاه شرکت می کردند. (ا. گ.).

[۵۲۸] - ar'avenian، خاندان اشرافی ارمنی. سرزمین موروثی آنان احتمالا" در شیراک استان آیرارات واقع بود. آنان با ۳۰۰ سرباز در سپاه شاه شرکت داشتند. (ا. گ.).

[۵۲۹] - ar'avan

[۵۳۰] - nerseh از شکل پهلوی nerseh، پارسی نرسی. (ا. گ.).

[۵۳۱]- zareh نام ایرانی، شکل پارسی zarah. (ا. گ.).

[۵۳۲] - zarehavan، خاندان اشرافی ارمنی صاحب منطقه هفتم از استان پارسکاهایک یعنی زارهاوان بودند. آنان با ۳۰۰ سرباز در سپاه شاه شرکت می کردند. (ا. گ.).

[۵۳۳] - armog

[۵۳۴] - bagam

[۵۳۵] - vahan مختصر شده vahagn و یا از واژه vahan ارمنی به معنی سپر. (ا. گ.).

[۵۳۶] - vahe، در پارسی باستان vahya،اوستایی vahyah (بهترین). (ا. گ.).

[۵۳۷] - Teutamos پادشاه آشور، بیستمین جانشین نینیاس که Tautanes نیز خوانده می شد. پادشاهی او همزمان با جنگ تروا بود و پریام مامورینی نزد وی فرستاد تا از او درجنگ با یونانیان یاری بخواهد. توتاموس درخواست او را پذیرفت و ده هزار سرباز حبشی، ده هزار تن از مردم شوش و دویست ارابه جنگی در اختیار او گذاشت. فرماندهی این قوا با ممنون (Memnon) پسر تیتونوس (Tithonos) بود و این در واقع تفسیری از افسانه ممنون است که به آن جنبه تاریخی داده شده. در ارمنی این نام به صورت t'evt'amos خوانده می شود. (ا. گ.).

[۵۳۸] - zarmayr نام مذکر ارمنی است. می توان دو بخش برای آن قائل شد. zarn (از فعل zarmanal به معنی در شگفت ماندن) و ayr(به معنی مَرد) که جمعا" به معنی "مرد شگفت انگیز" می باشد. این نام را خورنی به کار برده و در تاریخ بار دیگر تا سده ۱۹ یاد نشده است. (ا. گ.).

ما با سپاه کوچک حبشی[539] در آنجابود و در همان جا مرد

این دو (امر) است که به واسطه کنجکاوی تو باعث زحمت و نگرانی ما شده است، خلاصه گویی و تندگویی، آن هم شیوا و روشن چون سخنان افلاطونی، بری از دروغ، مملو از راستی و بدین سان یکباره از نخستین آدم تا روزگار تو را تعریف کنم. زیرا (خداوند) که همه چیز را آفرید، او که با یک نگرش و در یک چشم به هم زدن می توانست همه چیز را هستی بخشد، چینن نکرد، بلکه روزها و نظامی برای آفریدگان تعیین نمود، زیرا برخی آفریده روز نخست هستند، برخی نیز به روزهای دوم، سوم و روزهای بعد تعلق دارند. و بدین وسیله تعالیم روح القدس را به ما می آموزند تا چنین نظامی را حفظ کنیم. ولی ما آرزوی تو را بیرون از مرز کتاب مقدس می یابیم تا هر چیزی یکباره و به راستی برایت گفته شود. اما باید یا به تفصیل بنویسیم تا مطابق میل تو باشد و یا به اختصار که دلخواهت نخواهد بود. زیرا به علت شتاب تو ما چیزی در باره مقدونی[540] ننوشتیم و نه چیزی در باره نبرد ایلیاد در جای خود یاد کردیم و در اینجا می افزاییم. حال که تاریخ های مهم و شایسته ذکر را در پایان (کتاب نخست) می افزاییم و اینکه افزودن آنها در اینجا مناسب است یا خیر، نمی دانیم که نگارنده ای دانا یا بی استعداد تلقی خواهیم شد؟

و کدام یک از این سخنان باید پیشتر بیاید، در صورتی که گفته های هومر که داستان هایی در باره نبرد ایلیاد در زمان توتاموس پادشاه آشور هستند، مقدم نباشند. و زارمایر ما که فرمانبردار آشور بود و با مردان کمی به همراه سپاه حبشی به پریاموس[541] کمک کرد و با جراحت برداشتن از دلاوران هلنی در آنجا مرد ولی میل داشتم تا به دست آشیل[542] کشته می شد و نه به دست دلاوری دیگر.

«کتاب نخست نسب نامه بزرگان ارمن به پایان رسید»

---

[539] – یا اتیوپیایی، خورنی چنین نام می برد. (ا. گ.).

[540] – منظور اسکندر مقدونی است. (ا. گ.).

[541] – priam در ارمنی periamos یکی از پسران لائومدون و جوانتر از همه آنان. آوازه او بیشتر از آن جهت است که چنگ تروا در زمان او رخ داد، او در آن زمان پادشاهنی سالخورده و پیر بود. در ایلیاد هومر آگاهی مختصری از پریام پیش از جنگ تروا ذکر شده است. (ا. گ.).

[542] – Achille، آشیل، در ارمنی ashiles، پسر Pele'e پادشاه شهر Phthie در تسالی بود. از طرف پدر نسب به زئوس می رسانید و مادر او ربه النوع تتیس، دختر Oce'anos خدای اقیانوس بود. افسانه او یکی از غنی ترین و در عین حال قدیمیترین اساطیر یونانی است. تنظیم و انتشار ایلیاد موجب شهرت این داستان می باشد و موضوع آن تسخیر تروا نبوده بلکه خشم آشیل این حادثه را که در طی آن سپاهیان یونان نابود شدند به وجود آورد. (ا. گ.).

در باره آژداهاک بیوراسب

این چه علاقه ای است که به افسانه های پوچ و بی معنی آژداهاک بیوراسب {۷۰} داری، یا اینکه چرا ما را به خاطر افسانه های ناپرورده و ناپسند و به ویژه بی معنی پارسی به زحمت می اندازی، افسانه هایی چون نخستین نیکوکاری ناپسند او، خدمتگزاری دیوان برای وی، ناتوانی در غفلت از خطا و دروغ، بوسه زدن بر شانه ها و زاده شدن اژدهایان از آنجا، آنگاه گسترش شرارت، کشتن انسان به خاطر شکم. سپس بستن او با سیم های مسی به دست شخصی فریدن[۵۴۳] نام و بردن وی به کوهی موسوم به دمباوند[۵۴۴]؛ آنگاه خوابیدن فریدون در راه و کشان کشان برده شدن او به تپه به دست بیوراسب. بیدار شدن فریدون و بردن او به غاری و بستن وی و قرار دادن خویشتن به صورت مجسمه ای در برابر او که از آن هراسناک شده تابع زنجیر هایش گردد، از این رو نمی تواند خارج شود و دنیا را نابود سازد.

چه نیازی به این افسانه های دروغ داری یا اینکه چنین احادیث ساختگی بی معنی و بی خردانه به چه کار می آید؟

آیا اینها افسانه های روان و روشن یونانی هستند که استعارا" واقعیات درست را در دل خود داشته باشند؟ ولی تو به ما می گویی که به این بی محتوایی معنی و مفهوم و ناآراستگی، آرایش و زیبندگی ببخشیم. من عینا" برایت تکرار می کنم؛ چه نیازی به اینها داری؟ و این چه شوقی است که چیزهای ناپسند می خواهی که باعث زحمتی جدید برای ما می شود؟ ما این را به علت سن نوجوانی تو و ناشی از تمایلات خام و بی تجربه می دانیم. از این رو بگذار اینجا نیز میل تو را انجام داده باشیم و آرزویت را برآورده کنیم.

توضیح آنچه که در باره بیوراسب موثق است

اکنون گفتار افلاطون را عینا" بیان می دارم: « آیا برای دوستدار، مُن دیگری وجود دارد؟» زیرا که واقعا" کسی نیست. غیر از چیزهای ناممکن دیگر که برایت امکان ناپذیر ساختیم این را هم انجام می دهیم. زیرا آن روایات و اعمال ایشان را که ما می گوئیم و به واژه آنکه شنیدن آنها باعث ملالت ما می شد، امروز به دست خود می نگارم و به بی محتوایی آنان معنی و مفهوم می دهم و رویدادهای بسیار کهن و نامفهوم برای آنها را اینک توضیح می دهم تنها برای اینکه اینان باعث شادی و

[۵۴۳] - خورنی فریدون را به صورت he'ruden (هرودن) آورده است. (ا. گ.).

[۵۴۴] - خورنی کوه دماوند را به صورت de'mbave'nd آورده است. (ا. گ.).

سودمندی برای تو گردند. لیکن نفرت ما را نسبت به این گونه روایات بدان که نـه در کتـاب نخـست جا دادیم و نه حتی آنها را شایسته نگارش در کتاب آخر یافتیم، بلکـه مجـزا و جداگانـه، مـن اینگونـه آغاز می کنم.

آژداهاک بیوراسب، نیای آنان (پارسیان) معاصر نمرود است. زیرا زمانی که زبان ها بر پهنه گیتی گسترش یافتند، این امر به گونه ای آمیخته به هم و بـدون رهبـران صـورت نگرفـت بلکـه گـویی بـه عنایت و لطف خداوندی، رهبران و پیشوایان تعیین شده هر یک از آنان بـه فراخـور نظـم و قدرتـشان سامان خود را به ارث برد. و من نام اصلی این بیوراسب را کنتاورس پیوریدا[۵۴۵] می دانم کـه در یـک متن کلدانی یافته ام. او نه آنقدر به خاطر دلاوری که به علت توانمندی و ورزیـدگی اش زیـر فرمـان نمرود رهبری قومش را در دست داشت و می خواست نـشان دهـد کـه همـه بایـد از زنـدگی عمـومی برخوردار باشند؛ او می گفت که هیچکس نباید مالکیت خصوصی داشـته باشـد بلکـه همـه چیـز بایـد عمومی باشد. هر سخن و هر عمل او آشکار بود؛ هیچ چیز را مخفیانه نمی اندیشید، بلکه تمـام رازهـای پنهان دلش را به زبان می آورد؛ و تبیین می کرد که نزدیکان، چون روزها، شبها نیر نزد او آمد و شـد داشته باشند و به اصطلاح نیکوکاری ناپسند او همین امر است.

و چون در ستاره شناسی توانا بود می خواست شرارت را نیز به حد کمال بیـاموزد ولـی ایـن امـر برای او غیر ممکن بود، زیرا چنانکه در بالا یادآور شدیم، برای فریب مردم عادت داشت در نهان کار نکند، از این رو امکان فراگیری چنین شرارت کامل و افراطـی وجـود نداشـت، بـرای ایـن آمـوزش تدبیر تلخی می اندیشد، اینکه گویا درد سختی در شکم دارد و به هیچ وسیله ای شفا نمی پـذیرد مگـر توسط سخن و نام خوفناکی که هیچ کس بدون احـساس خطـر نمـی توانـد آنـرا بـشنود. و روان پلیـد کارآزموده که از آن شرارت تراوش می کرد، با گذاردن سر خود بر شانه هـای بیوراسـب در خانـه و میدان ها در گوش او نجوا می داد و فنون پلید به وی می آموخت. افسانه ها در باره او می گویند که بچه[۵۴۶] شیطان با خدمت به او امیالش را انجام می داد و بعدا" با دریافت پاداش به خـاطر آن، شـانه اش را می بوسید.

باری، رویش اژدها یا کلا" اژدها شدن بیوراسب که گفته می شود همین است. زیـرا او بـه قربـانی کردن مردمان بیشماری برای دیوها پرداخت. از این رو مردم از او متنفـر شـدند و بـرای سـرکوبی او هم داستان گشتند. وی به سوی کوه یاد شده گریخت. آنگاه که تعقیب او شدت یافت، گـروه همـراه وی از هم پاشید و متفرق شد؛ تعقیب کنندگان با این رویداد ترغیب شـده چنـد روز در آن مکـان بـه استراحت پرداختند. لیکن بیوراسب با گردآوری دوباره سپاه پراکنده خود ناگهان بر آنان می تـازد و

---

[۵۴۵] - K'ent'avros p'yur'ida یا Centaur Piurid اینکه خورنی پیوریدا را با بیوراسـب یکـسان دانـسته چگونه می توان توجیح کرد؟ زیرا بخش زیرین بدن Centaur همانند اسب بود حال آنکـه بیوراسـب بـه معنـی "دارنده ده هزار اسب" می باشد. (ا. گ.).

[۵۴۶] - خورنی واژه 'tchut (چوت) به معنی جوجه را به کار می برد. (ا. گ.).

زیان های بزرگی وارد می سازد. با این حال مردم پیروز می شوند و بیوراسب را وادار بـه گریـز مـی کنند. آنگاه آنان به او می رسند و در نزدیک کوه وی را می کشند و در یک چـاه و گـودال بـزرگ گوگردی می افکنند.

کتاب دوم

تاریخ میانه پیشینیان ما

۱

اینک با آغاز کتاب دوم خود برایت می نویسم که در کشور ما چه کارهای خاصی صورت گرفته اند و به ترتیب از پادشاهی اسکندر تا پادشاهی مرد دلاور و مقدس تیرداد بزرگ و کارهـای مملـو از دلاوری و بی باکی. حکمت و انتظام را که به دست هـر یـک از آنـان (بـا آغـاز) از پادشـاه آرشـاک پارسی و برادرش واغارشاک که به پادشاهی بر ما گماشت و از دیگر پادشاهان کـشور مـا کـه پـس از وی اخلاف او به شمار می روند و حکومت موروثی آرشاک که آرشاگونی نامیده شد، و هـر یـک از آنان به ترتیب جانشین پادشاه می گردید، لیکن دیگران و قومشان فزونی می یافتند، حکایت می کنم. با این حال آنچه را که برای ما ضروری است می نگارم و بقیه را باقی می گـذارم. زیـرا آنچـه کـه در باره مردمان دیگر از جانب بسیاری افراد گفته شده کافی است.

زمانی که اسکندر مقدونی فرزند فیلیپ و المپیادا، بیست و چهارمین نفر پس از آشـیل بـر سراسـر گیتی چیره گردید، خود می میرد لیکن حکومتش را برای افراد زیادی باقی گذارده وصیت می کنـد که حکومت همه آنان مقدونی نامیده شود. پس از آن سلوکیوس[۵۴۷] بر بابل پادشاهی کرد و حکومـت را از دیگران غصب نموده پارتیان[۵۴۸] را با جنگی بزرگ به اطاعت خـویش در آورد و بـدین علـت بـه نیکـانور[۵۴۹] (فـاتح) ملقـب گردیـد. وی پـس از سـی سـال زمامـداری، پادشـاهی را بـرای فرزنـدش آنتیوک[۵۵۰] که ملقب به سوتر بود به ارث گذاشت. او نـوزده سـال (پادشـاهی کـرد). آنتیوکـوس[۵۵۱]

---

[۵۴۷] - Seleucus یا سلوکوس سردار اسکندر مقدونی ملقب به نیکـاتور (Nikator) بـه معنـی فـاتح ۳۱۲-۲۸۰ پ.م.) پایه گذار سلسله سلوکی آسیا (پس از تصرف بابل در ۳۱۲-۳۱۱ پ.م.) بود. (ا. گ.).

[۵۴۸] - منظور خورنی از پارتیان شاید هندیان باشد که سلوکوس در سال ۳۰۴ پ.م. با آنان جنگید. شاید هم پارسیان مورد نظر باشند. (ا. گ.).

[۵۴۹] - Nik'anovr، نیکانور به معنی پیروز و فاتح نادرست است و این واژه در نزد چند تاریخنگار دیگر از جمله منابع یونانی به چشم می خورد. گونه درست آن nikator (پیروز، فاتح) است. (ا. گ.).

[۵۵۰] - Antiochus آنتیوخوس اول پادشاه سـلوکی ۲۸۱-۲۶۱ پ.م.) مـشهور بـه سـوتر (Soter منجـی) پـسر سلوکوس اول. (ا. گ.)

[۵۵۱] - آنتیوخوس دوم پادشاه سلوکی (۲۶۱-۲۴۶ پ.م.) مشهور به تئوس Theos (خدا). (ا. گ.).

ملقب به توس[۵۵۲] ده سال جانشین او گردید. لیکن پارتیان در سال یازدهم شورش می کنند و از زیر فرمان مقدونیان بیرون می آیند. بدین سان آرشاک دلاور[۵۵۳] به پادشاهی می از نژاد ابراهیم و از فرزندان کتورا[۵۵۴] بود و این سخن خداوند خطاب به ابراهیم جامه عمل می پوشد که: «از تو پادشاهان ملل زاده خواهند شد»[۵۵۵].

۲
پادشاهی آرشاک و فرزندانش؛ نبرد با مقدونیان و دوستی با رومیان

چنانکه گفتیم، شصت سال پس از مرگ اسکندر[۵۵۶]، آرشاک دلاور در شهری به نام بهل با مک {۷۱} در کشور کوشانیان[۵۵۷] بر پارتیان شاهی کرد. با جنگ های سخت و دشوار سرتاسر شرق را تصرف می کند و مقدونیان را نیز از بابل می راند. او آگاه می شود که رومیان نیرومند گشته بر سرتاسر غرب و دریا (حکومت می کنند) و معادن زر و سیم را از اسپانیائیان غصب کرده با پیروزی بر گالاتیان[۵۵۸] آنان و نیز پادشاهی آسیائیان را زیر فرمان خود در آورده اند. (از این رو آرشاک) با فرستادن سفیران خواستار هم پیمانی می شود تا (رومیان) به مقدونیان یاری ندهند، (و از جانب خود قول می دهد) سالانه صد آنکار[۵۵۹] تنها به عنوان هدیه و نه خراج بپردازد.

---

[۵۵۲] - tevos.

[۵۵۳] - حکومت آرشاک یا اشک در ۲۴۷(تا ۲۱۷ پ.م.) آغاز گردید. آگاهی خورنی در باره مرگ آنتیوخوس تئوس و آغاز حکومت آرشاک درست است اما مدت حکومت آنتیوخوس را بسیار کوتاه یاد کرده است. (ا. گ.).

[۵۵۴] - کتورا یا قطوره زن ابراهیم پس از مرگ سارا بود. (سفر پیدایش ۱-۲۵). (ا. گ.).

[۵۵۵] - «و ترا بسیار بارور نمایم و امت ها از تو پدید آورم و پادشاهان از تو به وجود آیند». سفر پیدایش ۶-۱۷. (ا. گ.).

[۵۵۶] - خورنی ۶۰= ۱۰ + ۱۹ + ۳۱ را در نظر دارد. در حالی که اگر آغاز پادشاهی آرشاک را سال ۲۴۷ پ.م. بدانیم (بنا به نظری دیگر ۲۵۰ پ.م.)، ۷۶ (و یا ۷۳) سال به دست خواهد آمد (از سال ۳۲۳). بنابر این خورنی تقریبا" سالهای میان سال مرگ اسکندر تا آغاز حکومت سلوکیان (۳۲۳ تا ۳۱۱) را حساب نکرده است. این نظریه نیز وجود دارد که آغاز حکومت سلوکی را ۳۲۲ و به قدرت رسیدن پارتیان را در ۲۶۰ می داند بنابراین فاصله ۶۰ سال به دست می آید. (ا. گ.).

[۵۵۷] - "سرزمین کوشان" اغلب در متون ارمنی به کارمی رود و به گونه ای مبهم به آسیای مرکزی دلالت دارد و گاهی کوشانیان با هون ها برابر می گردند. (ا. گ.).

[۵۵۸] - گالاتیان مردمان سرزمین گالاتیا در آسیای صغیر بودند که به سال ۲۵ پ.م. به تصرف رومیان در آمد . مرکز سرزمین آنان انکورا (یا آنقره، آنکارا) نام داشت. (ا. گ.).

[۵۵۹] - کانکار مقیاس وزنی برابر با ۴۵ کیلوگرم بود. تقریبا" معادل یک قنطار است. (ا. گ.).

بدین سال او سی و یک سال زمام امور را در دست داشت، پس از او فرزندش آرتاشس[۵۶۰] بیست و شش سال حکم می راند. آنگاه فرزند وی آرشاک که به کبیر ملقب است جانشین او می گردد[۵۶۱]؛ با دمتری و آنتیکونوس فرزند دمتری می جنگد که با سپاه مقدونی در بابل به او حمله می کند و در نبرد به اسارت در آمد؛ آرشاک او را دستگیر کرده با زنجیرهای آهنین به سرزمین پارتیان می برد؛ و بدین سبب ملقب به سیرپییندس {۷۲} می گردد[۵۶۲]، اما برادرش آنتیوکوس سیدیایی[۵۶۳] با آگاهی از رفتن آرشاک، سوریه[۵۶۴] را متصرف می شود، لیکن آرشاک همراه دوازده بیور سپاهی دگر بار باز می گردد؛ آنتیوکوس با گرفتاری سخت در فصل زمستان، در تنگه ای با او روبرو می شود و همراه سپاهیانش نابود می گردد و آرشاک بر یک سوم از گیتی دست می یابد. آنگونه که از (کتاب) چهارم تاریخ معتبر هرودوت {۷۳} بر می آید،جهان به سه بخش تقسیم شده و آنها را اروپا، لیبیا و آسیا می نامد که آرشاک آنرا به چنگ آورد.

۳
به پادشاهی رساندن واغارشاک
در ارمنستان

آنگاه برادرش واغارشاک را به پادشاهی ارمنستان می رساند و شمال و غرب را مرز وی تعیین میکند. او چنانکه در کتاب نخست یادآور شدیم مردی دلاور و اندیشمند بود و مستقلا" در سرزمین خود حاکم شد و تا آنجا که امکان پذیر بود در سرزمین ما نظام حکومتی استوار ساخت؛ ناخارار نشین هایی تعیین نمود و برای این ناخارارنشین ها از میان مردان شایسته پیشوایانی برگزید که از نسل نیای ما هایک و دیگران بودند.

---

[۵۶۰] - احتمالا" منظور خورنی اردوان برادر زاده آرشاک است که در مرز سده های سوم و دوم پیش از میلاد حکومت کرد. زیرا بعضی نویسندگان قدیم تیرداد اول برادر آرشاک را با او اشتباه کرده وقایع سلطنت او را به آرشاک نسبت داده اند. اردوان پسر تیرداد اول بود که (۲۱۴ تا ۱۹۶ پ.م. حکومت کرد و ظاهرا" خورنی تیرداد را به جای اشک اول فرض نموده است (که از سال ۲۴۷ تا ۲۱۴ پ.م. پادشاهی کرد. یعنی حدود ۳۳ سال). (ا. گ.).

[۵۶۱] - شاید منظور مهرداد اول باشد که از ۱۷۴ تا ۱۳۶ پ.م. حدود ۲۸ سال پادشاهی کرد. (ا. گ.).

[۵۶۲] - دمیتریوس دوم نیکاتور در سال ۱۴۱ اسیر شد (حکومتش ۱۴۶ تا ۱۲۵ پ.م.). (ا. گ.).

[۵۶۳] - آنتیوخوس هفتم (Antiochus VII Sidetes) یا آنتیوخوس سیدت پادشاه سلوکی (۱۲۹- ۱۳۸ پ.م.). (ا. گ.)

[۵۶۴] - خورنی به صورت آسوریک Asorik به کار می برد .سرزمین باستانی در خاور نزدیک، میان دریای مدیترانه و فینیقیه، میانرودان بابل، صحرای عربستان و یهودیه و کیلیکیه و کوماگن. تقریبا" مطابق با سرزمین آشور. کشور سوریه امروزی بخشی از آن را تشکیل می دهد. (ا. گ.).

پس از فرمانبردار ساختن مقدونیان، زمانی که جنگ پایان یافت، پارتی دلیر دست به انتظام و آبادانی زد؛ پیش از هر چیز نیکی های شامبات باگارات[۵۶۵] سردار دانا را که از یهودیان بود چنین پاداش داد که به طور موروثی صاحب مقام تاجگذاران آرشاگونیان باشند و چنین مقرر کرد که خاندان او به نام وی باگراتونی نامیده شود و اکنون ناخارارنشین بزرگ در کشورمان بشمار می رود. زیرا این باگارات نخستین کسی بود که پیش از جنگهای آرشاک دلاور در برابر مقدونیان زمانی که در دربار او به سر می برد داوطلبانه جان خویشتن را برای واغارشاک در طبق اخلاص نهاد. آنگاه در نواحی غربی (کشورمان) جایی که زبان ارمنی روان نبود او را والی و فرمانروای بیورها و هزاران نفر تعیین کرد.

اینک دگربار توجه خود را به واغارشاک معطوف ساخته جنگ او را در برابر پونتیان و نبرد پریوگیا و پیروزیش را روایت می کنیم.

۴
اینکه چگونه واغارشاک دلیران ارمنی را متحد ساخت و بر هم پیمانان مقدونی تاخت

پس از جنگ آرشاک در برابر مقدونیان زمانی که او بابل و (سرزمین های واقع در) سرزمین های شرق و غرب آشور را متصرف شد، واغارشاک نیز از آترپاتکان و سرزمین میانی ارمنستان، از مردان نامی و دلاور، باگارات یاد شده و دلیران زیر دست او، جوانان کناره دریا که نژاد گغام و کنعانیان بودند واز اخلاف شارا[۵۶۶] و گوشار[۵۶۷] و از نزدیکان آنها سیساکیان[۵۶۸] و کادمیان[۵۶۹] با نزدیکانش سپاهی گران گرد آورد و تقریبا" نیمی از سرزمین ما را تصرف کرد. او به کشور ما بالاتر از سرچشمه های متسامور[۵۷۰] و در ساحل یراسخ[۵۷۱] در نزدیک آراماویر[۵۷۲] که بلور [۵۷۳]نامیده می شود

---

[۵۶۵] - shambat'- bagarat'

[۵۶۶] - shara

[۵۶۷] - gushar

[۵۶۸] - sisak'ian

[۵۶۹] - k'admian

[۵۷۰] - medsamor متشکل از دو بخش meds(بزرگ) و mor(مرداب) میانوند a برای اتصال دو بخش به کار می رود. پس معنی این واژه مرداب بزرگ است. (ا. گ.).

[۵۷۱] - yeraskh یا رود ارس. این رود در ارمنی به صورت های یراسخ، آراکس و آراز، در منابع یونانی و رومی به صورت آراخس، آراخیس، در منابع پارسی و تازی و ترکی به صورت آراز، نهرآراز، رازرس در گرجی به گونه راخسی، آرزی و آرس به کار رفته است. خورنی نام یراسخ را ناشی از نام یراست نوه ارامائیس می داند (خورنی کتاب نخست باب ۱۲). آجاریان نام آراکس را منشعب از افعال کوفتن و زدن می داند، در زبان یونانی به معنی خروشیدن است و در روزگار باستان این نام را به خاطر خروشندگی رود به آن نهاده اند. (ا. گ.).

می رسد. روزهای زیاد قابل توجهی را در آنجا به سر می برد زیرا چنانکه باید گفت، از نظم و انتظام آگاهی نداشت.

و از آنجا، (سپاهیان را) از تمامی نواحی کشورمان متحد ساخته به مرزهای خاغتیک {۷۴} می رسد. زیرا لازیکاپونتوس[۵۷۴]، پریوگیا[۵۷۵]، ماژاک و دیگران با ناآگاهی از نبردهای آرشاک پیمان دوستانه استوار با حکومت مقدونیان را حفظ می کردند. بدین سان شخصی به نام مورپیوغیکس[۵۷۶] با اتحاد جناحهای یاد شده برای جنگ با واغارشاک آماده می شود. آنان در نزدیک تپه قله- سنگی مرتفع به یکدیگر می رسند که اکنون کولونیا نام دارد و به نزد یکدیگر آمده چند اسبریز از هم فاصله داشتند. آنگاه طرفین روزهای متمادی به استحکام سنگرهایشان پرداختند.

۵
نبرد مورپیوغیکس و مرگ او در اثر ضربه نیزه

چند روز پس از استحکام مواضع، طرفین نبرد را آغاز کردند و حمله از سوی ما انجام شد، مورپیوغیکس خواه ناخواه جبهه سپاهش را متشکل ساخت و با حمله جسورانه پیش تاخت. زیرا او مردی دلیر با اندام های بلند و متناسب بود و به تناسب بدنش نیروی شگرفی داشت و توسط برنج و آهن محفوظ و توسط محافظ های مسلح نخبه احاطه شده بود، لذا مردان دلیر و برگزیده کمی از سربازان واغارشاک را به زمین نمی غلتاند و نمی کوشید خود را به نزد پادشاه ارمنی که میان گروه بزرگ مسلح مستقر بود، برساند و با نزدیک شدن موفق به پرتاب نیزه ای شد زیرا دراز و قوی بود، بسان پرواز پرندگان تیز بال نیزه را پرتاب کرد. با این حال مردان دلیر و نامی از نسل های هایک و سنکریم آسورستان درنگ نکردند و به ضرب نیزه آن دلاور را به قتل رساندند و سپاهیانش را به گریز واداشتند؛ با جاری شدن جویهای خون، زمین را به سان سیل باران آبیاری کردند. آنگاه این سرزمین با تصرف به دست واغارشاک به آرامش رسید و خطری که از جانب مقدونی تهدید می کرد، برطرف شد.

---

[۵۷۲] - armavir شهری است در دشت آرارت کنار ارس که بنا به نظر خورنی (کتاب اول، باب ۱۲) آرامائیس به نام خود ساخته است. این شهر توسط آرگیشتی اول پادشاه سلسله ساردوریان یا آراراتیان (نامزد به اورارتو) (۷۸۶-۷۶۰ پ.م.) به نام آرگیشتی هینیلی یا آرگیشتی خینیلی بنا شده (۷۷۶ پ.م.) بعدها آرماویر نام یافته است و در ۱۸۹ پ.م. پایتخت آرتاشس نخست گردید. (ا. گ.).

[۵۷۳] - blur به معنی تپه. (ا. گ.).

[۵۷۴] - خورنی به صورت ghazika یاد می کند. (ا. گ.).

[۵۷۵] - یا فریجیه Phrygia. (ا. گ.).

[۵۷۶] - morpiughik'es یا مور پیولیکس ظاهرا" ناشناخته است. (ا. گ.).

۶
اینکه واغارشاک چگونه شمال و غرب کشورمان را سامان بخشید

واغارشاک پس از انجام این کارها نواحی ماژاک، پونتیان و یگریان {۷۵} را سر و سامان داده از دامنه کوههای پارخار[۵۷۷] و از میان تایک[۵۷۸] به سمت شمال، به محلهای پر جنگل، مرطوب، مه آلود و پر خزه می رود، این سرزمین را به نحوی سر و سامان می دهد و نواحی کوهستانی و گرمسیر را برای پادشاهیش متعادل می سازد {۷۶} و برای مواقعی که در تابستان به شمال برود، در آنجا اقامتگاههای ییلاقی می سازد. دو دشت هموار جنگلی را به رغم کوههایشان به دو ستورگاه و چند نخجیرگاه تبدیل کرده گرمی کوغ[۵۷۹] را توسط باغها و بوستانها تعدیل می کند. از آنجا که برای نگارش مطالبی مفصل و روشن در مورد این شخصیت عزیز احتیاط و وسواس فراوان دارم لذا بدون توجه به شیوه و سبک بیان، جاها را به درستی یاد کردم بگونه ای که پیوند دوستی با این شخص شگفت انگیز نگسلد.

او در اینجا قوم وحشی کوچ نشین را فراخواند. آنها در دشت شمالی و در دامنه کوه بزرگ فقفاز، در جلگه ها و دره های طویل و ژرفی که از سوی جنوبی کوه تا دهانه دشت بزرگ کشیده می شوند، زندگی می کردند[۵۸۰]. او به آنان توصیه می کند تا راهزنی را کنار گذاشته خیانت به مردمان را متوقف سازند و از فرمان و خراجگزاری دربار اطاعت نمایند تا دگربار آنان را ببیند و با نظامی زیبا، پیشوایان و فرمانروایانی برایشان تعیین کند لذا با گماشتن مردان و سرپرستان دانا از سوی خویش، آنان را رها می کند. اما خود، با آزاد ساختن انبوهی که از غرب گرد آمده بود، راهی نواحی پرعلف نزدیک سامان شارا[۵۸۱] می گردد که مردمان باستان آنجا را آنپایت[۵۸۲] یا باسیان علیا[۵۸۳] می خواندند اما

---

۵۷۷ - p'arxar نام روستایی در استان تایک ارمنستان بزرگ (هایک بزرگ) در ابتدا شهری بود که بعدها به روستایی ترک نشین تبدیل شد. (ا. گ.).

۵۷۸ - t'ayk یکی از استان های پانزده گانه ارمنستان بزرگ که کلا" در اختیار خاندان ناخاراری مامیکنیان قرار داشت. (ا. گ.).

۵۷۹ - k'ogh ناحیه ای در استان تایک ارمنستان بزرگ با دژی همنام. در همین جا بود که به سال ۷۸۹م. شاهزاده شاپوه آماتونی بر سپاه تازیان پیروز شد. (ا. گ.).

۵۸۰ - خورنی بارها به اقوام وحشی در شمال قفقاز اشاره دارد و در اینجا منظور او بلغارها هستند. (ا. گ.).

۵۸۱ - shara یکی از ۲۰ ناحیه استان آیرارات ارمنستان بزرگ، به نظر خورنی ناحیه و دشت شیراک از نام شارای پرخور اخذ شده است. به نظر ارمنی شناسان امروز، نام شیراک با قوم سومری سیراکیان ارتباط دارد. بر این ناحیه عمدتا" خاندان کامساراکان و سپس خانواده های ناخاراری دیماکسیان و ساهارونی چیره بودند. (ا. گ.).

بعدها به سبب مهاجرت ووند سردار {۷۷} بلغار[۵۸۴] که در آنجا اسکان یافت به نام او وانانـد[۵۸۵] نامیـده شد و تا کنون نیز روستاهای آنجا به نام برادران و بازماندگان او نام گفتند.

و اما زمانی که هوا رو به سردی نهاد و باد و بوران شدید وزیدن گرفت او از آنجا نقل مکان کرد و به دشت پهناور آمـد و در محلـی از سـاحل متـساموری[۵۸۶] اتـراق نمـود کـه رودخانـه بـزرگ[۵۸۷] بـا سرچشمه گرفتن از دریاچه شمال[۵۸۸] به پایین سرازیر شده به متساموری می پیوست. در اینجا با به نظـم در آوردن سپاهیان سرزمین ما و گماشتن سرپرستانی از جانب خـود، کلیـه بزرگـان را همـراه خـویش برداشته راهی نصیبین[۵۸۹] می شود.

۷
در باره سازمان پادشاهی، بنیانگذاری
ناخارار نشین ها و نحوه اداره آنها

این بخش بزرگ و مملو از رویدادهای تاریخی موثق و شایسته تعریف مفصل و شیوا اسـت. زیـرا مطالب زیادی در باره خاندان ها، اقوام، شهرها، روستاها، دستگردها و به طـور کلـی ترتیبـات و نظـام پادشاهی و نیز سپاهیان، سرداران، والیان نواحی و غیره وجود دارد.

اینک پیش از هر چیز، پادشاه خود، تاج و خاندانش را سامان می بخـشد و باگـارات نـام را کـه از نژاد یهود بود از همان ابتدا به خاطر فرمانبری از رای شاه و یاری دادن به وی، مورد ستایش قرار مـی دهد. همچنین به خاطر وفاداری و دلاوریش، لقب "رهبر قوم" یاد شده را به او اعطا کـرده اجـازه مـی

---

[۵۸۲] - 'anpayt به معنی "بی چوب" (an = بی +'payt = چوب). (ا. گ.).

[۵۸۳] - verin- basyan باسیان یا باسن ناحیه ای در استان آیرارات. در قدیم شامل ناحیه واناند نیز بود که بعدها به دست فئودالها به دو بخش واناند و باسن تقسیم شد. در اینجا خاندان ناخاراری وردونـی vorduni حکومـت مـی کردند که در سده چهارم به دست رقبای خود از میان رفتند. (ا. گ.).

[۵۸۴] - bulghar- ve'ghe'ndur- vund

[۵۸۵] - vanand یکی از نواحی استان آیرارات که با نواحی قارص و ساریقامیش کنونی برابر اسـت. دارای آب و هوای مطبوع بوده دارای زمستان های بسیار سرد می باشد. خانواده اشرافی همنام در اینجا فرمان می راند اما پس از سده هشتم به دست خاندان باگراتونی افتاد. در سال ۹۶۱ پادشاهی قارص و واناند به دست موشغ باگراتونی (بـرادر پادشاه آشوت سوم باگراتونی) بنیانگذاری شد. (ا. گ.).

[۵۸۶] - medsamori یا رودسیاه، یکی از رودهای روان در دشت آرارات. (ا. گ.).

[۵۸۷] - منظور رود ارس است. (ا. گ.).

[۵۸۸] - منظور دریاچه چلدر che'lde'r است. (ا. گ.).

[۵۸۹] - خورنی به صورت medsbin ذکر می کند (که شکل ارمنی آن است) و آن شهری بـود در بـین النهـرین (میانرودان) سر راه موصل به شام و میان این شهر و سنجار نه فرسخ راه بود. در زمان باسـتان پایتخـت حکومـت کوچک میگدونیا بود و در زمان تیگران بزرگ جزء قلمرو ارمنستان گردید. (ا. گ.).

دهد، تاج شاهی را بر سر پادشاه گذاشته به لقب تاجگذار و سپس اسبد {۷۹} مفتخر گردد و هنگام آمد و شد در دربار و خانه پادشاه موبندی با سه لایه مروارید ریز و بیشتر مزین به زر و گوهر بر خود داشته باشد.

دزرس {۸۰} از دودمان کنعانیان را به سرپرستی پوشاک گمارده نمی دانم به چه دلیل قوم او را گنتونی[۵۹۰] می نامد. اما مردانی دلیر و برگزیده نیزه دار و شمشیرزن را از قوم هایکازن خور[۵۹۱] به عنوان نگهبانان مسلح خویش منصوب می کند و مردی دلیرو نیکو به نام ماغخاز[۵۹۲] را به پیشوایی ناخارار نشین آنان می گمارد؛ لیکن همان نام نخست قوم را محفوظ می دارد {۸۱}. اما مسئولیت شکارگاههای دربار را به دات[۵۹۳] که از اولاد گارنیک[۵۹۴] و از تبار گغام[۵۹۵] بود می سپارد. او صاحب فرزندی شد به نام وارژ[۵۹۶] که قومش نیز به نام او نامگذاری گردید ولی این امر بعدها در زمان آرتاشس صورت پذیرفت. گاباغ[۵۹۷] نامی را به سرپرستی رمه های اسب می گمارد اما آبل[۵۹۸] را مسئول گاه ها۸۲} و انبارهای غله می کند؛ روستاهایی به آنان اهدا می کند به نام آنها هستند و ناخارار نشین های آبغیان[۵۹۹] و گابغیان[۶۰۰] نامیده می شوند.

---

۵۹۰ - ge'ntuni، خاندان ناخاراری ارمنی آنان ۳۰۰ سواره به سپاه پادشاه می دادند و مطابق گاهنامه ساهاک مقام ۲۱ را داشتند. سرزمین آنان ناحیه نیگ بود. (ا. گ.).

۵۹۱ - hayk'azn-khor

۵۹۲ - magh-khaz مأخوذ از واژه ماغخاز ارمنی به معنی سرپرست نگهبانان دربار. (ا. گ.) .

۵۹۳ - 'dat ماخوذ از واژه dat پهلوی به معنی داد، خراج، پیشکش، دهش. (ا. گ.).

۵۹۴ - 'gar'nik ماخوذ از واژه gar'n (گوسفند) به علاوه پسوند 'ik'. (ا. گ.).

۵۹۵ - gegham نگاه کنید به خورنی، کتاب نخست، باب ۵. (ا. گ.).

۵۹۶- varzh خورنی در کتاب دوم باب ۱۱ او را واراژ varazh و قومش را واراژنونیvarazhnuni می نامد. (ا. گ.)

۵۹۷ - gabagh

۵۹۸ - abel یا هابیل. (ا. گ.).

۵۹۹ - abeghian خاندان ناخاراری ارمنی، که در گاهنامه دربار (مطابق ساهاک پارتو) دو منصب به خود اختصاص می دادند (گاه ۲۷ و ۳۶). سپاه آنان متشکل از ۳۰۰ سواره نظام بود. آنان از سده چهارم میلادی موقعیت سیاسی خود را از دست دادند.سرزمین آنها آبغیانک واقع در استان آیرارات بود که در سنگ نبشته ساردوری دوم پادشاه سلسله آراراتیان (نامزد به اورارتو) به صورت آبیلیانیخی از آن یاد شده است. از نظر جغرافیایی در سمت چپ رود ارس قرار داشت، مرکز آنجا مژنگرد'me'zhe'nk'ert نامیده می شد. (ا. گ.).

۶۰۰ - gabeghian خاندان ناخاراری ارمنی، در گاهنامه درباری ساهاک پارتو مقام ۲۶ را داشتند آنها با ۳۰۰ سواره نظام در سپاه پادشاه شرکت می کرند. آنان تا سده نهم میلادی در منابع ذکر شده اند. سرزمین آنها گابغیانک واقع در استان آیرارات بود که با کاغزوان کنونی تطابق دارد. (ا. گ.).

اما آرزرونیان[۶۰۱] به نظر من {۸۳} نه آرزرونی که آرزیوونی[۶۰۲] هستند زیرا در نزد او(پادشاه) شاهین حمل می کردند. من بیهوده گویی های افسانه ای را که در هاداماگرد[۶۰۳] تعریف می کنند نادیده می گیرم، بر پایه آنها گویا باران و آفتاب مانع خوابیدن کودک شده پرنده ای بر روی کودک بی حال سایبان گردیده بود. گنونیان[۶۰۴] به نظر من گینیونی[۶۰۵] هستند که کار تهیه مشروبات شایسته پاشاه را در دست داشتند و شغل و نام آنان بطور شگفت انگیزی برابر شد زیرا آن که برای پادشاه از شرابهای خوشمزه و عالی مشروب تهیه می کرد نامش گین[۶۰۶] بود و واغارشاک با خوشنودی وی را در شمار خاندان های ناخاراری قرار می دهد و این دو خاندان آرزرونی و گنونی از اخلاف سنکریم هستند.

همچنین بگویم که اسپاندونیان[۶۰۷] را بر کشتارگاه ها سرپرست می نماید، اما هاوونیان[۶۰۸] را به عنوان بازبر و باز گیر تعیین می کند، زیرا در جنگل ها می زیستند و اگر مرا یاوه گو نشماری خواهم گفت، دزیوناکان[۶۰۹] را نیز که با پیشرفت خود صاحب مقام و منصب اشرافی و از نزدیکان پادشاهان شدند به عنوان نگهبانان زیستگاه تابستانی و برف بُران می گمارد.

---

[۶۰۱] - ardse'runi شرح آنان پیشتر آمده است. (ا. گ.).

[۶۰۲] - ardsivuni بخش اول ardsiv به معنی باز یا شاهین است. (ا. گ.).

[۶۰۳] - 'hadamak'ert، آداماگرد، شهری در استان واسپوراکان ارمنستان بزرگ مرکز قدیمی سیاسی و مذهبی خاندان آرزرونی، از سده ۱۱م. شکوه و جلال خود را بتدریج از دست داد و به روستا تبدیل شد. اکنون به نام باشکله معروف است. (ا. گ.)

[۶۰۴] - ge'nuni خاندان ناخاراری در روزگار باستان و سده های میانه در ارمنستان. در گاهنامه دربار مقام هفدهم و سپاهی از ۵۰۰ سواره نظام داشتند. سرزمین آنان نواحی آربران arveran و آغیوید'aghiovit بود. (ا. گ.).

[۶۰۵] - Giniuni. در ارمنی gini به معنی شراب است. (ا. گ.).

[۶۰۶] - gin

[۶۰۷] - Sp'anduni خاندان ناخاراری در ارمنستان. نام اینان از گونه مختصر شده اسپاندارات اخذ شده است که در میان خاندان کامسارکان رایج بود. لازم به یادآوری است که بخش نخست این نام sp'and به معنی کشتار، ذبح و قتل است و به نظر نیکوغایوس آدونتس آنها از اخلاف کامساراکان بودند. آنان دارای سپاه ۳۰۰ نفری بودند (سواره نظام) و گاه ۵۱ دربار به آنها تعلق داشت. (ا. گ.).

[۶۰۸] - havuni یا havnuni خاندان ناخاراری. صاحب سرزمین هاونونیک havnunik در استان آیرارات ارمنستان بزرگ. به نظر می رسد نام آنان با abaeni در الواح میخی زبان هوری دوران موسوم به آراراتیان یا اورارتو برابری می کند. اینان سپاه ۳۰۰ نفری داشته صاحب گاه ۵۵ در دربار بودند. قابل ذکر است که hav در ارمنی به معنی مرغ و ماکیان است. (ا. گ.)

[۶۰۹] - dzyunak'an خاندان ناخاراری در ارمنستان باستان. صاحب گاه ۴۳ در دربار . سرزمین آنان بنابه نظر آدونتس در دامنه های کوه آراکاتس و در همسایگی گنتونیان قرار داشت. سپاه آنان شامل ۳۰۰ نفر سواره نظام بود. شایان یادآوری است که دزیون dzyun در ارمنی به معنی برف است. (ا. گ.).

و در دربار چهار هنگ نگهبان هر یک متشکل از یک بیور مرد مسلح از همان نسل پادشاهان باستان تعیین می کند که از اصل نیای ما هایک بوده وستان[۶۱۰] اصلی نامیده مـی شـدند و گهگـاه روسـتاها و دستگردهایی را از پدرانشان به ارث می بردند. لیکن اخیرا" در زمـان پادشـاهان پارسـی، چنانکـه مـی شنویم، هنگهای دیگری تشکیل یافته و به وستان ملقب گشته اند. نمی دانم این امر به علـت زوال قـوم پیشین یا در اثر مقاومت و پایداری بود که این قوم را کنار نهـاده بـه جـای آن هنگهـای دیگـری بنـام درباری تعیین کردند؟ لیکن اولی بی شک از دودمان پادشاهان باستان بود چنانکه اکنون در گرجستان موجودند. و سپدسول[۶۱۱] نامیده می شـوند {۸۴}. همچنـین فرمـان مـی دهـد افـرادی از ایـن قـوم را خواجه نمایند، آنگاه هایر[۶۱۲] را {۸۵} که حکومتش از آتریاتکان تا چواش[۶۱۳] و نخجوان گسترده بود به سروری آنان می گمارد. ولی اینکه داستان او چگونه و کجا رخ داد محفوظ نیـست و مـن هـم نمـی دانم.

۸
تعیین نیابت سلطنت از دودمان
آژداهاک پادشاه ماد

پس از سر و سامان بخشیدن به خاندان پادشاهی، نیابت سلطنت را از قوم آژداهاک پادشاه مـاد بـر می گزیند که اکنون موراتسیان[۶۱۴] نامیده می شوند زیرا پیشوایان این قوم را نه سرور موراتسیان کـه سرور مادیان می نامند. کلیه روستاهایی را که ساکنانشان از ماد به اسارت گرفته بودند به وی واگـذار می کند اما از سوی شرق در سامان های پایانی ارمنی زبان دو والی با یک بیور مـرد از اقـوام خانـدان های کهن سیساکیان[۶۱۵] و اخلاف کادموس[۶۱۶] می گمـارد کـه نامهایـشان را در یکـی از بابهـای پیـشین کتابمان یادآور گشته ایم[۶۱۷].

---

[۶۱۰] - vostan در پهلوی ostan به معنی ملک سلطنتی و ایالت. در زمان پادشاهی اشکانی ارمنستان سرزمین متعلق به دربار و املاک ناخاراری بود .نیز به معنی پایتخت پادشاهی و شهر عمده و مرکزی نیز به کار رفتـه اسـت. در اینجا به معنی "از نسل و نژاد خاندان شاهی، اشرافی والامقام" استفاده شده است. (ا. گ.).

[۶۱۱] - sepedsul

[۶۱۲] - hayr

[۶۱۳] - tche'vash ناحیه ای در استان واسپوراکان که خودسرزمینی در حوالی دریاچه وان بود. (ا. گ.).

[۶۱۴] - muratsian خاندان ناخاراری ارمنستان کهن. معاصر پادشاهان یرواندونی (سده های ۳ و ۲ پ.م.) صـاحب سرزمین پهناوری در حوالی وادی رود ارس، نخجوان، نواحی ماد (استانی میان ارمنستان وایران). اینان صاحب گاه ۶۹ در دربار اشکانی بودند. در زمان اشکانیان ارمنی دارای سپاهی بالغ بر ۳۰۰ نفر سواره نظام بود. (ا. گ.).

[۶۱۵] - sisak'ian، سیساک طبق فهرست خورنی در این ترتیب قرار دارد: هایک، آرامانیاک، آرامایيس، آماسـيا، گغام، سیساک. (ا. گ.).

پس از آن (واغارشاک) آران[۶۱۸] را که مردی نامدار و هوشمند و بافراست بود (به عنوان مرزبان) سرزمین پر جمعیت و مشهور ناحیه شمال شرق در طول رود بزرگی که کور[۶۱۹] نامیده مـی شـود و از دشت بزرگ می گذرد، می گمارد. لیکن بدان که ما در کتاب نخست فرامـوش کـردیم ایـن دودمـان بزرگ و نامی یعنی قوم سیساک را ذکر نماییم که دشت آغوان[۶۲۰] و نواحی کوهستانی ایـن دشـت را از رود یراسخ [۶۲۱] تا دژ هناراگرد[۶۲۲] به ارث برد. این سرزمین نیز به علت اخلاق نیک او آغوانک نـام گرفت، زیرا به وی آغو[۶۲۳] می گفتند. و این آران نامـدار و دلیـر نیـز از نـسل (سیـساک) بـود کـه از جانب واغارشاک پارتی به عنوان مرزبان بیوربد[۶۲۴] تعیین گشت. می گویند کـه اوتیـان[۶۲۵] و شـاهزاده نشین های گاردمانیان[۶۲۶]، ساودیان[۶۲۷] و گارگاریان[۶۲۸] از فرزندان او پدید آمده اند.

---

۶۱۶ – کارموس از نوه های هایک و فرزند آرامانیاک. (ا. گ.).

۶۱۷ – نگاه کنید به کتاب نخست باب ۱۲.

۶۱۸ – خورنی نام سرزمین اران یا آلبانیا (در نواحی شرقی ارمنستان بزرگ مطابق با جمهوری کنونی "آذربایجان") را به مناسبت نام آران از نژاد هایک می داند. این سرزمین در زمان باستان میان رودهای خاچن و ترتو واقع بود. (ا. گ.)

۶۱۹ – کور یا کورا رودخانه مشهور قفقاز. (ا. گ.) .

۶۲۰ – آغوان یا آغوانک سرزمین ارّان یا آلبانیا است که امروزه به نادرستی جمهوری آذربایجان نامیده می شود. (ا. گ.)

۶۲۱ – رود ارس. (ا. گ.).

۶۲۲ – hnarak'ert' یا hunarak'ert' دژ و شهری در ساحل رود خرام در مرز میان ارمنستان بزرگ، ویرک و آلبانیا. (ا. گ.)

۶۲۳ – aghu در زبان ارمنی به معنی "نیک، دلپذیر" می باشد. (ا. گ.).

۶۲۴ – منظور خورنی از بیوربد (بیور پهلوی bevar =بسیار زیاد، پرجمعیت، ده هزار نفر. و بد، پهلـوی pat =بـد، سرور، بزرگ، رئیس) رئیس و بزرگ هزاران نفر یا جمعیت بسیار است. (ا. گ.).

۶۲۵ – ساکنان سرزمین اوتی یا اوتیک (ut'ik) استان دوازدهم ارمنستان بزرگ. (ا. گ.).

۶۲۶ – اهالی ناحیه گاردمان از استان اوتیک، نیز خاندان ناخاراری گاردمان صاحب گاه ۲۳ و سپاه یک هزار نفری. (ا. گ.)

۶۲۷ – dsavdian (dsavdiatsik) ساکنان ناحیه ساودک dsavdek یا zavdek (لاتین Zabdiccena) کـه از نواحی جنوبی ارمنستان بزرگ بود. این ناحیه در بین النهرین ارمن میان رود دجله و رشته کوه تور- آبدین قـرا داشت. اینان در گاهنامه های نرسس و ساهاک پارتو یاد نشده اند اما خورنی در ردیف ۱۸ از آنان یاد گرده است. سپاه آنان متشکل از هزار نفر سواره نظام بود. (ا. گ.).

۶۲۸ – gargar نام رودخانه ای است در ارمنستان و گارگاریان در وادی و اطراف این رود (دشت میلـی کنـونی) زندگی می کردند. (ا. گ.).

اما کوه متین[۶۲۹] یعنی کاندارک[۶۳۰] و نیمی از جاواخک[۶۳۱]، کوغب[۶۳۲]، دسوپ[۶۳۳]، دزور[۶۳۴] تا دژ هناراگرد را به طور موروثی به گوشار[۶۳۵] از اولاد شارا بخشید. واغارشاک همچنین، هایگازن[۶۳۶] را از اولاد گوشار به عنوان صاحب آشوتسک[۶۳۷] و سالار تاشیرک[۶۳۸] تعیین می کند و اما در برابر کوه قفقاز قوم بزرگ و مقتدر را به عنوان والی شمال می گمارد و نام سالارنشین را بدشخ گوگاریان[۶۳۹] می نهد که از نژاد مهرداد ناخارار داریوش بود و اسکندر[۶۴۰] وی را حاکم اسرای ایوریان[۶۴۱] می گرداند که ایشان را نابوگودونوسور[۶۴۲] آورده بود، چنانکه آبیودنوس {۸۶} نقل می کند: "نابوگودونوسور مقتدر از هرکول قوی تر بود؛ او سپاهی گردآوری کرده به کشور لیبیائیان و ایوریان می رسد و با پیروزی آنان را به اطاعت خویش در آورده بخشی را در سمت راست دریای پونتوس اسکان می دهد". ایوریا در غرب و مرز دور دست جهان وقع است. اما وردونی[۶۴۳] نامی را از نژاد هایک بر ناخارارنشین جلگه بزرگ باسن مستقر می کند.

اما تورک[۶۴۴] را که نسبتش به پاسکام[۶۴۵] نوه هایک می رسید، مردی زشت بلند قامت با ترکیبی خشن، بینی پهن، چشمان گود افتاده و چهره ای ستمگرانه را که به علت زشتی بسیار او را

---

[۶۲۹] - me'tin به معنی (تاریک) همان کوه های کارلکاراک است. اکنون نیز این نام در متنادزور me'tnadzor (دره تاریک) یا khavaradzor باقی است. (ا. گ.).

[۶۳۰] - k'andark واقع در استان گوگارک gugark. (ا. گ.).

[۶۳۱] - javaghk واقع در استان گوگارگ. (ا. گ.).

[۶۳۲] - k'oghb سومین ناحیه در استان گوگارک (ناحیه نویمبریان کنونی). (ا. گ.).

[۶۳۳] - dsop دومین ناحیه در استان گوگارک، ناحیه شولاور کنونی. (ا. گ.).

[۶۳۴] - dzor اولین ناحیه در استان گوگارک، ناحیه تومانیان کنونی. (ا. گ.).

[۶۳۵] - gushar

[۶۳۶] - hayk'azn نام مذکر به معنی "از نژاد هایک، هایک زاده". (ا. گ.).

[۶۳۷] - ashotsk ناحیه چهارم واقع در استان آیرارات، ناحیه غوکاسیان کنون. (ا. گ.).

[۶۳۸] - T'ashirk ناحیه چهارم واقع در استان گوگارک، منطبق با نواحی استپاناوان، کالینینو و جنوب تومانیان. (ا. گ.).

[۶۳۹] - بزرگ و سالار مردم گوگارک. (ا. گ.).

[۶۴۰] - منظور اسکندر مقدونی است. (ا. گ.).

[۶۴۱] - ایوریا = ایبریا. (ا. گ.).

[۶۴۲] - nabugodonosor یا بخت النصر یا نبوکدنصر (Nebuchadrezzar یا Nebuchadnezzar) شاه بابل (۶۰۵- ۵۶۲ پ.م.)

[۶۴۳] - vorduni خاندان ناخاراری که به نظر خورنی به ماناواز فرزند هایک منتسب هستند. سرزمین موروثی آنان ناحیه باسن basen در استان آیرارات واقع بود و واغارشاک پادشاه ارمنستان حقوق موروثی آنان را احیا نمود. سپاه آنان ۷۰۰ نفری بود. در گاهنامه ساهاک نامی از آنان نیست. (ا. گ.).

[۶۴۴] - t'ork

[۶۴۵] - p'askam

آنگغیا {۸۷} می نامیدند و از قدرت زیادی برخوردار بود، والی غرب مـی کنـد. قـوم او را بـه علـت زشتی چهره او دودمان آنگغ نامیدند. ولی اگر مایل باشی من هم در این باره دروغهای بی معنی و بـی جا تعریف خواهم کرد، همانگونه که پارسیان درباره رستم سگزی[۶۴۶] روایت می کننـد کـه بـه انـدازه صد و بیست پیل قدرت داشـت. سـرودهای مربـوط بـه قـدرت و دلاوری او حـاکی از مطالـب بـسیار ناشایست در مورد او هستند که نه شایسته سامسون، نه هرکول و نه سگزی {۸۸} هستند، زیرا در مورد او چنین سرود می خوانند که گویا به تختـه سـنگهای بـزرگ بـی شـکاف دسـت مـی زد و بـه نحـوی مطلوب شکافهای کوچک و بزرگ بر آنها پدید می آورد و با ناخنهایش آنها را تراشـیده تختـه هـایی می ساخت، با ناخنهای خود نیز بر روی آنها شاهین و چیزهای مانند آن نقـش مـی کـرد. او در سـاحل دریای پونتوس با کشتی های دشمنان روبرو شده به آنها می تازد؛ آنها نزدیک هشت اسبریز از دریای ژرف دور می شوند و می گویند که با ناکامی در رسیدن به آنان صخره های تپه مانند را بـر مـی دارد و از پس آنان پرت می کند. کشتی های نه چندان قلیلی در اثر تلاطـم آب غـرق مـی شـوند و امـواج ناشی از شکافته شدن آنها بقیه کشتی ها را فرسـنگ هـا[۶۴۷] دور مـی سـازند {۸۹}. آه، ایـن افـسانه ای اغراق آمیز و افسانه افسانه ها است. ولی چه می توان کرد زیرا مرد بسیار قوی سزاوار چنین روایاتی بود.

سپس (واغارشاک) ناخارانشین سوفن[۶۴۸] را در سرزمین موسوم به هایک[۶۴۹] چهارم مستقر سـاخت. همچنین ناخارانشین های آپاهونی[۶۵۰] و ماناوازیان[۶۵۱] و بزنونی[۶۵۲] را از نژاد همان هایک برقرار نمود و از میان ساکنان آنجا پیشگامان را یافته به کدخدایی و حکمرانی روستاها و مناطق گماشت و آنان را به نام روستاها و مناطق نامید.

---

[۶۴۶] – خورنی به صورت 'rost'am-sagtcik' یاد می کند. (ا. گ.).

[۶۴۷] – خورنی واژه me'ghon را به کار می برد که در یونانی milion و در لاتین به صورت mille (بـه معنـی هزار) می باشد. برابر مایل انگلیسی معادل ۱۶۰۹ متر. (ا. گ.).

[۶۴۸] – در ارمنی dsopk، آشوری sofan، لاتین sophanenae، استان دوم ارمنستان بزرگ. نیز مشهور به هایک چهارم (یا ارمنستان چهارم) و شامل پادشاهی سوفن. (ا. گ.).

[۶۴۹] – hayk

[۶۵۰] – ap'ahuni خاندان ناخاراری ارمنی که سرزمین شان آپاهونیک ناحیه چهاردهم استان توروبران بـود. دارای سپاه ۱۰۰۰ نفری و گاه ۱۱ و ۱۳ در دربار بودند. (ا. گ.).

[۶۵۱] – manavazian خاندان ناخاراری ارمنی که سرزمین شان هارک ناحیه نهم استان تـوروبران بـود (بـامرکز ماناوازا گرد). سپاه آنان شامل ۱۰۰۰ سوار بود. در گاهنامه ساهاک پارتو از آنان یاد نشده است اما خورنی آنهـا را در گاه ۲۷ قرار می دهد. (ا. گ.).

[۶۵۲] – be'znuni خاندان ناخاراری ارمنی صاحب سرزمین بزنونیک (ناحیه یازدهم از اسـتان تـوروبران ارمنـستان بزرگ). سپاهشان ۳۰۰۰ سوار داشت و صاحب گاه ۵۶ در گاهنامه ساهاک پارتو و گـاه ۲۸ در گاهنامـه خـورنی بودند. (ا. گ.).

با این حال مرد ستمگر سلاک[۶۵۳] را فراموش کردیم، در باره او بـه طـور دقیـق نمـی تـوانم سـخن بگویم که آیا از نژاد هایک بود و یا از افردی که پیش از او در کشورمان زندگی می کردند و درباره آنان داستانهایی نقل می کنند؛ در هر صورت او مرد دلیری بود. او را با مردانی قلیل برای نگاهبانی از کوه و شکار بز وحشی می گمارد. اینها سلکونیان[۶۵۴] نام گرفتند. میانداک {۹۰} برگشت ناپذیر را نیز به سروری کارهایی مانند همین امور می گمارد و مانداگونیان[۶۵۵] نیز از اخلاف او هستند.

او مردانی از فرزندان واهاگن را که داوطلب خدمت در پرستشگاهها بودند، یافت و آنان را بـسیار گرامـی داشـت و مقـام کـاهنی را بـه ایـشان سـپرد و در رده نخـست ناخاراهـا قـرار داده آنـان را واهونیان[۶۵۶] نامید. او پس از اینکه پی برد آراونیان[۶۵۷] و زارهاوانیـان[۶۵۸] از انـساب پادشـاهان نخـستین هستند آنان را در نواحی همنام مستقر ساخت.

و اما شاراشان[۶۵۹] را که از دودمان ساناسار[۶۶۰] بود، به عنوان بدشـخ اعظـم و والـی نـواحی جنـوب غربـی، در حـوالی مرزهـای آشـور در سـاحل رود دجلـه مـی گمـارد و آردزن و اطـرافش[۶۶۱]، کـوه تاورس[۶۶۲] که همان سیم[۶۶۳] است و سراسر کغسور {۹۱} را به او اعطاء می کند.

اما در موکس[۶۶۴] مردی را از همان ناحیه می یابد که راهزنان بسیاری تحت اختیـار خـود داشـت و برایش ناخارارنشینی تعیین می کند. کردوکیان[۶۶۵]، آندزواتسیان[۶۶۶] و آکـه ئیـان[۶۶۷] را نیـز در نـواحی

---

۶۵۳ - slak

۶۵۴ - se'lk'uni خاندان ناخاراری ارمنی صاحب سرزمین تارون، ناحیه سوم از استان توروبران. در دربار صـاحب گاه ۴۸ بودند و سپاهشان از ۳۰۰ سوار تشکیل می شد. (ا. گ.).

۶۵۵ - mandak'uni خاندان ناخاراری ارمنی صاحب سرزمین آرشامونیک ناحیه چهارم استان توروبران. صـاحب گاه ۴۸ و سپاه ۳۰۰ نفری بودند. (ا. گ.).

۶۵۶ - vahuni خاندان ناخاراری ارمنستان باستان. صاحب گاه هشتم دربار (مطابق فهرست ساهاک پارتو) با ۱۰۰۰ سوار در سپاه شاه شرکت می کردند. سرزمین ایشان بخش غربی تارون با مرکز آشتیشاد بود. (ا. گ.).

۶۵۷ - ar'avenian خاندان ناخاراری ارمنی، صاحب گاه ۵۲ (فهرست ساهاک) اینان با ۳۰۰ سـوار در سـپاه شـاه شرکت می کردند. سرزمین آنان احتمالا" در آیرارات و در شیراک بود. (ا. گ.).

۶۵۸ - zarehavanian خاندان ناخاراری ارمنستان باستان صاحب گاه ۴۵ (مطابق فهرست ساهاک پارتو) و دارای سپاه ۳۰۰ نفری. سرزمین موروثی ایشان زارهاوان Zarehavan (سلماس کنونی) ناحیه هفتم استان پارسـکاهایک در ارمنستان بزرگ بود. (ا. گ.).

۶۵۹ - sharashan

۶۶۰ - sanasar بنا به روایات فرزند سنکریم (یا سینا خریب Sennacherib) شاه آشـور (۷۰۵- ۶۸۱پ.م.) کـه پدر را کشت و به سرزمین آرارات پناه برد. (ا. گ.).

۶۶۱ - ardzn یعنی آغزنیک که یکی از چهار ناحیه و قلمرو بدشخ در ارمنستان بزرگ بود. (ا. گ.).

۶۶۲ - tavros

۶۶۳ - sim

۶۶۴ - mok's یـا mok'k یـا moks (اکـدی: mat mushk، لاتـین mokhoene، mokhoena، آشـوری bet moksaye) پنجمین استان از ۱۵ استان ارمنستان بزرگ، واقع در جنوب دریاچه وان. چنین پنداشته می شود

همنام مستقر می سازد. اما در باره رشتونیان[۶۶۸] و گوغتنیان[۶۶۹] روایتی شنیدم که آنها بدون تردید به خاندان سیساکان تعلق دارند. ولی نمی دانم آیا آن نواحی به نام مردمانشان نامیده شده اند یا ناخارارنشین ها به نام نواحی نامگذاری شده اند؟

پس از تمام اینها، در آرماویر پرستشگاهی بنا می کند و تندیس هایی برای خورشید، ماه و پیشینیانش برپا می سازد. واغارشاک از باگارات فرزند شامبات یهودی که تاجگذار و اسبد بود درخواست کرد و به او دستور داد مذهب یهود را فرو گذارده بتان را بپرسد، اما زمانی که او نپذیرفت پادشاه این امر را به میل و اراده او واگذار نمود.

پادشاه همچین دستور داد شهر شامیرام بازسازی گردد و در بسیاری جاهای دیگر شهر های پرجمعیت و روستاهای پرسکنه مشهور بنا کنند.

برای خاندان پادشاهی قوانینی وضع کرده ساعاتی را برای ورود و خروج، شور، خورد و خوراک و تفریح تعیین می نماید. رده های نظامی چون اول، دوم، سوم و غیره مشخص می کند و دو کاتب یادآوری کننده تعیین می کند یکی یادآوری کننده نیکی و دیگری یادآوری کننده انتقامجویی. به یادآوری کننده نیکی دستور می دهد تا در صورت خشمناک شدن یا صدور فرمانی ناحق، انساندوستی و حق را یادآوری کند. همچنین قضاتی را در دربار، شهرها و شهرکها می گمارد و دستور می دهد تا احترام و عزت شهرنشینان بیشتر از روستائیان باشد و اینکه روستائیان، شهرنشینان را چون شاهزادگان احترام گذارند ولی شهرنشینان نیز در نزد روستائیان متکبر نشوند بلکه برای یک زندگی بی آلایش و خالی از رشک و حسد که پایه زندگی توام با آبادانی و آرامش را تشکیل می دهد، برادرانه سلوک کنند و چیزهای دیگر از این دست.

که از نام قوم موکسیان ارمنستان باستان مشتق شده باشد. در گاهنامه ساهاک پارتو خاندان ناخاراری موکس در جای ششم قرار دارد . اینان دارای سپاه یک هزار نفری بودند و از سده چهارم میلادی حوزه اسقفی جداگانه در آنجا تشکیل شد. (ا. گ.).

[۶۶۵] - k'ordukian یا k'ordvatsiner، خاندان ناخاراری در ارمنستان باستان. سرزمین آنان شامل کرچایک k'ortchayk ششمین استان از ارمنستان بزرگ بود. اینان صاحب گاه ۳۶ (طبق خورنی) و سپاه یک هزار نفری بودند. (ا. گ.).

[۶۶۶] - andzevatsi خاندان ناخاراری و صاحب ناحیه آندزواتسیک andzevatsik در استان واسپوراکان ارمنستان بزرگ در دربار اشکانی صاحب گاه دهم (طبق فهرست ساهاک پارتو) بودند و سپاه آنان از ۵۰۰ سوار تشکیل می شد. (ا. گ.).

[۶۶۷] - ak'eatsi یا ak'eian خاندان ناخاراری ارمنی. سرزمین آنان ناحیه آکه در استان واسپوراکان بود. در دربار اشکانی صاحب گاه ۴۴ (فهرست ساهاک) بودند. سپاه آنان ۳۰۰ نفری بود. (ا. گ.).

[۶۶۸] - r'e'shtuni خاندان ناخاراری ارمنی. سرزمین آنان رشتونیک، ناحیه یکم استان واسپوراکان بود. در دربار اشکانی صاحب گاه هفتم (طبق ساهاک) و دارای سپاه یک هزار نفری بودند. (ا. گ.).

[۶۶۹] - goghtnian یا goghtnetsi خاندان ناخاراری ارمنی که سرزمین شاهن گوغتن، ناحیه ۳۳ استان واسپوراکان بود. در دربار اشکانیان ارمنی صاحب گاه ۱۶ بوده سپاه آنان دارای ۵۰۰ سوار بود. (ا. گ.).

از آنجا که فرزندان زیادی داشت مناسب یافت تا همگان در نزدش در نصیبین[۶۷۰] نمانند، بلکه آنان را برای اسکان به ولایت هاشتیانک[۶۷۱] و دزور[۶۷۲] هم مرز با آن کـه خـارج از تـارون واقـع اسـت مـی فرستد و تمام روستاها را به آنان واگذار کرده درآمدها و ارزاق جداگانه ای نیز (از خزانه) دربـار بـه آن می افزاید. تنها فرزند نخست خود را که آرشاک نام داشت بـه عنـوان جانـشین پادشـاه، همچنـین فرزند وی را که آرتاشس نام نهاد و او را بسیار دوست می داشت در نزد خود نگاه می دارد زیرا بچـه بسیار چابک و دارای اندام های پر توان بود و کسانی که وی را می دیدند حـدس مـی زدنـد کـه چـه دلاوری هایی باید در او رشد و پرورش یابند. و این امر پس از آن تا آخر برای پادشـاهان اشـکانی[۶۷۳] به صورت عادت در آمد که یک فرزند برای جانشینی شاه در نزد او امـا پـسران و دختـران دیگـر بـه عنوان وارثان قوم به نواحی هاشتیانک بروند.

واغارشاک پس از این دلاوری ها و اصلاحات و بیـست و دو سـال پادشـاهی در نـصیبین بـه درود زندگی می گوید.

۹
در باره آرشاک اول ما و کارهای او

آرشاک فرزند و اغارشاک، سیزده سال بر ارمنستان حکم راند؛ او با علاقه و پشتکار خود در قبـال رونق میهنش اصلاحات بسیاری صورت داد و با جنگ در برابـر پونتیـان[۶۷۴] بـر سـاحل دریـای بـزرگ نشانه ای باقی گذارد، می گویند که نیزه پیکان- گرد او که آغشته به خون خزندگان بـود بـه ضـرب پایش بطور عمیق درون تندیسی که از سنگ آسیا در ساحل دریا بر پا نموده بود، نـشاند. پونتیـان ایـن تندیس را مدتهای مدید به عنوان کار و اثر خدایان می پرستیدند اما زمانی که آرتاشس دگربار درگیر جنگ با پونتیان گردید، می گویند، آنها این تندیس را به دریا افکندند.

در زمان او در حوالی کوه بزرگ قفقاز، در کشور بلغارها شورش هایی رخ داد و بسیاری از آنـان از آنجا دوری جسته به کشور ما آمدنـد و مـدتی طـولانی در نـواحی حاصـلخیز و گنـدم خیـز پـایین کوغ[۶۷۵] اسکان یافتند.

---

[۶۷۰] - به ارمنی me'dsbin، به نظر خورنی این شهر پایتخت واغارشاک بود. (ا. گ.).

[۶۷۱] - hasht'iank ناحیه دوم استان هایک چهارم یا تسوپک (یا سوفن) در ارمنـستان بـزرگ بـود و سـرزمین موروثی اشکانیان ارمنی به شمار می رفت و اعضاء کهتر خاندان ایشان در اینجا می زیستند. (ا. گ.).

[۶۷۲] - dzor

[۶۷۳] - به ارمنی arshak'uni. (ا. گ.).

[۶۷۴] - اهالی پونت یا پونتوس. (ا. گ.).

[۶۷۵] - k'ogh

اولاد باگارات از این امر دلگیر شدند که به پرستش بتان بپردازند؛ دو نفر از آنان شجاعانه به خاطر مذهب پدری خود جان باختند که من بدون تردید آنان را پیروان آنانیان[۶۷۶] و یغیازاریان[۶۷۷] می نامم {۹۲}؛ اما دیگران تا این اندازه پذیرفتند که روزهای شنبه برای شکار و جنگ بر اسب سوار شوند و فرزندان پسرشان را که به دنیا می آیند ختنه نکنند. و با توجه به این که آنان زن نداشتند، آرشاک فرمان داد تا در صورت عدم انصراف از ختنه کلیه خاندان های ناخارار به آنها زن ندهند. آنان تنها این دو شرط را پذیرفتند اما زیر بار پرستش بتان نرفتند.

در اینجا داستان های مارآباس کاتینای پیرمرد به پایان می رسند {۹۳}.

۱۰

اینکه نگارنده تاریخ خود را پس از کتاب مارآباس کاتینا بر پایه چه منابعی تالیف کرد

از کتاب پنجم آپریکانوس {۹۴} وقایعنگار برایت شروع به نقل می کنم که از موثق بودن آن هوسپوس[۶۷۸] و هیوپوغیتا {۹۴}[۶۷۹] و بسیاری از یونانیان مورد گواهی قرار می دهند. زیرا او هر چه نوشته درباره پادشاهان ما در دیوان ادسا یعنی اورها[۶۸۰] وجود داشت، ترجمه کرد. این متون از تواریخ پرستشگاهی نصیبین و سینوپ پونتوس[۶۸۱] به آنجا منتقل شده بودند. بگذارید کسی تردید به دل راه ندهد، زیرا ما به چشم خود این دیوان را دیدیم و بگذار کتاب کلیسایی اوزبیوس قیصری که به دستور آموزگار فقید ما مسروپ ماشتوتس به ارمنی ترجمه شد، گواه و ضامن مسلم آن باشد. اینک فرمان بده این کتاب را در گغارکونیک[۶۸۲] واقع در ولایت سیونیک[۶۸۳] جستجو نمایند و در باب سیزدهم کتابت نخست این گواهی را خواهی یافت که مطابق آن کلیه کارهای پادشاهن نخستین ما تا

---

[۶۷۶] - ananian

[۶۷۷] - yeghiazarian

[۶۷۸] - hovsepos یا یوسف. (ا. گ.).

[۶۷۹] - Hipolytus یا هیپولیتوس. (ا. گ.).

[۶۸۰] - ur'ha یا edesa یا yedesia، urha، ur'fa (آشوری urhay، تازی الرّها) شهری در شمال غرب بین النهرین (میانرودان)، نام باستانی آن orron بود. در سال ۳۰۳ پ.م. سلوکوس اول نیکاتور آن را بازسازی کرده به مناسبت شهری همنام در مقدونیه آن را ادسا نامید. در سالهای ۳۱۲ پ.م. تا ۲۱۶ میلادی پایتخت پادشاهی اسروئن بود. امروزه آن را اورفا می نامند. در ۱۱۴۴م. حدود ۴۷ هزار ارمنی در آنجا می زیست. از ۱۵۱۲ در دست ایرانیان بود واز ۱۶۳۷ به تصرف ترکان عثمانی در آمد. (ا. گ.).

[۶۸۱] - sinop شهری بندری در شمال ترکیه کنونی کنار دریای سیاه. (ا. گ.).

[۶۸۲] - gegharkunik ناحیه ای در استان سیونیک ارمنستان بزرگ، کنار دریاچه وان. (ا. گ.).

[۶۸۳] - siunik یا sisak'an استان نهم ارمنستان باستان که بخش بزرگی از آن در جمهوری ارمنستان واقع است. (ا. گ.).

آبگار[۶۸۴] و بعد از آبگار تا یرواند[۶۸۵] در دیوان ادسا محفوظ بوده اند و گمان می کنم که اکنون نیز در آن شهر نگاهداری می شوند.

۱۱
در باره آرتاشس اول ما و چگونگی به چنگ آوردن ریاست (از دست پارسیان)

آرتاشس در سال بیست و چهارم پادشاهی آرشاکان[۶۸۶] پارسی به جای پدرش آرشاک بر ارمنستان حکومت کرد و با گسترش توانش مقام دوم پادشاهی او را ارضاء نمی کند بنابراین در پی کسب ارشدیت بر می آید؛ آرشاک نیز موافقت کرده ریاست را به وی می بخشد. از آنجا که (آرتاشس) مردی جنگ طلب و مغرور بود، در سرزمین پارس[۶۸۷] قصری برای خویش می سازد و سکه جداگانه ای با تمثال خود ضرب کرده ارشاکان را در زیر دست خود بر سرزمین پارس و نیز پسرش تیگران را بر ارمنستان پادشاه می گرداند.

لیکن نوجوانی واراژ[۶۸۸] نام را که از دودمان گغام و فرزند دات[۶۸۹] از اصل گارنیک[۶۹۰] بود به پسرش تیگران سپرد زیرا این نوجوان در تیراندازی پرتوان و نامدار بود و تیگران را آموزش می داد. او را به سرپرستی شکارگاه دربار گماشته روستاهایی در حوالی رود هرازدان[۶۹۱] به وی اعطاء نمود و وقومش نیز به نام او واراژنونی[۶۹۲] نام گرفت. اما دخترش آرتاشاما[۶۹۳] را به ازدواج مردی مهرداد {۹۰} نام، بدشخ بزرگ گرجیان درآورد که از اخلاف مهرداد سردار و ساتراپ داریوش بود

---

۶۸۴ - abgar

۶۸۵ - yervand

۶۸۶ - arshak'an

۶۸۷ - خورنی در سراسر کتاب تاریخ خود واژه ایران را استفاده نمی کند. به طور کلی در ادبیات ارمنی واژه های پارسکاستان و پارسیک به جای ایران و ایرانی به کار می روند. (ا. گ.).

۶۸۸ - varazh

۶۸۹ - dat'

۶۹۰ - garnik'

۶۹۱ - he'razdan

۶۹۲ - varazhnuni خاندان ناخاراری در ارمنستان باستان صاحب گاه شانزدهم (در تذکره نرسس) سپاه آنان شامل ۳۰۰ سوار بود. آنها صاحب سرزمین موروثی به نام واراژنونیک در استان های آیرارات، واسپوراکان و تورویران بودند. واراژنونیک ناحیه ۱۸ استان آیرارات اکنون بخش اعظم نواحی هرازدان، سوان، دیلیجان و کارمیر را تشکیل می دهد. (ا. گ.).

۶۹۳ - art'ashama

و اسکندر وی را بر اسرای ایوریان[۶۹۴] گمارد و چنانکه پیشتر گفتیم ولایت کوههای شمال و دریای پونتوس را به وی سپرد.

۱۲
لشکرکشی آرتاشس به سوی غرب، دستگیری کرسوس و به غنیمت گرفتن تندیس های بتان و سپردن آنها به ارمنیان

آنگاه آرتاشس فرمان داد از شرق و شمال سپاهی گران گرد آید ، به گونه ای که خود نیز شمار آنان را نمی دانست، بنابراین (فرمان داد) به نشانه شمارش آنها بر سر راه ها و منزلگاه ها برای هر نفر سنگی انباشتند سپس راهی غرب شده کرسوس[۶۹۵] پادشاه لیدی را دستگیر کرد.

تندیس های مسی زراندود متعلق به آرتمیس[۶۹۶]، هرکول[۶۹۷] و آپولون[۶۹۸] را در آسیا پیدا کرده آنها را به کشورمان آورد تا در آرماویر برپا کند. روسای کاهنان که از نسل واهونیان بودند، با دریافت تندیس های آپولون و آرتمیس، آنها را در آرماویر برپا داشتند اما تندیس هرکول را که کار سکیلاس[۶۹۹] و دیپینوس کرتی[۷۰۰] بود به عنوان نیای خود واهاگن پنداشته آن را پس از مرگ آرتاشس در روستای خود آشتیشاد[۷۰۱] در تارون بر پا کردند.

آنگاه آرتاشس خشکی واقع میان دو دریا را فتح کرده اقیانوس را پر از کشتی نمود تا سراسر غرب را فرمانبردار خویش سازد؛ زیرا شورش بزرگی در روم درگرفته بود و هیچکس در برابر آن

---

[۶۹۴] - ایوری یا ایبری نام گرجستان و ایوریان یا ایبریان، گرجیان می باشند. (ا. گ.).

[۶۹۵] - k'resos، یا کرزوس Cresus آخرین پادشاه لیدی (لودیا) و پسر و جانشین آلیاتس Allyattes که از ۵۶۰ تا ۵۴۶ پ.م. حکومت کرد. وی به داشتن سرشار مشهور بود و پس از آنکه آسیای صغیر را تسخیر کرد در جنگی که به سال ۵۴۶ پ.م. میان او و کوروش در تیمبره (Thymbre'e) روی داد شکست خورد و سارد پایتخت او تسلیم شد. وی می خواست خود و خانواده اش را بسوزاند که سپاهیان ایران به موقع رسیده او را نجات دادند. (ا. گ.).

[۶۹۶] - خورنی به صورت آرتمید قید می کند. Artemis الهه ماه شکار در یونان باستان. خواهر آپولون، دختر لتو (Leto) و زئوس. (ا. گ.).

[۶۹۷] - Heracles هراکلس یا هرکول (لاتین) پهلوان نامی اساطیر یونان و روم. پسر Amphitryon و Alcm'ene. (ا. گ.).

[۶۹۸] - Apollon خدای آفتاب و زیبایی و شعر و موسیقی در یونان باستان پسر زئوس و لتو و برادر آرتمیس. (ا. گ.).

[۶۹۹] - Scyllas. ارمنی سکیوغس. (ا. گ.).

[۷۰۰] - Dipenes اهل جزیره کرت (Crete) در مدیترانه. (ا. گ.).

[۷۰۱] - ashtishat'

مقاومت نمی کرد. با این حال نمی توانم بگویم که در اثر چه عواملی غوغا و آشفتگی عظیم برپا می شود و سپاهیان بیشمار شروع به نابودی یکدیگر می کنند؛ اما چنانکه می گویند آرتاشس پس از بیست و پنج سال پادشاهی هنگام گریز توسط سپاهیانش کشته می شود.

اما در هلادا[۷۰۲] نیز تندیس های دیوس[۷۰۳]، آرتمیس، آتناس[۷۰۴]، هپستوس[۷۰۵] و آفرودیته[۷۰۶] را به ارمنستان می فرستد. (آورندگان) هنوز به کشور ما نرسیده بودند که خبر مرگ آرتاشس را دریافت کرده تندیس ها را شتابان به دژ آنی می رسانند؛ کاهنان نیز همراه تندیس ها می روند و نزد آنها می مانند.

۱۳
شواهدی از تاریخنگاران دیگر درباره جهانگشایی آرتاشس و به بند کشیده شدن کرسوس

در این باره نه یک یا دو بلکه بیشتر تاریخنگاران یونانی گواهی می دهند با این حال ما با تردید، بررسی زیادی روی آن انجام دادیم زیرا از برخی تواریخ شنیده بودیم که کرسوس را کوروش کشته و پادشاهی لیدی را منقرض نموده بود. مخالفت کرسوس با نکتانبوس {۹۸} نیز نقل می گردد[۷۰۷]. اما چنانکه مانتوس[۷۰۸] حکایت می کند این نکتانبوس آخرین پادشاه مصریان است که برخی ازو را پدر

---

[۷۰۲] - یا Hellas یا یونان. (ا. گ.).

[۷۰۳] - Diosیا Zeus از خدایان المپی پسر کرونوس و رئا. او رئیس خدایان یونانی و پدر خدایان و انسان محسوب می شد. . (ا. گ.).

[۷۰۴] - atenas یا Athe'na آتنا دختر زئوس و متیس، الهه عقل و زیبایی و دانش در افسانه های یونان باستان. (ا. گ.).

[۷۰۵] - Hepestos یا Hephaistos هفائیستوس خدای آتش، پسر زئوس و هرا در اساطیر یونان باستان. (ا. گ.).

[۷۰۶] - Aphrodite الهه عشق در افسانه های یونان باستان، دختر اوانوس. (ا. گ.).

[۷۰۷] - nektanebos یا Nectanebe یا Nechtanebo، نکتانبو (ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه ناقاطانباس نوشته است). نام دو تن از فراعنه مصر. یکم، نکتانبوی اول پایه گذار سلسله سی ام فراعنه مصر که از ۳۷۸ تا ۳۶۰ پ.م. سلطنت کرد و معابد با شکوه ساخت، دیگر نکتانبوی دوم که پسر نکتانبوی اول را از تخت بر انداخت و خود به نام نکتانبوی دوم از ۳۵۹ بتا ۳۴۳ پ.م. سلطنت کرد و ایرانیان وی را براندختند. (ا. گ.).

[۷۰۸] - Manethos یا Manethon تاریخنگار مصری که در سبنوتوس (Sebennytos) در مصب نیل زاده شد و در روزگار بطلمیوس اول ملقب به مخلّص (سوترSoter) شاه مصر از ۳۲۳ تا ۲۸۵ پ.م. زیست. او سالنامه های مصر را در سه کتاب نوشت که شامل فهرستی از سلاطین هستند و برای تعیین گاهشناسی این کشور ارزش زیادی دارند. (ا. گ.).

اسکندر می دانند، و در می یابیم که کرسوس دویست سال پیش از نکتانبوس اما نکتانبوس نیز بیش از دویست سال قبل از آرتاشس اول پادشاه ارمنیان، می زیست.

اما از آنجا که بسیاری افراد می گویند، آرتاشس ما، کرسوس را دستگیر کرده است و چـون ایـن امر را بطور موثق نقل می کنند، از این رو من هم قانع می شوم. زیرا پلیکراتس[۷۰۹] چنـین مـی گویـد: «در نظر من آرتاشس پارتی بر اسکندر مقدونی برتری دارد؛ زیرا با اقامت در کـشورش بـر تبـه[۷۱۰] و بابل حکم می راند و هنوز از رود آلیوس[۷۱۱] نگذشته بود که سپاه لیدیان را نـابود سـاخته کرسـوس را گرفت و قبل از رسیدن به آسیا در دژ آتیکا[۷۱۲] نام او زبانزد همگان شد. افسوس از این بخت! کاش بر سریر قدرت می مرد ونه در هنگام گریز».

اواگاروس[۷۱۳] نیز مانند او می گوید: «جنگ اسکندر و داریـوش در مقاسـیه بـا (نبـرد) آرتاشـس حقیر به نظر می رسد زیرا در زمان آنها روشنایی روز به علت گرد و خاک به وضوح دیده نمـی شـد، در صورتی که او با تیراندازی خود، آفتاب را با سایه پوشـانید و نیمـروز را بـه شـبانگاه تـصنعی بـدل نمود. او به هیچ کس مجال گریز نداد تا برای لیدیان خبر ببرد و فرمان داد پادشاهشان کرسوس را بـر روی تابه[۷۱۴] ایستانیدند. آبهای روان نتوانستند رودخانه را به طغیان در آورند، (زیـرا سـپاه) آب آن را نوشید و سطح آب را به حد کم آبی زمستان رسانید زیرا شمارش سپاهیان نشان داد که اعـداد و ارقـام قادر به بیان تعداد آنان نبود، برای آنکه واحد اندازه گیری بیشتری لازم بود تـا شـمارش عملـی شـود. ولی او به این امر مغرور نشد، زیرا در حالی که می گفـت: «افـسوس از ایـن شـکوه و جـلال گـذرا» همچنان می گریست.

اسکامادروس[۷۱۵] نیز چنین می نویسد: «این پیشگویی {۹۹} پیوتیا[۷۱۶] که می گفت: «کرسـوس بـا گذر از آلیوس حکومتها را نابود خواهد کرد»، کرسوس مغـرور را گمـراه مـی کنـد، لـذا وی آن را متعلق به بیگانگان انگاشته باعث سرنگونی (حکومـت خـود) مـی شـود. آنگـاه آرتاشـس پـارتی او را

---

۷۰۹ - Polycrates

۷۱۰ - tebe یا Thebes نام دو شهر است یکی در مصر باستان و یکی از مشهورترین شهرهای جهان باسـتان کـه آن را تبس صد دروازه می نامیدند. دوم شهری در یونان قدیم (امروزه تیوائی Thivai) پایتخت قـدیم بئوسـی. (ا. گ.).

۷۱۱ - aliyus یا رود هالیس رودی است در خاک ترکیه کنونی که امروزه قزل ایرماق نامیده می شود. (ا. گ.).

۷۱۲ - Attica

۷۱۳ - yevagaros یا evagaros

۷۱۴ - منظور ماهی تاوه است. (ا. گ.).

۷۱۵ - sk’amadros

۷۱۶ - Phythia

دستگیر کرده دستور می دهد تا بر تابه آهنین ایستانیدند. اما کرسوس سخنان سوغون[717] آتنی را بیاد آورده با زبان خویش بانگ بر می آورد: «ای سوغون، سوغون تو زیبا سخن گفتی که پیش از مرگ کسی نمی توان به خوشبختی او حسرت برد». افرادی که نزد او بودند آن را شنیده به آرتاشس خبر دادند که کرسوس یک خدای جدید را صدا می زند. آرتاشس به او رحم می کند و دستور می دهد او را نزدش بیاورند و زمانیکه از او می پرسد و در باره ندایی که سر داده بود آگاهی می یابد امر به بخشش شکنجه هایش می دهد».

پغگونیوس[718] نیز چنین نوشته است {۱۰۰}: «آرتاشس پارتی پر توان تر از همه پادشاهان بود؛ او نه تنها لیدیان را بیرون راند و کرسوس را دستگیر نمود بلکه در هلس پونتوس {۱۰۱} و تراکیه[719]، روند عادی طبیعت را تغییر داد و از روی خشکی دریانوردی نموده پیاده از دریا گذشت، او تدالیان[720] را تهدید می کرد و آوازه او (سرزمین) هلنی را در شگفتی فرو می برد. وی بر لاکدموتیان[721] چیره شده پوکه ئیان[722] را متواری ساخت و لوکریان[723] نیز تسلیم او گردید. سرزمین بئوتیان[724] بخشی از اراضی او محسوب می شد، سرتاسر یلادا[725] از وی در هراس بود. پس از چندی، بلایای (او) بر همه فزونی یافت؛ نه کشورش در جنگ با ماسکوتیان[726] آنقدر مصیبت دید و نه

---

۷۱۷ - soghon یا solon، سولون آتنی در حدود سال ۵۵۸ پ.م. در هشتاد سالگی در گذشت. او قانونگذار، سیاستمدار، شاعر، فیلسوف و یکی از حکمای سبعه یونان بود. اصلاح تقویم، اوزان و مقادیر و ضرب سکه به او منسوب است. (ا. گ.).

۷۱۸ - pe'ghegonios یا plegonios

۷۱۹ - trakiaیا Thrace. تراکیه ناحیه ای در شمال یونان قدیم که یک بخش آن امروز جنوب بلغارستان را تشکیل می دهد. (ا. گ.).

۷۲۰ - tet'alia ، توضیح آن پیشتر آمده است. (ا. گ.).

۷۲۱ - Lak'edemon یا Lacedemone، لاکدمونیا شهری است در یونان باستان واقع در کنار اوروتا (Eurotas) مرکز "لاکونی" (Laconie) یا جمهوری اسپارت. این شهر بوسیله دورین ها (Doriens) بنا شد و اکنون جز خرابه های آرامگاه لئونیداس و آگورا اثری از آن باقی نیست. (ا. گ.).

۷۲۲ - ارمنی pokeatsi یا Phocian، Phocis فوکیس شهری است قدیمی در یونان مرکزی. (ا. گ.).

۷۲۳ - ارمنیghuk'e'ratsi، Locrian مردم سرزمین لوکرید (Locride) که سرزمینی بود در یونان باستان. (ا. گ.).

۷۲۴ - ارمنی byut'atsi، یا بئوتیان مردم سرزمین بئوسی یا Beotie که ناحیه ای در یونان باستان و مرکز آن تب یا تبه یا تبس (Thebes) بود. در سده پنجم پ.م. جزو اتحادیه یونان شد و سپس متحد ایران و ضد یونان گردید و با آتنیان و اسپارتیان جنگید. (ا. گ.).

۷۲۵ - yellada یا Hellas (هلاس، هلاش) نام دیگر کشور یونان. (ا. گ.).

۷۲۶ - mask'ut یا ماساژت (Massagetae) قبیله ای از اسکیت ها که در شرق دریای خزر می زیستند و در جنگی که میان آنان و کورش بزرگ روی داد، کورش شکست خورد و بدست آنان کشته شد. (ا. گ.)

داریوش در حین فرار از اسکیوتیان[۷۲۷] متحمل چنـان مـشقاتی گردیـد، و نـه کمبوجیـه [۷۲۸] در کـشور اتیوپی! حمله خشایارشا[۷۲۹] با سپاهش به یلادا نیز که گنجها و چادرها را جا گذارده به زحمت توانـست بگریزد و جان سالم به در ببرد، در برابر آن ناچیز است. اما وی پس از کسب افتخار از پیـروزی هـای بزرگ، توسط سپاه خود کشته شد.

اینک من این تواریخ را باور کردنی می دانم. اما آن کرسوس که نقل می کنند معاصر کورش یـا نکتانبوس بوده و یا کاذب است و یا معلول همنامی بسیاری از پادشاهان می باشد که بسیار مرسوم بود.

۱۴
پادشاهی تیگران میانه، پایداری در برابر سپاهیان یونان، بنای پرستشگاه ها و لشکرکشی به فلسطین

پس از آرتاشس اول، پسرش تیگران[۷۳۰] در سال چهل و نهم پادشاهی آرشاکان پارسی به حکومـت می رسد. او با گردآوری سپاهیان ارمنی به مقابله با سپاه یونان[۷۳۱] می رود، کـه پـس از مـرگ پـدرش آرتاشس و از هم پاشیدگی سپاه وی با تعقیب آنان به کشورمان تجـاوز مـی کردنـد. تیگـران بـا آنـان روبرو شده لشکرکشی ایشان را متوقف و عقب می راند. او با سپردن ماژاک و نواحی مدیترانه[۷۳۲] بـه شوهر خواهرش مهرداد[۷۳۳] و گذاردن سپاهیان فراوان نزد او به کشورمان باز می گردد.

اوبه عنوان نخستین کار، تصمیم به ساختن پرستشگاه گرفت. اما کاهنانی که از یونان آمده بودنـد، از بیم اینکه ایشان را به اعماق ارمنستان نفرستد، به دروغ پیـشگویی هـایی کردنـد مبنـی بـر ایـن کـه خدایان مایلند در همانجا اقامت کنند. تیگران با این امر موافقت کرده تنـدیس دیـوس المپیـائی[۷۳۴] را

---

[۷۲۷] - ارمنی sk'yutatsi یا اسکیت ها یا سکائیان (Scythe) قومی از نژاد آریایی کـه در زمـان هخامنـشیان و پیش از آنان ر پیرامون ایران می زیستند و دامنه تعرضات خود را از آسیا تا اروپا گسترش دادند. (ا. گ.).

[۷۲۸] -k'ambyuses یا کامبیز یا کمبوجیه. (ا. گ.)

[۷۲۹] - خورنی ke'serks به کار می برد، یا Xerxes. (ا. گ.)

[۷۳۰] - تیگران دوم یا بزرگ در سال ۹۵پ.م. به پادشاهی رسید. طبق فهرست خورنی، تیگران دوم پـسر آرتاشـس است و طبق نظر آپیانوس، پدر تیگران دوم نیز تیگران نام داشت (تیگران اول). (ا. گ.)

۷۳۱ - خورنی در اینجا سلوکیان را مورد نظر دارد. (ا. گ.)

[۷۳۲] - خورنی واژه mijerk'e'rya را به کار می برد که دارای دو معنی است. ۱) نواحی داخلی سرزمین یا کشور که به نظر نمی رسد به این مفهوم به کار برده باشد. ۲) نواحی میان خشکی ها که برای دریای مدیترانه به کار می رود. با این حال تاریخنگاران ارمنی این واژه را برای سرزمین های آسیای صغیر به کار برده اند. (ا. گ.)

[۷۳۳] - خورنی در اینجا مهرداد اوپاتور را در نظر دارد. اما اشتباها" چنین فکر می کند کـه مهـرداد شـوهر خـواهر تیگران است در حالی که تیگران شوهر کلئوپاترا دختر مهرداد است. (ا. گ.)

[۷۳۴] - یا زئوس المپیوس.

در دژ آنی {۱۰۲}، آتناس را در تیل[۷۳۵]، تندیس دیگر آرتمیس را در یریزا[۷۳۶] و هپستوس را در باگایاریچ[۷۳۷] بر پا می کند. لیکن تندیس آفرودیته را به عنوان معشوقه هرکول دستور می دهد در محل هاشت{۱۰۳} برپا کنند و با غضب بر واهونیان که گساخی نموده تندیس هرکول را که پدرش فرستاده بود در (روستای) شخصی خویش بر پا کرده بودند، آنان را از کاهنی محروم و این روستا را در تصرف قرار می دهد.

و بدین سان پرستشگاه هایی بنا نموده در برابرشان قربانگاه هایی استوار می کند و به تمام ناخارارها دستور می دهد تا قربانیانی ذبح کرده آنجا را بپرستند. مردمان قوم باگراتونی به این امر تن در ندادند. (تیگران) زبان یکی از آنان را که آسود[۷۳۸] نام داشت برید، زیرا به تندیس ها بی احترامی نموده بود؛ اما دیگران را متحمل شکنجه و اذیب نکرد، زیرا پذیرفتند از قربانی پادشاه و نیز گوشت خوک بخورند اگر چه خود، قربانیانی نثار نکردند و نپرستیدند. لذا (تیگران) سرداری سپاه را از آنها گرفت ولی آنان را از مقام اسبدی[۷۳۹] تاجگذار محروم نکرد. خود به بین النهرین رفته تندیس بارشامینا[۷۴۰] را در آنجا می یابد که از عاج فیل ساخته شده و به بلور و سیم مزین بود و امر می کند آن را به شهرک توردان[۷۴۱] برده در آنجا بر پا سازند.

به منظور انتقامجویی از کلئوپاترای بطلمیوسی[۷۴۲] به خاطر اعمالی که فرزند وی دیونیس بر علیه پدرش (آرتاشس) مرتکب شده بود، (از اینجا) بلافاصله راهی سرزمین فلسطین{۱۰۴} می گردد. با اسارت گرفتن یهودیان بسیار شهر[۷۴۳] پتولمائید{۱۰۵} را محاصره می کند. اما ملکه الکساندرا یا مسالینای[۷۴۴] یهودیان که زن الکساندر فرزند یوحنا فرزند شمعون برادر یهودای مکابی[۷۴۵] بود و در آن زمان بر یهودیان پادشاهی می کرد با اعطائ گنج های کلان (تیگران را) از آنجا باز می گرداند. زیرا

---

۷۳۵ - til

۷۳۶ - yeriza

۷۳۷ - bagayar'itch

۷۳۸ - asud-

۷۳۹ - یا مقام آسپت. (ا. گ.).

۷۴۰ - barshamina

۷۴۱ - tordan

۷۴۲ - اشاره به ملکه سلوکی، خواهر بطلمیوس هشتم پادشاه مصر. (ا. گ.).

۷۴۳ - ارمنی p'e't'ghomaid که یونانیان آن را پتولمایس(Ptolemais) می نامیدند شهری است در شمال فلسطین و همان شهر ساحلی عکا است. (ا. گ.).

۷۴۴ - mesalina، خورنی به آلکساندرا سولومه ملکه یهودیه (۷۴-۶۷) اشاره دارد. (ا. گ.).

۷۴۵ - Judas Maccabaeus

(تیگران) شنیده بود که راهزنی وایکـون[۷۴۶] نـام {۱۰۶} آرامـش را در ارمنـستان مختـل نمـوده کـوه استواری را تصرف کرده بود که تا امروز نیز به نام این راهزن وایکونیک[۷۴۷] خوانده می شود.

۱۵

حمله پومپئوس سردار رومیان به سوی ما، تصرف ماژاک و مرگ مهرداد

آنگـاه پومپئـوس[۷۴۸] سـردار رومیـان بـا سـپاهی گـران بـه نـواحی مدیترانـه رسـیده سپهـسالارش اسکاورس[۷۴۹] را برای جنگ با تیگران به آسوریک گسیل داشت. او نیز روانه می شود امـا بـا تیگـران روبرو نمی گردد، زیرا وی به خاطر بلوایی که این راهزن بر پا کرده بود به کشورش باز گـشته بـود. اسکاورس به دمشق باز می گردد و شهر را در تصرف متغ[۷۵۰] و غوغ[۷۵۱] می یابد، آنها را تعقیب کـرده خود شتابان به یهودیه به سوی آریستابوغ[۷۵۲] می تازد تا به برادر وی هیورکانوس[۷۵۳] کاهن بزرگ کـه پسر آلکساندر بود یاری دهد.

اما پومپئوس در برابر مهرداد می جنگد و با مقاومت سخت و جنگهای سهمگین روبرو مـی گـردد و در شرایط بسیار خطرناکی قرار می گیرد؛ با این حال سپاه او پیروز می شود و مهرداد بـه ناچـار بـه حدود پونت می گریزد. پومپئوس پس از رهایی از دست وی ماژاک را اشغال میکنـد و او مهـرداد را به اسارت می گیرد و سپاهی را در شهر باقی مـی گـذارد، آنگـاه بـا صـرف نظـر از تعقیـب وی از راه آسوریک[۷۵۴] به سوی یهودیه مـی شـتابد. او مهـرداد را بـه دسـت پـدر پیلاتـوس پـونتی[۷۵۵] بـا داروی

---

۷۴۶ - vayk'un

۷۴۷ - vayk'unik

۷۴۸ - p'omp'eos، یونانی Pompeos،فرانسه Pompe'e، انگلیسی Pompay. (ا. گ.).

۷۴۹ - sk'avros یا Scaurus

۷۵۰ - met'egh یا Metellus

۷۵۱ - ghugh یا Lullus

۷۵۲ - arist'abugh یا Aristobulus آریستوبولوس پادشاه یهودیه (۶۳- ۶۷) که به دست رومیان خلع شد. (ا. گ.).

۷۵۳ - Hyurk'anos یا Hyrcanus، رئیس کاهنان و پادشاه یهودیه، هیرکـانوس دوم (۴۰-۶۳) بـرادر بـزرگ آریستوبولوس دوم. (ا. گ.).

۷۵۴ - asorik یا شام، سرزمینی در خاور نزدیک که از غرب با دریای مدیترانه و فنیقیه، از شرق بـا رود فـرات و میانروادن و بابل، از جنوب با صحرای عربستان و یهودیه و از شمال با کیلیکیه و کوماگن هم مرز بود. . (ا. گ.).

۷۵۵ - ارمنی p'ont'atsi-p'ighat'os، Pontius Pilate. حاکم یهودیه که در سال ۲۹م. از سوی رومیـان بـه این مقام رسید. او بسیار ظالم بود و همو بود که عیسی را به یهود تسلیم کرد. در ۳۶م. سامریان شـکایت او را بـه حضور واتیلوس حاکم سوریه بردند و اوپیلاتوس را به رم فرستاد تا بـه امپراتـور پاسـخ دهـد. امـا قبـل از ورود تیبریوس وفات کرد و گویند کالیگولا او را تبعید کرد و او در آنجا دست به خودکشی زد. (ا. گ.).

زهرآگین به قتل می رساند. یوسفوس[۷۵۶] این امر را در باب مربوط به بلسان[۷۵۷] چنین گواهی می دهد: «در نزدکی اریحا[۷۵۸] مژده مرگ مهرداد به پومپئوس می رسد».

۱۶
حمله تیگران به سپاه رومیان، گریز گابیانوس و رهایی مهرداد جوان

و اما تیگران پادشاه ارمن، یهودیان اسیر را در آرماویر[۷۵۹] و آبادی واردگس[۷۶۰] اسکان داد که در کنار رودخانه کاساخ[۷۶۱] واقع بود و راهزنان کوهها را هلاک کردو پس از سوگواری برای مهرداد، به قصد انتقامجویی از سپاه روم راهی آسوریک گردید. گابیانوس[۷۶۲] سردار سپاه رومیان که پومپئوس در هنگام بازگشت به روم در آنجا منصوب کرده بود به مقابله با وی می آید. گابیانوس جرأت نمی کند با تیگران درگیر شود، از این رو به بهانه بطلمیوس از نزدیکی فرات بازگشته به مصر می رود و با انعقاد مخفیانه پیمان صلح با تیگران، مهرداد جوان پسر مهرداد را که خواهر زاده تیگران بود و او را پومپئوس در ماژاک اسیر کرده بود مسترد می دارد و چنین وانمود می کند که در نهان گریخته است.

۱۷
نبرد کراسوس و کشته شدن وی به دست تیگران

رومیان با سوءظن به گابیانوس وی را برمی اندازند و کراسوس را به جایش گسیل می دارند و او می آید و تمام گنجهایی را که در اورشلیم و در معبد خدا وجود داشت تصرف می کند آنگاه به

۷۵۶- یا هوسپوس. (ا. گ.).

۷۵۷- بلسان (Ba'la'san) معرب یونانی Balsamon، ارمنی balasan گیاهی از تیره سدابیان که مصرف دارویی دارد. (ا. گ.).

۷۵۸- Jericho یا Ariha یا اریخا، اریحه، شکل ارمنی خورنی yerikov شهری باستانی در فلسطین واقع در ۲۳ کیلومتری اورشلیم. (ا. گ.).

۷۵۹- armavir

۷۶۰- vardges(avan)

۷۶۱- kasakh

۷۶۲- یا gabinius، سیاستمدار رومی (و. حدود ۱۰۰، فوت ۴۸ پ.م.). (ا. گ.).

سوی تیگران تاخته پس از گذشتن از فرات در جنگ با تیگران با تمام سپاهش کشته می شود. تیگران با گرفتن گنجهای او به ارمنستان باز می گردد[763].

۱۸

رویارویی کاسیوس با تیگران،
شورش مهرداد و ساخته شدن قیصریه

رومیان به خشم آمده کاسیوس[764] را با سپاهی بی شمار گسیل مـی دارنـد. وی بـا سـپاهیان ارمنـی رویارو می گردد و اجازه نمی دهد از فرات بگذرند و شام را مورد تاخت و تاز قرار دهند.

در این هنگام، تیگران به مهرداد جوان ظنین می شود که خواهر زاده اش نیست بنابراین نه مقام و منصب و نه حتی کشورش گرجستان را به وی می بخشد. مهرداد بامـشاهده ایـن تـوهین بـر دائـی اش تیگران شوریده به قیصر[765] پناهنده می شود و با دریافـت حکمرانـی شـهر پرکـه[766] بـه فرمـان او بـه آندیپاتروس[767] پدر هرودس[768] کمک و یاری می رساند. او شـهر مـاژاک را آبـاد نمـوده بـه افتخـار قیصر آن را قیصریه می نامند. از آن پس، این شهر از تحت حکومت ارمنی بیرون می آید.

۱۹

در باره اتحاد تیگران و آرتاشس، فرستادن سپاهی برای ترکتازی
در فلسطین،اسارت هیرکانوس کاهن اعظم و یهودیان بیشمار

پس از همه اینها، تیگران که گرفتار بیماری بود از آرتاشس پادشاه پارس التماس می کند که پـس از تکبر پدرش که ریاست و ارشدیت را از پارسیان ربود، میانشان پیوند دوستی و مودت برقرار سازد. اما خودش (تیگران) با پذیرفتن گاه ثانوی چنانکه رسم بود، ریاست را به خواست خویش به او باز می گرداند. وی بدین وسیله آرتاشس را به صلح راضی کرده از او سپاه کمکی دریافـت مـی دارد. سـپس

---

[763] - در اینجا سوء تفاهم روی داده است. زیرا رویارویی کراسوس مربوط به آرتاوازد دوم پسر تیگران دوم است و نه خود او. دوم اینکه وی در جنگ شکست خورده کشته می شود اما نه به دست ارمنیان بلکه پارتیان. (ا. گ.).

[764] - اشاره به گایوس کاسیوس یار سپاهی کراسوس است که پس از شکست کراسوس فرمانده سـپاهیان روم در مشرق زمین شد. (ا. گ.).

[765] - اشاره به قیصر گایوس ژولیوس (۴۴-۱۰۰پ.م.) شخصیت حکومتی و سپاهی نامدار روم می باشد. (ا. گ.).

[766] - p’erge یا perga پایتخت سرزمین پامفیلیه در آسیای صغیر. (ا. گ.).

[767] - andip’at’ros یا Antipater. (ا. گ.).

[768] - Herod (ارمنی Herovdes)، هیرودس (۷۳تا ۴پ.م.). پادشاه یهودیه. تامسون بر این بارور است که ایـن **مهرداد پرگامون** (پادشاهنی کهن در آسیای صغیر ۱۳۳- ۲۸۳پ.م.) بـود و نـه **پرکـا** در **پامفیلیـه** (تامـسون، ص ۱۵۵). (ا. گ.).

بارزاپران[۷۶۹] پیشوای ناخارارنشین رشتونیک را به اسپهبدی گمارده، سپاه ارمنی و پارسی را به مقابله با سپاه رومیان می فرستد و فرمان می دهد تا ساکنان سوریه و فلسطین را بـه مـصالحه کـشانده ایـشان را آرام نمایند. شخصی پاکاروس نام[۷۷۰] که پـدرش پادشـاه آشـوریان بـود، امـا خـود بـا آنتیگونـوس از خاندان آریستوبولوس خویشاوندی سببی داشت به استقبال آنان مـی آیـد. او نـزد بـارزاپران پیـشوای رشتونیان و اسپهبد سپاه پارس و ارمن، قول پانصد زن زیبا و هزار کانکار[۷۷۱] طـلا را مـی دهـد بـشرط آنکه هیرکانوس یهودیان را از پادشاهی محروم و آنتیگونوس را به تخت شاهی بنشاند.

هنگامی که هیرکانوس پادشاه و کاهن اعظم یهودیان و پاسایل[۷۷۲] برادر هیرودس مشاهده کردنـد که بارزاپران برخی از سپاه رومیان را به سوی دریا و برخی دیگر را نیز به شهرهای گوناگون متـواری ساخته است خود در کمال آرامش از آن سرزمین می گذرد آنها نیز برای صلح با وی وارد مذاکره می شوند. او نیز شخصی گنل[۷۷۳] نام از قوم گنونی[۷۷۴] را کـه ریاسـت سـاقیان پادشـاه ارمنـستان را بعهـده داشت به بهانه عقد قرار داد صلح ولی به منظور کمک مخفیانه به آنتیگونوس همراه با سواره نظـام بـه اورشلیم می فرستد. هیرکانوس به رئیس ساقیان و تمام سپاه همراهش اجازه ورود به اورشلیم نمی دهد بلکه تنها به پانصد سوراه نظام اجازه داد و رئیس ساقیان خائنانه به هیرکـانوس توصـیه مـی کنـد نـزد بارزاپران برود و در باره ویرانی کشور (صحبت کند) و قـول مـی دهـد از طـرف خـود نیـز شـفاعت نماید. هیراکانوس از بارزاپران می خواهد قسم یادکند او نیز به نـام آفتـاب و مـاه و کلیـه معبودهـای آسمانیشان همچنین به آفتاب آرتاشس و تیگران سوگند بخورد. هیرکـانوس بـا اطمینـان بـه ایـن امـر، هیرودس را در اورشلیم گـذارده پاسـایلوس[۷۷۵] بـرادر ارشـد هیـرودس را برداشـته نـزد بـارزاپران بـه روستای موسوم به یکتیپون[۷۷۶] واقع در ساحل دریا می آید.

بارزاپران با حیله گری وی را گرامی میدارد ولی با ترک ناگهانی آنجا بـه بقیـه سـپاه دسـتور مـی دهد آنان را بگیرند و به آنتیگونوس تحویل دهند. آنگـاه آنتیگونـوس خـود را روی هیرکـانوس مـی

---

[۷۶۹] - barzapran. هوسپوس آن را بصورت barzapranes یاد نموده است و آن هم نه بعنوان اسـپهبد ارمـن و پیشوای قوم رشتونیک نه بعنوان ساتراپ و سپهسالار پارتیان. از این جمله خورنی می توان دریافـت کـه سـپاهیان ارمنی در لشکرکشی پارتیان به سوریه در سال ۴۰ پ.م. شرکت داشته اند. (ا. گ.).

[۷۷۰] - pakaros. در اینجا باکاروس (باکور، یا پاکر) نه پادشاه آشوریان که پادشاه سرزمین پارت بود. (ا. گ.).

[۷۷۱] - یعنی هزار قنطار (واحد وزن در سرزمین های شرق معادل یکهزار و دویست اوفیه یا یکصد و بیست رطل و بنا به نظرات دیگر ۴۰۰۰ دینار،۱۰۰ من و ۱۰۰ رطل و ۱۰۰ متقال و ۱۰۰ درهم. و یا ۱۲۰۰ اوفیه یا ۱۲۰ رطل و یـا بنا به نظری ۴۰ اوفیه و جز آن). (ا. گ.).

[۷۷۲] - pasayel

[۷۷۳] - ge'nel

[۷۷۴] - ge'nuni

[۷۷۵] - pasayelos

[۷۷۶] - yekt'ip'on یا Ektipon

اندازد و گوش های او را با دندانهایش می برد تا چنانچه اوضاع به گونه ای تغییر نماید ، او قادر به انجام وظایف کاهنی نباشد. زیرا شریعت (یهودیان) ایجاب می کند که تنها آنان که از سلامت کامل برخوردارند می توانند کاهن باشند و پاسایلوس برادر هیرودس خود سر خویشتن را به سنگی زد و پزشکی که آنتیگونوس ظاهرا" برای معالجه اش فرستاده بود با ریختن زهر بر جراحت وی، او راکشت.

آنگاه بارزاپران به گنل رئیس ساقیان پادشاه ارمنستان فرمان داد تا هیرودس را در اورشلیم دستگیر کند. گنل به ریا کوشید تا هیرودس را از حصار خارج سازد ولی هیرودس نپذیرفت، در عین حال ماندن در شهر را بخاطر جدایی آنتیگونیان مطمئن نیافت، از این رو همراه خانواده اش شبانگاه در نهان نزد ادومیان[۷۷۷] گریخت و خانواده را در دژ ماسادان[۷۷۸] گذارده خود به سوی روم شتافت. ولی سپاه ارمنستان به کمک آنتیگونیان وارد اورشلیم شده به کسی آسیبی نرساند بلکه دارایی هیرکانوس را بالغ بر سیصد کانکار توقیف کرد و با تاخت و تاز در آن ناحیه (محل های وفادار به) هیرکانیان را تصرف و ویران نمود، همچنین با تصرف شهر ماریسا[۷۷۹] آنتیگونوس را به پادشاهی آنجا گمارد و اما هیراکانوس را بسته همراه اسیران نزد تیگران آورد، تیگران به بارزاپران امر کرد اسیران یهودی شهر ماریسا را در شهر شامیرام[۷۸۰] اسکان دهد. تیگران پس از آن بیش از سه سال زندگی نکرد و بعد از سی و سه سال پادشاهی وفات کرد. {۱۰۷}

۲۰
جنگ دیگر ارمنیان با رومیان با شکست
سیلون[۷۸۱] و بندیدیوس[۷۸۲]

---

[۷۷۷] - Edomites، به ارمنیyedumiatsiner، ساکنان ادوم، ناحیه ای قدیمی در جنوب فلسطین (سفر پیدایش، ۳۶، اعدا، ۱۸: ۲۰و...).

[۷۷۸] - masadan

[۷۷۹] - marisa

[۷۸۰] - شامیرام یا سمیرامیس، در این جا شهر **وان** مورد نظر است. لشکرکشی سپاه ارمنی- پارسی به سوریه و فلسطین و به اسارت آوردن یهودیان به ارمنستان و جز اینها در زمان آرتاوازد دوم پادشاه ارمنستان (۳۴-۵۵ پ.م.) صورت گرفته اند. در نزد خورنی آرتاوازد دوم جای خود را به تیگران داده و از عزت و جلال توصیفی او برخوردار گشته است. (ا. گ.).

[۷۸۱] - Silon، ارمنی sighon

[۷۸۲] - Bendidios

هیرودس به روم عازم می گردد و در برابر آنتونیوس[783]، سزار و سینکلیتوس[784] وفاداری خویش را به رومیان بازگو می شود و از طرف آنتونیوس بعنوان پادشاه یهودیه گمارده شده اسهبد بندیدیوس را با سپاه رومیان به معاونت خود می گیرد تا با ارمنیان جنگیده آنتیگونوس را براندازد. او به سوریه می رسد و سپاه ارمنی را متواری نموده سیلون را باقی می گذارد تا در حوالی فرات با ارمنیان مقابله نماید و پاکاروس را بقتل می رساند اما خود برای جنگ با آنتیگونوس رهسپار اورشلیم می شود. اما ارمنیان باز هم از پارسیان کمک دریافت می کنند و بر سیلون حمله کرده پس از کشتارهای بیشمار او را تعقیب و به نزدیکی بندیدیوس عقب می رانند[785].

۲۱
اینکه آنتونیوس چگونه شخصا" بر سپاه ارمن تاخته شهر شامشاد را متصرف می گردد

آنتونیوس خشم زده شخصا" با تمام سپاهیان راهی می شود. پس از رسیدن به شامشاد {۱۰۹} خبر در گذشت تیگران را دریافت می کند آنگاه شهر را تصرف و سوسیوس[786] را برای جنگ با آنتیگون در اورشلیم به معاونت هیرودس باقی می گذارد و خود برای گذراندن زمستان راهی مصر می شود. او که مملو از شهوت و یک مرد زن باز و غرق در عشق کلئوپاترا ملکه مصریان بود برای رسیدن به آنجا می شتابد. این کلئوپاترا دختر بطلمیوس دیونیس و نوه کلئوپاترای بطلمیوسی نیز محبوب هیرودس بود؛ بدین علت نیز آنتونیوس، هیرودس را شدیدا" به سوسیوس توصیه می کرد. او اجنگ دلاورانه اورشلیم را بتصرف در اورده آنتیگونوس را می کشد و هیرودس را بر تمامی یهودیه و جلیلیه پادشاه می گرداند[787].

۲۲
در باره پادشاهی آرتاوازد و جنگ در برابر رومیان

---

[783] - antonios، از نجبای رم (و. ۸۳- ف. ۳۰پ.م.) پسر عم و سردار سزار. (ا. گ.).
[784] - sinklitos، یک واژه یونانی است به معنی مجلس، مجمع و شورا. منظور خورنی در اینجا مجلس سنای روم است. (ا. گ.).
[785] - این رویدادها در سال ۳۷پ.م. رخ داده اند. (ا. گ.).
[786] - Sosius، به ارمنی sovsios. (ا. گ.).
[787] - Galilee، ارمنی galilia. (ا. گ.).

آرتاوازد پسر تیگران بر ارمنستان پادشاهی می کرد. وی برادران و خواهرانش را در نواحی آغیویت[۷۸۸] و آربرانی[۷۸۹] اسکان می دهد و روستاهای سلطنتی موجود در این نواحی را توام با درآمد و ارزاق جداگانه میراث آنان نموده برای خویشاوندانشان نیز که در طرف هاشتیانک[۷۹۰] واقع بودند، چنین مقدر می سازد تا آنان گرامی تر و شاهزادگان والاتری نسبت به دیگر اشکانیان شناخته شوند، تنها مقرر می دارد که آنان در آیرارات محل اقامت پادشاه زندگی نکنند.

لیکن دلاوری و شجاعت دیگری از خویش نشان نداد بلکه خود را تسلیم عیش و نوش نموده در جاهای باتلاقی، نیزارها، صخره ها سیاحت می کرد و خرها و خوک های وحشی را تعقیب می نمود و با بی اعتنایی به دانش و دلاوری و یادگاران نیک تنها نوکر و برده شکم خویش بود و زباله دانی ها را بزرگ تر می کرد[۷۹۱]. او در حالی که بعلت سستی و تنبلی و شکم پرستی از طرف سپاهیانش مورد ملامت قرار می گیرد، بویژه آنکه آنتونیوس بین النهرین (میانرودان) را از چنگش درمی آورد، با خشم و غضب دستور می دهد، ده ها هزار نفر را در استان آترپاتکان همراه ساکنان کوه قفقاز و آلبانیائیان و گرجیان به خدمت سپاه بگیرند، آنگاه عازم بین النهرین می گردد تا سپاه رومیان را مورد تعقیب قرار دهد.

۲۳
دستگیری آرتاوازد توسط آنتونیوس

آنتونیوس بویژه با تشویق کلئوپاترا که از آزارها و شکنجه هایی که تیگران به مادر بزرگش وارد ساخته بود هوای انتقام جویی داشت، همچون شیر، وحشیانه می غرید. او نه تنها برای ارمنیان بلکه برای بسیاری از پادشاهان دیگر نیز پیام آور مرگ بود تا بتواند حکومتهای آنان را بچنگ آورد. از این رو آنتونیوس پادشاه چندی را به کشتن می دهد و حکومت آنان را به کلئوپاترا می سپارد بجز تیوروس[۷۹۲] و سیدون[۷۹۳] و بطور کلی آنان را که در حوالی رود آزاد[۷۹۴] بودند. به همراه سپاهیان بر

---

[۷۸۸] - 'aghiovit'، ناحیه ای در استان توروبران ارمنستان بزرگ، در ساحل شمالی دریاچه وان. بنام این ناحیه دریاچه را "دریاچه آغی (شور)" نیز نامیده اند. (ا. گ.).

[۷۸۹] - ar'beran(i) ناحیه ای در استان واسپوراکان، ارمنستان بزرگ. واقع در سمت شمال شرق دریاچه وان، نیز شامل جزایر لیم و کتوتس، این ناحیه همسایه آغیویت بود. (ا. گ.).

[۷۹۰] - hasht'ank یکی از نواحی استان هایک چهارم. (ا. گ.).

[۷۹۱] - این مشخصه های آرتاوازد دوم که توسط خورنی بیان می شوند با واقعیت های تاریخ همسویی ندارند. مطابق منابع یونانی و رومی وی یکی از دانا ترین و باسواد ترین شخصیت ها، سیاستمداری زبده و چهره نظامی برجسته بشمار می رفت. (ا. گ.).

[۷۹۲] - t'yuros یا تیر. (ا. گ.).

آرتاوازد می تازد؛ از بین النهرین گذشته سپاه ارمن را شدیدا" منهزم و پادشاه آنان را دستگیر می کند. با مراجعت به مصر، آرتاوازد پسر تیگران و نیز بسیاری غنایم جنگی را به کلئوپاترا هدیه می کند{۱۱۰}.

۲۴

در باره پادشاهی آرشام؛ برای نخستین بار
خراجگزار شدن جزئی ارمنیان به رومیان؛
آزاد شدن هیرکانوس و زیانی که به سبب
وی به قوم باگراتونی می رسد

در آخرین سال عمر آرشز[۷۹۵] که بیستمین[۷۹۶] سال پادشاهی وی بود، سپاهیان ارمنی بفرمان او آرجام یا آرشام{۱۱۱} را که فرزند آرتاشس، برادر تیگران و پدر آبگار بود، برخود پادشاه گردانیدند. برخی از آشوریان این آرشام را مانوا [۷۹۷] نامیده اند، مانند برخی از افراد عادت به داشتن دو نام دارند مانند هیرودس آگریپپاس[۷۹۸] یا تیتوس آنتونیوس[۷۹۹] و یا تیتوس هوستوس[۸۰۰].

زیرا آرشز در این سال درگذشت و پادشاهی پارس را برای فرزندش آرشاویر[۸۰۱] باقی گذارد که پسری بسیار کوتاه قامت بود و کسی نبود که بتواند در رویارویی با رومیان آرشام را یاری دهد، لذا آرشام توسط هیرودس پیمان صلحی با آنان منعقد می سازد و در ضمن با استفاده از نواحی بین النهرین و قیصریه به آنان مالیات می پردازد. این آغازی برای خراجگزاری جزئی ارمنیان به رومیان گردید.

---

۷۹۳ - Sidon

۷۹۴ - azat' رودی در جنوب تیر و سیدون. (ا. گ.).

۷۹۵ - arshez یا آرتاشس. (ا. گ.).

۷۹۶ - مالخاسیان به "بیستمین سال" (ایروان، ۱۹۶۸) و یا "بیست و یکمین سال" (ایروان ۱۹۹۰)، تامسون به "بیست و چهارمین" و نعلبندیان به "بیست و یکمین" سال معتقد می باشند، در متن اصل گرابار، بیستمین سال قید شده است. (ا. گ.).

۷۹۷ - manova

۷۹۸ - Herod Agrippa (هیرودس آگراپپای) (ا. گ.).

۷۹۹ - Titus Antony (تیتوس آنتونیوس) (ا. گ.).

۸۰۰ - Titus Justus (تیتوس ژوستوس). (ا. گ.).

۸۰۱ - arshavir

در این زمان، خشم آرشام متوجه ینانوس[۸۰۲] گردید که یک اسبد[۸۰۳] تاجگذار بود، زیرا او هیرکانوس کاهن اعظم یهودیان را که توسط بارزاپران رشتونی در زمان تیگران به اسارت در آمده بود، ازاد ساخت. ینانوس در نزد پادشاه چنین استدلال می کند که (هیرکانوس) قول داده یکصد کانکار را که امید به دریافت آن دارد، حاضر است برای رهایی خویش بپردازد. لذا آرشام به او مهلتی می دهد. وی یکی از برادرانش را که سنکیا[۸۰۴] نام داشت راهی یهودیه نزد هیرکانوس می کند تا او برای رهایی اش پول بپردازد. فرستاده ینانوس رهسپار می شود و چنین در می یابد که هیرودس، هیرکانوس را کشته است تا بر علیه پادشاهیش خیانت نکند. اینکه هنگامی که مهلت داده شده بپایان می رسد و ینانوس پول رهایی هیرکانوس را نمی پردازد،آرشام بر وی غضب می برد و از مقام محروم می سازد و فرمان می دهد به زندانش اندازند.

در این زمان زورا[۸۰۵] پیشوای قوم گنونی در قبال وی نزد پادشاه سخن چینی نموده می گوید: «پادشاها، بدانید که ینانوس کوشید بر علیه تو بشورد و با من چنین مشورت می کرد که از هیرودس پادشاه یهودیه بخواهیم در این مورد قسم یاد کند که ما را بپذیرد و در کشور اصلی مان میراثی نصیب ما کند، زیرا ما در این کشور متحمل زجرهای بی سابقه گشتیم و بی حرمت شدیم. من با او موافقت نکرده گفتم: چرا خود را با داستان های کهن و افسانه های پیر شده فریب می دهیم و خود را فلسطینی می شماریم. او از من ناامید شده هیرکانوس[۸۰۶] کاهن اعظم را به همان منظور نزد هیرودس فرستاد ولی از هیرودس نیز بیشتر ناامید شد. لیکن ای پادشاه اگر او را باز نداری وی از نیت پیمان شکنانه خویش صرف نظر نخواهد کرد». پادشاه آرشام این سخن چینی را باور نمود و امر کرد نیانوس را تحت انواع شکنجه ها قرار دهند و آخرین تصمیم نیز چنین بود؛ یا از مذهب یهود بکلی برگردند و با تعظیم در برابر آفتاب بتان پادشاه را بپرستند و پادشاه آن را باور نموده مقام سابق را باز پس دهد و یا از چوبه دار آویزان شوند و نسل او نابود گردد. و یکی از خویشاوندان او را بنام ساریا[۸۰۷] در برابر چشمانش می کشد وقتی که فرزندان او ساپاتیا[۸۰۸] و آزاریا[۸۰۹] را به محل اعدام می بردند وی به سبب ترس از به قتل رسیدن اولادش و در پی التماس زنان، فرمان پادشاه را همراه با تمام قومش اجرا کرده از مقام و منزلت پیشین برخوردار می گردد. لیکن پادشاه به او کاملا" اعتماد نمی

---

۸۰۲ - yenanos یا enanos

۸۰۳ - اسب بد یا آسپت (گونه ارمنی). (ا. گ.).

۸۰۴ - senekia

۸۰۵ - zora

۸۰۶ - Hyrcanus

۸۰۷ - saria

۸۰۸ - sapatia

۸۰۹ - azaria

کند بلکه وی را به ارمنستان فرستاده کشور را بدو می سپارد تنها برای اینکه وی را از بین النهرین دور نماید.

۲۵
اختلاف آرشام با هیرکانوس و فرمانبرداری اجباری

پس از آن، میان هیرودس پادشاه یهودیه و پادشاه ما آرشام اختلافی بروز کرد. زیرا هیرودس پس از دلاوری های بسیار مصمم به انجام اصلاحاتی از روم تا دمشق و بنای عمارات متعددی در بسیاری از شهرها می شود. او کارگران ساده فراوانی از آرشام خواست تا کوچه های شهر انطاکیه سوریه را که در اثر کثافات و لجن غیر قابل عبور گشته بودند پر نمایند. آرشام نمی پذیرد و سپاهی برای مقابله با هیرودس گرد می آورد و نمایندگانی را به روم گسیل داشته از قیصر تقاضا می کند تا حکومت هیرودس را تحت فرمان خود نگاه ندارد. اما قیصر نه تنها آرشام را از حکومت هیرودس آزاد نمی کند که تمام آسیای صغیر[۸۱۰] را نیز بدو می سپارد.

در آن زمان هیرودس ده هنگ از اهالی کالاتیا و پونت را تحت خدمت خویش در آورده پدر زن پسرش آلکساندر[۸۱۱] را که فرزند تیمون[۸۱۲] بود و از طرف مادر از نژاد پادشاهی ماد یعنی از نسل داریوش ویشتاسپ[۸۱۳] بشمار می رفت، بعنوان پادشاه مطیع خود در آسیای صغیر گمارد. آرشام با مشاهده این امر کاملا" از هیرودس بعنوان ارباب خود فرمانبرداری کرد و کارگران در خواستی را در اختیار وی گذاشت و (هیرودس) توسط آنان کوچه های شهر انطاکیه را در ازای بیست وتاوان[۸۱۴] و با تخته سنگ های سفید مرمری سنگ فرش نمود تا آب سیلاب ها از این سنگ فرش به آسانی عبور کرده به شهر آسیبی وارد نسازد. آرشام پس از بیست سال پادشاهی درگذشت.

۲۶
پادشاهی آبگار و خراجگزاری ارمنیان به رومیان؛

---

[۸۱۰] - خورنی واژه mijerk'rayk را بکار می برد که در نزد نویسندگان باستان به کلیه سرزمین ها و کشورهای واقع در آسیای صغیر اتلاق می شده است. (ا. گ.).

[۸۱۱] - یا اسکندر . (ا. گ.).

[۸۱۲] - t'imon

[۸۱۳] - معادل گشتاسب، در اوستا نیز بصورت ویشتاسپ به معنی دارنده اسبهای زیاد آمده است. یونانیان آن را هیستاسپس Hystaspes نوشته اند. نام پدر داریوش بزرگ هخامنشی است. (ا. گ.).

[۸۱۴] - ve't'avan معادل stade یا statium انگلیسی (جمع stadia) به معنی میدان، ورزشگاه و نیز در یونان باستان واحد درازا حدود ۶۰۷ فوت انگلیسی (۱۸۵متر) در مسابقات المپیک ۶۳۰/۸ فوت و در آسیا یک سیزدهم فرسنگ یعنی ۴۹۲ تا ۷۸۳ فوت، می دانستند. (ا. گ.).

آبگار پسر آرشام در بیستمین سال فرمانروایی آرشاویر[۸۱۵] پادشاه پارس پادشاهی می کند. این آبگار بعلت تواضع و دانایی بسیار و سنش ملقب به "مرد دانا"[۸۱۶] بود. این (کلمات) را یونانیان و آسوریان بوضوح نتوانستند تلفظ کنند، لذا او را آبگاروس نامیدند. در سال دوم پادشاهی او کلیه نواحی ارمنستان کاملا" خراجگزار رومیان گردید و چنانکه در انجیل لوقا آمده است[۸۱۷] قیصر آگوستوس فرمانی برای انجام سرشماری در سرتاسر گیتی صادر نمود. بنابراین کارگزارانی به ارمنستان فرستاده شدند و تندیس قیصر آگوست را همراه خود آورده در تمامی پرستشگاه ها برپا ساختند. در این زمان ناجی ما، فرزند خدا، عیسی مسیح زاده شد.

در این روزها میان آبگار و هیرودس اختلاف بروز نمود؛ زیرا هیرودس دستور داد تا تمثالش را در پرستشگاه های ارمن کنار تمثال قیصر قرار دهند ولی وقتی که آبگار آن را نپذیرفت، هیرودس در برابر او دست به دسیسه چینی زد. او سپاهیان ترکیایی و ژرمن را برای تاخت و تاز به کشور و پارس گسیل داشته فرمان می دهد از کشور آبگار عبور نمایند. لیکن آبگار موفقت نکرده اظهار می دارد، فرمان قیصر چنین است که سپاه باید از طریق بیابان به کشور پارس برود. هیرودس رنج می برد ولی نمی تواند کاری از پیش ببرد و یا گرفتاری به انواع دردها، چنانکه هوسپوس نقل می کند، بعلت گستاخی در برابر مسیح کرم ها سراسر بدنش را فرا می گیرند. لذا برادر زاده اش هوسپ را که دخترش را به وی داده و قبلا" زن برادرش پرور[۸۱۸] بود(به مقابله آبگار) می فرستد. وی با همراهی سپاهی گران به بین النهرین می رسد و در بوگنان[۸۱۹] اردوگاه سپاه آبگار با وی روبرو می گردد. او در جنگ کشته می شود و سپاهیانش متواری می گردند. در همان زمان نیز هیرودس درمی گذرد و آگوستوس[۸۲۰] پسر او آرگغایوس[۸۲۱] را به ریاست ملت یهود بر می گزیند.

---

[۸۱۵] - arshavir یا آرشاویر لقبی است که خورنی برای فرهاد چهارم و پنجم اشکانی بکار برده است. (ا. گ.).
[۸۱۶] - یا "مردبزرگ". خورنی ریشه این نام را بصرورت آواگ آیر avag-ayr در نتیجه آن را avgayr و abgar می شناسد. (ا. گ.).
[۸۱۷] - انجیل لوقا (عهد جدید کتاب مقدس) باب دوم، آیه یکم. (ا. گ.).
[۸۱۸] - perur
[۸۱۹] - bugran
[۸۲۰] - گایوس اکتاویانوس (آگوستوس)[Augustus] معرب آن اغسطس (و. ۶۳ پ.م. ف. ۱۴م.) امپراتور روم (۲۷پ.م. –۱۴م.). (ا. گ.).
[۸۲۱] - Archelaus

۲۷
بنای شهر ادسا و یادداشتی کوتاه در باره خانواده روشنگر[۸۲۲] ما

پس از چند روز، آگوستوس در گذشت و تیبر[۸۲۳] به جای وی بر رومیان به پادشاهی رسید. گرمانیکوس نیز قیصر گشته شاهزادگان گسیل یافته از سوی آرشاویر و آبگار به روم را بعلت جنگ آنان که در حین آن برادر زاده هیرودس را کشتند، مورد بی احترامی قرار می دهد. این رویداد آبگار را بر می انگیزد و او آماده شورش و جنگ می شود. در این زمان در محلی که پیشتر هنگ ارمنی در آنجا گذرگاه فرات را در برابر کاسیوس[۸۲۴] محافظت می کرد، به بنای شهری می پردازد که ادسا نامیده می شود. آنگاه دربار و بتانش، نابوگ[۸۲۵]، بعل[۸۲۶]، باتنیکاغ[۸۲۷] و تاراتا[۸۲۸] همچنین متن های آموزشگاه پرستشگاه ها و بطور کلی دیوان های پادشاهان را به آنجا[۸۲۹] منتقل می سازد.

پس از این، آرشاویر درگذشته پسرش آرتاشس بر پارسیان پادشاهی می کند. اینکه اگر چه آنچه را که نقل خواهیم کرد نه به ترتیب زمان است و نه متناسب تاریخ، اما از آنجا که بانیان آئین ملت

---

۸۲۲ - "روشنگر" در مقابل "لوساوریچ" lusavorich بکار رفته است که لقب گریگور بنیانگذار کلیسای ارمنی بود. (ا. گ.).

۸۲۳ - تیبریوس اول (Tiverius) دومین امپراتور روم پسر لیوی و پسر خوانده آگوستوس (و. ۴۲پ.م.- ف. ۳۷م.) امپراتور بسال ۱۴م. (ا. گ.).

۸۲۴ - از رجال روم باستان(ف. ۴۲ پ.م.) از خانواده نجبا و قدیمی بود و در سفر جنگیی که کراسوس ضد پارتیان کرد مشاور او بود. چون کراسوس از اُرُد اول پادشاه ایران و سردار او سورنا شکست خورد کاسیوس با تنظیم عقب نشینی ماهرانه توانست بقایای قشون روم را نجات دهد و شهرتی کسب کند (۵۴ پ.م.). (ا. گ.).

۸۲۵ - nabog

۸۲۶ - bel

۸۲۷ - batnikagh

۸۲۸ - tarata

۸۲۹ - شهر ادسا (Esessa) یا ادس (فرانسه Edesse، لاتین Edessus، ارمنی Yedesia، آسوری Urhay، تازی رُها یا الرها) شهری در شمال غربی میانرودان، نام کهن آن اُرون Orron بود که بسال ۳۰۳ پ.م. سلوکوس یکم نیکاتور آن را باز سازی نموده به مناسبت شهری در مقدونیه ادسا نام نهاد. در سالهای ۳۱۲ پ.م. تا ۲۱۶م. پایتخت پادشاهی اسرونیه (اسروین) بود. بسال ۲۱۶ قیصر کاراکالا (Caracalla) آخرین پادشاه اسروین، آبگار را خلع نموده این شهر را جزو تصرفات خود در آورد. مطابق پیمان سال ۳۶۳ میان ایران و روم این شهر به ایران داده شد. این شهر مهد تمدن و علم و فرهنگ بود. به گواهی ابن الاثیر این شهر کلا" ارمنی نشین بوده حکام بیزانسی و سپس سلجوقی مجبور بودند شهردار را از میان ارمنیان برگزینند. این شهر بعدها بتصرف تیمور لنگ (۱۳۹۱م.)، ایرانیان (۱۵۱۲) و از سال ۱۶۳۷ عثمانیان در آمده است. (ا. گ.).

ارمن اخلاف پادشاه آرشاویر و خویشان فرزند او آرتاشس هستند، لذا بـه گرامـی داشـت نجابـت ایـن مردمان سخن خود را آغاز می کنیم و از پیش، آنان را در این کتاب در کنار آرتاشس ذکر می نمـاییم تا خوانندگان بدانند که هم نژاد این مرد دلاور هـستند. آنگـاه زمـان آمـدن پدرانـشان را بـه ارمنـستان یادآور خواهیم شد که عبارتند از کارنیان[۸۳۰] و ورنیان[۸۳۱]، که گریگور قدیس[۸۳۲] از آنـان برخاسـت و همچین خاندان کامساراکان[۸۳۳] و در حین تاریخ به زمان آن پادشاه خواهیم رسید که ایشان را پذیرفت.

بـا ایـن حـال، قـصد شـورش آبگـار قـرین موفقیـت نگردیـد، زیـرا در پادشـاهی پـارس میـان خویشاوندانش اختلاف بروز نمود، لذا سپاهی گردآورد و به آنجا رفت تا آنان را به سـازش و آرامـش وادارد.

۲۸
عزیمت آبگار به شرق و پادشاه کردن آرتاشس بر پارسیان، و اینکه چگونه برادراناو (آرتاشس) را به نظم واداشت که روشنگر ما و خویشانش از دودمان آنان هستند

آبگار به شرق رفت و مشاهده نمود که آرتاشس فرزنـد آرشـاویر بـر پارسـیان حکـم مـی رانـد و برادرانش با وی در ستیزند، زیرا او می خواست بطور موروثی بر آنها شاهی کند اما ایشان قبول نمـی کردند. لذا آرتاشس آنان را محاصره نموده تهدیـد بـه مـرگ مـی کـرد و بـدین علـت دو دسـتگی و اختلاف بزرگی میان سپاه و سایر خویشاوندان بروز نموده بود. زیرا پادشاه آرشاویر، سه پـسر و یـک دختر داشت، یکی همین پادشاه آرتاشس، دوم کارن، سوم سورن، امـا خواهرشـان کـه کوشـم[۸۳۴] نـام داشت همسر سردار آریائیان بود که از جانب پدر او به این سمت گماشته شده بود.

آبگار آنان را به آشتی و سازش قانع نموده این نظم را میان همگان برقرار می سازد. چنانکـه مقـرر شده بود آرتاشس همراه پسرانش پادشاهی می کند اما برادرانش به مناسـبت شـهر و کـشور بـزرگ و

---

[۸۳۰] – کارنیان یکی از هفت خاندان نامی ایران در روزگار اشکانیان و ساسانیان بودند. (ا. گ.).

[۸۳۱] – نام سورنSuren از ریشه اوستای Thura (در پهلوی، سوره) به معنی دلیر و پهلوان و توانا گرفته شده است. سورنیان یکی از هفت خانواده بزرگ ایران بودند که در دوران اشکانیان بزرگ آن خاندان تاج بر سر پادشاه مـی گذاشت. (ا. گ.).

[۸۳۲] – گریگور روشنگر (لوساوریچ) بنیانگذار رسمی کلیسای ارمنی. (ا. گ.).

[۸۳۳] – خاندان ناخاراری در ارمنستان باستان (سده های ۳ تا ۸م.). در گاهنامه خورنی صاحب گاه ۵۳ هستند. ایـشان ۶۰۰ سوار در اختیار سپاه ارمنی قرار می دادند. مقر آنان نواحی شیراک و یراسـخادزور بـود (آرشـارونیک) کـه تیرداد بزرگ به آنان داده بود. (ا. گ.).

[۸۳۴] – k'oshm

پرمیوه شان پُهلَو نامیده می شوند و در میان کلیه اشراف و اعیان[835]همچنین خویشان اصلی پادشاهی گرامی ترین و اولی ترین مقام را بدست می آورند و نیز (آبگار) با قسم پیمانی میان آنان برقرار می سازد مبنی بر اینکه اگر مردانی از خانواده آرتاشس باقی نمانند پادشاهی به ایشان منتقل می شود و خارج از خاندان پادشاهی او آنان را به سه خاندان بنام های پهلو کارن، پهلو سورن و خواهرشان را به مناسبت مقام شوهرش پهلو اسپهبد، تقسیم نمود.

و می گویند که گریگور قدیس از نسل پهلو سورن و خانواده کامساراکان از نژاد پهلو کارن هستند و اما مطالب مربوط به عزیمت آنان به کشورمان را به جای خود نقل خواهیم کرد، در اینجا ایشان را تنها در کنار آرتاشس یاد می کنیم تا بشناسی که این قوم بزرگ براستی از خون واغارشاک هستند یعنی نسل آرشاک بزرگ برادر واغارشاک.

آبگار با چنین نظم و ترتیبی پیمان را بر می دارد و بیمار و دچار امراض سخت باز می گردد.

۲۹
بازگشت آبگار از شرق و کمک به آرت[836]
در جنگ بر علیه هیرودس والی بخش های چهارگانه

آنگاه که آبگار از شرق مراجعت نمود، در باره رومیان چنین شنید که به وی مشکوک هستند مبنی بر اینکه به شرق رفته تا سپاهی فراهم کند. لذا برای کارگزاران رومیان علت مسافرتش را به سرزمین پارس بر نوشت و قراردادی را نیز که میان آرتاشس و برادران وی منعقد شده بود، فرستاد. لیکن ایشان باور نکردند بویژه آنکه دشمنان آبگار یعنی پیلاتس[837]، هیرودس والی بخش های چهارگانه[838]، لیوسانیا[839] و فیلیپوس[840] در مورد وی سخن چینی می کردند. آبگار نیز به شهرش ادسا عزیمت نموده با آرت پادشاه پاترا {۱۱۲} هم پیمان گردید و توسط شخصی بنام خسرن آرزرونی[841] برای او سپاه کمکی فرستاد تا برابر هیرودس بجنگد. زیرا نخست اینکه هیرودس دختر پادشاه ارت را

---

[835] – این واژه در برابر nakharar ارمنی آمده است. (ا. گ.).

[836] – aret'

[837] – پیلاتس (pilatos یا pilate) در سال ۲۹م. از جانب رومیان حاکم یهودیه گردید و چند سال پیش و پس از تصلیب عیسی حکومت می کرد. وی بسیار ظالم و سخت دل بود و همسو بود که عیسی مسیح را به بهود تسلیم کرد. نیز رجوع شود به انجیل لوقا باب سوم آیه یکم. (ا. گ.).

[838] – هیرودس والی بخش های چهارگانه (تیترارک) پادشاه یهودیه (۴۷ تا ۳۷ پ.م.) بنا به انجیل لوقا، باب سوم، آیه یکم، وی تیترارک جلیل بود. (ا. گ.).

[839] – لیوسانیا مطابق انجیل لوقا، باب سوم، آیه یکم بصورت لیسانیوس تیترارک آبلیّه. (ا. گ.).

[840] – فیلیپوس برادر هیرودس و تیترارک ایطوریه. انجیل لوقا باب سوم آیه یکم. (ا. گ.).

[841] – khosren- ardse'runi

به زنی گرفته سپس با بی احترامی وی را رانده بود. اما هرودیادا[۸۴۲] را در زمان حیات همسرش غصب کرده بود بدین علت هم اغلب توسط یحیی تعمید دهنده[۸۴۳] ملامت و سرزنش می شد و در نتیجه یحیی تعمید دهنده را بقتل رساند. آرت بخاطر بی حرمتی به دخترش با وی جنگید و طی آن به کمک دلاوران ارمن سپاه هیرودس گویی به حکم پروردگار برای گرفتن انتقام مرگ یحیی تعمید دهنده بشدت در هم کوبیده شد.

۳۰
گسیل داشتن شاهزادگان از سوی آبگار نزد سابینوس[۸۴۴] و اینکه در زمان او آنان ناجی ما مسیح را می بینند و گرایش آبگار به مسیحیت از آنجا ناشی می گردد

در این زمان سابینوس پسر استورگه[۸۴۵] از سوی قیصر بر فینیقیان {۱۱۳}، فلسطینیان، آشوریان و میانرودان بعنوان هزاربد[۸۴۶] تعیین گردید. آبگار دو تن از بزرگانش یعنی مار ایهاب[۸۴۷] بدشخ آغزنیک و شامشاگرام[۸۴۸] پیشوای طایفه آپاهونی و آنان[۸۴۹] فرد وفادار نخود را نزد وی در شهر بتکوبین[۸۵۰] فرستاد تا علت مسافرتش به شرق را توضیح دهد و پیمان منعقد شده میان آرتاشس و برادرانش را نشان داده یاری و پشتیانی او را درخواست نماید. ایشان آمدند و او را در الوتراپلیس[۸۵۱]{۱۱۴} یافتند. وی آنان را با مهربانی و احترام پذیرفت و به آبگار چنین پاسخ داد که در باره آن موضوع (مسافرت به شرق) از سوی قیصر نگران نباشد و تنها در پرداخت کامل مالیات ها بکوشد.

---

[۸۴۲] - herovdiada

[۸۴۳] - از پیامبران یهود که عیسی را در رودخانه اردن تعمید داد (به انگلیسی John the Baptist). (ا. گ.).

[۸۴۴] - savinos (لاتین Sabinus).

[۸۴۵] - storge (لاتین Storgius).

[۸۴۶] - هزاربد (به ارمنی hazarap'et') به معنی فرمانده هزار سرباز، شاهزاده، حاکم، مقام دربارشاهی، رئیس امور مالیات ها. این واژه در زبان پهلوی بصورت hazarapat، پارسی باستان hazahrapati و در پارسی hazarbad (هزاربد) می باشد و در زبان های یونانی، آشوری و گرجی نیز وارد شده است. در ایران باستان"هزاربد" از القاب عالی محسوب می گردید و ده نفر فرمانده سپاه جاویدان(۱۰ هزار نفر) چنین نامیده می شدند و هر یک هزار سرباز در اختیار داشتند. (ا. گ.).

[۸۴۷] - mar-ihab

[۸۴۸] - shamshagram

[۸۴۹] - anan

[۸۵۰] - betkubin. بنا به نظر تامسون چون خورنی این مطلب را از لابوبنا اخذ کرده است لذا نام این شهر باید betkubin باشد که شهری در فلسطین است. (ا. گ.).

[۸۵۱] - به ارمنی yelevteroyp'olis (Eleutheropolis). (ا. گ.).

آنان در بازگشت از آنجا برای دیدار ناجی ما مسیح وارد اورشلیم شدند که آوازه معجزاتش را شنیده بودند و خودشان نیز به رای العین مشاهده کرده برای آبگار نقل نمودند. آبگار در شگفتی فرو رفت و کاملا" معتقد گردید که او براستی فرزند خدا است و چنین گفت: "این قدرت انسانی نیست بلکه خدایی است، زیرا هیچ یک از انسانها نمی توانند مردگان را حیات ببخشند مگر خداوند". و چون بدنش پر از بیماری های سخت بود که آن هم هفت سال پیش در سرزمین پارس به آنها گرفتار شده بود و امکان معالجه بدست انسان وجود نداشت، بنابراین در نامه ای خواهش و التماس خود را به قرار زیر (برای مسیح) فرستاد.

۳۱
نامه آبگار به منجی[۸۵۲]

درود آبگار پسر آرشام {۱۱۵} حاکم جهان[۸۵۳] به تو عیسای نیکوکار و منجی که در اورشلیم ظاهر شدی.

من در باره تو و معالجاتی که بدست تو بدون دارو و ریشه گیاهان انجام می شود، شنیده ام، زیرا چنانکه می گویند تو به نابینایان بینایی، به چلاقها توانایی راه رفتن، جزامیان را پاکی می بخشی و دیوان و ارواح پلید را خارج نموده بطور کلی کسانی را که از امراض مزمن رنج می برند شفا می دهی؛ همچنین مردگان را زنده می کنی. آنگاه که تمام این مطالب را در باره ات شنیدم یکی از این دو مطلب از فکرم گذشت- یا تو خدایی و ازآسمان نازل شده این کارها را انجام می دهی و یا فرزند خدا هستی که آنرا انجام می دهی. بدین علت برای تو نامه ای نوشتم با این التماس که زحمتی کشیده نزد من آیی و بیماری مرا شفا بخشی. همچنین شنیدم که یهودیان از تو ناخوشنودند و برآنند ترا بیازارند ولی من شهری کوچک و زیبا دارم که برای هردویمان کفایت می کند.

نامه بران در اورشلیم بدیدار او رفتند. مطلب از این کلام انجیل تصدیق می شود که "از مشرکان مردانی بودند که نزد وی آمده بودند"[۸۵۴]. بدین سبب شنوندگان جرات نکردند به عیسی بگویند بلکه به فیلیپوس و آندریاس گفتند و آنان به عیسی منتقل کردند. اما منجی ما برای رفتن در آن زمان که آبگار دعوت کرده بود، متعهد نگردید بلکه او را به نامه ای مفتخر ساخت که بقرار زیر نوشته شده است.

---

[۸۵۲] – منجی لقب عیسی مسیح است. (ا. گ.).

[۸۵۳] – در زمان های باستان واژه ارمنی ashkharh به معنی جهان برای استان های کشور و نیز به معنی سرزمین به کار می رفت. (ا. گ.).

[۸۵۴] – نوشته ای که در انجیل آمده بدین قرار است: «و از آن کسانیکه در عید بجهت عبادت آمده بودند بعضی یونانی بودند» (انجیل یوحنا، باب ۱۲، آیه ۲۰). (ا. گ.).

۳۲
پاسخ نامه آبگار که توماس حواری
بـه فـرمـان مـنجـی نـگاشـت

خوشا بحال کسی که مرا ندیده و به من ایمان آورده است[۸۵۵] زیرا در مورد من چنین نوشته اند، کسانی که مرا می بینند ایمان نمی آورند اما کسانی که نمی بینند ایمان می آورند و زندگی می کنند. اما تو که برای من نامه نوشتی تا نزد تو بیایم. من در اینجا باید تمام کارهایی را انجام دهم که برایشان فرستاده شده ام. آنگاه که تمام آنها را انجام دهم به نزد او که مرا فرستاد عروج خواهم کرد و آنگاه که عروج نمایم یکی از این شاگردانم را نزد تو خواهم فرستاد تا دردهایت را شفا بخشد و به تو و یارانت زندگی عنایت نماید.

آنان[۸۵۶] چاپار آبگار، این نامه و تصویر واقعنمای منجی را که تا امروز نیز در ادسا است همراه خود آورد.

۳۳
موعظه تادئوس حواری در ادسا و رونوشتهای پنج نامه

ولی پس از عروج منجی ما، توماس حواری، یکی از دوازده (حواری)، تادئوس یکی از هفتاد (شاگرد) را به شهر ادسا فرستاد تا مطابق گفته خداوند ما آبگار را شفا داده انجیل را موعظه کند. او به اینجا آمد و در خانه توبیا[۸۵۷] شاهزاده عبری اقامت گزید. می گویند که او از اصل باگراتونی بود و از آرشام دوری جسته مذهب یهود را همراه سایر خویشاوندانش انکار نکرد بلکه تا زمانیکه به مسیح ایمان آورد در همین آئین باقی ماند. و آوازه (آمدن) او در سرتاسر شهر پیچید. آبگار این را شنیده گفت: «وی همان مردی است که عیسی در باره اش نوشت». و بی درنگ او را فرا خواند. زمانی که تادئوس وارد شد آبگار بر رخسار او شبحی شگفت انگیز دید؛ از تخت برخاست و روی بر زمین نهاده وی را سجده نمود؛ همه شاهزادگان حاضر در شگفت شدند زیرا به این شبح پی نبردند. آبگار از او پرسید: « آیا تو واقعا" شاگرد عیسای مقدس هستی؟ که قول داد به اینجا بفرستد و آیا می توانی دردهایم را شفا بخشی؟» تادئوس در پاسخ گفت: «اگر به عیسی مسیح، فرزند خدا، ایمان آوری به کلیه آرزوهای قلبی ات خواهی رسید». آبگار به وی گفت: «من به او و پدرش ایمان آوردم، لذا اگر پادشاهی رومیان عامل بازدارنده نبود می خواستم سپاهیانم را برداشته و بیایم یهودیانی را که او را به صلیب کشیدند نابود سازم».

---

[۸۵۵] - "خوشا به حال آنانکه ندیده ایمان آوردند"، یوحنا، باب ۲۰ آیه ۳۰. (ا. گ.).

[۸۵۶] -anan

[۸۵۷] - ارمنی t'ubia (Tobias) . (ا.گ.).

تادئوس با این سخنان موعظه انجیل را برای او و سراسر شهر آغاز نمود. دستش را بر او نهاده شفایش داد، به همین سان آبدیو[858] حاکم شهر را که به پُداگرا {116} مبتلا[859] و صاحب مقام و منزلت بزرگی در دربار شاه بود، معالجه نمود؛ و بطور کلی همه بیماران و دردمندان شهر را شفا بخشید. و همگان ایمان آورده آبگار و تمام شهر تعمید یافتند. درهای بتکده ها را بستند و تصاویر روی قربانگاه و ستون را با نی پوشانیدند. او هیچکس را مجبور نمی کرد ایمان آورد. اما ایمان آورندگان روز به روز فزونی می یافتند.

اما تادئوس حواری شخصی آده[860] نام را که پرنیان باف و دستاردوز بود بعنوان (اسقف) ادسا تقدیس کرده وی را بجای خود در نزد پادشاه باقی می گذارد و نیز خود از آبگار فرمانی می گیرد که همگان پیام انجیل مسیح را بشنوند. آنگاه نزد ساناتروک[861] خواهر زاده آبگار که بر کشور و سپاهیان ما گماشته شده بود می آید. آبگار نیز موافقت نموده نامه ای برای قیصر تیبرویوس نوشت که بقرار زیر است:

نامه آبگار به تیبریوس

آبگار پادشاه ارمنستان به سرور خود تیبریوس قیصر رومیان درود می فرستد.

گرچه می دانم که هیچ چیز از نظر آن اعلیحضرت پنهان نمی ماند ولی بعنوان دوست صمیمی توسط نامه آگاهی بیشتری بتو می دهم. یهودیان ساکن در مناطق فلسطینیان تجمع نموده مسیح را بجای نیکوکاری های بزرگی که او در نزد آنان انجام داد یعنی معجزه ها و شگفتی ها، حتی زنده کردن مردگان بدون هیچگونه گناهی به صلیب کشیدند. باید بدانی که اینها معجزات یک انسان معمولی نبوده بلکه الهی است. زیرا زمانی که او را به صلیب کشیدند آفتاب تار شد، زمین لرزید و تکان خورد و خودش نیز پس از سه روز که از مرگش می گذشت قیام نموده بر بسیاری ظاهر شد. و اکنون در همه جا نام او و توسط شاگردانش معجزات بزرگی انجام می دهد و برای خود من بوضوح نمایان شد. اینکه از این پس عالیجناب می داند چه فرمانی برای مردم یهود که مرتکب آن کار شدند لازم است و باید برای سرتاسر جهان نوشت تا مسیح را بعنوان خدای راستین سجده کنند. سلامت باش.

---

[858] - abdiu

[859] - بیماری نقرس. (ا.گ.).

[860] - adde

[861] - sanat'ruk (شکل ایرانی sanatruk، لاتین Sinatruces). شاه ارمنستان (۷۸- ۱۱۰م.) جانشین تیرداد اول اشکانی. (ا.گ.).

پاسخ نامه آبگار از سوی تیبریوس

تیبریوس قیصر رومیان به آبگار پادشاه ارمنستان درود می فرستد. نامه صمیمانه ات را برایم خواندند. بخاطر آن سپاسگزاری مان را بپذیر. گر چه ما قبلاً از بسیاری شنیده بودیم اما پیلاتوس براستی ما را از معجزات او مطلع ساخت و اینکه پس از قیام بسیاری ایمان آوردند که او خدا است. لذا من نیز به انجام آنچه که تو در فکر آن هستی راغب گشتم ولی از آنجا که میان رومیان چنین مرسوم است، تنها فرمان پادشاه را برای پذیرش خدا کافی نمی دانند بلکه او توسط سنا نیز باید آزمایش و بررسی گردد، لذا من این امر را به سنا اظهار داشتم ولی سنا تقبیح کرد زیرا از ابتدا توسط او بررسی نشده بود. ولی ما فرمان دادیم تا همه آنانکه عیسی مطلوبشان واقع گردد، او را خدا بشمارند، و آنان را که از مسیحیان سخن چینی کنند تهدید به مرگ نمودیم. اما در باره رفتار مردم یهود که گستاخانه وی را به صلیب کشیدند باید بگویم چنانکه در باره او می شنوم نه سزاوار تصلیب و نه مرگ بلکه مستحق احترام و پرستش بود. وقتی که از جنگ اسپانیائیان که بر علیه من شوریده اند فارغ شده وقت آزاد داشته باشم به کار آنان رسیدگی خواهم کرد و به (سزای) اعمالشان خواهم رساند.

آبگار بار دیگر نامه ای به تیبریوس می نویسد

آبگار پادشاه ارمنستان به سرورش تیبریوس قیصر روم درود می فرستد.

نامه در خور منزلتت را دیدم و از فرمان اندیشیده تو شاد گشتم. اگر از من نمی رنجی، این کارسنا بسیار قابل انتقاد است. زیرا در نزد آنان سنجش خداوندی به قضاوت انسانی سپرده می شود؛ بنابراین پس از این اگر خداوند مطلوب انسان نباشد، دیگر نمی تواند خدا باشد و از اینجا (نتیجه می شود) که انسان باید باعث بخشایش خداوند باشد. ولی تو، سرورم، لطفی کرده بجای پیلاتوس مرد دیگری به اورشلیم بفرست تا وی با بیحرمتی از این مقام که تو به وی ارزانی داشتی عزل گردد، زیرا او خواست یهودیان را انجام داد و مسیح بی گناه را بدون فرمان تو به صلیب کشید. سلامت تو را خواهانم.

نامه آبگار به نرسه[۸۶۲]

---

۸۶۲ - nerseh

آبگار پادشاه ارمنستان به فرزندش نرسه درود می فرستد.

نامه درود هایت را دیدم، پروز[863] را از بند و زنجیر رهانیده گناهش را بخشیدم، اگر مـی خـواهی او را به حکومت نینوا منصوب کن، آنگونه که میل داری. با پرداختن به نامه ات و اینکه نوشته بودی «پزشکی نزد من بفرست که آن معجزات را انجام می داد و خدایی دیگر موعظـه مـی نمـود، خـدایی والاتر از آب و آتش، تا او را ببینم و به او گوش کنم»، باید بگویم که او پزشکی با دانش انسانی نبود بلکه شاگرد پرودگار آب و آتش بود و همانگونه که بر او مقدر شده بود به نواحی ارمنستان فرستاده شد. ولی شخصی سیمون نام از دوستان نزدیک او به آنجا، به اطراف و اکناف سرزمین پارس فرستاده شده است، او را جستجو و پیدا کن و چون پدرت آرتاشس[864] از او خواهی شنید. او تمـام امـراض را شفا داده راه زندگی را نشان خواهد داد.

نامه آبگار به آرتاشس

آبگار پادشاه ارمنستان به برادرش آرتاشس پادشاه پارس درود می فرستد.

می دانم که اکنون در باره عیسی مسیح، فرزند خدا که یهودیان او را به صلیب کشیدند، شنیده ای و از مردگی و مرگ قیام نمود و شاگردانش رابه سراسر گیتی فرستاد تا به آموزش بپردازند. یکـی از شاگردان ارشد او به نام سیمون در قلمرو حکومت تو است. اکنون او را بجوی و بیـاب زیـرا او کلیـه بیماری ها و دردهای شما را شفا خواهد بخشید و راه زندگی را نشان خواهد داد. تو به سخنان او ایمان بیاور، تو و برادرانت و همه کسانی که فرمانبردار تو هستند. زیرا من خواستار ایـن هـستم کـه شـما از حیث جسم خویشاوندان و نیز از لحاظ روان نیز نزدیکان صمیمی من باشید.

و آبگار هنوز پاسخ این نامه ها را دریافـت نکـرده بـود کـه پـس از سـی و هـشت سـال پادشـاهی درگذشت.

۳۴
در باره شهادت رسولان ما

پس از آبگار، پادشاهی ارمنستان به دو بخش تقسیم می شود زیرا پسرش آنانون[865] ناجگذاری مـی کند و در ادسا حکم می راند و اما خواهر زاده اش ساناتروک[866] در ارمنستان به پادشـاهی مـی رسـد.

---

[863] - peruz

[864] - art'ashes

[865] - ananun به معنی "بی نام".

رویدادهای زمان این دو بیشتر توسط دیگران نوشته شده اند همچون عزیمت تادئوس رسول به ارمنستان، ایمان آوردن ساناتروک و ارتداد او و در اثر ترس از ناخاراهای ارمنی، مرگ رسول و همراهانش در ناحیه شاوارشان[۸۶۷] که اکنون آرتاز[۸۶۸] نامیده می شود، شکافته شدن تخته سنگ و به هم چسبیدن آن پس از پذیرش بدن رسول، آنگاه بیرون آورده شدن پیکر او و توسط شاگردان و بخاک سپاری در دشت و شهادت ساندوخت[۸۶۹] دختر پادشاه در نزدیکی جاده و اخیرا" پدیدار شدن بقایای پیکرهای آنان و انتقالشان به سنگلاخ. چنانکه گفتیم تمام اینها پیش از ما توسط دیگران نقل شده است لذا تکرار مفصل آنها را مهم ندانستیم. همچنین پیش از ما دیگران قتل آده[۸۷۰] شاگرد رسول را در ادسا بدست پسر آبگار نقل کرده اند.

آنگاه که او (پسر آبگار) بجای پدرش به تخت پادشاهی نشست از اخلاق و رفتار پدری پیروی نکرد بلکه بتکده ها را گشود و آیین شرک را پذیرفت و مردی نزد آده فرستاد تا از بَز دیهیمی زربفت برایش تهیه کند چنانکه قبلا" برای پدرش انجام می داد. پاسخ گرفت که «دستان من برای سر ناسزاواری که به مسیح، خدای زنده تعظیم نمی کند دیهیم نمی دوزند». (پادشاه) بلافاصله به یکی از سربازانش دستور داد پاهای او را با شمشیر قطع کنند. او رفت و مشاهده نمود که بر صندلی روحانی نشسته بود، آنگاه به ضرب شمشیر ساقهایش را قطع کرد و دور انداخت و او در جا جان سپرد. این مقدار را برگزیدیم و به اختصار یاد کردیم زیرا قبلا" توسط دیگر هم نقل شده بود[۸۷۱].

و اما ارمنیان به وصال برتولما[۸۷۲] رسول نیز موفق شدند که در نزد ما در شهر آربانوس[۸۷۳] جان سپرد. او در باره سیمون که به نزد پارسیان رفت نمی توانم مطلب قطعی و حتمی بیان کنم که چه کرد

---

[۸۶۶] - sanat'ruk' پادشاه ارمنستان پس از آبگار (۳۸ تا ۸۶م.). به نظر آجاریان این نام از Sanatruk ایرانی اخذ شده، نیز مقایسه شود با ؟؟؟؟؟ لاتین، Sinatruces، اشک یازدهم پارتی (۷۷ تا ۷۰پ.م.) Sanatrug و Sanatruq آسوری، Sanatruk تازی پادشاه بحرین از زمان اردشیر اول. ساناتروک از مسیحیت برگشت و تادئوس رسول و دختر خود ساندوخت را کشت. در تاریخ مدون ارمنستان ساناتروک شاه ارمنستان در سالهای ۸۸-۱۱۰م. و جانشین تیرداد اول اشکانی است. (ا.گ.).

[۸۶۷] - shavarshan ناحیه ای در جنوب شرقی ارمنستان.(ا.گ.).

[۸۶۸] - art'az ناحیه ای در جنوب شرقی ارمنستان باستان که کلیسای تادئوس در آنجا واقع است. اکنون درحوالی شهر ماکو و خوی می باشد. (ا.گ.).

[۸۶۹] - sandukht' ایرانی. وی دختر پادشاه آبگار بود که به تعلیم تادئوس رسول روی آورد و بدست پدر بت پرست خود بقتل رسید. او نخستین شهید زن محسوب می شود و بنام او نمازخانه ای نیز وجود دارد. (ا.گ.).

[۸۷۰] - adde

[۸۷۱] - طبق کتاب لابوبنا ص ۴۸ و ۴۹ فرزند آبگار مانو manu نام داشت (تامسون ص ۱۷۵ زیر نویس). (ا.گ.).

[۸۷۲] - به ارمنی bardughimeos. نام مرد از ریشه آرامی که در زبان های مختلف تلفظ های گوناگون دارد. Bartholomew(انگلیسی، بارتالومیو) Barthelemy (فرانسه، بارتلمی)، Barthel (آلمانی، بارتل) Bartolomeo (ایتالیایی، بارتولومئو). Bartolome (اسپانیایی، بارتولومه) و غیره، در فارسی به شکل های

و در کجا جان سپرد. زیرا برخی تعریف می کنند که شخصی بنام سیمون رسول در وریوسپورا[۸۷۴] جان از کف داده است، اینکه آیا واقعا" او همین سیمون است و حقیقتا" برای چه منظوری به آنجا رفته، این را نمی دانم ولی تنها یاد کردم تا بدانی من از تعریف هر مطلب مناسب برای تو مضایقه ندارم.

۳۵
پادشاهی ساناتروک و کشتن
پسران آبگار؛ درباره شهبانو هغینه[۸۷۵]

زمانی که ساناتروک به پادشاهی رسید توسط دایگانش {۱۱۷} از میان دلاوران باگراتونی و آرزرونی سپاهی گرد آورد تا به منظور تصاحب سرتاسر قلمرو پادشاهی در برابر پسران آبگار بجنگد و هنگامی که مشغول این کار بود گویی به عنایت الهی، انتقام قتل آده از پسر آبگار گرفته شد. زیرا او در بالاخانه قصرش در ادسا ستونی مرمری برپا ساخته بود و خود در پائین ایستاده فرمان می داد که چگونه عمل کنند. ستون از دست گیرندگان لغزید و بر سر او افتاد و پاهایش را خرد کرده او را نیز کشت.

نماینده ساکنان شهر بی درنگ نزد ساناتروک آمده خواستار انعقاد پیمانی شد مشروط برآنکه به ایمان مسیحیت آنان کار نداشته باشد و آنان شهر و گنجهای پادشاهی را تحویل وی خواهند داد. (ساناتروک خواهش آنان را) انجام داد ولی بعدها امتناع ورزید و حتی کلیه فرزندان خاندان آبگار را به استثناء دخترانش از دم شمشیر گذراند و آنان را از شهر دور نمود تا درهاشتیانک اسکان یابند. همچنین بانوی بزرگ آبگار را که هغینه نام داشت برای اسکان به شهر خود حران[۸۷۶] فرستاد و شهبانویی سرتاسر میانرودان را به پاس تمام نعمت هایی که بواسطه وی از آبگار بدست آورده بود به او سپرد.

مختلف نوشته شده است در اینجا گونه ای که در کتاب مقدس آمده یعنی برتولما بکار رفته است. او یکی از حواریون مسیح بوده است. (ا.گ.).

۸۷۳ - abebanos نام مکان در محل arubana اورارتو که بعدها کلیسای وانک بارتولما در آنجا بنا گردید. برای نخستین بار در همین فصل از تاریخ خورنی یاد شده است. در کتاب "تاریخ تصویر مادر مسیح" که به خورنی نسبت داده شده است نیز به این مکان اشاره شده است. (ا.گ.).

۸۷۴ - veriospora

۸۷۵ - heghine نام مونث از شکل eleni یونانی که He'le'ne فرانسه و Helena آلمنی و Helen انگلیسی و elena روسی از آن مشتق شده اند. یا این نام شخصیت های بسیاری در تاریخ ارمنستان بوده اند. (ا.گ.).

۸۷۶ - ha'r'an به ارمنی khar'an شهری قدیمی و مشهور در ۳۵ کیلومتری جنوب اورفه در ساحل نهر جلاب ، امروز بشکل قریه خرابی دیده می شود. مورخان یونانی این شهر را بنام کاره (Carrhae) نام می برند. این شهر در هزاره سوم پیش از میلاد بنا شده است. (ا.گ.).

این هغینه که همچون شوهرش آبگار مسلح به ایمان بود اقامت در میان مشرکان را متحمل نگردید و در دوران کلودیوس و در زمان آن قحطی که آگابوس پیشگویی کرده بود راهی اورشلیم شد. و در مصر تمام گنج هایش را داد و به مقدار زیادی گندم خرید و به تمام نیازمندان بخشید؛ هوسپوس نیز این مطلب را تصدیق می کند. مزار او تا امروز نیز بگونه ای مشخص در برابر دروازه اورشلیم موجود است. (ا.گ.).

۳۶

در باره نوسازی شهر نصیبین، ریشه نامگذاری ساناتروک و مرگ او

بجز بنای شهر نصیبین[۸۷۷] هیچ یک از کارهای ساناتروک را قابل ذکر ندانستیم. زیرا شهر توسط زلزله ویران شده بود و او آن را کنده دوباره با ساختن برج و باروهای مضاعف و زیباتر آن را محصور ساخت؛ تندیس خویش را که سکه ای در دست داشت در شهر برپا نمود بدین معنی که "تمام گنجهایم در بنای این شهر خرج شده" و تنها همین باقی مانده است.

اما در این باره اینکه چرا به ساناتروک نامزد گردید باید گفت، آوده[۸۷۸] خواهر آبگار در زمستان هنگام مسافرت به ارمنستان در کوههای کوردوک[۸۷۹] دچار بوران می شود، توفان همه را چنان پراکنده می کند بطوری که هیچیک نمی دانست رفیقش در کجا مانده شست. اما دایه اش سانوت[۸۸۰] خواهر بیورات[۸۸۱] باگراتونی و همسر خوسرن آرزرونی[۸۸۲] کودک را که بسیار کوچک بود در آغوش خود گرفته سه شبانه روز در میان برف ماند. در باره او چنین افسانه سازی می کنند که موجود سپید معجزه گری از جانب خدایان فرستاده شده بچه را حفظ می کرد. ولی تا آنجا که ما

---

[۸۷۷] - پاوستوس بوزاند تاریخنگار ارمنی سده پنجم میلادی در فصل ۱۴ کتاب چهارم "تاریخ ارمنیان" خود شهر بنا شده توسط ساناتروک را متسورن (me'dsurn) که بصورت متسورک (me'dsurk) آمده یاد نموده است. (ا.گ.).

[۸۷۸] - avde

[۸۷۹] - رشته کوههایی در فلات ارمنستان از دجله تا زاب بزرگ ، حداکثر بلندای آنها ۴۰۰۰ متر. خود کردوک k'orduk بزرگترین ایالت از استان کرچایک ارمنستان بزرگ میان رودهای دجله، جرم و خابورشرقی بود. (ا.گ.).

[۸۸۰] - 'sanot منشاء این نام مشخص نیست تنها یک بار خورنی یاد نموده است. (ا.گ.).

[۸۸۱] - 'byurat این نام شاید هم ردیف beward پارسی باشد که فردوسی یاد نموده است. آجاریان این احتمال را ضعیف می داند. بیورات از خاندان ارمنی باگراتونی بود که بعدها در سده نهم بر تخت پادشاهی ارمنستان تکیه زدند. بنظر خورنی اینان از نسل شامبات یهودی هستند. (ا.گ.).

[۸۸۲] - ardse'runi khosren - آجاریان، خوسرن را بصورت خوسران یاد می کند و از نام khesron آشوری می داند. خاندان آرزرونی ارمنی از نیرومندترین گروههای سیاسی نظامی ارمنستان بود و زیستگاه اصلی آنان آغباک ('aghbak) با مرکز آداماگرت بود. (ا.گ.).

بررسی نمودیم مطلب اینگونه بوده است؛ همراه مردان جستجوگر سگ سپیدی نیز بوده است که با بچه و دایه روبرو شده است. بدین سبب هم او ساناتروک نامیده شده، نامش را از دایه اش اخذ کرد یعنی داده و بخشیده شده توسط سانوت.

او در دوازدهمین سال پادشاهی آرتاشس پارسی حکومت کرد و سی سال زیست و در حین شکار تیر یک نفر به شکمش اصابت نمود و کشته شد. گویی انتقام شکنجه های دختر مقدسش گرفته شد.

غروبنا {۱۱۸} فرزند آپشادار[۸۸۳] دبیر کلیه کارهای زمان آبگار و ساناتروک را نگاشت و در دیوان ادسا نهاد.

۳۷
پادشاهی یرواند، کشتار پسران ساناتروک و گریز و آزادی آرتاشس

پس از مرگ پادشاه ساناتروک درون پادشاهی آشفتگی بوجود آمد زیرا شخصی یرواند[۸۸۴] نام پسر زنی از نژاد اشکانی، در سال هشتم حکومت داریوش[۸۸۵] آخر پادشاهی می کند. در روایات در باره او چنین نقل می کنند. زنی شهوتران و بدچهره و چاق از نژاد اشکانی که هیچکس دل در گرو عشق او ننهاد و در اثر رابطه نامشروع دو کودک زائید همانگونه که پاسیپا {۱۱۹}، مینوتاوروس[۸۸۶] را متولد نمود. وقتی که بچگان بزرگ شدند نام آنها را یرواند و یرواز[۸۸۷] نهادند. وقتی که یرواند به سن بلوغ رسید و به مردی درشت اندام و دلیر تبدیل شد، در بسیاری امور از جانب ساناتروک بعنوان سرپرست ناظر گمارده شد و بدین سان صاحب آوازه و شهرت گردید بطوری که در میان کلیه ناخارارهای ارمنی مقدم گردیده با متانت و سخاوت خویش همگان را به سمت خود جذب نمود. و زمانی که ساناتروک مرد، همه متحد شده او را به تخت پادشاهی نشاندند، اما بدون شرکت مقام تاجگذار خاندان باگراتونی {۱۲۰}.

و اما یرواند پس از شاه شدن با سوء ظن به پسران ساناتروک همه را هلاک ساخت. بنظر می رسد که انتقام هلاک فرزندان آبگار گرفته شد. ولی زن شیرده آرتاشس پسر خردسال را برداشت و به

---

۸۸۳ - apshadar

۸۸۴ - yervand در پهلوی arvand، اوستایی- aurvant و -aurva به معنی تند، دلاور، در سانسکریت arvant به معنی تندرو. (ا.گ.).

۸۸۵ - خورنی این نام را بصورت dareh یاد می کند. (ا.گ.).

۸۸۶ - minot'avros

۸۸۷ - yervaz منشاء آن مشخص نیست بنظر آجاریان مسلما" ریشه ایرانی دارد. (ا.گ.).

ولایت هر[888]، اقامتگاه چوپانی ماغخازان فرار کرده به روستای سمباتاوان[889] در ولایت اسپر[890] برای دایه او سمبات[891] پسر بیورات باگراتونی پیغام فرستاد. اینک که سمبات پسر بیورات خبر غم انگیز (مرگ) ساناتروک و هلاکت پسرانش را دریافت کرد، دخترانش سمباتانوش[892] و سمباتوهی[893] را برگرفته به بایبرد[894] برد و مردان شجاعی را نیز به پاسداری دژ گمارد و اما خود و همسرش همراه مردان قلیلی به جستجوی آرتاشس کودک شتافت. پادشاه یرواند از این امر مطلع شده ماموران اکتشاف گسیل داشت. (سمبات) به این علت مدتهای طولانی در لباس مبدل و پای پیاده همراه بچه در کوه ها و دشتها سرگردان می شود و او را در اقامتگاه های چوپانی و در نزد گله داران تغذیه می کند تا اینکه فرصت مناسبی پیدا کرده به نزد پادشاه داریوش پارسی می رود. و از آنجا که سمبات مردی دلیر و از پیش نام آور بود لذا از طرف فرماندهان سپاه پارس مورد احترام فراوان قرار مـی گیرد؛ بچه نیز نزد فرزندان پادشاه که در نواحی موسوم به بات[895] و وزمن[896] اسکان یافته بودند زندگی می کند.

۳۸

در این باره که یرواند برای به چنگ آوردن آرتاشس دست به چه تدابیری زد و ترک میانرودان

اما یرواند مدام در این اندیشه بود که در مارس {۱۲۱} چه توطئه هایی بر علیه پادشاهیش در حال تکوین بود، دلش پر از سوءظن بود و خوابش نیز نه چندان شیرین. در حین بیداری نیز همواره در این نگرانی بوده هنگام خفتن نیز خوابهای ترسناکی در این باره می دید. لذا توسط نمایندگان هدایایی می فرستاد و می کوشید پادشاه پارس را به سمت خویش جلب کند تا آرتاشس کودک را تحویلش

---

[888] - her- ناحیه ای در استان پارسکاهایک ارمنستان بزرگ واقع در شمال غرب دریاچه کبودان (اورمیه) مترادف ناحیه خوی. این ناحیه به پاس خدمات خاندان خورخورونی به یکی از شاخه هـا آن بنـام "ماغخازونی" (maghxazuni) سپرده شد. (ا.گ.).

[889] - se'mbatavan

[890] - sp'er

[891] - se'mbat' منشاء آن نامعلوم است. در میان ایرانیان بصورت سنباد پسر بهرام گور می باشد. گرجیان نیز این نام را بکار برده اند (بصورت sumbat). در میان تازیان بگونه شنبث shanbath استفاده شده است. (ا.گ.).

[892] - se'mbat'anush

[893] - se'mbat'uhi

[894] - bayberd

[895] - bat'

[896] - vozomn یا ozomn

دهد. او می گفت: «ای همخون و ای خویشاوند من، چرا این آرتاشس مادی را بر علیه من و پادشاهیم پرورش می دهی و به سخنان سمبات دزد گوش فرا می دهی که می گوید آرتاشس پسر ساناتروک است و می کوشد فرزند چوپانان و گله داران را اشکانی جلوه دهد و سخن پراکنی مـی کنـد کـه او همخون و خویشاوند تو است. او پسر ساناتروک نیست و سمبات در گمراهـی یـک پـسر مـادی پیـدا کرده یاوه سرایی می کند. اغلب برای سمبات نیز (مردی) می فرستاد کـه « چـرا متحمـل ایـن همـه زحمات بیهوده می شوی و با فریب زن شیرده این پسر مادی را بر علیه من می پرورانی». او پاسخهای نامطلوبی می شنود. آنگاه یرواند مردانی فرستاده (پاسداران دلیر) بایبرد را به هلاکت می رساند، نیـز دختران سمبات را به اسارت گرفته در شرایطی نه چندان بد در دژ آنی نگاه می دارد.

اما یرواند در زمان پادشاهان و سپاسیانوس و تیتوس {۱۲۲} میانرودان را به رومیان واگذار نموده آنان را پشتیبانان خویش ساخته دیگر از آن سـمت خطـری احـساس نمـی کـرد. از ایـن زمـان بـه بعـد میانرودان از حوزه حکومتی خارج گردید و یرواند نیز از سوی ارمنستان مالیاتهـای گـزاف تـری مـی پرداخت. اما کارگزاران رومیان شهر ادسا را از هر حیث بازسازی نموده خزانه هـایی بـرای مالیاتهـای اخذ شده از ارمنستان، میانرودان و آشور، در آنجا مستقر نمودند. کلیه دیوان ها را نیـز در آنجـا گـرد می آورند و دو مدرسه تاسیس می کنند یکی آشوری اصیل محلی و دیگری یونانی. دیوان مالیاتهـا و نیز دیوان پرستشگاهی را که در شهر سینوپ[۸۹۷] پونتیان واقع بود به آنجا منتقل می سازد.

۳۹
در باره بنای شهر یرونداشاد[۸۹۸]

در زمان او دربار از تپه موسوم به آرماویر منتقل می شود زیرا رود ارس دور افتاده بود و زمستان به درازا کشیده هنگام وزش بادهای سرد شمالی نهر به کلی یخ می زد و برای محـل پادشـاه نـشین آب آشامیدنی کافی فراهم نبود. یرواند از این بابت در تنگنا قرار گرفت بویژه آنکـه در جـستجوی محـل مستحکم تر دربار را به نواحی غربی بر بالای تپه صخره ای یکپارچه انتقال مـی دهـد کـه توسـط ارس محصور بود و از روبرو نیز رود آخوریان[۸۹۹] جریان داشت. (یرواند) تپه را محصور نمـوده در داخـل حصارها نیز سنگها را در بسیاری جاها برید و تا کف تپه (در سـطحی) برابـر بـا رود پـائین مـی آورد بطوری که آبهای رودخانه به این محل کنده شده جاری شود و آب آشامیدنی مهیا گردد. دژ میانی را با حصارهای بلند استحکام می بخشد و درون حصارها در های مسی کار می گذارد و از پایین تا بـالا و تا در، پلکان آهنی نصب می کند. در روی پلکان، میان پله ها دام های مخفی کار می گـذارد تـا اگـر

---

۸۹۷ - sinop'
۸۹۸ - yervandashat'
۸۹۹ - akhurian

کسی مخفیانه برای خیانت به شاه بالا رود گرفتار آنها شود. می گویند پلکان به دو گونه ساخته شده بود یکی راه روزانه برای خدمه دربار و بطور کلی ورود و خروج اما دیگری شبانه و بر علیه توطئه گران بود.

۴۰
اینکه باگاران[۹۰۰] شهر بتان را چگونه ساخت

و اما یرواند شهر خویش را ساخته همه چیز غیر از بتان را به آنجا منتقل نمود زیرا انتقال آنها به شهر را برای خویش مفید تشخیص نداد زیرا وقتی که مردم برای ذبح قربانی به آنجا بیایند امکان داشت شهر بطور امن نگاهداری نشود. لذا در شمال آن در فاصله تقریبا" چهل اسبریز در کنار رود آخوریان شهر کوچکی همانند شهر خویش بنا نهاد و آن را باگاران نامید به این معنی که باگین ها[۹۰۱] به آنجا انتقال یافته اند؛ و کلیه بتان آرماویر را به آنجا برد. پرستشگاه هایی نیز ساخت و برادرش یرواند را رئیس کاهنان منصوب کرد.

۴۱
در باره غرس جنگل موسوم به پیدایش[۹۰۲]

جنگل بزرگی نیز در سمت شمالی رود غرس کرده با حصارها مستحکم می کند و در داخل آن گروههای بز کوهی، آهو و گوزن، گورخر و گراز رها می سازد و اینها هم توسط زاد و ولد جنگل را پر کردند و پادشاه در روزهای شکار با آنها شاد می شد. او این جنگل را جنگل پیدایش می نامد.

۴۲
در باره دستگرد موسوم به یرونداگرد

سخن گفتن در باره دستگرد زیبای یرونداگرد نیز که همان یرواند با ترکیب زیبا و جالب ساخت، برای من دلپذیر است. زیرا بخش داخلی جلگه بزرگ را پر از ساکنان و عمارات باشکوه و درخشان همچون مردمک چشم می گرداند. اما گرداگرد اقامتگاه، گلستان ها و بوستانهایی بوجود می آورد، همچون دایره پیرامون مردمک. اما تجمع باغها به خط زیبای مژگان پر پشت شباهت داشت که قسمت

---

[۹۰۰] - bagaran

[۹۰۱] - bagin به معنی قربانگاه. (ا.گ.).

[۹۰۲] - پیدایش به ارمنی dse'ne'ndots، به انگلیسی Genesis. (ا.گ.).

کمانی شکل سمت شمالی واقعا" با ابروان دوشیزگان زیبا همانند بود. اما دشتهای مسطح در سمت جنوب، صافی زیبای خانه ها را (بیاد می آورد) و اما رودخانه با ارتفاع دو کناره اش دهانی را با دو لب متصور می ساخت. و این موضع زیبا گویی نگاه بی حرکتش را بر محل مرتفع پادشاه نشین دوخته بود. براستی یک دستگرد حاصلخیز و شایسته پادشاهی بشمار می رفت.

همه این بناهای یرواند را تیرداد بزرگ به مردان قوم کامساراکان[۹۰۳] بعنوان افراد صمیمی و همخون خاندان اشکانی اعطا کرد و ما این مطلب را در جای خود نقل خواهیم کرد.

اما در باره یرواند می گویند که شور چشم بود و به همین علت خدمتگزاران دربار بامدادان هنگام طلوع آفتاب سنگ های خارابی سختی در برابر یرواند قرار می دادند و چنانکه می گویند از شوری چشم او این سنگها در هم می شکستند. لیکن این مطلب یا دروغ و افسانه است و یا اینکه او قدرتی شیطانی داشت تا بقدرت این نگاه به هر کس که بخواهد آسیب برساند.

۴۳
اینکه سمبات چگونه با یاری شاهزادگان پارسی می خواست آرتاشس را به پادشاهی برساند

چون آرتاشس کودک بزرگ شد و دایه اش سمبات شجاعتها و دلاوری های بسیاری نشان داد، شاهزادگان آریایی با شفاعت از او نزد پادشاه از او به نیکی سخن می گویند تا آنچه که بخواهد عطایی دهد. پادشاه موافقت می کند و به شاهزادگان می گوید: «ببینید این مرد شجاع چه میل دارد». آنان می گویند:« ای سرور نیکوکار جاودانی، سمبات چیزی نمی خواهد بجز اینکه آرتاشس همخون و خویشاوند تو و فرزند ساناتروک را که از پادشاهی محروم گشته به تاج و تختش نشانی». شاه شاهان موفقت کرده بخشی از سپاهیان آشور و آترپاتکان را به سمبات می دهد تا آرتاشس را به تاج و تخت پدریش بنشانند.

۴۴
اینکه یرواند چگونه از آمدن آرتاشس آگاهی می یابد و سپاهی برای جنگ آماده می سازد.

[۹۰۳] – کامساراکان k'amsarak'an. خاندان فئودالی ارمنی (سده های ۳ تا ۸ م.) اینان از خاندان کارن پهلوی منشعب شده اند. هنگام کشتار خاندان کارن بدست ساسانیان، کامسار به ارمنستان پناهنده می شود و این دودمان ارمنی را تشکیل می دهد. تیرداد بزرگ پادشاه ارمنستان ولایات شیراک و یراسخازور را به آنان می سپارد که بنام آرشاویر فرزند کامسار به آرشارونیک موسوم می گردد. (ا.گ.).

در ناحیه اوتیک[۹۰۴] به یرواند خبر می رسد که پادشاه پارس سپاه گرانی در اختیـار سـمبات قـرار داده است تا بر تو بتازد و آرتاشس کودک را به پادشاهیش برساند. یرواند این خبر را شـنیده بـسیاری از شاهزادگان را به حفاظت آنجا می گمارد و خود شتابان به شهرش می رود تا سپاهیان ارمنی، گرجی و نواحی قیصریه و نیز میانرودان را با خواهش و مزد دهی گرد آورد . چون روزها بهـاری بـود، لـذا کلیه سپاهیان پس از چندی نزد او گرد آمدند؛ آرگام[۹۰۵] پیشوای خاندان موراتسان[۹۰۶] نیز کـه از نـسل آژداهاک[۹۰۷] بود با سپاه پیاده نظامش سر رسید. زیرا یرواند او را به اورنگ دوم برگردانـده بـود کـه تیگران از او سلب نموده به شوهر خواهرش مهرداد داده بود و پـس از مـرگ مهـرداد پـیش از اینکـه یرواند به آرگام برگرداند به هیچکس داده نشده بود. و نه تنها به او که بـه همـه شـاهزادگان هـدایایی داده احترام بسیار می نهاد و به کلیه سپاهیان سخاوتمندانه بذل و بخشش می کرد.

۴۵
کامیابی آرتاشس پس از ورود به کشورش

و اما سمبات همراه آرتاشس کودک در رسیدن به مرزهای اوتیک می شـتافت. در اینجـا سـپاهیان آن نواحی همچنین شاهزادگانی که یرواند باقی گذارده بود به پیـشواز او آمدنـد. دیگـر شـاهزادگان ارمنی نیز پراکنده شده تصمیم به ترک یرواند می گیرند بویژه آنکه مشاهده می کننـد سـپاه روم بـه کمک وی نیامدند. اما یرواند هدایایش را افزون تر نموده به هر یک از آنـان بخـشی از گنجهـایش را می بخشید و هر انـدازه بیـشتر مـی داد منفـورتر مـی گردیـد زیـرا همگـان مـی دانـستند کـه بخـاطر

---

[۹۰۴] - ut'ik

[۹۰۵] - argam این نام همانندی اتفاقی با ارقم arqam تازی دارد که ابن بطوطه یاد نموده است. آرگام رئیس قوم موراتسان muratsan بود که یرواند دوم او را قائم مقام خویش نمود. هنگام جنـگ آرتاشـس از یروانـد دوری جست و به آرتاشس پیوست و عطایای بسیار دریافت نمود و در اثر حسد آرتاوازد و سپس آرتاشس کشته شد. او را بصورت آرگادان نیز یاد نموده اند. هم ریشه اند با آرجوان arjeran که احتمالا" از arjavan زنـد سرچـشمه گرفته است. که معنی آن "ارزشمند" می باشد. در پارسی بصورت argawan آمده است. (ا.گ.).

[۹۰۶] - muratsian خانواده فئودالی (ناخارار) در ارمنستان باستان معاصر پادشاهی سلسله یرواندونی (سده های ۳-۲ پ.م.) صـاحب سـرزمین گـسترده ای در جلگـه رود ارس در نخجـوان و نـواحی موسـوم بـه مـاد (-marats k'oghmer) سپاه اینان شامل ۳۰۰ سرباز بود (در زمان اشکانیان ارمنی) طبق گاهنامه خورنی صاحب گـاه ۱۳ و در گاهنامه ساهاک صاحب گاه ۶۹ بودند. (ا.گ.).

[۹۰۷] - 'azhdahak (زهاک، ضحاک، آژی دهاک) شخصیت افسانه ای ایران. اژدهایی با سه سر، سه دهان وشش چشم رعد آفرین طبق افسانه ها فریدون به کمک کاوه آهنگر بر او چیره گردید و در کوه دماوند زنـدانی نمـود برای اینکه تا پایان جهان در آنجا بماند. این افسانه را نخست خورنی در سده پنجم و سپس فردوسی در سده هـای دهم و یازدهم یاد نموده اند. این شخصیت در فولکلور ارمنی هم بعنوان پادشاه ماد و هم بصورت اژدها وجود داشته است. (ا.گ.).

سخاوتمندی اش نبود که می بخشید بلکه از ترس و هراسش این کار را مـی کـرد و محبوبیـت او نـزد آنان که بیشتر دریافت می کردند بیشتر از آنهایی نمی شد که با سخاوت و گـشاده دسـتی کمتـری از این هدایا برخوردار می گردیدند و بیشتر نسبت به او دشمن می شدند.

۴۶
جنگ یرواند در برابر آرتاشس و
گریز وی،تصرف شهرش و سپس مرگ او

و امـا سـمبات همـراه آرتاشـس کـودک بـه سـاحل دریـای گغـام[۹۰۸] در پـشت کـوه موسـوم بـه آراگاتس[۹۰۹] میرسد؛ آنان در رسیدن به سپاه یرواند می شتافتند و به انبوه سپاه او اهمیتی نمی دادند و تنها آرگام موراتسیان را احترام می گزاردند زیرا مرد دلیری بود و نیـزه داران بیـشماری زیـر فرمـان داشت. سپاه یرواند در فاصله بیش از سیصد اسبریزی شمال شهرش بر ساحل رود آخوریان واقع بـود. یرواند زمانی که (نزدیک شدن سمبات) را شنید انبوه سـپاهش را بـه مقابلـه او فرسـتاد و در نزدیکـی اقامتگاهش صف آرایی نمود. اما آرتاشس برای شاهزاده موراتسیان پیغامی توام با قسم های ناگسستنی فرستاد که هر آنچه را که از یرواند دریافت کرده بود به او واگذار می کند و چیزهای دیگری نیز به آن می افزاید، تنها به این شرط که یرواند را ترک کرده خود را کنار بکشد.

وقتی که درفش های آتاشس در برابر صفوف سپاه یرواند نمایان گردید، آرگام انبوه پیـاده نظـام را یک سمت کشید. اما سمبات فرمان نواختن شیپور های مـسی را صـادر کـرد و در راس سـپاه قـرار گرفته همچون شاهینی که بر دسته کبک ها می تازد به جلو تاخت. اما شـاهزادگان ارمنـی کـه جنـاح های راست و چپ (صف یرواند) را تشکیل می دادنـد بـه هـم آمیختـه بـه وی مـی پیوندنـد. گـر چـه سپاهیان گرجی به همراه پادشاهشان پارسمان[۹۱۰] به حملات جسورانه ای دست زده وارد کـارزار شـدند لیکن بزودی عقب نشینی کردند. در اینجا باید کشتار سهمگین هنگ یرواند و سپاه میانرودان را دیـد. این دو جناج به یکدیگر پیوسته مردان دلیر تاوروس[۹۱۱] به مقابله با آرتاشس مـی آینـد و مـرگ را در برابر چشمانش نهاده به یرواند قـول داده بودنـد کـه آرتاشـس را مـی کـشند. گیـساک[۹۱۲] پـسر دایـه

---

[۹۰۸] -gegham، دریاچه سوان در جمهوری ارمنستان.(ا.گ.).

[۹۰۹] - aragads رشته کوهی در ارمنستان، بلندترین کوه در جمهوری ارمنـستان کنـونی بـه ارتفـاع ۴۰۹۰ متـر. (ا.گ.).

[۹۱۰] - parsman نامی است ایرانی. افرادی با این نام بوده اند چون ساتراپ خوارزم، پادشاه گرجـستان، سپهـسالار قیصر ژوستین Pharesmanes در میان آسوریان بصورت Przmn. (ا.گ.).

[۹۱۱] - t'avros رشته کوهی میان ارمنستان کوچک (هایک صغیر) و کیلیکیه. (ا.گ.).

[۹۱۲] - 'gisak از واژه 'gisak ارمنی به معنی گیسو همانند Cincinnatus لاتین به معنی "گیسو طلائی".

آرتاشس پای پیاده با آنان روبرو می شود و آنان را بقتل رسانده به پیروزی می رسد و در این زمان نیمی از صورتش را با شمشیر قطع می کنند و او بدینسان می میرد. بقیه سپاهیان نیز می گریزند.

اما یرواند اسبریزهای بسیاری گذشته از محل استقرار سپاه تا اقامتگاهش در شهر اسبان تازه نفسی تعویض کرده از اقامتگاهی به اقامتگاه دیگر فرار می کرد. سمبات نیز او را تعقیب کرده شبانگاه تا دروازه شهر او را تعقیب می کند. اما سپاهیان مادی به جناح هنگ یرواند ملحق گشته در تاریکی روی اجساد اتراق می کنند. آرتاشس نیز به چادر یرواند که او با چرم و پارچه پوشانده بود می رسد و پیاده شده آن شب را در چادر او به سر می برد. هنگام طلوع آفتاب او بعنوان رهبر و سرور دستور می دهد کشتگان را بخاک سپردند. جلگه ای که سپاهیان مادی بر روی اجساد اتراق کردند {۱۲۳}، مرغزار مادیان[۹۱۳] اما نبردگاه را یرواندآوان[۹۱۴] نامید، به این خاطر که گویا یرواند را در اینجا عقب راند و تا امروز نیز چنین نامیده می شود. آنگاه راهی شهر یرواند شد و پیش از ظهر به دستگرد یرواند رسیده به سپاه فرمان داد همگی با صدایی بلند "مارآمات"[۹۱۵] فریاد کشند که به معنی "مادی آمد" می باشد و به این وسیله توهینی را یادآور می شود که یرواند در باره او نزد پادشاه پارس و سمبات نسبت داده وی را مادی نامیده بود. بدین سبب هم احتمالا" به خواست آرتاشس این دستگرد مارمت[۹۱۶] نامیده شد، تا نام یرواند از روی آن محو گردد. علت نامگذاری این دستگرد چنین بود.

اما سمبات با دسته ای کوچک شبانگاه به تعقیب یرواند رفته دروازه شهر را تا رسیدن آرتاشس و سپاه محافظت می کند. و وقتی که دلاوران در برابر استحکامات بجنگ می پردازند ساکنان دژ تسلیم شده دروازه شهر را می گشایند. یکی از سربازان وارد شده با یک دشنه به سر یرواند می زند و مغز او را بر کف اتاق می پاشد. با چنین شکستی پس از بیست سال پادشاهی جان می سپارد. اما آرتاشس با به خاطر آوردن اینکه یرواند یک رگه از نسل اشکانی داشت دستور می دهد اورا بخاک سپرده بنای یادبودی بر آرامگاهش برپا سازند.

۴۷
پادشاهی آرتاشس و پاداش دهی به هوادارانش

سمبات پس از مرگ یرواند گنجینه های دربار را بازرسی می کند. تاج پادشاه ساناتروک را یافته بر سر آرتاشس می نهد و در سال بیست و نهم پادشاهی داریوش پارسی بر سرتاسر ارمنستان پادشاه می گرداند. آرتاشس با کسب قدرت شاهی به سپاهیان مادی و پارسی پاداش داده آنان را به کشورهایشان گسیل می دارد. اورنگ دوم قول داده شده و نیز تاجی مزین به یاقوت، دو گوشواره، پوششی سرخ

---

۹۱۳ - به ارمنی marats-marg

۹۱۴ - yervandavan

۹۱۵ mar-amat'

۹۱۶ - marmet'

برای یک پایش، اجازه استفاده از قاشق و چنگال زرین و نوشیدن با جامهای زرین را به آرگام می بخشد و چیزی نه کمتر از اینگونه ارج و منزلت ها بجز دو گوشواره و کفش قرمز به دایه اش سمبات اعطا می کند و بجز از مقام پدری اسبدی[۹۱۷] تاجگذار و فرمانروایی سپاه غربی، همه سپاه ارمنی،کلیه کارگزاران کشورمان و تمامی خاندان درباری را به وی می سپارد. اما نرسه،فرزند گیساک پسر دایه اش را خاندان (ناخاراری) گردانیده آنان را بخاطر دلاوری های پدرش دیماکسیان[۹۱۸] نامید زیرا چنانکه یادآور گشتیم، نیمی از صورتش را بخاطر آرتاشس بریدند.

چنین نقل می شود که (آرتاشس) در همان روزها، پانزده نوجوان را به خاندان (ناخاراری) مفتخر ساخته است؛ فرزندان تور[۹۱۹] را به این افتخار رسانده نسلشان را بنام پدرشان ترونی[۹۲۰] نامگذاری کردند و این امر بخاطر دلاوری بود که بخاطر جاسوسی او و (خبرهایی) که از خانه پادشاه (یرواند) برای سمبات (می فرستاد) زیرا با یرواند صمیمی بود و به همین علت نیز بدست وی کشته شد.

۴۸

کشتن یرواند و ساختن باگاران[۹۲۱] دیگر،
و خراجگزار شدن آرتاشس به رومیان

(آرتاشس) پس از آن به سمبات دستور می دهد به دژ باگاران در ساحل رود آخوریان و در نزدیکی شهر یرواند رفته یرواز برادر یرواند را بقتل برساند. سمبات او را دستگیر نموده امر می کند یک سنگ آسیاب از گردنش بیاویزند و در غرقاب رودخانه بیافکنند. بجای او شاگرد یک مغ خوابگزار را به ریاست قربانگاه می گمارد که با آرتاشس صمیمیت داشت و به این علت او را مغ پرست[۹۲۲] ملقب ساخته بودند. آنگاه گنجهای یرواز و پانصد نفر خدمتگزار و نیز بهترین گنج های پرستشگاه ها را به غنیمت برداشته برای آرتاشس می آورد. آرتاشس خدمتگزاران یرواز را به سمبات می بخشد و از گنجای خود نیز به این گنجها افزوده برای گرامیداشت و سپاسگزاری آنها را برای پادشاه داریوش پارسی می فرستد.

---

۹۱۷ - asp'et'utyun، (اسبد به معنی "شاهزاده سواره"). (ا.گ.).

۹۱۸ - dimaksian خاندان ناخاراری اشرافی (فئودالی، شاهزاده) در ارمنستان دوران باستان و سده های میانه. دارای ۳۰۰ سوار بودند و درگاهنامه خورنی مقام ۴۶ و در گاهنامه نرسس صاحب گاه ۵۸ بودند. (ا.گ.).

۹۱۹ - t'ur به معنی "دلاور"، شکل ایرانی "تور" Thur برای نمونه تور پسر جمشید و یا فریدون. (ا.گ.).

۹۲۰ - T'ruri خاندان فئودلالی در ارمنستان دوران اشکانی که صاحب ۳۰۰ سوار بودند. در گاهنامه خورنی صاحب مقام ۴۷ بودند. (ا.گ.).

۹۲۱ - bagaran

۹۲۲ - به ارمنی 'mogapasht

آنگاه سمبات خدمتگزاران یرواز را که از باگاران به اسارت گرفته بود به پشت ماسیس[۹۲۳] برده در دستگرد (خویش) اسکان می دهد و بدین علت آن را باگاران نام می نهد. سپس راهی سرزمین پارس شده هدایا را به داریوش می دهد. در حالیکه از حکومت رومیان غافل بود. اما وقتی که سمبات به سرزمین پارس می رود باجگیران رومی با سپاهی گران به مرزهای ارمنستان می رسند. آرتاشس باز هم مالیاتهارا پرداخته با خواهش و تمنا آنان را به مصالحه می کشد. الیمپیوس[۹۲۴] کاهن هانی[۹۲۵] این مطلب را دقیقا" برای ما نقل می کند و آنرا در تواریخ پرستشگاهی و بسیاری آثار دیگر که ما تعریف خواهیم کرد و متون پارسی و آوازهای راویان[۹۲۶] ارمنی نیز بر آنها گواهی می دهند، نگاشته است.

۴۹
در باره بنای شهر آرتاشاد

بیشتر کارهای آرتاشس آخر از روایات راویان گوغتن[۹۲۷] برایت روشن می شوند. همچون بنای شهر، خویشاوندی سببی با آلانیان[۹۲۸] تولد نسل های او و گویا دلدادگی ساتنیک[۹۲۹] با اژدها زادگان افسانه ای یعنی نسل های آژداهاک که تمامی دامنه های ماسیس را در تصرف خویش دارند؛ جنگ با آنان، فروپاشی حکومت ایشان، کشته شدن آنان و به آتش کشیده شدن ساختمان هایشان و حسادت فرزندان آرتاشس و تحریک آنان بر علیه یکدیگر توسط زنان. تمام اینها چنانکه گفتیم از آوازهای راویان برایت روشن می شوند ولی ما هم مختصرا" یاد می کنیم و استعارات را می پیرائیم و تفسیر می کنیم {۱۲۴}.

---

۹۲۳ - masis قله معروف رشته کوههای آرارات. (ا.گ.).

۹۲۴ - به ارمنی 'voghyump، صاحب "تواریخ پرستشگاهی" و کاهن پرستشگاه آرامازد در آنی دارانـاغی. (ا.گ.).

۹۲۵ - در چند متن دیر بصورت آنی آمده است. (ا.گ.).

۹۲۶ - yergk- vip'asanats به معنی آوازهای داستان سرایان. (ا.گ.).

۹۲۷ - goghtn ناحیه ای در استان واسپوراکان ارمنستان بزرگ در ساحل چپ رود ارس. شامل ناحیه اردوباد جمهوری خودمختار نخجوان کنونی. این ناحیه بخاطر آوازها و داستان های مردمی باستانی و تاریخ خود (آوازهای گوغتن) معروف است. (ا.گ.).

۹۲۸ - alan قومی ایرانی زبان با منشا اسکیونتی- سرمتی. اینان در سده نخست میلادی در قفقاز شمالی پادشاهی نیرومندی بر پا ساخته دائما" به مناطق اطراف بویژه منطقه ویرک، آلبائیان، ارمنستان بزرگ، پارت و قلمرو امپراتوری روم لشکر کشی می کردند. (ا.گ.).

۹۲۹ - 'satenik

آرتاشس به مکانی می رود که ارس و متسامور[۹۳۰] به هم می آمیزند و تپه ای را در آنجا برگزیده شهری بنا می نهد و آن را بنام خویش آرتاشاد[۹۳۱] می نامد. ارس نیز با چوب جنگلی خود به کارش می آید. لذا بدون دشواری بسرعت پرستشگاهی در آنجا بنا می کند و تندیس آرتمیس[۹۳۲] و تمام بتان پدری را از باگاران به آنجا منتقل می سازد. اما تندیس آپولون را در خارج از شهر در نزدیکی جاده ای برپا می کند. اسرای یهودی را که از آرماویر[۹۳۳] انتقال یافته بودند از شهر یرواند خارج نموده در شهر آرتاشاد اسکان می دهد. همچنین کلیه تسهیلات شهر یرواند و هر آنچه را که خودش ساخته بود به آرتاشاد می آورد و بسیاری چیزهای دیگر نیز بدست خود ساخته آنجا را بصورت شهر پادشاه نشین در می آورد.

۵۰
لشکر کشی آلانیان بسوی ما و شکست ایشان؛ پیوند خویشاوندی آرتاشس با آنان

در این هنگام آلانیان با تمامی کوهنشینان هم داستان شده بخشی از گرجستان را نیز به جانب خویش متمایل ساخته در کشور ما پراکنده شدند. آرتاشس نیز سپاهیان خود را گرد می آورد و جنگی میان دو ملت شجاع و کمانگیر روی می دهد. ملت آلان کمی عقب می نشیند و از رود بزرگ کور عبور نموده در ساحل شمالی رودخانه اردو می زند؛ آرتاشس نیز در سمت جنوبی رود اتراق می کند بگونه ای که رودخانه آنان را از یکدیگر جدا می سازد.

ولی چون سپاه ارمن پسر پادشاه آلان {۱۲۵} را اسیر نموده نزد آرتاشس می آورد پادشاه آلان خواستار مصالحه می شود و قول می دهد هر چه آرتاشس بخواهد، بپردازد؛ همچنین پیشنهاد می کند قسم یاد نموده پیمانی منعقد سازد که سپاهیان آلان ارمنستان را مورد تاخت و تاز قرار ندهند. هنگامی

---

۹۳۰ - medsamor رودی که از دریاچه همنام (اکنون دریاچه آکن) سرچشمه می گیرد. قلعه همنام نیز در نزدیکی سر چشمه رود در ۳۰ کیلومتری شهر ایروان بوده است. (ا.گ.).

۹۳۱ - art'ashat'

۹۳۲ - art'emis الهه باستانی یونان، دختر زئوس ولتو و خواهر آپولون. در ابتدا الهه ماه و حاصلخیزی بود و سپس الهه جانوران و شکار و حامی باداری و زنان باکره و مشابه دیان diane رم و لاتین بود. دارای پرستشگاههای متعدد بود که معروفترین آن معبد افسوس یکی از هفت عجایب دنیا می باشد. (ا.گ.).

۹۳۳ - armavir نخستین پایتخت ارمنستان در ساحل چپ رود ارس واقع در دشت آرارات. به نظر خورنی بانی آن آرامائیس نوه هایک ناهاپت پیشوای ارمنیان است. در سده ۴ پ.م. پایتخت سلسله یرواندونی آنگاه در ۱۸۹ پایتخت سلسله آرتاشسیان بود. این شهر با شهر آرگیشتی خینیلی بنا شده در سال ۷۷۶ پ.م. بدست آرگیشتی پادشاه آراراتیان (اورارتو) تطابق دارد. (ا.گ.).

که آرتاشس راضی به استرداد نوجوان نمیشود، خواهر آن نوجوان به ساحل رودخانه به جایی مرتفع می آید و توسط مترجمان سپاه آرتاشس را ندا می دهد:

«سخن من با تو است ای آرتاشس دلاور
که شکست داده ای ملت دلیر آلان
بیا و بشنو درخواست دختر چشم رخشان آلان را
پس بده آن نوجوان
زیرا این آیین پهلوانان در کین خواهی نیست
که جان پسران پهلوانان دیگر را بگیرند
یا با زندانی ساختن ایشان، آنان را چون بندگان نگاه دارند،
و میان دو ملت دلیر
دشمنی جاویدان برپا سازند.».

آرتاشس با شنیدن این سخنان خردمندانه و با دیدن دوشیزه زیبا و شنیدن این سخنان نیکو، شیفته او می شود. دایه اش سمبات را فرا می خواند و آرزوی نهفته در قلبش را برای ازدواج با دوشیزه آلانیان بر او می گشاید و خواستار انعقاد پیمان صلح با ملت دلیران و آزادی صلح جویانه آن جوان می شود. سمبات نیز موافقت نموده مردی را نزد پادشاه آلانیان می فرستد تا دوشیزه ساتنیک[۹۳۴] شاهدخت آلانیان را به همسری آرتاشس در آورد. پادشاه آلانیان می گوید:

«و از کجا می تواند آرتاشس دلاور بدهد
هزاران از پی هزاران و بیورها بر بالای بیوران
در ازای این دوشیزه از نسل دلیران
دوشیزه شاهزاده آلان»

راویان با خواندن آن در اینجا حماسه سرایی کرده می گویند:

«آرتاشس شاه دلیر سوار بر دیزه زیبای خویش گشت
و ریسمان چرم سرخ زرین حلقه اش را در آورد.

---

[۹۳۴] - 'satenik' - آجاریان احتمال می دهد از دو بخش sat (کهربا) و 'enik (پسوند نام) تشکیل شده باشد. لیکن نظر دانشمندان دیگر را نیز می پذیرد که این نام با قهرمان زن افسانه ای Satana مرتبط باشد که خود اکثرا" در افسانه های ملل شمال قفقاز چون آس ها، چرکز ها، آوارها، چچن ها و تا حدی ابخازها وجود دارد. آس ها از نسل اقوام آلان، اسکیوت و سرمت هستند. (ا.گ.).

چون شاهینی تیزپر از رود گذشت،
و ریسمان چرم سرخ زرین حلقه اش را انداخت
بر دور کمر دختر آلانیان
درد بسیاری بر گرد کمر نرم دختر انداخت،
و بسرعت او را به اردوی خویش برد».

واقعیت چنین بوده است. از آنجا که چرم سرخ در نزد آلانیان گرامی است، (آرتاشس) چرم سرخ و زر فراوانی بعنوان مهریه می دهد و شاهدخت دوشیزه ساتنیک را به زنی می گیرد. این است که می گویند کمند میان سرخ با حلقه زرین. به همچنین در مورد عروسیش آواز می خوانند و افسانه سرایی می کنند:

«باران می بارید
هنگامی که آرتاشس داماد شد؛
مروارید ها فرو می ریخت
چون ساتنیک عروس شد».

زیرا رسم و عادت پادشاهان ما چنین بود که بعنوان داماد وقتی که بجلو در دهلیز می رسیدند مانند کنسول های رومی سکه می افشاندند؛ همچنین ملکه ها نیز در اتاق حجله مروارید می افشاندند. مفهوم اصلی آواز این است.

او در میان زنان آرتاشس مقدم گردیده آرتاوازد[۹۳۵] و فرزندان متعدد دیگر را بدنیا می آورد و ما نیازی به نام بردن آنان در اینجا نمی بینیم زیرا بعدا" در جای خود یاد خواهیم کرد.

۵۱
قتل آرگام و فرزندانش

آرتاوازد پسر آرتاشس به سن بلوغ رسیده مردی بی باک، خودپسند و مغرور گردید. او بر آرگام پیر حسد برد و خشم پدرش را بر علیه آرگام بر انگیخت. با این مستمسک که او در اندیشه پادشاهی بر همگان است. بدین وسیله او را از مقام و منزلتش محروم ساخته خود اورنگ دوم را بچنگ می آورد. این سوء ظن را پیش می کشند که قصد خیانت به پادشاه نموده اند لذا پسران پادشاه فغان سر

[۹۳۵] - art'avazd در پارسی باستان بصورت artavazdah، زند ashvazdah و artavazd به معنی "آنکه همواره ساحل و پایدار است". (ا.گ.).

داده هنگام ظهر موهای سپید آرگام را می کشند. آرتاشس هراسناک به آرتاشاد باز می گردد و پسرش ماژان[۹۳۶] را با هنگی گران گسیل می دارد و فرمان می دهد اکثر افراد خاندان موراتسیان را بکشد، قصر آرگام را آتش زده معشوقه اش ماندو[۹۳۷] را که از زیبایی فوق العاده برخوردار و بسیار خوشخرام بود بعنوان معشوقه برایش بیاورد. دو سال بعد (آرگام را) دگر بار مطیع ساخته امر می کند دارایی او را بجز معشوقه اش به او باز گردانند.

اما آرتاوازد به این حد که مقام دومی را از او غصب کرده بود خوشنود نشده نخجوان[۹۳۸] و کلیه روستاهای واقع بین ارس تا شمال را بچنگ آورده عمارات و دژهای موجود در آنها را به مالکیت خویش درمی آورد. پسران آرگام این عمل را تحمل نکرده به مقابله می پردازند ولی شاهزاده پیروز شده کلیه فرزندان آرگام را همراه پدرشان و نیز کلیه افراد نامدار خاندان موراتسیان را بقتل می رساند و روستاها و سرتاسر ولایت آنان را متصرف می گردد. هیچیک از آنان جان سالم بدر نبرد بجز چند تن افراد بی نام و حقیر که به نزد آرتاشس گریخته در دربار او نجات می یابند. همین آرگام است که در افسانه از او بعنوان ارگاوان یاد می شود و علت جنگ با آرتاوازد نیز همین است.

۵۲

اینکه سمبات چگونه مردی بود و چه کارهایی در کشور آلانیان صورت داد و اسکان او در آرتاز[۹۳۹]

سخن گفتن در باره سمبات دلیر نیز برای من خوشایند است زیرا او بر پایه افسانه که چندان هم از حقیقت بدور نیست، قامت و ترکیبی متناسب شجاعتش داشت؛ با منش نیک خویش قلوب دیگران را می ربود و مزین به موهای سپید بود و اثر ناچیزی از خون در چشمانش داشت که چون نگین (سنگی قیمتی)(مزین) به زر و مروارید می درخشید؛ توام با بدن و جسمی سریع الحرکت در عین حال در هر چیزی هوشیار و بیش از تمام افراد دیگر شایسته پیروزی در جنگ ها بود. او پس از این همه دلاوری بفرمان آرتاشس همراه سپاه به سرزمین آلانیان جهت کمک به برادر ساتنیک می رود. زیرا پدر ساتنیک در گذشته و یک نفر بزور بر سرزمین آلانیان حاکم گردیده و برادر ساتنیک را بیرون رانده بود. سمبات وی را سرکوب و خلع کرد و برادر ساتنیک را سرور ملتش گردانید و کشور دشمنان را

---

[۹۳۶] - mazhan ریشه این نام نامشخص است. لیکن بدون تردید ایرانی است. گرجیان سپهسالاری بنام مائیژان داشتند که معاصر اردشیر ساسانی و خسرو اول پادشاه ارمنستان بود. (ا.گ.).

[۹۳۷] - mandu ماخوذ از نام mandoe ارانی. دختر آژدهاک و مادر کوروش چنین نام داشت. (ا.گ.).

[۹۳۸] - nakhtchavan نخجوان امروزی ناحیه ۳۴ از استان واسپوراکان در ارمنستان بزرگ به وسعت ۱۲۲۰ کیلومتر مربع. (ا.گ.).

[۹۳۹] - art'az یکی از ولایات استان واسپوراکان در ارمنستان باستان که قلمرو موروثی خاندان شاهزادگان فئودالی آماتونی بود و تقریبا" منطقه ماکوی فعلی ایران را شامل می شد. (ا.گ.).

ویران کرده همگان را از آنجا به اسارت گرفته با انبوهی عظیم به آرتاشاد آورد. آرتاشس فرمان می دهد آنان را در سمت جنوب شرقی ماسیس که ناحیه شاوارشاکان نام داشت و (همراه این نام) عنوان بومی آرتاز را نیز حفظ می کرد، اسکان دهند زیرا تا امروز نیز سرزمینی که آنان در آنجا به اسارت در آمدند آرتاز نامیده می شود.

۵۳
ویرانی کشور کاسب ها[۹۴۰]، تحریک شدن پسران آرتاشس بر علیه سمبات و یکدیگر

پس از مرگ پادشاه آرشاک واپسین پارسی، آرتاشس ما فرزند او را که همنامش بود به پادشاهی سرزمین پارس می گمارد. ولی ساکنان کوهی که بزبانشان ناحیه پادیژاهار[۹۴۱] نامیده می شود و مربوط به قوم گغوم[۹۴۲] بود، همچنین ساکنان ساحل دریا و کسانی که بیشتر در این نواحی می زیستند سر از اطاعت او برتافتند. بدین علت کشور کاسب ها بر علیه پادشاه ما سر به شورش می نهد. لذا آرتاشس سمبات را با تمامی سپاه ارمن به جانب آنان گسیل می دارد و خود نیز هفت روز آنان را مشایعت می کند. سمبات می رود و همه آنان را مطیع می سازد. سمبات با ویران نمودن کشور کاسب ها بیش از اسرای آرتاز، اسیر وارد ارمنستان می کند که پادشاه آنان زاردامانوس[۹۴۳] نیز در جمع آنها بود. آرتاشس خدمات آنان را گرامی (می دارد) و زمینهای درباری واقع در روستاها گوغتن و سرچشمه های اوغت[۹۴۴] را به او پیشکش نموده بجز اینها تمامی غنایم را نیز به او واگذار می کند. آرتاوازد بر این امر حسد برده در صدد کشتن سمبات بر می آید ولی قصد و غرض او آشکار شده باعث آزردگی شدید پدرش می گردد. و اما سمبات عقب نشنین کرده به نواحی آشور می رود و به میل خویش فرماندهی سپاه ارمنی را که آرتاوازد چشم به آن دوخته بود رها می سازد. (سمبات) به دستور آرتاشس در تموریک[۹۴۵] که اکنون کوردریک[۹۴۶] نامیده می شود اسکان می یابد و اسرای

---

۹۴۰ - k'asb یا k'asp یکی از اقوام باستانی قفقاز که در هزاره دوم پ.م. در حد فاصل میان دریای خزر و کوههای قفقاز می زیستند. به نام ایشان دریای خزر به دریای کاسپین نیز معروف است. سرزمینشان واقع در استان پایتاکاران ارمنستان باستان بود که اکنون جزو جمهوری آدربایجان محسوب می گردد. (ا.گ.).

۹۴۱ - p'at'ezhahar

۹۴۲ - geghum احتمالا" ناحیه گیلان است. (ا.گ.).

۹۴۳ - zardamanos

۹۴۴ 'Ught به زبان ارمنی به معنی شتر است. (ا.گ.).

۹۴۵ - t'e'morik سرزمین شامل حوزه شرقی رود خابور با سه ناحیه کوردوک علیا، سفلا و میانی. در استان کورچایک. در منابع بابلی و آشوری بصورت Tumurru یاد شده و شامل ۲۷۲۵ کیلومترمربع است. در منابع آشوری قوم Tumurray در اینجا ذکر شده است. (ا.گ.).

متعددی را در آلکی[۹۴۷] استقرار می دهد. زیرا او در سن پیری از آسورستانیان آن نواحی زنی گرفته بود و او را بسیار دوست می داشت، بدین علت در این نواحی اقامت گزید.

اما آرتاوازد پس از رفتن سمبات فرماندهی کل سپاه را که آرزو داشت از پدرش دریافت نمود. برادران او بدین جهت از طرف زنانشان تحریک شده شروع به حسادت کردند؛ لذا آرتاشس ورویر[۹۴۸] را که مردی خردمند و شاعر بود بعنوان هزاربد[۹۴۹] گمارده کلیه امور خاندان درباری را به او سپرد اما ماژان را به ریاست کاهنان بت آرامازد در آنی منصوب کرد. فرماندهی سپاه را نیز به چهار بخش تقسیم کرد. سپاه سمت شرقی را به آرتاوازد، غربی را به تیران[۹۵۰]، جنوبی را به سمبات اما شمالی را به زاره[۹۵۱] سپرد. زاره مردی مغرور، در شکار جانوران وحشی جسور، اما در نبرد ترسو و کند بود. شخصی به نام کاردزام[۹۵۲] پادشاه گرجستان با آگاهی تجربی بر این امر، این کشور را در برابر او می شوراند و زاره را دستگیر کرده در قفقاز زندان می کند اما آرتاوازد و تیران همراه سمبات در برابر او جنگیده برادر شان را از لجن {۱۲۶} در می آورند و او را باز می گردانند.

۵۴
جنگ در برابر سپاه دومتیانوس[۹۵۳] در باسیان[۹۵۴]

در غرب نوعی آشفتگی و آشوب بوجود می آید و آرتاشس جرأت یافته در برابر حکومت رومیان می شورد و مالیات نمی پردازد. قیصر دومتیانوس بر او خشم برده سپاهی به مقابله آرتاشس می فرستد. آنان آمده و به نواحی قیصریه می رسند. تیران را همراه سپاه مضطرب غرب به جلو رهسپار کرده تا جلگه پهناور و بزرگ باسیان می رانند. آرتاوازد در اینجا با سپاهیان شرقی و شمالی به

---

۹۴۶ - k'ordrik ناحیه ای در استان k'ortchayk ارمنستان باستان که شامل سه قسمت علیا، سفلا و میانی است. (ا.گ.).

۹۴۷ - alk'I دژی واقع در سرزمین تموریک در منابع بابلی و آشوری elak'ush و اکنون elk یاد می شود و درجنوب ارمنستان باستان واقع است. (ا.گ.).

۹۴۸ - Vruyr منشاء این نام مشخص نیست. وی فرزند آرتاشس دوم بود. (ا.گ.).

۹۴۹ - هزار بد (hazarap'et') سمتی در دربار ارمنستان در سده های میانه. در زمان اشکانیان ارمنی (سده های ۱ تا ۴م.) بطور موروثی متعلق به خاندان آماتونی بود. وظیفه هزاربد تعیین و گردآوری مالیات، پاسداری از جاده ها، ساختمان، آبگذرها، غرس جنگل و جز آن ها بود. (ا.گ.).

۹۵۰ - t'iran

۹۵۱ - zareh

۹۵۲ - kardzam

۹۵۳ - Dometianos یا Dometianus قیصر روم (۸۱- ۹۶م.). (ا.گ.).

۹۵۴ - basian ناحیه اول استان آیرارات در ارمنستان باستان به وسعت ۲۵۲۵ کیومتر مربع. اکنون نیز به همین اسم بصورت باسن یا پاسین ذکر می گردد. (ا.گ.).

همراه کلیه پسران پادشاه به مقابله آنان می رود ولی در حین جنگ در تنگنای شدید قرار مـی گیـرد. در واپسین لحظات جنگ سمبات با سپاه جنوبی درمی رسد و پسران پادشاه را از خطر می رهانـد و بـا کسب پیروزی به جنگ پایان می دهد. زیرا او به رغم پیری همچون یـک جـوان نبـرد را سـازماندهی کرد و مبادرت به حمله نمود و با تعقیب سپاه رومیان آنان را تا مرزهای قیصریه عقب راند.

در افسانه ها چنین آواز خوانده می شود که "شخصی دومت {۱۲۷} نام آمـده بـود" کـه مقـصود خود دومتیانوس است. اما نه اینکه خودش به این نواحی آمدهً بلکه (افسانه ها) فرمان و سپاه او را بنام وی نامگذاری کرده اند.

اما از بخت خوش آرتاشس، دومتیانوس در این زمان در روم مرد؛ پس از او نـرواس[۹۵۵] کمتـر از یک سال پادشاهی کرد سپاهیان ارمنی و پارس با غرور از این امر حتی به سمت یونان تاختند. نـواحی مصریان و فلسطینیان نیز به پیروی از اینان از دادن مالیات سرباز زدند.

۵۵
در باره ترایانوس[۹۵۶] و کارهایش، مرگ ماژان[۹۵۷] بدست برادرانش

در این زمان ترایانوس بر رومیان حکمرانی می کرد. او سرتاسر غرب را آرامش بخشیده بر مـصر و فلسطین می تازد و انها را به تصرف خویش در آورده به سمت پارسیان حرکت مـی کنـد. آرتاشـس شتابزده با هدایایی گزاف به پیشواز او می رود و تقصیر را شخصا" بعهده می گیرد و مالیـات سـالهای پیشین را نیز به او می دهد و با کسب بخشش به سرزمین ما ارمنستان بر مـی گـردد. امـا ترایـانوس بـه سرزمین پارس رفته کمال مطلوبش را در آنجا به انجام می رساند واز طریق سوریه باز می گردد.

ماژان به پیشواز او آمده به برادرانش خیانت می کند: «می گوید، پادشاها بـدان اگـر آرتـاوازد و تیران را از کشور بیرون نرانی و سپاه ارمنی را به زاره نسپری مالیاتها را بدون دشواری بدست نخواهی

---

[۹۵۵] - nervas (از سپتامبر سال ۹۶ تا ژانویه ۹۸ حکومت کرد.) (ا.گ.).

[۹۵۶] - trayanos، مارکوس اولپیوس ترایانوس (Marcus Ulpius Trajanus) یا تراژان (۵۳-۱۱۷) امپراتـور روم. (ا.گ.).

[۹۵۷] - mazhan

آورد». ماژان بخاطر کینه ای که به سمبات در دل داشت این عمل را انجام داد زیرا او را هم بزرگ کرده بود و در عین حال می خواست تیران را نیز کنار نهد تا خود هم رئیس کاهنان و هم اسپهبد (سپاه) غرب گردد. ترایانوس توجهی نکرده او را دست خالی باز می گرداند. اما آرتاوازد و تیران از این خیانت او آگاهی جسته در حین شکار در کمین می نشینند و ماژان را بقتل می رسانند و در آبادی باگین[958] (باگاوان) آنگونه که در شأن رئیس مغان بود وی را بخاک می سپارند. اما آرتاشس از آن پس تا پایان زندگی بدون وقفه به ترایانوس و پس از او به قیصر آدریانوس[959] مالیات پرداخت.

۵۶
اینکه آرتاشس جمعیت کشورمان را افزایش داد و حدود و ثغوری تعیین کرد.

آرتاشس پس از تمام پارسایی ها و اعمال درست امر به تعیین حدود برای روستاها و مزارع داد؛ زیرا او کشور ما را با آوردن مردمان بسیار پرجمعیت کرد و آنان را در کوهها، جلگه ها و دشتها ساکن نمود. او برای حدود، علائمی مقرر کرد، دستور داد سنگها را بصورت چهار ضلعی بتراشند و میانشان را همچون بشقات گود نموده در داخل زمین قرار دهند و روی آنها کمی بالاتر از زمین ستون هایی بر پا سازند. اردشیر پسر ساسان بر این امر حسد برده دستور می دهد در سرزمین پارس نیز چنین کنند و بنام خویش بنامند تا نام آرتاشس یاد نگردد.

اما می گویند که در زمان آرتاشس در ارمنستان خودمان زمین لم یزرع باقی نماند، نه کوهستانی و نه دشتی زیرا که کشور بسیار آباد گشته بود.

۵۷
در باره خاندان ناخاراری[960] آماتونیان[961]

---

[958] - bagin

[959] - adrianos یا adrianus. الیوس آدریانوس پسر خوانده ترایانوس و امپراتور روم (۱۱۷–۱۳۸م).

[960] - ناخارار یا شاهزاده فئودال. (ا.گ.).

[961] - amat'uni خاندان اشرافی فئودال ارمنی در ولایت آرتاز (ماکوی فعلی ایران) از استان واسپوراکان در ارمنستان باستان. در دربار ارمنستان مقام ۱۵ را داشتند و صاحب مقام هزاربدی بودند. (ا.گ.).

می گویند که در زمان او طایفه آماتونیان از نواحی شرقی کشور آریائیان آمده است. اینان اصلا" یهودی بوده از نسل شخصی بنام مانو[۹۶۲] هستند که پسری نیرومند و بلند بالا بنام سامسون داشت، چنانکه میان یهودیان مرسوم بود نام پیشینیان را به امید {۱۲۸} بهتر برای نوزادان انتخاب کنند. این امر صحیح است و اکنون نیز میان نسل آماتونیان مشاهده می شود و آنان مردانی بلند بالا، خوش اندام و نیرومند و در هر امری شایسته اند. اینان توسط آرشاک که نخستین پادشاه از نسل پارتیان بود کوچانده شده اند و با پیشرفت و ترقی در نواحی آهماتان[۹۶۳] نیز به مقام و منزلت رسیدند. اما علت آمدن آنان به کشور ما را نمی دانم، منتها از آرتاشس صاحب مقام و منزلتی بصورت کسب روستاها و دستگردها گردیده آماتونیان یعنی آیندگان نامیده می شوند. لیکن بخشی زا پارسیان آنان را بخاطر نیایشان مانویان[۹۶۴] می نامند.

۵۸
در باره نژاد آراوغیان[۹۶۵] و اینکه این طایفه از کجا ناشی گردیده است

در زمان او، آراوغیان که از ملت آلانیان و نیز از نزدیکان ساتنیک بودند همراه او آمده با قومشان در شمار ناخارارهای کشور ما بعنوان خویشان ملکه بزرگ در آمدند. در زمان خسرو پدر تیرداد، آنان با یکی از دلاوران مهاجر باسیلها[۹۶۶] خویشاوند سببی گشتند.

۵۹
پیشه و دانش در زمان آرتاشس

از آنجا که در زمان آرتاشس کارهای بسیاری صورت پذیرفتند لذا ما به فصل های متعدد تقسیم نمودیم تا اطاله کلام باعث ملالت خوانندگان نگردد؛ این فصل واپسین نیز در باره او است تا کارهای دیگر انجام شده در زمان آرتاشس را نیز یاد کنیم. زیرا گرچه در فصول پیشین اصلاحات و رسوم نغز بدست واغارشاک و دیگر پادشاهان باستانی مقرر گردید. اما آنان از پیشه ها و علوم اعظم غافل مانده

---

۹۶۲ - manu

۹۶۳ - ahmatan منظور همان همدان یا اکباتان (هگمتانه) پایتخت ماد است. (ا.گ.).

۹۶۴ - manuyan

۹۶۵ - araveghian خاندان اشرافی فئودال ارمنی در فهرست رزمی ارمنی دارای ۵۰۰ سواره نظام هستند. در گاهنامه دارای مقام ۴۹ می باشند. (ا.گ.).

۹۶۶ - basil اصلا" متعلق به نژاد هون و بلغاری هستند. (ا.گ.).

بودند و بیشتر به چپاول و لشکر کشی می پرداختند در باب این گونه علوم یا بی توجه بودند و یا دسترسی نداشتند. مثلا" (مقرر داشتن) هفته ها، ماه ها و سالها، آنان چنین چیزهایی نمی دانستند بلکه از دانسته ملل دیگر استفاده می کردند. نیز کشتیرانی روی دریاچه ها و نه مسافرت از طریق رودها و کاربرد وسایل ماهیگیری در کشورمان معمول نبود حتی زراعت در همه جا گسترش نیافته بود بلکه در نواحی کمی چنین بود؛ آنان همچون ملل شمال از گوشت خام و مانند اینها تغذیه می کردند. کلیه اینها در زمان آرتاشس اصلاح و تعیین گشت.

۶۰
در باره مرگ آرتاشس

آریستون[۹۶۷] پلّایی {۱۲۹} نیز در باره مرگ آرتاشس به زیبایی روایت می کند. زیرا یهودیان بر علیه آدریانوس پادشاه رومیان سر به شورش نهاده به رهبری مردی یاغی بنام بارکوبا[۹۶۸] یعنی "فرزند ستاره" در برابر روپوس[۹۶۹] فرماندار جنگیدند؛ او مردی بدکار و آدمکش بود و گزافه گویی بسیار می کرد و به این امر مغرور بود که بعنوان منجی زجرکشان و اسیران از آسمان نازل شده است. او نبرد را چنان شدت بخشید که شام، میانرودان وسراسر سرزمین پارس از او ملهم شده از دادن مالیات به رومیان سرباز زدند بویژه آنکه شنیده بودند آدریانوس به بیماری جذام مبتلا گشته است. اما آرتاشس ما نسبت به او وفادار ماند.

اینک در همین هنگام بود که آدریانوس به فلسطین آمده شورشیان را در شهری نزدیک اورشلیم محاصره نمود و هلاک ساخت. او فرمان داد تمام این ملت یهود رانده شده ، از سرزمین پدریشان دور شوند، بگونه ای که از نواحی بسیار دور هم قادر به دیدن اورشلیم نگردند. و اما اورشلیم را که وسپاسیانوس[۹۷۰]، تیتوس[۹۷۱] و خودش ویران کرده بودند دگر بار ساخت و چنانکه خود آدریانوس نامیده می شد بنام خویش آن را "هلیا"[۹۷۲] یعنی خورشید نام نهاد و مشرکان و مسیحیان راکه شخصی مارکوس نام اسقف آنان بود در اینجا اسکان داد. او در این زمان سپاهی به نواحی آشور فرستاد و

---

۹۶۷ - Ariston of Pella

۹۶۸ - barkoba

۹۶۹ - r'upus یا Rufus

۹۷۰ - vespasianos. تیتوس فلاویوس سابینوس وسپاسیانوس (۹- ۷۹م.) نخستین امپراتور از سلسله فلاویوسی که از ۶۹ تا ۷۹ میلادی امپراتور روم بود. (ا.گ.).

۹۷۱ - titos (Titus) پسر وسپاسیانوس امپراتور روم از سال ۷۹ تا ۸۱م. وی در زمان سلطنت پدر اورشلیم را تصرف و تخریب کرد (۷۰م.) پس از جلوس وی به سلطنت، طغیان آتشفشان وزوو (Ves'uve) اتفاق افتاد (۷۹م.) که به علت آن هرکولانوم و پومپئی منهدم شدند. (ا.گ.).

۹۷۲ - در ارمنی Heghia، (Helia یا Elia). (ا.گ.).

آرتاشس ما نیز امر کرد با مردان برجسته خود به سرزمین پارس برود. این مرد (اریستون) که این تاریخ را به ما داد بعنوان کاتب همراه او بود. وی در مارک[۹۷۳] در محلی بنام سْهوند[۹۷۴] با آرتاشس ملاقات نمود

آرتاشس در مرند در آبادی باکوراگرد[۹۷۵] بیمار شد. او شخصی آبغو[۹۷۶] نام پیشوای خاندان آبغیان[۹۷۷] را که مردی چالاک، چاپلوس و خوش صحبت بود، به خواهش وی راهی پرستشگاه آرتمیس در یریزا[۹۷۸] واقع در ناحیه یکغیاتس[۹۷۹] نمود تا از بتان شفابخشی و طول عمر بخواهد او هنوز باز نگشته بود که آرتاشس جان سپرده بود. و (آریستون) می نویسد که در هنگام مرگ آرتاشس چند نفر جان خود را از دست دادند- زنان محبوب او، معشوقه ها و ملازمان نزدیک با شکوهی خاص جسد او را به رسم (ملل) متمدن و نه چون بربرها گرامی داشتند. می گوید، تابوت او زرین، اورنگ و تختش از بُز و کفنش زربفت بود و تاج بر سرنهاده سلاح زرین در کنارش قرار داشت. فرزندان و انبوه خویشاوندان برگرد اورنگش جمع شده بودند و در نزد آنان مقام های سپاهی ، پیشوایان، هنگ های ناخاراری و بطور کلی گروه های سپاهی، همگان مسلح، گویی برای جنگ آماده می شدند. پیشاپیش، شیپورهای مسین نواخته می شد و اما در پس، دوشیزگان فغان کنان و زنان گریان سیاهپوش {۱۳۰} بودند. پس از همه اینها. انبوه رامیکها[۹۸۰] قرار داشتند و با چنین تشییع جنازه ای او را بخاک سپردند. بر روی قبر چنانکه در بالا گفتیم، افرادی داوطلبانه خود را می کشتند. او چهل و یک سال پادشاهی کرد و برای کشورمان اینگونه محبوب بود.

۶۱

پادشاهی آرتاوازد، آزار رسانی وی به برادران و خواهرانش و داستان مرگ توام با استعاره او

---

۹۷۳ - mark. این نام را تامسون Media و تعلبندیان Marsk ترجمه کرده اند. باید افزود که سرزمین ماد "در جهان نما" یا "اطلس جهان" اثر آنانیا شیراکاتسی بصورت mark نیز آمده است. (ا.گ.).

۹۷۴ - sohund یا سهند کوهی در شرق دریاچه ارومیه به ارتفاع ۳۷۰۰متر. (ا.گ.).

۹۷۵ - 'bak'urak'ert قصبه ای در نزدیکی شهر مرند بجای روستای باکران کنونی. این ناحیه بنام باکور یا پاکر برادر تیرداد اول اشکانی ارمنی نامگذاری شده است و آرامگاه او نیز باید در همین جا بوده باشد. (ا.گ.).

۹۷۶ - abegho

۹۷۷ - abeghian خاندان اشرافی ارمنی در ولایت آبغیانک. اینان در دربار اشکانی صاحب دو گاه و رتبه بودند وسپاهی متشکل از ۳۰۰ سوار داشتند. (ا.گ.).

۹۷۸ - yeriza شهری است که ارمنیان yerze'nk'a می نامند و در ارمنستان غربی واقع بوده ارزنجان نیز نامیده می شود. پرستشگاه آناهیتا در اینجا واقع بود. (ا.گ.).

۹۷۹ - yek'eghiats ناحیه چهارم از استان هایک علیا. به لاتین Acilisenae به وسعت ۲۲۵۰ کیلومتر مربع. (ا.گ.).

۹۸۰ - 'r'amik - شخص عامی، توده مردم. مأخوذ از شکل پهلوی ramik (رمه ای، مردمی). (ا.گ.).

پس از آرتاشس، فرزندش آرتاوازد پادشاهی می کند و کلیه برادرانش را از آیرارات[981] به نواحی آغیویت[982] و آربرانی[983] راند تا در آیرارات یعنی در اراضی پادشاه زندگی نکنند؛ تنها تیران را بعنوان جانشین نگه می دارد زیرا خود فرزندی نداشت. او پس از آنکه چند روزی پادشاهی کرده بود، یکبار برای شکار خوک وحشی و گورخر در نزدیکی سرچشمه های گینا[984] از پل شهر آرتاشاد می گذشت، ناگاه در اثر خیالی واهی پریشان و دیوانه شده از اسب به زیر و درون چاهی ژرف می افتد و در آن غرق و ناپدید می گردد {۱۳۱}.

در این باره، آواز خوانان گوغتن چنین افسانه سرایی می کنند؛ در هنگام مرگ آرتاشس به رسم آیین شرک کشتارهای بسیاری صورت می گرفت؛ می گویند آرتاوازد از این امر آزرده شده به پدرش می گوید:

«وقتی که تو رفتی
و تمام کشور را با خود بردی
من روی این خرابه ها
بر که پادشاهی کنم.».

آرتاشس از این رو وی را نفرین کرده چنین می گوید:

«گر سوار بر اسب به شکار روی
به کوه آزاد
یلان ترا بگیرند و ببرند
به آزاد، بسوی ماسیس
آنجا بمانی و نور نبینی».

---

[981] - 'ayrarat استان مرکزی در ارمنستان باستان به وسعت ۴۰۱۰۵ کیلومتر مربع. در زمان اشکانیان ارمنی بیشتر به این استان به دشت آرارات و نواحی اطراف اتلاق می شد. (ا.گ.).

[982] - 'aghiovit یکی از نواحی استان توروبران به وسعت ۱۵۷۵ کیلومترمربع. این ناحیه سواحل شمالی دریاچه وان را شامل می شد. (ا.گ.).

[983] - a'rberani ناحیه هفتم واقع در استان واسپوراکان به وسعت ۱۰۲۵ کیلومتر مربع در سواحل شمال شرقی دریاچه وان. (ا.گ.).

[984] - gina

پیران[985] در باره او روایت می کنند که با زنجیرهای آهنین درون غاری محبوس است و دو سگ همواره زنجیرهای او را بدندان می گیرند و او تلاش در رهایی و پایان دادن به جهان دارد ولی می گویند از صدای پتک آهنگران بندها محکم تر می شوند. لذا تا کنون نیز بسیاری از آهنگران در پیروی از این افسانه روزهای یکشنبه سه یا چهار مرتبه (پتک را) به سندان می کوبند و چنانکه روایت می کنند، زنجیرهای آرتاوازد محکم تر شوند . ولی واقعیت امر چنان است که در بالا یاد کردیم.

اما برخی می گویند که در زمان تولد او واقعه ای روی داده است و گمان می رود که زنانی از اصل آژداهاک او را جادو کرده اند. از این رو آرتاشس نیز آنان را بسیار شکنجه داده همان آوازخوانان در این باره در افسانه چنین می گویند:

«اژدهانژادان آرتاوازد کودک را ربودند،
و بجایش دیوی نهادند».

اما این خبر بر من واقعی تر می نماید که او از همان لحظه تولد دیوانه بوده و به همین بیماری در گذشته است. برادش تیران پادشاهی را بدست می گیرد.

۶۲
آنچه که در باره تیران است

تیران پسر آرتاشس در سال سوم پادشاهی پیروز اول پارسی[986] بر ارمنیان پادشاه می گردد و هیچگونه کارهای بزرگ از او نقل نشده است. تنها این مطلب وجود دارد که او وفادارانه از رومیان اطاعت نمود و چنانکه می گویند در آرامش زیست و تسلیم شکار و تفریح گردید و دو اسب داشت، از پیگاسوس[987] سبکبالتر و بسیار تندپا، بطوری که گمان می رفت آنها نه از روی زمین حرکت می کردند که از هوا پرواز می نمودند. شاهزاده داتاکه[988] شخصی از خاندان بزنونیان که مدعی بود ثروتی بیش از پادشاه دارد خواهش کرد بر این (اسبان) سوار شود.

خویشاوندان قدیمی او از نسل اشکانیان که در نواحی هاشتیانک می زیستند نزد او آمده و می گویند: «(زمین های) موروثی ما را گسترش بده، زیرا ما کثرت یافته (اراضی موجود) برای ما تنگ

---

[985] - به ارمنی p'ar'av به معنی زنان یا مردان پیر است. (ا.گ.).

[986] - این پادشاه ساسانی نیست. موسی خورنی در جایی (کتاب ۲ فصل ۶۴) توضیح می دهد که پیروز یک عنوان و به معنی فتح و کامیابی است.شادروان آکادمیسین گاگیک سارگسیان می نویسد که احتمال دارد این کلمه لقب تمام پادشاهان ساسانی بوده باشد. (ا.گ.).

[987] - Pigasos (Pegasus) اسب بالداری که توسط بلروفون تربیت شد. (ا.گ.).

[988] - dat'ake

است». ولی تیران توجهی نکرد و قاطعانه مقرر داشت هیچگونه (زمین) جدیدی به آنان ندهند و آنچه که دارند به تساوی میانشان تقسیم کنند. پس از تقسیم زمین به نسبت تعداد آنان، چنین معلوم شد که ارث ساکنان هاشتیانک کم است و لذا بسیاری از آنان رهسپار نواحی آغیویت و آربرانی شدند.

می گویند که در زمان او جوانی بنام یراخناوو[989] از خانواده آندزواتسی[990] در هر امری رشید بوده است؛ او آخرین زن آرتاوازد را که بدستور او از یونان آورده بودند وبه همسری گرفته بود و از آنجا که آرتاوازد فرزندی نداشت، پادشاه تمامی خاندان آرتاوازد را برای یراخناوو گذارد. می گویند او مردی ممتاز بود و در هر امری فروتن و در امیال جسمانی نیز پرهیزگار. پادشاه او را دوست داشته اورنگ دوم را که در تصرف آرتاوازد بود به او می بخشد، همچنین سرپرستی سپاه شرقی را نیز به او می سپارد و یک پارسی بنام درواسپ[991] را در نزد او می گمارد،که با خود صمیمی بود و با ناخارارهای واسپوراکان خویشاوند سببی شده بود؛ پادشاه آبادی تاتیونک [992] را با اراضی اش و تنها باغی را به او داده بود که جویبار بزرگی که از دریای گایلاتو {۱۳۲} منشعب می شد از درون آن می گذشت. اما پادشاه خود به نواحی یکغیاتس رفت و دربارش را در آبادی چرمس[993] مستقر نمود. او بیست و یک سال در آرامش پادشاهی کرد و در سفر زیر بهمن مانده جان سپرد.

۶۳
در باره تیرداد باگراتونی و نامهای کهن قوم او

شخصی تیرداد نام از نسل باگراتونی و فرزند سمباتوهی[994] دختر سمبات دلاور، مردی دلیر و نیرومند با قامتی کوتاه و ظاهری زشت بود. پادشاه تیران او را به دامادی گرفت و دخترش یرانیاک[995] را به ازدواج او در آورد. زن شوهرش تیرداد را دوست نمی داشت و او را مورد بی احترامی قرار می داد و همواره خم به ابرو داشت و به آه و افسوس می گذراند که زنی به زیبایی و

---

[989] - yerakhnavu منشاء آن نامعلوم است. (ا.گ.).

[990] - خانواده اشرافی که موطن آنها منطقه آندزواتسیک در استان واسپوراکان بود. آنان داری سپاه ۵۰۰ سواره بودند. (ا.گ.).

[991] - de'rvasp' در پارسی باستان بصورت duruvaspa' که از دو بخش duruva (تند رست) و aspa' به معنی اسب تشکیل شده یعنی کسی که اسبان را تندرست نگاه می دارد. نیز مقایسه شود با dhruvasva' سانسکریت (نام شاهزاده ای بود) و drvaspa' زند (نام ایزدی). درواسپ از دوستان تیران بود. (ا.گ.).

[992] - t'at'yonk اکنون دیادین نامیده می شود و در میان کوه آرارات و دریاچه وان واقع است. (طبق اطلس جهان نما). (ا.گ.).

[993] - chrmes

[994] - se'mbat'uhi

[995] - yeranyak'

نجابت خویش مجبور بود با مردی زشت سیما و از اصل و نژاد فرودست زندگی کند. از این رو تیرداد روزی خشمگین شده او را شدیدا" کتک می زند و موهای زرینش را می برد و طره گیسویش را کنده دستور می دهد او را کشان کشان از اتاق بیرون بیاندازند. خود نیز سر به شورش زده به نواحی مستحکم ماد می رود . وقتی که او به سیونیک رسید، خبر مرگ تیران در آنجا به او رسید لذا در همانجا ماند.

یک روز باکور[۹۹۶] پیشوای سیونیک او را به شام دعوت کرد. وقتی که به میخواری مشغول بودند تیرداد زنی را دید که بسیار زیبا بود و با دستانش می نواخت و نازینیک[۹۹۷] نام داشت. تیرداد دل به عشق او بست و به باکور گفت: «این کنیزک (معشوقه) را به من بده». او پاسخ می گوید: «نمی دهم زیرا معشوقه من است». اما تیرداد این زن را گرفته به نزد خویش کشید و در برابر حضار او را همچون جوانی عاشق و بی پروا نوازش می کرد و می بوسید. باکور از روی حسادت برخاست تا زن را از دست او بگیرد. اما تیرداد به پا خاست و گلدان را همچون سلاح بکار برد و حضار را نیز از گرد سفره دور ساخت. گویی اودیسئوس[۹۹۸] جدیدی ظهور کرده بود و عشاق پنله په[۹۹۹] را نابود می ساخت و یا در عروسی پریتوس[۱۰۰۰] جنگی میـــان قنطورس[۱۰۰۱] و لاپیت ها[۱۰۰۲] رخ داد. بدین ترتیب به اقامتگاهش رسیده بلافاصله سورا بر اسب همراه معشوقه به اسپر[۱۰۰۳] رفت. در واقع روایت در مورد دلاوری این مرد شهوتران کاری بیهوده و اضافی است.

اما بدان که مردان قوم باگراتونی با ارتداد از آیین پدرشان در آغاز نامهای بیگانه چون بیورات، تیرداد {۱۳۳} و جز اینها بر می گزیدند و از نامهای پیشین خویش همچون باگادیا[۱۰۰۴]، توبیا[۱۰۰۵]،

---

[۹۹۶] - bak'ur یا پاکر(در پارسی bag-pur که bag= خدا و pur= فرزند معادل الله وردی، خداداده، خدازاد) این نام در تازی تبدیل به فغفور شده است که به پادشاهان چین نسبت می دهند. (ا.گ.).

[۹۹۷] - nazinik'

[۹۹۸] - vodisevs منظور Odyssee ادیسه منظومه حماسی اثر هومر حماسه سرای نامی یونان است. این حماسه در مورد بازگشت اولیس Olysse یکی از پهلوانان نامدار یونان و سفرهای او پس از جنگ تروا است. (ا.گ.).

[۹۹۹] - پنلوپه یا پنلوپ Penelope، همسر اولیس در منظومه حماسی ادیسه است. او مدت بیست سال از شوهرش دور بود و در این مدت خواستگاران بسیاری به نزد او آمدند و باعث تالم روحی وی شدند تا اینکه اولیس باز گشت. (ا.گ.).

[۱۰۰۰] - perit'os از مردم تسالی پسر زئوس و دیا و پادشاه لاپیت ها. او آنگاه که با هیپودام ازدواج کرد تزه (The'se'e) از دلاوران آخائی و کنتاورها را به جشن عروسی خود دعوت کرد. (ا.گ.).

[۱۰۰۱] - یا کنتورها، واژه ارمنی 'hushap'arik یا 'hushk'ap'arik موجودات افسانه ای که مطابق اعتقادات کهن در خرابه ها می زیستند. (ا.گ.).

[۱۰۰۲] - به ارمنی ghap'ita مردمی اساطیری از سرزمین تسالی که به مناسبت پرورش اسب شهرت داشتند. (ا.گ.).

[۱۰۰۳] - sp'er ولایتی در ارمنستان علیا. (ا.گ.).

[۱۰۰۴] - bagadia نامی است که پیش از دوران ظهور خاندان باگراتونی بکار می رفت و بعدا" تبدیل به نام باگارات شد. (ا.گ.).

سنکیا[۱۰۰۶]، آسود[۱۰۰۷]، ساپاتیا[۱۰۰۸]، وازاریا[۱۰۰۹]، ینانوس[۱۰۱۰] محروم شدند. و من چنین گمان می کنم که از نامهایی که اکنون باگراتونیان استفاده می کنند، باگرات همان باگادیا، آسود همان آشوت است و نیز وازاریا به واراز و شامبات به سمبات (تبدیل شده اند).

۶۴

اینکه تیگران آخر چگونه بود و چه کارهایی انجام داد.

پس از تیران برادرش تیگران آخر جانشین وی می شود که در سال چهارم پادشاهی پیروز پارسی به پادشاهی رسید. او عمری طولانی داشت، چهال و دو سال، ولی هیچگونه کار دلاورانه انجام نداد که قابل ذکر باشد مگر این مطلب که بدست یک دختر یونانی در زمانی محبوس گردید که تیتوس دوم{۱۳۴} پادشاه رومیان که آنتونیوس اگوستوس نامیده شد، درگذشت و پیروز پادشاه پارسی بر حکومت رومیان لشکر کشید و از این رو لقب پیروز یافت که به معنی فاتح است زیرا او در ابتدا به زبان یونانی واغگسوس[۱۰۱۱] نامیده می شد اما این که به زبان پارسی او را چه می نامیدند، این را نمی دانم.

اینکه که پیروز از طریق سوریه نواحی فلسطینیان را مورد تاخت و تاز قرار می داد به سبب فرمان او تیران ما نیز به آسیای صغیر[۱۰۱۲] تاخت جایی که بدست یک دختر که در آن نواحی حکمران بود و در همان زمان قیصر لوسیانوس{۱۳۵} پرستشگاهی در آتن بنا می کرد، دستگیر شد. او پس از مرگ پیروز با سپاهی گران به آسیای صغیر آمده ارمنستان را فتح کرد و تیگران را آزاد ساخت. او خویشاوندش دوشیزه روپی[۱۰۱۳] را به ازدواج تیگران در آورد و (تیگران) در بازگشت به ارمنستان او را از نزدش رها کرد اما چهار نوجوان مولود از او را اصلیت اشرافی ناخاراری بخشید. مادرشان روپی، آنان را روپسیان[۱۰۱۴] نامید تا اشکانی نامیده نشود، اما نخستین آنانرا پیشوای اشرافیت ناخاراری گردانید.

[۱۰۰۵] - t'ubia نامی است آسوری پیش از دوران باگراتونی. (ا.گ.).

[۱۰۰۶] - senekia نامی پیش از دوران باگراتونی. (ا.گ.).

[۱۰۰۷] - asud نامی کهن ویژه خاندان باگراتونی که بعدها تبدیل به آشوت شد. (ا.گ.).

[۱۰۰۸] - sapat'ia نامی یهودی است که ویژه باگراتونیان بود. (ا.گ.).

[۱۰۰۹] - vazaria نامی پیش از باگراتونی که تبدیل به واراز شد. (ا.گ.).

[۱۰۱۰] - yenanos نامی است که پیش از باگراتونیان بکار می رفت. (ا.گ.).

[۱۰۱۱] - vaghegesos

[۱۰۱۲] - یا mijerk'rayk آسیای صغیر و نواحی مدیترانه. (ا.گ.).

[۱۰۱۳] - r'opi

[۱۰۱۴] - ropsian یا rapsian خاندان اشرافی ناخارار صاحب گاه ۵۰ در گاهنامه خورنی و در گاهنامه ساهاک در مقام ۳۲ بودند. در فهرست نظامی خاندان های اشرافی ناخارار تعداد یکصد سواره نظام برای آنان منظور شده بود. (ا.گ.).

اما این تیگران مردانی از خانواده های کهتر اشرافیان ناخاراری را که از حیث سوراه نظام بی نام و نشان ولی شخصا" برجسته و نامدار بودند چه در اینجا نزد ما و چه در کرچک[۱۰۱۵] مستقر می کند و برای نجات او برخی از کرچک و برخی نیز از نواحی ما[۱۰۱۶] با یونانیان جنگیدند. سخنم به اقوام کهن خویشاوند با وچن {۱۳۶} از انساب هایک و همچنین چند نفر مهاجر مربوط می شود. ما اسم به اسم آنها را نقل نمی کنیم، تا حدی به این سبب که بر ما روشن نیستند و تا حدی هم برای پرهیز از دشواری کار زیاد و دیگر اینکه بعلت عدم اطمینان به بسیاری از آنان، تحقیق و بررسی جامعی نیاز خواهدبود. بدین سبب هم ما در مورد اقوام ناخاراری مستقر شده در زمان تیرگان آخر چیزی نمی نویسیم ولو اینکه تو بدفعات التماس کنی، لیکن فقط آنانرا که بعدا" مستقر شده اند و ما اطلاعات موثقی داشته باشیم ذکر خواهیم کرد. زیرا تا آنجا که مقدور بود ما از سخنان اضافی و پیچیده و هر گونه گمان و کار غیرموثق پرهیز کردیم و (با استفاده از) دیگران یا با کوشش خود تا جایی که در توان داشتیم تنها از صداقت و صحت پیروی کردیم. در اینجا نیز چنین رفتار کرده وقتی که متوجه می شوم چیزی نابجا و از نظر درستی قابل تردید است رشته سخن خود را قطع می نمایم و اکنون نیز همچون دفعات بسیار از تو التماس می کنم ما را مجبور به نوشتن مطالب زائد مکن، چه (ممکن است با چنین) نقل ها در روایات این اثر بزرگ و موثق ما به اثری بی فایده و پوچ بدل گردد که به تساوی هم برای تو و هم برای من مخاطراتی دارد.

[۱۰۱۵] - k’ortchek یا k’ortchayk یا k’ort’itchayk،استان ششم از ارمسنتان باستان (حدود ۱۴۷۰۰ کیلومتر مربع) واقع در میان رودهای خابور شرقی و زاب بزرگ از شرق تا رشته کوههای زاکرس و از غرب تا رود دجله کشیده شده بود. این استان شامل یازده ولایت بود. پس از قتل عام ارمنیان و آسوریان در سال ۱۹۱۵ توسط حکومت عثمانی، کردان در این استان مسکون و مستقر شدند. (ا.گ.).

[۱۰۱۶] - در اینجا مشخص نیست که سخن خورنی مربوط به زادگاه خود او است و یا بطور کلی ارمنستان بزرگ.

در باره پادشاهی واغارش، بنای آبادی باسن[۱۰۱۷] محصور کردن شهر جدید با برج و بارو، جنگ او دربرابر خازیرها[۱۰۱۸] و مرگ وی

پس از مرگ تیگران پسرش واغارش در سال سی و دوم پادشاهی واغارش پادشاه همنـام پارسـی، پادشاه می شود. او در مکانی به ساختن آبـادی مـی پـردازد کـه مـادرش هنگـام بازگـشت از یـشلاق آیرارات ناگاه بـه درد زایمـان گرفتـار شـده او را در ناحیـه باسـن در نزدیکـی محـل پیونـد رودهـای مورتس[۱۰۱۹] و ارس بر سر راه زائیده بود. او این آبادی را احـداث و بنـام خـود واغارشـاوان[۱۰۲۰] نـام نهاد. او آبادی مستحکم واردگس[۱۰۲۱] را نیز به برج و بارو مجهز ساخت که بر ساحل رود کاساخ واقـع بود و در باره آن نیز افسانه ها چنین می گویند:

واردگس کودک کوچید و رفت
از ولایت توه[۱۰۲۲]، نزد رود کاساخ[۱۰۲۳]
آمد و نشست در تپه شرش[۱۰۲۴]
و شهر آرتمید، نزد رود کاساخ
تا بر در پادشاه یرواند حلقه زدند» {۱۳۷}

این جا سخن در باره نخستین، کوتاه- زندگانی[۱۰۲۵] در نسل هایک است که خواهرش را واردگـس به همسری گرفت و این آبادی را بنا نهاد، جایی که تیگـران میـانی اشـکانی نیمـی از اسـیران یهـود را

[۱۰۱۷] - basen ولایتی در استان آیرارات از ارمنستان بزرگ. نام آن با قوم پاسیان و یا باسیان مـرتبط اسـت کـه گزنفون از آنان یاد کرده است. این ولایت در حوالی شعب شمالی رود ارس واقع است. (ا.گ.).

[۱۰۱۸] - khazir یا قوم خزر، اینان ملتی متعلق به اقوام ترک زبان بودند و پس از لشکر کشی هون ها (سده ۴م.) به اروپای شرقی رخنه کردند وسپس در حاشیه دریای خزر و شمال کوه های قفقاز سکونت یافتنـد. در سـال ۶۲۶ و ۶۲۷ با حکومت بیزانس در برابر ایران متحد شدند و در سال ۶۳۰ به جنوب سرازیر شـده شـهر تفلـیس را ویـران کردند و به آلبانیا رخنه کردند و در همین سال به ارمنستان لشکرکشی کرده در نزدیک دریاچه سوان سپاه ایـران را شکست دادند. اما بعلت شورش های قومی در سرزمین خود مجبور به بازگشت شدند. از سـده نهـم لشکرکـشی آنان متوقف گردید. (ا.گ.).

[۱۰۱۹] - murts

[۱۰۲۰] - vagharshavan

[۱۰۲۱] - vardges

[۱۰۲۲] - t’oh

[۱۰۲۳] - kasakh یکی از شعب رود ارس. (ا.گ.).

[۱۰۲۴] - shresh

[۱۰۲۵] - کوتاه زندگانی در برابر واژه ساکاواکیاتس (sak’avak’iats) ارمنی آمده است. (ا.گ.).

مستقر ساخت و در نتیجه این محل به شهرک پررونق بازرگانی تبدیل شد. اکنون واغارش آن را محصور به برج و بارو و سنگرهای مستحکم نمود و واغارشاباد نام نهاد که شهر جدید[۱۰۲۶] (نیز خوانده می شود.).

او پس از بیست سال پادشاهی درگذشت. دیگران نیز صرفا" زندگی کرده اند ولی من می گویم که او نسبت به بسیاری از پاداهان ضعیف، بعد از مرگ نیز با نام نیک خویش زنده است. زیرا انبوه ملل شمالی در زمان او یعنی خزیرها و باسیلها {۱۳۸} به رهبری شخصی وناسپ- سورهاپی[۱۰۲۷] از گذرگاه چورا {۱۳۹} خارج شد به این سوی رود کور می گذرند. واغارش با سپاهی عظیم و مردانی دلیر به مقابله آنان می رود و آنان را نابود ساخته اجسادشان را به دشت می اندازد و در مسیری طولانی آنها را تعقیب نموده از گذرگاه چورا عبور می کند. دشمنان اینجا را دوباره به صحنه کارزار بدل ساختند، گرچه دلاوران ارمن آنان را به فرار واداشتند لیکن واغارش بدست کمانگیران پرتوان کشته شد.

در سال سوم پادشاهی آرتاوان[۱۰۲۸] پارسی پادشاهی بدست پسرش خسرو[۱۰۲۹] افتاد. او بی درنگ سپاهیان ارمن را متحد ساخته برای گرفتن انتقام خون پدرش از کوه بزرگ گذشت، آنگاه بزور نیزه و شمشیر این ملل مقتدر را بیرون رانده و یکصدم مردان نخبه را به گروگان گرفت و تندیسی را با نوشته یونانی به نشانه حکومت خویش برپا ساخت تا فرمانبرداری خود را به رومیان نشان دهد.

۶۶
اینکه این مطالب از کجا اقتباس شده اند.

این مطالب را برداسان {۱۴۰} که اهل ادسا است برایمان نقل می کند زیرا او در زمان آنتونیوس آخر[۱۰۳۰] تاریخنگار بود. وی نخست پیرو فرقه والنتیانوس[۱۰۳۱] بود اما بعدها روگردان شده کذب آن را نمایان ساخت لیکن خود به حقیقت نایل نگردید بلکه تنها از او جدا گشته فرقه ای نو بنا نهاد. اما

۱۰۲۶ - به ارمنی nor- kaghak.

۱۰۲۷ - vnasep'-surhap'i

۱۰۲۸ - art'avan یا اردوان، از artabanu پارسی باستان به معنی پرتو دادگستری. (ا.گ.).

۱۰۲۹ - khosrov مطابق آگاتانگغوس تاریخنگار ارمنی سده پنجم وی پدر تیرداد بزرگ بود. (ا.گ.).

۱۰۳۰ - antonios

۱۰۳۱ - valentianos شخصی یهودی ساکن اسکندریه بود که در نیمه نخست سده دوم در مصر متولد گردید. (ا.گ.).

تاریخ را تحریف نکرد، زیرا در سخن پر توان بود، او حتی راضی به نوشتن صحیفه ای بـه آنتونیـوس گردید و بر علیه فرقه مرقیونی[۱۰۳۲] و علیه تقدیر و در باره پرستش بتان کشور ما نگاشت.

زیرا او به این امید به سرزمین ما آمد تا پیروانی در میـان مـشرکان وحـشی بیابـد امـا وقتـی از او استقبال نشد، به دژ آنی وارد گردید و تاریخ پرستشگاهی را که شامل اعمال پادشاهان نیز بـود مطالعـه کرد. او رویدادهای زمان خویش را نیز بدان افـزود و همـه را بـه آشـوری و آنگـاه از آن بـه یونـانی ترجمه نمود. وی در کتابش در باره عبادات پرستشگاهی نقل می کند که تیگـران آخـر پادشـاه ارمـن مزار برادرش ماژان، رئیس کاهنان را در باگاوان واقع در ناحیه باگراواند[۱۰۳۳] گرامی داشته بـر مقبـره محرابی بر پا می سازد تا کلیه رهگذران از قربانی های آنجا بهره ببرند و مهمانان برای بتوتـه پذیرفتـه شوند. آنگاه واغارش در اول سال نو در آستانه ناواسارد[۱۰۳۴] جشنی مردمی مقرر داشت. ما از پادشاهی آرتاوازد تا (بر پا ساختن) تندیس خسرو را از این کتاب تاریخ برگزیده و برایت بـه رشـته تحریـر در آوردیم.

۶۷
اینکه آگاتانگغوس چگونه [این رویدادها را] به اختصار روایت کرد

همانگونه که گفتیم، پس از پادشاهی واغارش پسرش خسرو که پـدر تیـرداد بـزرگ قـدیس بـود جانشین وی گردید. آگاتانگغوس[۱۰۳۵] کاتب زبردست تیرداد در باره او و اصلش به اختصار سخن مـی گوید و مرگ پادشاه آرتاوان پارسی، انقراض حکومت پارتیان بدست اردشـیر پـسر ساسـان، مغلـوب شدن در زیر فرمان او، انتقامجویی خسرو پدر تیرداد و ویران نمودن کشور پارس و آسورستان را کم

[۱۰۳۲] - مرقیون یا مارکیون یا مارسیون (Marcion) بنیانگذار یکی از فرقه های بدعتگزار در مسیحیت بود. وی از اهالی بندر سینوپ (دریای سیاه) و پسر اسقفی بود. در سال ۱۴۰م. به روم رفت و در محفل مسیحیان شرکت کـرد اما کشیشان او را به دلیل عقاید ویژه اش به عشاء ربانی راه نمی دادند. لذا از کلیسا جدا شده بدعتگزار فرقه جدیدی شد. (ا.گ.).

[۱۰۳۳] - bagrevand. ولایتی در استان آیرارات در ارمنستان بزرگ به وسعت ۵۲۷۵ کیلومتر مربع که اکنـون بـا جلگه های آلاشگرد تطابق دارد. (ا.گ.).

[۱۰۳۴] - navasard نخستین ماه از سالنامه ارمنی (۱۱اوت تا ۹ سپتامبر) مترادف na'va'sard پارسی متشکل از nava(نو) (در اوستایی، navaپارسی nav نو، کردی nu) و sard (سال) (اوستایی 'sare'za یعنـی سـال) از همین کلمه nausardil آسوری (سال نو) اخذ شده است. (ا.گ.).

[۱۰۳۵] - agatangeghos تاریخنگار سده پنجم ارمنی صاحب "تاریخ آگاتانگغ" که بـه زبانهـای یونـانی، تـازی، گرجی، حبشی، لاتین، اسلاوی و جز اینها ترجمه شده است. کتاب او در واقع "تاریخ ارمنیان" می باشد. او در ایـن کتاب بویژه در مورد تیرداد سوم و داستان گرایش او به مسیحیت و شرح زندگانی گریگـور روشـنگر بنیانگـذار رسمی مسیحیت در ارمنستان سخن می گوید.این نام از یونانی ماخوذ است که به معنی "فرشته نیـک" مـی باشـد. (ا.گ.).

و بیش نقل می کند. پس از آن می گوید که خسرو (پیغامی) برای کشور اصلیش، نواحی کوشانها، فرستاد تا اقوامش به کمک او بیایند و با اردشیر مقابله نمایند. اما می گوید که آنان به (خسرو) توجه نکردند، زیرا به حکومت اردشیر متمایل تر و هم پیمان تر بودند تا به هم اصلشان و حکومت برادریشان و لذا خسرو بدون آنان خواستار انقامجویی می شود. (آگاتانگغوس) افزون بر این نقل می کند که (خسرو) بدین ترتیب در طول ده سال غالبا" سرتاسر کشور آنان را ویران و خالی از سکنه می کرد. پس از آن ورود ریاکارانه آناگ[۱۰۳۶] را نقل می کند که مجذوب قول اردشیرگردید که گفت: «من سرزمین بومی و موروثی تان پهلو[۱۰۳۷] را دگر بار به شما باز خواهم گرداند و ترا با تاج شکوهمند خواهم ساخت». لذا آناک نیز قبول کرده خسرو را بقتل می رساند.

اینک، اگر چه آکاتانگغوس این رویداد ها را به اختصار نقل کرد اما من مایلم تاریخ این زمان را از سرچشمه اصلی بطور مفصل و مملو از آگاهی های درست بنویسم.

۶۸
در باره خاندان های پادشاهی که اقوام پارتی از آنان منشعب شدند

کتاب مقدس برای ما روایت می کند که ابراهیم از زمان آدم بیست و یکمین پیشوا محسوب می گردد و قوم پارتیان از او ناشی شده است. زیرا (کتاب مقدس) می گوید ابراهیم پس از مرگ سارا[۱۰۳۸]، کتورا[۱۰۳۹] را بزنی گرفت که یمران[۱۰۴۰] و برادرانش از او زاده شدند و ابراهیم در زمان حیاتش آنان[۱۰۴۱] را از اسحاق جدا ساخته و کشور شرقی[۱۰۴۲] فرستاد. قوم پارتی از آنان پیدا گشت. آرشاک دلیر از آنها است که در برابر مقدونیان شورش کرد و سی ویک سال در کشور کوشان و

[۱۰۳۶] - 'anak'- پدر گریگور روشنگر که حاکم بلخ بود و زمانی که میان اردوان شاهنشاه اشکانی و اردشیر ساسانی جنگی رخ داد وی از اردشیر طرفداری کرد و با خسرو آرشاگونی (اشکانی ارمنی) پادشاه ارمنستان مخالفت نمود و او را بقتل رساند. این نام بزبان پهلوی معنی "ریاکار و جانی" را می دهد. چنانکه پیدا است ارمنیان آنرا بعنوان لقبی برای سورن قاتل شاه بکار برده اند زیرا نام اصلی پدر گریگور سورن بوده است. (ا.گ.).

[۱۰۳۷] - p'ahlav یا پهلو یا پارت (پرتوه) زیستگاه پارتیان یا اشکانیان. (ا.گ.).

[۱۰۳۸] - "سارا" یا "ساره". (ا.گ.).

[۱۰۳۹] - ketura در کتاب مقدس (سفر پیدایش باب ۲۵ آیه نخست) بنام قطوره یاد شده است. (ا.گ.).

[۱۰۴۰] - yemran

[۱۰۴۱] - در کتاب مقدس، سفر پیدایش باب ۲۵، آیات ۱ تا ۵ فرزندان ابراهیم از قطوره چنین ذکر شده اند: زمران، یقشان، مدان، مدیان، یشباق، شوحا. (ا.گ.).

[۱۰۴۲] - سفر پیدایش باب ۲۵ آیه ۶. (ا.گ.).

پس از او، فرزندش آرتاشس بیست وشش سال آنگاه فرزندش آرشاک پادشاهی کردند که ملقب به کبیر گردید و آنتونیوس را کشت و برادرش واغارشاک را به پادشاهی ارمنستان گمارده نایب خویش ساخت. اما خودش به بُهل کوچید و سی وسه سال پادشاهیش را در اینجا استوار نمود؛ از این رو اخلاف او پهلو نام یافتند، همانگونه که اعقاب برادرش واغارشاک به خاطر نیایشان اشکانی نامیده شدند.

و پادشاهان پهلویک اینانند. پس از آرشاک بزرگ، در سال سیزدهم پادشاهی واغارشاک ارمن، پادشاهی او بدست آرشاک می افتد که سی سال و آنگاه آرشاک، سی ویک سال، و پس از او آرشز بیست سال. آنگاه آرشاویر بیست وشش سال پادشاهی می کند. او سه پسر و یک دختر داشت و چنانکه پیشتر گفتیم نام ارشد آنان آرتاشس و دومی کارن و سومی سورن بود اما دخترش کوشم[۱۰۴۳] نام داشت.

اینک آرتاشس پس از مرگ پدرش در صدد حکومت موروثی بر برادرانش برآمد، پذیرش این امر توسط آنان بخاطر سخنان التماس آمیز و قانع کننده نبود بلکه او با تهدید و زور بر آنان قائق آمد و آبگار میان پیمان و قراردادی بر قرار ساخت تا آرتاشس بطور موروثی پادشاهی کند اما برادرانش در صورت فقدان در نسل او بترتیب ارشدیت از پادشاهی برخوردار گردند. و آرتاشس با کسب این (موافقت) از آنان مناطقی را به ایشان اعطاء نموده بنام هر یک خاندان های اشرافی ناخاراری بوجود می آورد و آنها را در میان ناخارارهای دیگر مقدم و ممتاز می گرداند و نام پیشین قومش را روی آنان تثبیت می کند تا چنین ملقب گردند؛ پهلو[۱۰۴۴] کارن، پهلو سورن، اما خوهرش پهلو آسپاهاپت[۱۰۴۵]، زیرا شوهرش بریاست سپاه (منصوب شده بود) و بدین ترتیب آنان سالیان دراز بدین گونه گذراندند تا اینکه حکومتشان منقرض شد.

ولی تو در اینجا ما را بعنوان اضافه گو سرزنش نکن که آنچه را قبلا" تعریف کرده بودیم دوباره ذکر کردیم. ولی بدان از آنجا که میل داشتیم. خوانندگان ما به اقوام و خویشان روشنگر[۱۰۴۶] ما آشنایی کامل داشته باشند دوباره نویسی کردیم.

۶۹
چگونگی خاندان آرتاشس پادشاه پارس
و سرانجام او

[۱۰۴۳] - k'oshm

[۱۰۴۴] - pahlav

[۱۰۴۵] - asp'ahap'et'

[۱۰۴۶] - منظور گریگور روشنگر مروج مسیحیت در ارمنستان است. (ا.گ.).

اینک پس از آن به برشماری پادشاهان نسل آرتاشس تـا بپایـان رسـیدن حکومـت آنـان بپـردازیم، چنانکه متذکر شدیم، پس از آرشاویر، آرتاشس سی و چهار سال پادشاهی کـرد. آنگـاه داریـوش[۱۰۴۷] سی سال، آرشاک نوزده سال، آرتاشس بیست سال، پیـروز سـی و چهـار سـال، واغـارش پنجـاه سـال، اردوان سی ویک سال. اردشیر اهل استخر پسر ساسان اور ا کـشت و بـه پاشـاهی پارتیـان پایـان داد و کشور موروثی ایشان را بتصرف در آورد. مورخان همعصر با این دوران در میان پارسیان، آشوریان و نیز یونانیان بسیارند. زیرا پارتیان از آغاز پادشاهیشان تا انقراض، با رومیـان گـاه بـه اطاعـت و گـاه بـا جنگ سر و کار داشتند. در این بـاره پالفـاتوس {۱۴۱}، فرفوریـوس و پیلمـون[۱۰۴۸] و بـسیاری دیگـر روایت می کنند. ولی ما گـزارش خـود را از کتـاب برسـومه[۱۰۴۹] کـه خوروهبـوت[۱۰۵۰] آورده اسـت روایت خواهیم کرد.[۱۰۵۱]

۷۰

اینکه چه افسانه هایی درباره پهلویک ها موجود است

این خور و هبوت کاتب پادشاه شاپور پارسی بود. آنگـاه کـه ژولیـانوس کـه پارابـاتوس[۱۰۵۲] نیـز نامیده می شد با سپاهش بر تیسفون تاخت، به اسارت یونانیان در آمـد؛ امـا پـس از مـرگ وی همـراه ژوویان[۱۰۵۳] به یونان آمد و به همراه خـدمتگزاران دربـار، آیـین مـا را پذیرفتـه و الـه آزار[۱۰۵۴] نـام گرفت و با فراگیری زبان یونانی تاریخ کارهای شاپور و ژولیـانوس را بـه رشـته تحرِیـر در آورد. بـه همراه آن، کتابی مشتمل بر تاریخ (پادشاهان) کهن را نیز ترجمه نمود. ایـن کتـاب را یکـی از رفقـای دوران اسارتش شخصی بارسوما نام که پارسیان وی را راست سخن {۱۴۲} ملقب[۱۰۵۵] کرده اند نوشـته

[۱۰۴۷] - در ارمنی dareh.

[۱۰۴۸] - paghepat'os (Palephatos)، p'orpiur (Porphyry)، pilemon (Phylemon). پالپـــــاتوس توسط استرابون یاد شده است. پیلمون ممکن است جغرافیدان بوده باشد. فرفوریـوس یـا بنـام دیگـرش مـالخوس (Malchos) در سال ۲۳۳ در تبانیه فلسطین یا در صور زاده شد و سپس تا پایان عمر به روم رفـت. وی شـاگرد فلوطین، فیلسوف نوافلاطونی بود . شروحی بر آثر فلوطین، رساله موسیقی، بطلمیوس و بر مقولات ارسـطو نوشـت. نیز زندگینامه فیثاغورس افلاطون را نوشت. (ا.گ.).

[۱۰۴۹] - ارمنی barsuma (Barsomma)

[۱۰۵۰] - khe'r'ohbut'

[۱۰۵۱] - به فصل ۷۰ نگاه کنید.

[۱۰۵۲] - p'arabat'os

[۱۰۵۳] - ارمنی hobianos (Jovian یا Jovien ژووین) (ا.گ.).

[۱۰۵۴] - به ارمنی Yeghiazar (Eleazar).

[۱۰۵۵] - به ارمنی rast-sohun، راست سخن. (ا.گ.).

بود و ما با استفاده از آن گزافه گویی افسانه ها را بدور نهاده مطالبی را در این کتاب تکرار می کنیم. از آنجا که ما تکرار آنها را در اینجا مناسب نمی دانیم، همچون خواب پاپاگ {۱۴۳}، بیرون آمدن ستون آتش از ساسان و احاطه گله، روشنایی ماه، پیشگویی جادوگران یعنی ستاره شناسان و رویدادهای پس از آن، نقشه شهوت آمیز اردشیر و کشتارهای متعاقب آن، سخنوری بی معنی دختر مغ در باره نُهاز و جز اینها. همچنین شیرخوارگی کودک توسط بز در سایه حمایت شاهین، پیشگویی کلاغ، نگهداری شیر پرافتخار، در معیت گرگ، و جنگ دلاورانه تن به تن و تکرار هر آنچه که به استعاره و کنایه تعلق دارد. ما تنها آنچه را که موثق است و تاریخ در خور و شایسته حقیقت را خواهیم نوشت.

۷۱
نخستین لشکرکشی خسرو به سوی
آسورستان؛ به قصد کمک به اردوان

زمانی که اردشیر پسر ساسان، اردوان را بقتل رساند و خود پادشاه گردید، دو تیره پهلوی که آسپاهاپت و پهلو سورن نام داشتند با حسد بردن بر خاندان پادشاهی قوم هم خون خویش که متعلق به آرتاشس بود، پادشاهی اردشیر پسر ساسان را با کمال میل پذیرفتند ولی خاندان پهلو کارن با حفظ وفاداری خویش نسبت به خویشاوندی برادرانه به مصاف اردشیر ساسان رفتند. ولی بیشتر از این، خسرو پادشاه ارمن به محض آگاهی از این شورش شتابان به کمک اردوان آمد تا اگر امکان می داشت، لااقل جان اردوان را نجات دهد. اما وقتیکه وارد آسورستان شد، خبر غم انگیز مرگ اردوان و اتحاد کلیه سپاهیان و ناخارارهای پارس و نیز قوم خود پارتیان و پهلویک ها بجز از خانواده کارنیان (با اردشیر) را شنید، لذا خسرو نزد او سفیری فرستاده با غم و اندوه فراوان به کشورمان بازگشت و بی درنگ فیلیپوس قیصر رومیان را آگاه ساخته از او کمک خواست.

۷۲
خسرو با کسب کمک از فیلیپوس
به جنگ در برابر اردشیر می رود

فیلیپوس بعلت اینکه شورشی در پادشاهیش رخ داده بود نتوانست هنگهای رومیان را به کمک خسرو بفرستد اما طی فرمانی به او کمک نمود تا سراسر آن نواحی به او یاری دهند. با دریافت این فرمان از مصر و صحرا تا نواحی ساحلی پونت به کمک او شتافتند. (خسرو) با برخورداری از چنین انبوه سپاهیان بسوی اردشیر لشکر کشیده و در نبردی او را به فرار واداشته آسورستان و سایر کشوهای پادشاه نشین را از چنگ او خارج ساخت.

باز هم سفیرانی برای ملل خویشاوند پارتی و پهلویک و کشورهای کوشان[۱۰۵۶] برای تمامی سپاهها فرستاد تا نزد او آمده از اردشیر انتقام بگیرند تا (آنگاه) خود تاج و تخت را بـه شایـسته تـرین آنـان بدهد و حکومت از دست آنان خارج نگردد. اما، آنان یعنی آسپاهاپت و سورن پهلوی یاد شده در بالا، موافقت نکردند و از این رو خسرو به کشورمان بازگـشت و در حالیکـه از پیـروزیش چنـدان شـادمان نبود که از کنار کشیدن خویشاوندانش آزرده و غمگین. در این زمـان چنـد تـن از سـفیرانی کـه نـزد شریف ترین ملت به ژرفای گیتی[۱۰۵۷] یعنی بهُل[۱۰۵۸] اصلی رفته بودند نزد او می رسند و به او خبر می دهند که خویشاوندت وهساچان[۱۰۵۹] با دودمـان پهلـوی کارنیـان از اردشـیر فرمـانبرداری نکـرده بـا پیروی از ندای تو به نزدت می آید.

۷۳
حمله مجدد خسرو بر اردشیر بدون یاری رومیان

خسرو گرچه با شنیدن خبر ورود خویشاوندانش بسیار شادمان گردید، اما این شادی چندی نپائیـد زیرا بزودی این خبر غمناک به او می رسد که اردشیر شخصا" با سپاهیان متحد دودمان پهلوی کارنیان را تعقیب کرده تمام افراد ذکور از کودک شیرخوار تا جوانان بجز یک بچـه را بـه هلاکـت رسـانیده است که شخصی بورز[۱۰۶۰] نام وفادار به خاندان آنان وی را نجات داده به کشور کوشان بـرده او را بـه چند تن از خویشاوندان نیرومند سپرده است. اردشیر تلاش و تقاضای فراوان کرد تا این بچه را بـه او دهند اما موفق نشد زیرا خویشاوندانش یک زبان (امتناع ورزیدند) بطوری که اردشیرناخودآگاه قـسم یاد کرد که هیچگونه خطری بچه را تهدید نخواهد کرد. از این رو پارسـیان افـسانه هـای بیـشماری در مورد او ساختند که بر اساس آنها (جانوران) بی زبان از او نگهداری کرده اند. او پروزامات[۱۰۶۱] نیـای قوم بزرگ کامساراکان است که در جای خود در باره آن سخن خواهیم گفت.

اما (به رویدادهایی بپردازیم) که پـس از کـشتار قـوم پهلـوی کارنیـان روی داد و پادشـاه خـسرو بخاطر آن شدیدا" در پی انتقامجویی برآمد. گر چه فیلیپـوس درگذشـته بـود و پادشـاهی رومیـان در

[۱۰۵۶] - kushan سرزمینی بود در شرق ایران و در خاور کشور اشکانی که در سده نخست میلادی حکومت بزرگ کوشان در آن تشکیل یافت. سرزمین کوشان شامل تمام قسمت شرقی ایران، مغرب هند و افغانـستان و ترکـستان امروزی بود. (ا.گ.).

[۱۰۵۷] - منظور خورنی دورترین نقطه سرزمین آنان است. (ا.گ.).

[۱۰۵۸] - bahl، این شهر در باکتریا (باختر) خاستگاه اصلی اشکانیان واقع بود در جلگه رود آمودریا اکنـون خرابـه های آن در افغانستان واقع است. (ا.گ.).

[۱۰۵۹] - vehsatchan به معنی "دارنده پندهای نیک". غیر از اثر خورنی در منبع دیگری ذکر نشده است. (ا.گ.).

[۱۰۶۰] - burz یعنی "بزرگ، بالا". (ا.گ.).

[۱۰۶۱] - p'eruzamat' در منبع دیگری نیامده، برای توضیحات بیشتر به فصل ۸۷ کتاب دوم نگاه کنید. (ا.گ.).

اوضاع آشفته ای بسر می برد، و در مدتی کوتاه یکی پس از دیگری حکومت را بچنگ می آورد. همچون قیصرهای دسیوس[۱۰۶۲]، گالوس[۱۰۶۳] و والریانوس[۱۰۶۴] که به خسرو کمک نکردند اما او با سپاهیان و دیگر یاران طرفدار خود و به کمک ملل شمالی بر اردشیر پیروز گشته او را تا هندوستان تعقیب کرد.

۷۴
در باره ورود آناک و پیدایی گریگور قدیس

بدین سان اردشیر تا هندوستان از دست خسرو گریخت و در تنگنای شدیدی قرار گرفته قولهای گزافی به اشراف و اعیان می داد مبنی بر اینکه اگر یکی از آنان با سم و یا به ضرب شمشیر او را کشته وی را از دست او رهایی بخشد، به مقامها و مناصب گوناگونی نائل خواهد گردید. او می گوید: "بویژه به شما ای پارتی نژادان دسیسه چینی بر علیه او و به بهانه دوستی آسانتر خواهد بود؛ او بعلت خویشاوندی به شما اطمینان نموده فریب خواهد خورد". آنگاه قول بازگرداندن خاستگاه اصلی پارت که پهلو نام داشت، شهر پادشاه نشین بهل و سرتاسر کشور کوشان را به آنان می داد. همچنین تشریفات شاهانه و نیمی از کشور آریاها و نیابت خود را قول می داد. آناک که از نژاد سورنیان پهلوی بود مجدوب این قول ها شده کشتن خسرو را بعهده می گیرد و با حیله مهاجرت، از نزد اردشیر می گریزد؛ به ظاهر سپاهیان پارس نیز او را تعقیب می کنند، گویی او را به گریز واداشته از طریق آسورستان از درون کردوک به نزدیکی مرزهای آترپاتکان می رانند. خسرو بزرگ با کسب اطلاع از این امر ناحیه اوتیک گمان می برد که آیندگان کارنیان هستند، لذا هنگی را به کمک آناک می فرستد. اینان با آناک روبرو شده بفرمان پادشاه او را به ناحیه موسوم به آرتاز، به دشتستانی می برند که بقایای جسد تادئوس[۱۰۶۵] رسول مقدس و اعظم ما پیدا شد.

[۱۰۶۲] - ارمنی dek'ios، دسیوس (لاتین Decius، فرانسه De'ce) امپراتور روم از ۲۴۹ تا ۲۵۱م. وی بشدت مسیحیان را شکنجه می کرد. (ا.گ.).

[۱۰۶۳] - gallos - گایوس ویبیوس تربونیانوس (Gallus Vibius Trebonianus, Caius) امپراتور روم (۲۵۱-۲۵۳م.) وی به دسیوس خیانت کرد و دسیوس در نخستین هجوم گت ها بسال ۲۵۱م. کشته شد. سپاهیان او را به امپراتوری برگزیدند و او با بربرها صلح کرد. (ا.گ.).

[۱۰۶۴] - valerianos والرین یا والریان امپراتور روم از ۲۵۳ تا ۲۶۰. (ا.گ.).

[۱۰۶۵] - tadeos (از ریشه یونانی taddaios او یکی از ۱۲ رسول عیسی مسیح بود که برای ترویج مسیحیت به ارمنستان آمد و در اینجا بدست پادشاه ساناتروک کشته شد (سال ۴۶م.). بنا به روایات او کلیسای تادئوس مقدس (قره کلیسا، واقع در شمال آذربایجان غربی را بنا نموده است. (ا.گ.).

در اینجا روایت آن پیر والامنش {۱۴۴} را بیاد می آوردم که می گوید: "از پیشینیان عادت دارم این روایت ها را از نسلی به نسل دیگر نقل کنم، مانند احادیث المپیودور[۱۰۶۶] در باره کـوه موسـوم بـه تارون و سیم. وقتی که آناک در دشت آرتاز اسکان یافت خوابگاه او بـدون خیمـه ای واقـع در کنـار مقبره رسول مقدس گسترده بـود. می گویند مادر روشنگر مقدس ما در اینجا باردار شد و لذا از منش و خوی والای همین رسول بهره مند گردید و در نزدیکی مزار او زاده شده کمبود فرهنگ معنـوی او تکمیل شد.

آناک، دو سال پس از ورودش به ارمنستان، در سال سوم خسرو را که چهل و هشت سال پادشاهی کرد، بقتل رساند. خود او (آناک) و تمام نزدیکانش مردند و موهبت الهی تنها شامل حـال او گردیـد که می توان گفت به خواست خداوند و به لطف رسول زاده شده و یـا در رحـم مـادر تنـویر یافـت و منش و همت رسولی اش را نیز به او بخشید. آگاتانگغوس بقیه این احادیث را برایت توضیح می دهد.

۷۵
در باره پرملیانوس سکوبای[۱۰۶۷]
قیصریه کپدوکیه و تاریخش

پرملیانوس {۱۴۵} سـکوبای قیـصریه کپدوکیـه در دانـش دوسـتی شـگفت انگیـز بـود و در سـن کودکی نزد وریگینس[۱۰۶۸] به تحصیل پرداخت. او آثار متعددی نگاشت و تاریخ آزارهای کلیسا یکـی از آنها است که نخست در زمان ماکسیمیانوس و دسیوس {۱۴۶} و سـرانجام در دوران دیوکلتیـانوس پیدایی یافته آنگاه اعمال پادشاهان را نیز به آن افزود. او در این کتاب افـزود. او در ایـن کتـاب مـی گوید پتروس که در سال نهم آزارها به شهادت رسید بعنوان شانزدهمین سکوبای اسکندریان برگزیـده شد. همچنین می نویسد که درکشور ما نیز افراد بسیاری بدسـت خـسرو و نیـز بـسیاری دیگـر بدسـت دیگران به شهادت رسیدند. ولی از آنجا که بطور موثق و مرتب مطالب را نقل نمی کند، نـه اسـامی را ذکر می کند و نه محل شهادت ها را ، لذا ما نیز تکرار آنها را مناسب نمی بینیم. همچنـین مـی نویـسد

[۱۰۶۶] – به ارمنی volimp'iodor (Olympiodorus). بنظر می رسد تاریخنگار سده پنجم اهل تبه در مصر باشد. اما با توجه به آشنایی نزدیک او با نامهای اماکن ارمنی، بیشتر احتمال دارد که المپیودرس یکی از نامهای مـستعار خورنی باشد. در این فصل او راوی داستان های مربوط به تارون محسوب می شود. (ا.گ.).

[۱۰۶۷] – به معنی اسقف. (ا.گ.).

[۱۰۶۸] – vorigines یا اریگن (Origen) یکی از دانشمندان و نویسندگان بزرگ مسیحی. او که در سـال ۱۸۵ در اسکندریه زاده شد به دلیل گرایش به مسیحیت از سوی امپراتور دسیوس (مخالف مسیحیان) تحت آزار و شـکنجه قرار گرفت و بسال ۲۵۴ وفات یافت. (ا.گ.).

که آنتونیوس[۱۰۶۹] پسر سورس[۱۰۷۰] در بین النهرین (میانرودان) با بلاش پادشاه پارس جنگیده میان ادسا و حران در گذشته است؛ اما خسرو ما به جمع هیچیک از آنان نپیوست.

و اما آنچه را که او پس او پس از مرگ تا پادشاهی تیرداد، درباره سالهای دوره فقدان حکومت تعریف می کند، ما موثق دانسته به اختصار برایت تکرار می کنم. اما آنچه که در زمان پادشاهی تیرداد، در باره سالهای دوره فقدان حکومت تعریف می کند، ما موثق دانسته به اختصار برایت تکرار می کنم. اما آنچه که در زمان پادشاهی تیرداد و پس از او روی داده نه با نادرستی های ناشی از بی توجهی و بی دقتی و نه با اشتباهات عمدی ، داستانسازی نکرده ام بلکه با پیروی از یادداشتهای مولفان دیوانهای یونانی و اطلاعات پژوهشگران و دانشمندان باستانی، دقیقا" آگاهی یافته، براستی و صحت برایت روایت کردم.

۷۶

حمله اردشیر به ما و پیروزی بر قیصر تاسیتوس[۱۰۷۱]

همین مرد می گوید که پس از تکه تکه شدن خسرو توسط شمشیر، اشراف ارمنی متحد شده سپاه یونانی واقع در فریگیه[۱۰۷۲] را برای مقابله با پارسیان و صیانت از ارمنستان به کمک خواستند. و بی درنگ به قیصر والریانوس خبر فرستادند. اما از آنجا که گوتها با گذر از رود دانوب، روستاهای بسیاری را چپاول کرده جزایر کیوکغاگ{۱۴۷} را[۱۰۷۳] به یغما بردند، لذا والریانوس قادر به حمایت از کشورمان نمی شود، از سویی نیز عمرش کفاف نداده کلاودیوس پادشاهی را از او می گیرد و پس از او نیز اولیانوس بسرعت جانشین یکدیگر می شوند؛ حتی برادران کیونتوس[۱۰۷۴] و تاستیوس و

[۱۰۶۹] - آنتونیوس Antonius فرزند سورس (Sererus) همان اولیوس آنتونیوس (کاراکالا) امپراتور روم در ۲۱۷-۲۱۱ است. وی بین راه حران و ادسا ترور شد. (ا.گ.).

[۱۰۷۰] - Severus سورس ها خاندان امپراتوری روم بین سالهای ۱۹۳ تا ۲۳۵م. بودند. اینان عبارتند از سپتمیوس سورس (۲۱۱-۱۹۳)، کاراکالا (۲۱۷-۲۱۱)، گدا (برادر کاراکالا ۲۱۲-۲۱۱)، آلکساندر سورس (۲۳۵-۲۲۲). (ا.گ.).

[۱۰۷۱] - به ارمنی t'ak'itos (Tacitus) امپراتور روم (و ۲۰۰م. ۲۷۶). وی خویشاوند تاسیتوس مورخ و پادشاهی سختگیر و پاکدامن بود و پس از ده ماه سلطنت کشته شد. (۲۷۶- ۲۷۵م.). (ا.گ.).

[۱۰۷۲] - فریگیه یا فریجیه، سرزمین تاریخی در غرب مرکز آناتولی امروزی. (ا.گ.).

[۱۰۷۳] - k'yuk'oghag

[۱۰۷۴] - k'iont'os یا Quintus یا Quintillus برادر کلاودیوس، او بسال ۲۷۰ توسط سنا به رسمیت شناخته شد. اما در سال ۲۷۰ خودکشی کرد. (ا.گ.).

فلوریان[۱۰۷۵] چند ماه پادشاهی کردند. از این رو اردشیر[۱۰۷۶] گستاخانه به کشور ما تاخته، سپاهیان یونانی را بیرون راند و بخش بزرگی از کشورمان را به ویرانه تبدیل نمود. ناخاراهای ارمنی همراه خاندان اشکانی (با گریز) از او کوچیدند و به یونانیان پناهنده شدند. آرتاوازد ماندا گونی[۱۰۷۷] نیز یکی از اینان بود که با گرفتن تیرداد[۱۰۷۸] پسر خسرو او را دربار به قیصر رساند. لذا تاسیتوس بناچار در نواحی پونت بر اردشیر لشکر کشید و اما برادرش فلوریان را با هنگ دیگری به جانب کیلیکیه فرستاد. آنگاه اردشیر به تاسیتوس رسیده او را به گریز وادار نمود و بدست نزدیکانش در چانیوک[۱۰۷۹] پونت یعنی در خاغتیک[۱۰۸۰] کشته شد و بدین ترتیب برادرش فلوریان نیز هشتاد و هشت روز بعد در تارسون[۱۰۸۱] (کشته شد).

۷۷
برقراری صلح میان پارسیان و یونانیان و ایجاد نظم در ارمنستان بدست اردشیر در سالهای فقدان حکومت

[۱۰۷۵] - فلوریان (ارمنی pe'ghorianos) برادر ناتنی تاسیتوس، امپراتور روم به مدت ۲/۵ سال در سال ۲۷۶. (ا.گ.).

[۱۰۷۶] - در اینجا خورنی اردشیر ساسانی را معاصر والریانوس و امپراتوران پس از او (از ۲۵۳ به بعد) دانسته است. اما می دانیم که اردشیر در ۲۴۱ درگذشت و فرزند او شاپور اول (۲۷۲- ۲۴۱) حکومت کرد. شاپور اول در سالهای ۲۶۱- ۲۱۲ با فتح ارمنستان فرزندش هرمزد- اردشیر (۲۷۶- ۲۶۲) را در آنجا به حکومت می رساند و در اینجا شباهت نامهای این دو (اردشیر و اردشیر اول بابکان) باعث سوء تفاهم خورنی شده است در نتیجه فعالیت های اردشیر در ارمنستان باید به هرمزد- اردشیر "پادشاه بزرگ ارمنستان"منتسب گردند و نه اردشیر بابکان. (ا.گ.).

[۱۰۷۷] - خاندان اشرافی ناخارهای مانداگونی (mandak'uni)، طبق روایات این خاندان پس از پیشوای خود میانداک چنین نام یافت و واغارشاک پادشاه ارمنستان به او مقام ناخاراری داده وی را مسئول شکارگاه دربار گردانید. اینان صاحب ۳۰۰ سواره نظام بودند و در گاهنامه خورنی مقام ۳۰ و در گاهنامه ساهاک صاحب گاه ۴۷ بودند. (ا.گ.).

[۱۰۷۸] - مطابق خورنی، تیرداد همان تیرداد سوم پادشاه آتی ارمنستان و فرزند خسرو اول است. در واقع تیرداد سوم فرزند خسرو دوم بود. (ا.گ.).

[۱۰۷۹] - t'chanyuk یا 'tchanik لازستان کنونی. (ا.گ.).

[۱۰۸۰] - khaghk'e'tik

[۱۰۸۱] - t'arson

پروبوس[۱۰۸۲] بر یونانیان پادشاه گردیده با اردشیر پیمان صلحی منعقد نمود و کشور ما را بـا حفـر خندق های مرزی تقسیم کرد. اردشیر بر خاندانهای ناخاراری فـائق آمـده مهـاجران را بـاز گردانیـد و کسانی را که در استحکامات مستقر شده بودند پایین آورد بجز اوتا[۱۰۸۳] ناخارار قـوم آمـاتونی را کـه داماد قوم سلگونی بود و خسرودخت[۱۰۸۴] دختر خسرو را در دژ آنی نگهداری می کرد گویی در لانـه ای امن پنهان شده بودند.

و اما اردشیر، ارمنستان را بـه زیبـایی اصـلاح و مرتـب کـرد و نظـام پیـشین را احیـا نمـود. و نیـز اشکانیانی را که از تاج و تخت و حق اسکان در آیرارات کناره گیری کرده بودند، او در همان مکـان ها توام با درآمدها و ارزاق همچنانکه پیشتر بودند مستقر ساخت. عبادات پرستشگاه ها را نیز گسترش بخشید و دستور داد آذر هرمزدی را بر محراب باگاوان[۱۰۸۵] همـواره روشـن نگـاه دارنـد. امـا تنـدیس هایی را که واغارشاک با تصویر پیشینیانش همچنین با تصویر ماه و خورشید در آرماویر ساخته بود و از آرماویر به باگاوان و دوباره به آرتاشاد منتقل شده بودند، بفرمان اردشیر ویران شدند. او کشورمان را خراجگزار خود کرده در هر چیزی نام خویش را استوار کرد.

همچنین وی مرزهای تعیین شده توسط آرتاشس را توسط استقرار سنگ در زمین، مرمـت نمـود و بنام خویش اردشیراکان[۱۰۸۶] نامید. او کشورمان را بیست و شش سـال همچـون یکـی از سـرزمین هـای خود بدست کارگزاران پارسی اداره کرد و پس از او فرزندش که شاپور[۱۰۸۷] نام داشـت یعنـی فرزنـد شاه، تا پادشاه تیرداد یکسال پادشاهی کرد.[۱۰۸۸]

۷۸
کشتار خاندان منداگونی بدست اردشیر

[۱۰۸۲] - p'robos (Probus) امپراتور روم (۲۸۲- ۲۷۶). (ا.گ.).

[۱۰۸۳] - ot'a

[۱۰۸۴] - khosrovadukht'

[۱۰۸۵] - bagavan (از نظر لغوی به معنی شهر خدا و ایزد) محل مسکونی و مرکز پرستشگاهی در جنوب ولایـت واگرواند واقع در استان آیرارات. (ا.گ.).

[۱۰۸۶] - art'ashirak'an

[۱۰۸۷] - خورنی در اینجا فرزند اردشیر بابکان یعنی شاپور اول شاهنشاه ایران را مورد نظر دارد. در اینجـا نیـز سـوء تفاهمی رخ داده است. پس از هرمزد- اردشیر در ارمنستان نرسی ساسانی (۲۹۳- ۲۷۲) پادشاهی می کند که بعدها شاهنشاه ایران (۳۰۲-۲۹۳) می گردد. (ا.گ.).

[۱۰۸۸] - مطابق پژوهش های اخیر، تیرداد سوم بسال ۲۸۷ از سوی رومیان بعنوان پادشاه ارمنستان برسـمیت شـناخته شده بود و در سال ۲۹۸، از سوی ساسانیان نیز بعنوان پادشاه ارمنستان بزرگ شناخته شد. (ا.گ.).

اما اردشیر شنیده بود که یکی از ناخارارهای ارمنی، یکی از فرزندان خسرو را نجات داده و به قصر قیصر گریخته بود. و با تحقیق در باره این مرد، دریافت که او آرتاوازد است از قوم ماندا گونیان؛ لذا فرمان داد کلیه اعضاء خاندان او را به هلاکت رساندند. زیرا وقتی که ارمنیان از نزد اردشیر کوچیدند، ماندا گونیان نیز بسان دیگر اقوام اشفی ناخارار کوچ کردند. و زمانی که اردشیر بر دیگران پیروز شد، آنان نیز بازگشته تمام شان از دم تیغ گذشته. اما شخصی تاچات[۱۰۸۹] نام از نژاد اشوتسان[۱۰۹۰] و تیره گوشار[۱۰۹۱] هایکیان، دوشیزه ای زیباروی را از میان خواهران آرتاوازد ربوده به شهر قیصریه گریخت و از کشتار رهانید و شیفته زیبایی او شده با او ازدواج کرد.

۷۹
دلاوری های تیرداد در دوران فقدان حکومت در ارمنستان

(پرملیانوس) در باره دلاوری های تیرداد حکایت می کند؛ او اسب سواری را از سن کودکی دوست می داشت و اسب سوار ماهر بود. در کاربرد سلاح موفق بود و فنون سپاهیگری را نیک فرا گرفته بود. آنگاه بعلت الهام هفائیستوس[۱۰۹۲]، پلوپونزیان[۱۰۹۳] در میدان مسابقه بر کلیتوسترادوس هرودی[۱۰۹۴] فائق آمد، زیرا با گرفتن گردن پیروز می شد و نیز بر کراسوس آرگیائی توفق یافت. زیرا او سم گاو نر را کند، اما (تیرداد) شاخ دو ثور وحشی را با یک دست جدا ساخت و گردنش را چرخانده خرد کرد[۱۰۹۵] و در میدان بزرگ هنگام اسب سواری برای کسب افتخار در اثر چالاکی و زرنگی رقیب از گردونه ای که بر آن سوار بود بزیر افتاد؛ او بی درنگ از گردونه گرفته آن را متوقف ساخت و باعث شگفتی همگان شد و زمانی که پروبوس با گوتها می جنگید، قحطی شدیدی حادث شد و سپاهیان به علت کمبود ارزاق شورش کرده او را کشتند به همین ترتیب با کلیه فرمانروایان رفتار کردند. اما تنها تیرداد مقاومت کرده به هیچکس اجازه ورود به قصر لیکیانوس {۱۴۸} که خود تیرداد نیز در نزد وی بود، نداد.

۱۰۸۹ - 'tat'chat' منشاء این نام مشخص نیست. شخصیت های متعدد تاریخ و مذهبی با این نام بوده اند. (ا.گ.).

۱۰۹۰ - ashotsan آشوتسان، آشوتسک ولایتی در استان آیرارات ارمنستان باستان بود و در سنگ نبشته های اورارتو بصورت ایشکیگولا (Ishk'igula) ذکر شده است. این ولایت قلمرو موروثی خاندان ناخاراری آشوتسان بود. اینان صاحب مقام ۳۳ دربار بوده دارای سپاهی متشکل از ۵۰۰ سواره نظام بودند. (ا.گ.).

۱۰۹۱ - gushar منشاء این نام مشخص نیست. (ا.گ.).

۱۰۹۲ - Hephaistos (Hippide) هفائیستوس خدای آتش، پسر زئوس و هرا می باشد. (ا.گ.).

۱۰۹۳ - پلوپونز (Peloponnese یا Peloponnesos) شبه جزیره جنوبی یونان است که خود به شبه جزیره های متعدد تقسیم شده. (ا.گ.).

۱۰۹۴ - Clitostratos of Rhodes

۱۰۹۵ - خورنی خلاصه ای از بازی های المپیک را ارائه می دهد. (ا.گ.).

اما کاروس[۱۰۹۶] به همراه فرزندانش کارینوس[۱۰۹۷] و نومریانوس[۱۰۹۸] پادشاهی نموده سپاهی گرد آورد و بر علیه پادشاه پارسیان جنگید و پیروزمندانه به روم برگشت. لذا اردشیر از ملل متعدد کمک گرفته صحرای بزرگ عرب را پشتیبان خویش ساخت و دوباره در دو محل در دو سوی فرات با سپاه رومیان جنگید. کاروس در هرینون[۱۰۹۹] کشته شد. کارینوس نیز که تیرداد همراه وی بود، برای مقابله با کورناک[۱۱۰۰] به صحرا رفت و همراه سپاه کشته شد، بازماندگان نیز پا به گریز نهادند. اما تیرداد بعلت زخمی بودن اسبش نتوانست همراه فراریان برود بلکه سلاحها و وسایل اسب را برداشته از رود پهناور فرات گذشت و به نزد سپاه اصلی خودشان رسید جایی که کیلیانوس واقع بود. نومریانوس نیز در همان روزها در تراکیان کشته شد و دیوکلتیانوس عهده دار پادشاهی گردید. اما کارهایی را که تیرداد در زمان او صورت داده بود، آگاتانگغوس به تو می آموزد [روایت می کند].

۸۰
آگاهی مختصری رد باره گریگورس قدیس و پرورش و اخلاق فرزندانش (برگزیده) از نامه آرتیتس[۱۱۰۱] سکوبا که در پاسخ مارکوس راهب هانگروچان[۱۱۰۲] نوشته بود

شخصی پارسی بوردار[۱۱۰۳]، فردی بزرگ و برجسته که از پارس خارج شده به حوالی گامیرک[۱۱۰۴] آمده بود، در قیصریه مستقر گردید. او زنی سوپی[۱۱۰۵] نام از دینداران را که خواهر شخص ثروتمندی بنام اوتالیوس[۱۱۰۶] بود به همسری گرفت و همراه او دوباره به پارس بازگشت. اوتالیوس از پس او رفته وی را قانع و منصرف ساخت. در این زمان روشنگر ما[۱۱۰۷] متولد شد و از

۱۰۹۶ - Carus) k'aros) امپراتور ۲۸۳-۲۸۲. (ا.گ.).

۱۰۹۷ - Carinus) k'arinos) فرزند کاروس. (ا.گ.).

۱۰۹۸ - Numerian) numerianos) فرزند کاروس، کارینوس و نومریانوس بعنوان قیصر با پدرشان از ۲۸۳ تا ۲۸۵ حکومت کردند. (ا.گ.).

۱۰۹۹ - Rinon) hrinon).

۱۱۰۰ - kornak) k'ornak').

۱۱۰۱ - art'ites

۱۱۰۲ - hangrotchan

۱۱۰۳ - burdar

۱۱۰۴ - gamirk، روستایی در سرزمین کپدوکیه. (ا.گ.).

۱۱۰۵ - sopi

۱۱۰۶ - به ارمنی Euthalius) Yevtaghios). (ا.گ.).

۱۱۰۷ - گریگور روشنگر مروج مسیحیت در ارمنستان.(ا.گ.).

قضا او (سوپی) وظیفه دایگی اش را پذیرفت؛ اما وقتی که مصیبت رخ داد[۱۱۰۸] اوتالیوس خواهرش را به همراه شوهر و فرزندش برداشته به کپدوکیه بازگشت. اما این رویدادها بنا به پیشبینی خداوندی و همه آنها در جهت آماده شدن راه نجات و رهایی ما بود و گرنه با چه امیدی کودک پهلویک را در قلمرو رومیان پرورش می دادند و مطابق آیین مسیحیت تربیت می کردند؟

وقتی که کودک به سن بلوغ رسید، شخصی متدین بنام داویت دخترش مریم را بـه او داده وی را داماد خویش ساخت. اما سه سال بعد که صاحب دو بچه شدند، با توافق دو جانبه از یکدیگر جدا شده و دوری جستند. مریم با بچه کهتر وارد دیر زنان شده به لباس مذهبی در آمد و این بچه بـزرگ شـده پیرو شخص راهبی بنام نیکوماکوس[۱۱۰۹] گردید و از طرف او به صحرا فرستاده شد. اما فرزنـد ارشـد نزد دایگان مانده در لباس دنیوی ازدواج کرد. اما پدر آنها گریگور برای ادای دین پدرش و در واقع برای آموزش و آمادگی برای رسالت و ریاست کاهنان کشورمان و نیز برای شهادت نزد تیرداد رفت.

اما براستی که پدر شگفت آور دارای فرزندانی شگفت انگیزتـر گردیـد. زیـرا وقتـی کـه همـراه تیرداد بازگشت نه جویای حال فرزندانش بود و نه آنان نـزد وی آمدنـد و ایـن بعلـت تـرس از آزار و تعقیب نبود، چون حتی وقتی که پدرشان کشیش شده صاحب شکوه و جلال گردید، آنان نیامدنـد تـا سرافراز گردند. او نیز مدت درازی را در قیصریه نماند بلکه بزودی به سباستیا[۱۱۱۰] بازگشته بـه منظـور گردآوری مطالب برای وعظ هایش در آنجا ماند. اما حتی اگر مدت درازی هم در قیـصریه مـی مانـد هیچکاری که می توان اندیشید نمی کردند بلکه تنها به نظاره ابدیت و جهان باقی نشـسته بودنـد؛ آنـان در پی منزلت و احترام نبودند بلکه منزلت و احترام در پـی آنـان بـود، چنانکـه آگاتـانگغوس بـه تـو آگاهی می دهد.

۸۱
اینکه قوم مامیکنیان از کجا پیدایی یافته است

اردشیر پسر ساسان درمی گذرد و پادشاهی پارسیان را برای فرزندش شاپور[۱۱۱۱] باقی مـی گـذارد. می گویند که نیای قوم مامیکنیان در زمان او از کشور ممتاز و عالی نسب شمال شرقی از چین[۱۱۱۲] که

[۱۱۰۸] - کشتار خانواده آناک در خونخواهی کشتن خسرو. (ا.گ.).

[۱۱۰۹] - nik'omak'os (Nichomachus). (ا.گ.).

[۱۱۱۰] - sebastia شهری است که اکنون سیواس نامیده می شود. و در آسیای صغیر، در کنار رود قزل ایرماق واقع است. (ا.گ.).

[۱۱۱۱] - شاپور اول (جلوس ۲۴۱، تاجگذاری رسمی ۲۴۲، وفات ۲۷۲ یا ۲۷۳م.) (ا.گ.).

[۱۱۱۲] - ن. آدونتس این سرزمین چن chen را که خورنی بصورت Tchenasta'n بکار می برد، معادل tzan می داند و نه چین. (آدونتس، "ارمنستان"، ص ۳۱۳) سواجیان tchen، سرزمین میان رودهای آمودریا و سیردریا مـی پندارد. وارتان تاریخنگار می نویسد که مردم Tchenk در قفقاز و در حوالی "در بند" زندگی می کنند. (ا.گ.).

میان همه مردمان شمالی آنان را برتر می دانم به ارمنستان آمده است. در باره آنان چنین روایت می شود.

در واپسین سالیان زندگانی اردشیر چنانکه لقب پادشاهی، چنانکه به زبان آنان گفته می شود، یک چن- باکور[۱۱۱۳] بنام آربوک[۱۱۱۴] بوده است. او دو دایه زاده بنام های بغدوخ[۱۱۱۵] و مامگون[۱۱۱۶] داشت که از اشراف بزرگ بودند. بغدوخ در باره مامگون سخن چینی می کند و آربوک پادشاه چین فرمان به قتل مامگون می دهد. مامگون این مطلب را شنیده به فرمان پادشاه تن درنمی دهد و با اهل خانه نزد اردشیر پادشاه پارسیان می گریزد. آربوک نمایندگانی برای بازگردانیدن آنان می فرستد و چون اردشیر موافقت نمی کند پادشاه چین در تدارک جنگ با وی بر می آید. اردشیر بزودی درمی گذرد و شاپور به پادشاهی می رسد.

اینک شاپور اگر چه مامگون را بدست سرورش نمی سپارد اما در اینجا هم نمی گذارد اقامت کند. بلکه با تمام اهل خانه بعنوان تبعیدی به ارمنستان نزد کارگزارش می فرستد و برای پادشاه چین پیامی می فرستد و در آن می گوید: "آزرده مباش که من نتوانستم مامگون را بدست تو بدهم، زیرا پدرم به روشنایی آفتاب برای وی قسم یاد کرده بود؛ برای اینکه ترا آسوده سازم، من او را از کشورم به نواحی غربی، به آن سر دنیا تبعید کردم که برای او با مرگ تفاوت چندانی ندارد. پس بگذار میان من و تو جنگی در نگیرد". و آنگونه که می گویند، چون ملت چین صلح دوست ترین ملتی است که بر پهنه گیتی زندگی می کند. پس تن به آشتی می دهد. از این امر بوضوح پیدا است که ملت چین براستی صلح دوست و دوستدار زندگی است.

کشور آنان از نظر فراوانی همه گونه میوه ها شگفت انگیز است و مزین به گیاهان زیبا است، طاووس فراوان داد و زعفران و پارچه تولید می کند، جانوران عجیب الخلقه[۱۱۱۷] و گوزن- خر[۱۱۱۸] در آنجا بی اندازه فراوان است. می گویند قرقاول، قو و مانند اینها که در نزد ما خوراکی اشرافی بوده کمتر کسی به آنها دسترسی دارد، غذای عمومی آنجا هستند. نیز می گویندکه حساب سنگ

[۱۱۱۳] - tchen-bak'ur، شامل دو قسمت tchen و bak'ur که خود Bag + Pur می باشد در کل به معنی "فرزند بغ". (ا.گ.).

[۱۱۱۴] - 'arbok احتملا" یکی از اشکال نام ایرانی آرباک (arbak') چندین شخصیت ایرانی، ارمنی و گرجی با این نام بوده اند. (ا.گ.).

[۱۱۱۵] - be'ghdokh

[۱۱۱۶] - mamgon. در چینی mam-gun به معنی "شاهزاده اقوام جنوبی آرایی" می باشد. در مورد انتساب این قوم به چینیان نخست پاوستوس بوزاند تاریخنگار ارمنی سده ۵م. در فصل ۳۷ کتاب پنجم تاریخ خود اشاره می کند. ن. آدونتس آن را با mama گرجی به معنی "پدر" مقایسه می کند. سبئوس مورخ سده هفتم میلادی نیز در فصل چهارم کتاب خود قوم مامیکنیان را به چین منتسب می نماید. (ا.گ.).

[۱۱۱۷] - به ارمنی hresh.

[۱۱۱۸] - ish-aydsian

های گرانبها و مرواریدها را نمی دانند و جامه هایی که در نزد ما اشرافی بوده کمتر کسی را از آن بهره است در نزد آنان جامه های معمولی هستند. این مختصر هم در باره کشور چین و بس.

اما مامگون که به رغم میلش به ارمنستان آمده بود و این امر با ورود تیرداد مصادف گردیده بود، همراه سپاهیان پارس به (پارس) باز نگشت، بلکه با تمام خانه و بستگانش و با هدایای گرانبها به پیشواز تیرداد رفت. تیرداد او را پذیرفت اما او را همراه خود به پارس نبرد بلکه به خاندان او پس از سالها انتقال از محلی به محل دیگر مکانی برای اقامت و وسایل معاش داد.

۸۲
دلاوری های تیرداد در زمان پادشاهیش، پیش از ایمان آوری

از آنجا که تاریخ موثقی بدون وقایع نگاری وجود ندارد، لذا چنین یافتیم که تیرداد در سال سوم حکومت دیوکلیتانوس پادشاهی کرده با سپاهی گران به این نواحی آمده است. آنگاه که او به قیصریه رسید بسیاری از ناخارارها به پیشواز او رفتند. و وقتی که به کشور ما رسید، مشاهده کردکه اوتا خواهرش خسرودخت و گنج ها و دژ را با پایداری عظیم نگاهداری کرده است؛ و براستی که او صبور، پرهیزگار و بسیار خردمند بود زیرا گرچه پی به واقعیت خداوندی نبرد لیکن کذب بتان را نیک دریافت. شاگردش خسرودخت نیز همچون خودش دوشیزه ای متین و نیک منش بود و مانند زنان دیگر اصلا" بی در و پیکر نداشت.

تیرداد، اوتا را به مقام هزاربدی ارمنستان منصوب می کند و با سپاسگزاری او را احترام می نهد بویژه از دایه زاده اش آرتاوازد مانداگونی تجلیل می کندکه باعث رهایی او و بازگشتش به شکوه پدری گردید؛ لذا اسپهبدی سپاهیان ارمنی را بدو می سپارد. به همین دلیل تاچات شوهر خواهر او را (حاکم) ناحیه آشوتسک می گرداند. هم او است که بعدها به پدرزنش آرتاوازد و او نیز به پادشاه نخست درباره اینکه گریگور پسر آناک است و سپس در باره پسران گریگور، آگاهی می دهد؛ وی این مطالب را هنگامی که در قیصریه می زیست دریافته بود.

اما تیرداد دلیر بسرعت جنگ های متعددی را ابتدا در ارمنستان و آنگاه در سرزمین پارس انجام داده خود شخصا" به پیروزی می رسد. یکبار او (دلاوری بیشتری از خود نشان داد) تا یلیانان {۱۴۹} در زمان باستان[۱۱۱۹] و نیزه اش را بیاری همان تعداد مجروح بلند کرد. بار دوم سرداران پرتوان پارسی با آگاهی از نبردی عظیم پیلتن و استحکام زیاد سلاح ها در آزمایش، تیرهایی رها ساخته زخم های بسیار بر اسبش وارد آورده آن را کشتند و اسب روی زمین غلتیده پادشاه را بزیر انداخت و او از زمین برخاست و پای پیاده حمله کرد و بسیاری از دشمنان را بر زمین غلتاند و اسب یکی را گرفته

[۱۱۱۹] – الحانان (کتاب مقدس، کتاب دوم سموئیل، باب ۲۳، آیه ۲۴) یکی از سرداران دلیر داوود شاه اسراییلیان. (ا.گ.).

دلاورانه سوار آن شد. بار سوم داوطلبانه از اسب پیاده شده پای پیاده حمله کرد و دسته های پیلان را با شمشیر پراکنده کرد. او با چنین دلاوری ها در سرزمین پارس و آسورستان زمانی دراز ماند و از تیسفون نیز آن سوتر رفت.

۸۳

در این باره که تیرداد با آشخن[۱۱۲۰] و کستاندین[۱۱۲۱] با ماکسیمینا[۱۱۲۲] ازدواج کرد و اینکه چگونه (کستاندین) ایمان آورد[۱۱۲۳]

تیرداد به کشور ما بازگشته، سمبات اسبد پدر باگارات را گسیل می دارد تا دوشیزه آشخن دختر آشخادار[۱۱۲۴] را که از نظر قامت کمتر از پادشاه نبود، به همسری او بیاورد. آنگاه فرمان می دهد او را به اشکانی ملقب ساخته وی را با لباسهای زردآلویی رنگ بپوشانند و تاج بر سرش نهند تا عروس پادشاه شود. از او فرزندش خسرو زاده شده که با قامت والدینش سازگار نبود.

در همان روزها عروسی ماکسیمینا دختر دیوکلتیانوس در نیکومیدا[۱۱۲۵] انجام شد که قیصر کستاندیانوس، پسر کوستور پادشاه روم داماد وی بود. او نه از دختر ماکسیمیانوس بلکه از هلن روسپی زاده شده بود[۱۱۲۶]. این کستاندیانوس در حین عروسی با پادشاه ما تیرداد دوست شده بود. پس

[۱۱۲۰] - ashkhen- در پهلوی akhshen، فارسی خشین khashin (خاکستری، کبود یا سبز) اوستایی Akhshaena (مشکی، تیره). (ا.گ.).

[۱۱۲۱] - k'onst'andin (کنستانتین).

[۱۱۲۲] - maksimina

[۱۱۲۳] - ایمان آوری به مسیحیت. (ا.گ.).

[۱۱۲۴] - Ashنadar معادل askudar یا iskudar فارسی است. به نظر یوستی به معنی "حاکم، رئیس حکومت" است. این آشخادار بعدا" توسط نویسندگان بعنوان پادشاه آلانیان معرفی گردیده است که پدرزن تیرداد شاه ارمنستان می باشد. (ا.گ.).

[۱۱۲۵] - Nicomedia

[۱۱۲۶] - این قسمت از متن نامشخص است زیرا کنستانتین با دختر دیوکلیتانوس ازدواج نکرد بلکه نخست از همسرش مینروا (minerva) جدا شد تا با فاوستا (Fausta) دختر ماکسیمیانوس ازدواج کند (۳۰۷م.). کنستانتیوس (پدر کنستانتین) از هلن جدا شده بود تا با تئودورا (Theodora) دختر ماکسیمینیانوس ازدواج شد(۲۹۳م.). یعنی در همان سالی که گالرلوس با والریا(Valeria) دختر دیوکلتیانوس ازدواج کرد. (ا.گ.).

از چند سال ، کستاند بدرود زندگی می گوید و دیوکلتیانوس بجایش پسر او را که فرزند خوانده اش شده بود گسیل می دارد.

او پیش از پادشاهی، تا زمانی که قیصر بود، در جنگ دچار شکست سنگینی شد و با افسردگی بزرگی به خواب رفت؛ در خواب چلیپایی ستاره گونه از آسمان بر او نازل شد که کنارش نوشته شده بود «با این پیروز شو!». او این (چلیپا) را نشان جنگی ساخت و با حمل در جلو (سپاه) در جنگهای پیروز شد. اما سپس مفتون زنش ماکسیمینا دختر دیوکلتیانوس گردید و شروع به آزار و اذیت کلیسا کرده بسیاری را به شهادت رساند و به علت همین جسارت، خود با تمام بدنش آلوده به جذام فیلی {۱۵۰} گردید ، جادوگران آریولی یا پزشکان مارسی {۱۵۱} در معالجه درماندند لذا از تیرداد تقاضا کرد تا پیشگویانی از سرزمین پارس و هندوستان بفرستد اما این نیز سودی به همراه نداشت. در این زمان چند کاهن که از دیوان پند گرفته بودند دستور دادند تا بچه های کوچک بیشماری در حوض سر بریده و در خون گرم آنان شنا کند و بدین ترتیب شفا یابد. (کستاندیانوس) وقتی که گریه بچه ها و شیون مادرانشان را شنید با حسن انساندوستی به حال آنان رحم کرد و رهایی آنان را بر خویشتن ترجیح داد. به همین خاطر او از خداوند پاداش گرفت و در خواب از رسولان فرمان یافت که پس از شستشو در حوض حیات بخش بدست سلبستروس[۱۱۲۷] سکوبای روم که در اثر آزار او به کوه سراپتیون[۱۱۲۸] پناهنده شده بود، پاک خواهد شد. او از آنان آموخت و ایمان آورد و خداوند کلیه مستبدان را در برابر او نابود ساخت همانگونه که آگاتانگغوس نیز به اختصار تعریف می کند.

۸۴
نابودی سلکونیان بدست مامگون چینی نسب

آنگاه که شاپور پادشاه پارسیان از جنگها آسوده شد و ذهنش سرگرم امور دیگر نبود، با عزیمت تیرداد به روم نزد کستاندیانوس، دست به اعمال پلید بر علیه کشور ما زد. او تمام (ملل) شمالی را بر انگیخت تا به ارمنستان لشکرکشی کنند و خود نیز قرار گذاشت از سوی دیگر با سپاهیان آریایی حمله کند. سلوک[۱۱۲۹] پیشوای قوم سلکونی مجذوب قولهای او شده دامادش اوتای[۱۱۳۰] پیر را که از خاندان آماتونی و دایه خسرودخت خواهر تیرداد بود بقتل رساند. تیرداد بزرگ بزودی از غرب

[۱۱۲۷] - یا سیلوستر (Silvester) به ارمنی seghbestros. (ا.گ.).

[۱۱۲۸] - Seraption

[۱۱۲۹] - به ارمنی se'ghuk منشاء این نام نامشخص است و ظاهرا" تنها در همین مورد بکار رفته است.

[۱۱۳۰] - ot'a شاید با avto baris یونانی (دارنده اندیشه دینی) معادل باشد. در زند اوستا Aota، در زبان آسی Od (اندیشه). (ا.گ.).

بازگشت و تمامی این ها را شنید و چون دریافت که شاپور چنانکه برای آمدنش قول داده بـود، عمـل نکرد، به حرکت در آمده بر شمالی هـا حملـه کـرد. امـا پیـشوای قـول سـلکونی در دژی موسـوم بـه وغاکان[1131] موضع گرفته ساکنان کوه سیم[1132] را نیـز پـشتیبان خـویش داشـت. او در عـین مقابلـه بـا پادشاه، کشور را تحریک نمود، هیچکس را در حوالی کوه نمی گذاشت مشغول بکار باشد. پادشاه بـه تمامی ناخارارهای ارمنستان متوسل شده چنین گفت: «آن که پیشوای قوم سلکونی را نزد من بیـاورد، کلیه روستاها، دستگردها سلکونی و حاکمیت کامل آنان را به وی خواهم داد». مـامگون چینـی نـسب این وظیفه را بعهده گرفت.

وقتی که پادشاه در حمله بر شمالیان راهـی نـواحی آلبانیـا شـد. مـامگون نیـز بـا تمـام خـانواده و ملازمانش به نواحی تارون رفت بعنوان اینکه بر علیه پادشاه شوریده است. هنگام حرکت، او پیکـی را مخفیانه نزد پیشوای قوم سلکونی فرستاد و به او خبر داد که پادشاه به نواحی آلبانیا رفته است و چنین می گوید «خطری بزرگ پادشاه را تهدید می کند از این رو وی به نواحی آلبانیا رفته است تا بـا ملـل ساکن در دامنه های کوه بجنگد، لذا برای ما موقعیت مناسبی است تا هـر آنچـه نخـواهیم بیاندیـشیم و عمل کنیم؛ زیرا بعلت بیحرمتی هایی که از پادشاه متحمل شدم تصمیم گرفته ام با تو هم پیمان شـود». پیشوای قوم سلکونی بسیار شادمان گردیده او را با قسم هم پیمانی می پذیرد اما اجازه ورود بـه دژ را نمی دهد تا میزان وفاداریش نسبت به قسم و پیمانش را بسنجد اما مامگون یاد شده به هر نحـوی سـعی در اثبات وفاداری به شورشی می کند تا اینکه اعتماد او را بعنوان همکار واقعـی و وفـادار جلـب مـی کند بطوری که اجازه یافت آزادانه به دژ رفت و آمد داشته باشد.

پس از جلب اطمینان پیشوای قوم سلکونی از بسیاری جهات یکی از روزها او را برای خروج از دژ و شکار قانع می سازد. وقتی که به شکار می پردازند او تیری به پشت او می زند و شورشـی را بـزمین می افکند و بی درنگ با مردانش به دروازه استحکامات رسیده دژ را فتح و کلیه افراد داخل را به بنـد می کشد. او در صدد نابودی تمامی قوم سلکونی بر می آید و همگان را به هلاکت می رساند تنهـا دو نفرشان به سرزمین سوفن[1133] می گریزند. مامگون بی درنگ بـه پادشـاه خبـر مـی رسـاند. تیـرداد بـا شادمانی فرمانی می نویسد که بر پایه آن وی را بر آنچه که قول داده بود حاکم می کنـد؛ اورا بجـای آن شورشی، مقام اشرافی ارزانی داشت و خاندان ناخاراری وی را مامگونیان ملقب نمود. نیـز دسـتور داد به بقیه سلکونیان آزاری نرسانند.

[1131] - voghak'an یا اُغاکان واقع در استان تارون ارمنستان باستان. (ا.گ.).

[1132] - sim

[1133] - یا dsopk (یا هایک چهارم) استان دوم ارمنستان بزرگ که شامل ۸ ولایت و ۱۵۸۹۰ کیلومترمربع مساحت بود (واقع در جنوب پونت و شرق دریاچه وان). این استان شامل قلمرو پادشاهی هلنیستی سوفن بود. پس از سـال ۳۸۷م. قلمرو آن متعلق به ۵ خاندان اشرافی ناخارار (ساتراپ) بود و در زمان ژوستینین اول بـسال ۵۳۶ تبـدیل بـه هایک چهارم (یا ارمنستان چهارم، Armenian Quanta) شد. (ا.گ.).

۸۵
دلاوری های تیرداد در جنگهای آلبانیا جایی که پادشاه باسیلها را از وسط دو نیم کرد

و اما پادشاه تیرداد با تمامی سپاهیان ارمنستان وارد دشت گارگاریان[۱۱۳۴] شده با شمالیان روبرو می گردد و با آنها می جنگد {۱۵۲}. وقتی که دو طرف به یکدیگر می رسند او همچون پیلتنان می تازد و انبوه دشمنان را بدو نیم می شکافد. از توصیف سرعت دست او عاجزم و اینکه چگونه مردان بیشماری از او ضربت خورده در می غلتیدند و مانند ماهیانی که از تور پر ماهیگیر ماهر بزمین افتاده و بالا- پائین می جستند، به زمین می افتادند. پادشاه باسیلیان با مشاهده این امر نزد پادشاه آمده طناب چرم پوش بافته شده از تار را از روی اسب برداشته از پشت با تمام قدرت پرتاب می کند و با موقعیت از شانه چپ تا زیر بغل راست او می افکند، زیرا (تیرداد در این لحظه) دستش را بلند کرده بود تا با شمشیرش یک ضربه وارد سازد؛ او زره ای با حفاظهای محکم بر تن داشت که تیرها بر آن حتی خطی نمی انداختند. چون پادشاه باسیل ها قادر به حرکت پیلتن نشده از جایش (طناب) را بر سینه اسب انداخت، اما نتوانست بر اسب تازیانه زند بنابراین تهمتن با چالاکی طناب را با دست چپ گرفته با قدرت به طرف خویش کشید و با ضربه موفق شمشیر دولبه اش آن مرد و گردن و سر اسبش را به دو نیم کرد.

اما چون کلیه سپاهیان دیدند که پادشاه و جنگجوی نیرومندشان چگونه توسط چنان بازوی پرتوان بدو نیم شده پای به فرار نهادند؛ تیرداد آنان را تعقیب نموده تا کشور هون ها[۱۱۳۵] راند، اگر چه ضربه کوچکی به سپاهش وارد نشد و بسیاری مردان بزرگ جان باختند و آرتاوازد ماندا کونی اسپهبد کل ارمن جان از کف داد، اما تیرداد به رسم اجدادی از آنان گروگانهایی گرفت و بازگشت. بدین ترتیب سرتاسر شمال را یکپارچه نموده سپاه گرانی گردآورد و بر علیه شاپور پسر اردشیر به پارس حمله کرد و چهار تن از افرادش را به فرماندهی سپاه گماشت: نخست به مهران[۱۱۳۶] پیشوای گرجیان بخاطر دیانت مسیحی اش اطمینان کرد سپس اسبد باگارات، منوچهر[۱۱۳۷] پیشوای رشتونیان و واهان پیشوای آماتونیان. اما در باره مهران و ایمان آوری گرجستان بعدا" سخن خواهیم گفت.

۸۶

[۱۱۳۴] - دشت گارگار واقع در شمال شرق دریاچه سوان. (ا.گ.).

[۱۱۳۵] - هون ها. این نام توسط نویسندگان باستانی ارمنی بطور نامشخصی بکار رفته است. اینان را با کوشانیان برابر دانسته اند [مطابق آگاتانگغوس]. (ا.گ.).

[۱۱۳۶] - mihran

[۱۱۳۷] - به ارمنی manatchihr. (ا.گ.).

در باره نونه[۱۱۳۸] پرسعادت و اینکه چگونه باعث گرویدن گرجیان به مسیحیت گردید

زنی نونه نام که یکی از دوستان پراکنده شده هریپسیمه مقدس بود و به متزخیتا[۱۱۳۹] پایتخت گرجستان گریخته بود. او با تلاش بسیار به مقام پزشکی نایل آمد و بیماران بسیار و حتی زن مهران پیشوای گرجستان را شفا بخشید. از این رو مهران از او پرسید که با چه قدرتی این معجزات را انجام می دهد. موعظه انجیل مسیح را از او شنید و شنیده اش را پسندیده با ستایش و تمجید آنها را برای ناخارارهایش نقل کرد. بزودی در باره معجزاتی که در ارمنستان برای پادشاه و ناخارارها پیش آمده بود و نیز در باره دوستان نونه آگاهی یافت. او با شیفتگی بر این مطالب آنها را برای نونه پرسعادت نقل کرد و توسط او بطور دقیق بر تمام جزئیات آگاه گردید.

در همان روزها چنین اتفاق افتاد که مهران به شکار رفت و در محلهای صعب العبور کوهها راهش را گم کرد اما نه بخاطر تیرگی چشمان بلکه بعلت تیرگی هوا، چنانکه نوشته اند: "با سخنش مه می آورد" یا "روز را به شب تاریک مبدل می ساخت". چنین تیرگی مهران را احاطه کرد و باعث تنویر همیشگی اش گردید. زیرا او وقتی آنچه را که در باره تیرداد شنیده بود بیاد آورد، هراسید و آن این بود که وی وقتی می خواست به شکار برود از جانب خداوند ضرباتی بر او وارد آمد؛ او گمان کرد که برای خودش نیز چنین اتفاق خواهد افتاد. او که شدیداً ترسیده بود به دعا و نیایش متوسل گردید تا هوا روشن شود و براحتی به خانه اش باز گردد و قول داد خدای نونه را بپرستد. لذا تقاضایش برآورده شده آن گفتار به حقیقت پیوست.

اما نونه پرسعادت افرادی وفادار درخواست نمود و آنان را نزد گریکور قدیس فرستاد تا هر چه دستور دهد انجام دهند، زیرا گرجیان به میل خود مکتب انجیل را پذیرفتند. او فرمانی یافت که بر اساس آن می بایست بتان را می شکست چنانکه خود نیز چنین کرده بود و باید نشان چلیپای شریف را برپا می کرد تا خداوند رهبری روحانی به آنان عنایت کند. (نونه) بی درنگ تندیس آرامازد خدای رعد و برق را که دور از شهر نصب شده و رود بزرگ[۱۱۴۰] از میان آندو می گذشت، در هم شکست و چنین مرسوم بود که در برابر این تندیس بامدادان بر بامشان سجده می کردند زیرا در مقابلشان دیده می شد اما اگر کسی می خواست قربانی ذبح کند از دود گذشته در برابر قربانگاه و ذبح می نمود.

ناخارارهای شهر بر او تاختند که بجای بتان چه کسی را باید بپرستند؟ (نونه) گفت که نشان چلیپای مسیح را. لذا (چلیپایی) بر بالای تپه ای مصفا در سمت شرقی شهر که همانگونه توسط رود کوچکتری[۱۱۴۱] از شهر جدا می شد برپا کردند. صبح انبوه جمعیت باز هم هر کدام از بام خانه خود

۱۱۳۸ - nune

۱۱۳۹ - me'dskhita

۱۱۴۰ - منظور رود کورا است. (ا.گ.).

۱۱۴۱ - رود آراگوا. (ا.گ.).

آن را سجده کردند. اما وقتی که به بالای تپه رفته دیدند که تنها چوب تراشیده شده است و نه کار دستان ماهر، بسیاری از آنان با بی احترامی گفتند که جنگلشان پر از چنین چوبهایی است و آنجا را ترک کردند. خداوند بخشایشگر این لغزش آنان را مشاهده کرده ستونی از ابر از آسمان نازل کرد و بویی خوش کوه را فرا گرفت و صدای خوش ماده ای زبور خوان بگوش رسید و نوری مانند چلیپا و بقرینه و اندازه چلیپای چوبین نمایان گردید و با دوازده ستاره روی آن ایستاد. از این رو همگان ایمان آورده به سجده پرداختند وپس از آن باعث معجزات شفابخشی می گردید.

و اما نونه خوش سعدت آنجا را ترک کرد تا سایر نواحی گرجستان نیز بازبان پاکش با سیاحت بسیار بی آلایش و ساده بدون هیچگونه تند روی دنیوی و منصرف از تمام مواهب گیتی و به عبارت بهتر توسط مطلوب شدن و زندگی را وسیله ای در جهت آمادگی برای مرگ در آوردن و با میل خود به لقاح الله پیوستن، موعظه کند. به جرأت می توانم بگویم که او بصورت یک رسول زن، از گغارچک[۱۱۴۲] و حوالی گذرگاه های آلان و کاسپ تا مرزهای ماسکوت ها[۱۱۴۳] به موعظه پرداخت چنانکه آگاتانگغوس نیز برایت تعریف می کند. اکنون به داستان حمله تیرداد به پارس بپردازیم.

۸۷

شکست شاپور و اطاعت ناخواسته وی از کستاندیانوس بزرگ، تصرف اکباتان بدست تیرداد و آمدن خویشاوندانش و کشف چلیپای رهایی بخش

تیرداد اگر چه به پیروزی رسیده بود اما بخاطر ترس از هلاکت سپاه خود و بسیاری از ناخارارهایش از جنگ در برابر شاپور تنها توسط نیروهای خود باز ایستاد، تا اینکه انبوه سپاه رومیان که از طریق آسورستان حمله کرده بود در رسید و آنگاه شاپور را به فرار واداشته تمام کشور را چپاول کرد. تیرداد نیز با تمامی افراد خودی و سپاهیان تحت فرماندهیش طی تاخت و تاز یکساله به نواحی شمالی حکومت سرزمین پارس حمله کرد.

[۱۱۴۲] - k'e'gharjk. در گرجی بصورت کلارجتی (Calarzene, Klarjeti) ولایت نهم از حکومت محلی گوگارک. پس از سال ۳۸۷ (سال تقسیم ارمنستان به دو نیمه شرقی و غربی) توام با کلیه نواحی گوگارک جزو قلمرو گرجستان در آمد. وسعت این ناحیه ۱۲۸۰ کیلومتر مربع بود. (ا.گ.).

[۱۱۴۳] - یا ماساژت. (ا.گ.).

در این زمان کامسار[1144] خویشاوند صمیمی اش و پسر ارشد پروزامات[1145] نزد او آمد. این پروزامات همان پسری است که بورز[1146] وی را هنگامی که ادرشیر قوم پهلوی کارنیان را نابود می کرد، فرار داده بود. وقتی که او به سن جوانی رسید، اردشیر او را از مقام و منزلت پدرش بهره مند ساخته برای جنگ بر علیه ملل وحشی به فرماندهی سپاه گمارد و حیله گرانه چنین اندیشید که بدین ترتیب او را بدست بربرها می سپارد. اما او مرد شجاعی بود و جنگها را بطور عالی به انجام می رساند و زمانی که بر وزریک [1147] که به خاکان[1148] ملقب بود، پیروز شد، وی با پذیرش شکست دخترش را به همسری او درآورد. او زنان دیگری نیز از میان نزدیکان اردشیر گرفت و صاحب فرزندان متعدد گشته با کسب قدرت قویا" بر آن نواحی چیره گشت. گرچه او در شمار (فرمانبرداران) اردشیر بود اما او را ندید و پس از مرگ وی نیز سر از اطاعت شاپور سپس او برتافت، جنگید و در نبرد های بسیار پیروز شد اما از جانب نزدیکان شاپور مسموم شد و درگذشت.

در این زمان ها وزریک خاکان دیگری بقدت رسید که در قبال فرزندش کامسار رفتار خصمانه ای در پیش گرفت. اما کامسار زندگی در میان دو پادشاه مقتدر متخاصم را دشوار یافت بویژه آنکه برادرانش با وی همبستگی نیافته از این رو با تمام خانواده و دارایی هایش نزد تیرداد پادشاه ما آمد در حالی که برادرانش به شاپور تقرب جستند. این کامسار در زمان پدرش در جنگها رزمنده ای شجاع و یکه تاز بود و در حین جنگ یک نفر با تیر به سر او کوبید و بخشی از فرقش را قطع کرد. اما توسط دارو شفا یافت لیکن گردی سرش ناقص شد و بدین علت نیز به کام- سار {۱۵۳} ملقب گردید.

اما تیرداد، اکباتان را که دارای هفت حصار بود تصاحب نموده نایب و کارگزارانش را در آنجا گذارده به ارمنستان بازگشت و کامسار را با تمام دارایی اش به همراه آورد. اما شاپور از کستاندیانوس فاتح برای انعقاد پیمان صلح و استواری آن التماس کرد. کستاندیانوس این را اجرا کرد و پس از آن مادرش هلن را برای جستجوی چلیپای شریف به اورشلیم گسیل داشت و او چوب رهایی بخش را همراه پنج میخ بوسیله یک نفر یهودی بنام یهودا که بعدا" سکوبای اورشلیم شد، پیدا کرد.

[1144] - k'amsar

[1145] - p'eruzamat

[1146] - burz

[1147] - ve'zrik' (نامی است به معنی بزرگ). (ا.گ.).

[1148] - khakan به معنی رئیس، پیشوا. منابع ارمنی این لقب را برای خزران بکار می برند. (ا.گ.).

به بند کشیده شدن لیسینیوس[۱۱۴۹]، انتقال دربار از رم و بنای قسطنطنیه

زمانی که خداوند کلیه مستبدان را در برابر کستاندیانوس نابود ساخت او لیسینیوس را احترام فراوان نهاد و خواهر ناتنی از طرف مادرش را به ازدواج او در آورد و او را با پوشاک زردآلویی رنگ و تاج امپراتوری آراست و او را به مقام نیابت رسانده پادشاه سرتاسر شرق زمین گردانید. اما همانگونه که این سخن الهی در باره عبرانیان گفته شده که تغییر اهل شرّ ناممکن است، همین امر در اینجا نیز مصداق یافت؛ چنانکه یوزپلنگ نمی داند خالهایش و اتیوپیائی سیاهیش را تغییر دهد، انسان شرور نیز نمی تواند رفتارش را دگرگون سازد.

زیرا نخست اینکه او از آئین خود روگردان شد و دیگر اینکه در برابر خیرخواه و نیکوکار خویش شورید. او کلیسا را آماج آزارها قرار داده به کستاندیانوس خیانت کرد بطور کلی بر دیگران که تحت حکومت او زندگی می کردند مصائب متعدد وارد ساخت. این پیرمرد شهوتران و نفرت انگیز که موهایش را رنگ می کرد و به زنش آزار بسیار می رساند، دل به عشق کلاپیورای[۱۱۵۰] خوش سعادت داد و به خاطر او باسیلوس[۱۱۵۱] مقدس سکوبای آماسیای پونت را بقتل رساند.

زمانی که توطئه او آشکار شد و دریافت که کستاندیانوس خاموش نخواهد نشست، سپاهی گرد آورد تا به مقابله او برود. او در برابر تیرداد پادشاه ما روش ملایمت آمیزی در پیش گرفت زیرا از او همچون دشمن اصلی می ترسید و می دانست که هرگونه مظاهر بی عدالتی برای مرد عادل مورد تنفر است. اما وقتی که کستاندیانوس فاتح آمد، خداوند لیسینیوس را بدست او داد و او نیز با وی بعنوان یک پیرمرد و شوهر خواهرش مدارا نموده دستور داد او را با بندهای آهن به معدن گالیا[۱۱۵۲] ببرند و در آنجا نگاه دارند تا خدایی را دعاگو باشد که در برابرش مرتکب گناه شده بود، باشد که او را بیامرزد. و اما خود با فرزندان خویش اعلام کرد که پادشاهی رومیان یک امپراتوری واحد است؛ و بیستمین سال حکومتش را در شهر نیکومیدیان جشن گرفت؛ زیرا او از سال چهارم آزارها تا سال سیزدهم آرامش و صلح پادشاهی کرده بود. این عید را تا امروز نیز جهانیان جشن می گیرند.

و نیازی برای بازگشت به روم نیافته و چنانکه امر بر وی مشتبه شده بود دربار را در بیزانس[۱۱۵۳] مستقر ساخت. او عمارات باشکوهی برپا ساخته شهر را پنج برابر گسترش داد. زیرا هیچ پادشاهی در

[۱۱۴۹] - ارمنی Lik'ianos (Licinus). (ا.گ.)..

[۱۱۵۰] - ارمنی Glapiura (Glophyra). (ا.گ.).

[۱۱۵۱] - Basilios (Basil)

[۱۱۵۲] - به ارمنی gaghia (Gaul)

[۱۱۵۳] - بیزانس یا بوزانطه (Byzantium یا Byzantine) شهر باستانی یونانی نشین در آسیای صغیر که نام خود را به امپراتوری روم شرقی داد. (ا.گ.).

آنجا چنین اقدامی نکرده بود بجز از چند چیز مثلا" (بناهای) اسکندر مقدونی جهانگشا در زمانی که او در اینجا در تدارک جنگ در برابر داریوش بود و لذا بنای موسوم به استراتگیون[۱۱۵۴] را به یادگار خویش ساخت زیرا او تدارک جنگی را در اینجا بعمل آورد. پس از آن قیصر سوریوس[۱۱۵۵] رومیان آن را مرمت کرد و از جانب خویش در محل ستونی به احداث گرمابه پرداخت که روی آن کلمه مرموز آفتاب به زبان تراکیائیان[۱۱۵۶] بصورت زوکسیپون[۱۱۵۷] نوشته شده بود و گرمابه نیز چنین نامگذاری شد. او همچنین تئاتر، میدان های اسب سواری، و بازی ها وکارزار انسان با درندگان بنا نهاد ولی به پایان نرساند. اما کستاندیانوس آن را از هر نظر اصلاح و تکمیل نمود و آن را روم جدید نام نهاد و اما جهان آن را شهر کستاندیانوس نامید. این را هم می گویند که کننده کاری موسوم به پالادیون{۱۵۴} را در نهان از روم خارج ساخته به آنجا آورد و زیر ستون پورن[۱۱۵۸] قرار داد که خود بر پا ساخته بود. اما این امر برای ما باور کردنی نیست، لیکن باید دید که دیگران چه فکر خواهندکرد.

۸۹
در باره آریوس[۱۱۵۹] بدعت گذار و شورای تشکیل شده در نیقیه[۱۱۶۰] خاطر او و در باره معجزه ای که برای گریگوریس رخ داد

در این زمان ها آریوس اسکندرانی ظهور کرد که کفر و الحاد می آموخت مبنی بر اینکه فرزند برابر پدر نیست و حتی از طبیعت و ماهیت پدر نیز بهره ندارد و هرگز نیز از پدر زاده نشده است. این آریوس خبیث چنانکه سزایش بود در مستراح بدرک واصل شد. بخاطر او دستوری از جانب کستاندیانوس مستبد رسید که در شهر نیقیه بیوتانیا شورایی از سکوبایان متعدد تشکیل شود و بیتُن[۱۱۶۱]

[۱۱۵۴] - Strategion

[۱۱۵۵] - ارمنی Severios (Severus). (ا.گ.).

[۱۱۵۶] - تراکیا (به فرانسه Thrace) ناحیه ای در شمال یونان قدیم که یک بخش آن امروز جنوب بلغارستان را تشکیل می دهد. قسمت یونانی تراکیا، بلغارستان را از درباری اژه جدا می کند. (ا.گ.).

[۱۱۵۷] - zevksip'on (Xeuxippus).

[۱۱۵۸] - poron (در لاتین بصورت Forum به معنی میران) . (ا.گ.).

[۱۱۵۹] - arius

[۱۱۶۰] - nik'ia (nicaea یا Iznik یا Nice) شهری در شرق آناتولی امروزی. (ا.گ.).

[۱۱۶۱] - bit'on

و بیکند[۱۱۶۲] کشیش از شهر رم بفرمان کتبی سلبستروس قدیس سکوبایان آلکساندروس از اسکندریه، یوستاویوس[۱۱۶۳] از انطاکیه، ماکاریوس از اورشلیم و آلکساندروس از قسطنطنیه شرکت کردند.

در این زمان از کستاندیانوس حاکم مطلق فرمانی برای تیرداد پادشاه ما می رسد که در معیت گریور قدیس در شورا شرکت جوید اما تیرداد نپذیرفت زیرا شنیده بود که شاپور با پادشاه هندوستان و خاکان شرقی پیوند خویشاوندی بسته بود و نرسه که نه سال پادشاهی کرده بود سرداری سپاه را بعهده دارد؛ و به همان ترتیب نیز سه سال با دلاوری تمام پادشاهی کرد؛ لذا مردد بود که شاید (شاپور) پیمانش را به رسم آئین شرک بشکند؛ از این رو کشور ما را بدون حضور خویش باقی نگذاشت. اما گریگور قدیس نیز حاضر به عزیمت نشد تا بعنوان خستو متحمل احترام گزاف از جانب شورا نگردد، زیرا که او را به این آرزو و اشتیاق و شتاب فراوان دعوت می کردند. آنان آریستاکس[۱۱۶۴] را همراه با اعتراف نامه راستین و با امضاءشان بجای خود گسیل داشتند. (آریستاکس) رفت و به غوند[۱۱۶۵] بزرگ رسید و موقعی با او ملاقات کرد که وی گریگور پدر گریگور خداشناس را غسل تعمید می داد و پس از اینکه از آب بیرون آمد در اطراف وی نوری درخشید و بجز غوندیوس که تعمید می داد و آریستاکس ما و اوتالیوس ادسا[۱۱۶۶]، هاکوپ سکوبای نصیبین و هوهان[۱۱۶۷] سکوبای پارس که از همان طریق راهی شورا بودند، هیچکس از جمعیت آنرا ندید.

۹۰
بازگشت آریستاکس از نیقیه، ایمان آوری خویشاوندان او و بناهای موجود در گارنی

آریستاکس همراه غوند بزرگ به نیقیه رسید جایی که سیصد و هجده پدر روحانی برای نابودی آریانوس ها گرد آمده بودند و آنان را تقبیح کرده از تماس با کلیسا محروم ساخته و حاکم مطلق او را به معدن تبعید کرد. آنگاه آریستاکس با آئین راستین و بیست فصل قانون شوار بازگشت و به واغارشاباد آمده با پدر و پادشاه ملاقات کرد. گریگور قدیس شادمان شده برای توجه بیشتر به مریدانش از جانب خویش فصل هایی نیز به قوانین شورا افزود.

۱۱۶۲ - bik'end
۱۱۶۳ - Eustathius
۱۱۶۴ - آریستاکس فرزند کوچک گریگور روشنگر. (ا.گ.).
۱۱۶۵ - ghevond (Leontius).
۱۱۶۶ - Euthalius of Edessa.
۱۱۶۷ - hovhan یا یوحنا.

در این زمان خویشاوندشان کامسار نیز همراه نزدیکان خود بدست گریگور بزرگ تعمید یافت و پادشاه او را از آب پذیرا شده[۱۱۶۸] دستگرد بزرگ آرتاشس را که اکنون در اسخاناگرد[۱۱۶۹] نامیده می شود و ولایت شیراک[۱۱۷۰] را بعنوان خویشاوند و محرم خود بـه وراثـت او در آورد. لـیکن او پـس از تعمید بیش از هفت روز نزیست و روی در نقاب خاک کشید. اما پادشاه تیرداد آرشاویر فرزند ارشـد کامسار را تسلی بخشیده به جای پدرش گماشت و بنام پدر وی برایش خاندان اشرافی ناخاراری مقـرر داشت و در شمار ناخارارها وار نمود. هدایایی دیگر، شهر یرواند و حومه آن، تا انتهای دره بـزرگ را نیز به او بخشید. تنها به این شرط که وی یادگار کشور بومی را که پهلو نام دارد از سر بدر کند تا در اعتقـادش پـا بـر جـا باشـد و امـا ایـن ناحیـه بـسیار مـورد پـسند آرشـاویر قـرار گرفـت و او آنجـا را آرشارونیک[۱۱۷۱] نام نهاد که قبلا" یراسخادزور[۱۱۷۲] نامیده می شـد. بـدین سـان انگیـزه آمـدن دو قـوم پارتی و پهلویک را بر شمردیم.

در این زمان تیرداد بنای دژ گارنی[۱۱۷۳] را بپایان برد که از تخته سنگهای بـزرگ تراشـیده شـده بـا میخ های آهنین و سرب به یکدیگر متصل شده بود. در داخل آن اقامتگـاهی بـا تنـدیس هـا و قطعـات شگفت انگیز و کنده کاری های مرتفع، بـرای خـواهرش خـسرودخت سـاخت و بـر روی آن یادگـار خویش را به زبان یونانی نوشت.

اما گریگوریس قدیس به همان کوه ها باز گشته پس از آن تا درگذشتش از چـشم همگـان ناپدیـد گردید.

۹۱
در باره مرگ گریگور و آریستاکس و اینکه چرا کوه را "غارهای مانیا"[۱۱۷۴] نام نهادند

ما دریافتیم که گریگور قدیس، پدر و سرور ما مطابق انجیل، در سال هفدهم پادشـاهی تیـرداد بـر کرسی تادئوس رسول مقدس نشست. وقتی که او سرتاسر ارمنستان را روشن و منور ساخت و تیرگی شرک را برطرف و تمامی نواحی را پر از سکوباها و آموزگاران دینی نمود، از آن پس دل به کوههـا و بیابان بست تا با خیالی آسوده در عالم خویش فرو رفته رها از هر گونه مـشغولیت بـا خداونـد راز و

[۱۱۶۸] - عبارت "او را از آب پذیرا شد"، به معنی "بعنوان پدر تعمیدی عمل کردن" می باشد. (ا.گ.).
[۱۱۶۹] - 'draskhanak'ert دستگردی در استان آیرارات ارمنستان بزرگ. (ا.گ.).
[۱۱۷۰] - شیراک واقع در استان آیرارات ارمنستان بزرگ. (ا.گ.).
[۱۱۷۱] - arsharunik ولایت پنجم استان آیرارات به وسعت ۱۲۲۵ کیلومتر مربع. (ا.گ.).
[۱۱۷۲] - yeraskhadzor
[۱۱۷۳] - garni-دژ گارنی بسیار مشهور است و نخستین بار توسط تاکیتوس بصورت Gorneae یاد شـده اسـت و اکنون نیز چنین نامیده می شود. (ا.گ.).
[۱۱۷۴] - mania-ayrk

نیاز کند. او پسرش آریستاکس را جانشین خویش تعیین کرد و خود در نزد کوه غارهای مانیا واقع در ناحیه داراناغی ماند.

اما بگوییم که چرا غارهای مانیا گفته می شود. زیرا در میان دوستان هریپسیمه مقدس زنی مانی[1175] نام همچون نونه تعلیم دهنده گرجستان وجود داشت که وقتی نزد ما می آمدند از رسیدن (به دوستان) و همراهی آنان عاجز شد و با آگاهی از اینکه همه جا از آن خداوند است در این کوهها و در داخل این غارها اسکان گزید و به همین دلیل کوه به غارهای مانیا اشتهار یافت؛ گریگور قدیس نیز در همین غار اقامت کرد.

گرچه او در آنجا اقامت نمود اما گاه ظاهر می شد و درکشور ما می گشت و شاگردان را در ایمان پایدار می کرد. لیکن وقتی فرزندش آریستاکس از شورای نیقیه بازگشت، گریگوریس قدیس ازآن پس از دید همگان ناپدید گردید. لذا با احتساب آغاز دوران کشیشی او یعنی سال هفدهم پادشاهی تیرداد تا سال چهل و ششم که دیگر بر کسی ظاهر نشد، سی سال بدست می آید.

پس از او، آریستاکس هفت سال، از سال چهل و هفتم تا پنجاه و سوم پادشاهی تیرداد که مرگ آریستاکس بوقوع پیوست (جانشین او بود). چنانکه گفته اند، از آنجا که او واقعا" شمشیر معنوی بود، لذا تمام اشخاص خلافکار و شرور او را همچون دشمن می پنداشتند. از این رو آرکلایوس[1176] که بعنوان حاکم هایک چهارم تعیین شده بود، از جانب او سرزنش شده در جستجوی روز مناسبی بود و یک روز در ولایت سوفن در سر راه با او روبرو شده وی را با شمشیر کشت اما خود به (کوه) تاورس کیلیکیه گریخت. اما شاگردان آن خوش سعادت جسم او را برداشته به ناحیه یکغیاتس[1177] آورده در تیل[1178] آبادی خویش بخاک سپردند. و ورتانس[1179] برادر ارشد او پس از سال پنجاه و چهارم حکومت تیرداد صاحب کرسی شد.

اما گریگور قدیس سالیان دراز در غارهای مانیا زندگی پوشیده ای داشته پس از مرگ به شمار فرشتگان پیوست. چوپانان او را مرده یافته در همانجا به خاک سپردند بدون آنکه پی به هویت او برده باشند و آنانکه در شورای تولد منجی ما شرکت داشتند براستی سزاوار بود در تشییع جنازه شاگرد او نیز خدمتگزار باشند و بدین سان گویی در پرتو توجهات الهی همچون موسی در زمان های قدیم (جسم) او سالیان دراز در خفا ماند تا از جانب ملل بربر تازه ایمان پرستیده نشود. اما آنگاه که

1175 - mani

1176 - ارمنی arkeghayos (Archelaeus)- (ا.گ.).

1177 - yek'eghiats- ولایت چهارم استان هایک علیای ارمنستان بزرگ که اکنون ارزنجان نامیده می شود. وسعت آن ۲۲۵ کیلومترمربع بود و مناطق یریزا (yeriza) یا یرز (yerz) (اکنون ارزنجان) که پرستشگاه آناهیتا در آن واقع بود و شهر زومینا(dsumina) یا (che'rmer یا tchimin) و تیل til از مناطق این ولایت بودند. (ا.گ.).

1178 - til

1179 - ve'rtanes این نام با نام گرجی ort'ane قابل مقایسه است. (ا.گ.).

ایمان و اعتقاد در نواحی ما ریشه دواند و استحکام یافت، پس از گذشت زمانهای دراز بر یک گوشه نشین بنام گارنیک[۱۱۸۰] ظاهر گردید و آنگاه جسد گریگور قدیس در روستای توردان[۱۱۸۱] به خاک سپرده شد.

چنانکه بر همه آشکار است او از سرزمین پارتیان، از سرزمین پهلو ها و نسبش اشکانی منشعب شده از خاندان پادشاهی از قوم سورن و از پدری بنام آناک بود؛ او از نواحی شرقی کشورمان برای ما همچون شرق راستین و آفتاب نمایان و پرتو روحانی، چاره ای در برابر شرارت بت پرستانه، نیکی راستین و دیو ستیز، نقطه تلاقی سعادت و بنای معنوی و در واقع نخل الهی کاشته در بیت صاحب ما و روییده در سرای خداوند ما، طلوع کرد. او شمار (معتقدان را) در میان مردمان افزون نمود و برای مدح و شکوه الهی، ما را به پیری غنی معنوی رساند.

۹۲
در باره مرگ پادشاه تیرداد و نیز آن تهمت اسفناک

با سخن در باره سرپرست روحانی روشنگری ما و شهید دوم و بزرگ و قدیس، زیرا شاه راستین موجود است که همانا مسیح است، بعنوان یک ریاضت کش برابر با نسب پیشوای روشنگری ما باید راجع به او با سخنان اعجاز انگیز نوشت. زیرا اعطاء ارشدیت به روشنگر من و تنها خستو ، برای روح القدس مطلوب بود، لذا لقب رسالت را نیز اضافه خواهم کرد، اما خارج از آن در عمل و در سخن برابرند. اما من برتری پادشاه را مشاهده می کنم، زیرا در اندیشه راجع به خداوند و در انزوا ، آن دو برابر بودند اما در سخنان قانع کننده و ضروری برای مطیع (آیین نو) ساختن، شأن پادشاه بیشتر بود زیرا عمل و ایمان او هماهنگ و یکسان بودند. این است دلیل اینکه من او را راهنما و پدر دوم روشنگری ما نامیدم. اما از آنجا که اکنون زمان مدیحه سرایی نیست بلکه زمان تاریخنویسی است و بویژه آنکه این قطعه بر اساس بیانات جداگانه تاریخنویسان نوشته شد و نه خاصه توسط ما، به رشته تاریخ مربوط به او می پردازیم.

او پس از ایمان آوری به مسیح در هر گونه پارسایی درخشید و برای (ایمان) مسیح چه در عمل و چه در سخن کوشش بسیار می کرد؛ برای (اعتقاد) واقعی به مسیح ناخارارهای بزرگ و نیز توده عظیم افراد عامی را تهدید و اقناع می کرد تا کارهای آنان با ایمانشان مطابقت یابد. اما من در اینجا سنگدلی و نیز تکبر ملت ما را از آغاز تا کنون مورد تاکید قرار می دهم که آنان با بی تفاوتی نسبت به نیکی و خیر و با بیگانکی در برابر راستی و صداقت و یا خودپسندی و خودکامگی طبیعی، با رأی پادشاه در رابطه با آیین مسیحیت مخالفت کرده از رأی زنان و معشوقه هایش پیروی کردند. و پادشاه نتوانست

[۱۱۸۰] - gar'nik'

[۱۱۸۱] - tordan روستایی است که اکنون نیز چنین نامیده می شود ودر استان هایک چهارم واقع است. (ا.گ.).

این امر را به دیده اغماض بنگرد و لذا در پی افسر ملکوتی رفته بزودی به محلی می رسد که زاهد گوشه نشین مسیح (مانی) در غارهای کوه می زیست.

من در اینجا از گفتن حقیقت و بویژه بی شریعتی و بی صداقتی ملت ما، کارهای در خور شیون و زاری بزرگ آنان شرمنده ام. زیرا (باقول) انجام رأی وی شخصی را در پی او فرستادند تا به پادشاهیش باز گردد. اما وقتی که قدیس نمی پذیرد، آشامیدنی (زهرآگینی) به وی می دهند مانند آتنیانی که در قدیم به سقراط شوکران دادند و یا همان مورد ما که عبرانیان به خداوند ما آشامیدنی مخلوط با صفرا دادند. آنان با چنین عملی پرتو نورانی حمایت خداوندی را از سرشان قطع کردند.

بدین سبب، آنگونه که پولس به (مردمش) در باره دشمنان صلیب مسیح گفته است من هم با ترحم به حال (مردم) خود می گویم؛ اما نه سخنان خود را بلکه سخن روح القدس را می گویم، - ای ملت شرور و عیاش، ملتی که قلب خویش را تصحیح نکرد و روانش مطیع خداوند نگردید ، نسل آرام تا کی باید بی احساس باقی بماند؟ چرا از الحاد و پوچی پیروی می کنید؟ آیا ندانستید که خداوند قدیسش را معجزه گر نمود و وقتی که نفیرکشان به درگاه او روی آوردی او به شما گوش فرا نمی دهد؟ شما با غضب خود مرتکب گناه شدید، اما در بستر هایتان احساس پشیمانی کردید، زیرا قربانی مخالف آیین انجام داده به او که امید به خداوند بسته بود، بی حرمتی کردید. بدین جهت بلایی بر شما نازل خواهد شد که شما ندانستید و نخجیری که شما شکار کردید، گریبانتان را خواهدگرفت و در همان دام خواهید افتاد. و شخص او با خداوندش شاد خواهد شد و با نجاتش شادمان گردیده با تمام وجود خواهدگفت: خدایا چه کسی همچون تو است؟

و از آنجا که تمام اینها دقیقا" همینگونه است، پس ما هم با زحماتمان تسلی خواهیم یافت. مسیح می گوید "اگر درخت روییده و سبز را چنین کردند پس با خشک آن چه خواهند کرد". اینک که آنان با قدیسان خداوند چنین رفتار کردند و آنان (با انصراف از) پادشاهی برای خدا تن به ذلت دادند، ما دیگر در باره بلایایی که از جانب شما به ما که با رنج و تهیدستی خو گرفته ایم ، رسیده است به خداوند چه می توانیم بگوییم؟ اما همچنان خواهم گفت، چه کسی از شما برای ما معیشت، چه کسی در نزد آموزگاران شفاعت، چه کسی سخن قانع کننده و یا مشوقانه، چه کسی در عزیمت ما باربران، چه کسی زمان رسیدن ما آسایش، چه کسی برای ما خانه و کاشانه مهیا ساخت؟ بقیه مطالب را باقی می گذارم زیرا شما زبان بدگویان را که با حرافی شدید توام بود کوتاه نکردید و جهالت را که توام با تجمل پرستی پوچ بود مزمت نکردید بلکه با رفتار دانش ستیزانه خود بی اندیشگی آنان را تحریک و ملتهب تر از کوره بابل کردید.

بدین علت هر یک نفر، برای من کاهن و صاحب منزلت محسوب می شود چنانکه کتاب مقدس می گوید و با شرایط کنونی مطابقت دارد، زمانی که بسیاری در باره مباحث الهی سخن می گویند اما کنه مطلب را درک نمی کنند گویندگان مزبور نه به خواست روح القدس که به رای بیکانه برگزیده شده اند و لذا این سخنان برای افراد متفکر و تعجب آور و وحشتناک هستند زیرا ناطق در مورد خدا و مباحث الهی سخن می گوید اما فکر و اندیشه او بسوی بیگانه معطوف است زیرا او نه مطلب

دلسوزانه بیان می کند و نه سخن او متین و باوقار است با وجود اینکـه توصـیه شـده اسـت "هـیچکس صدای او را بیرون نشنود" بلکه در پی کسب نام و افتخار انسانی بوده سخنان خود را بـه گـوش مـردم طنین انداز می کنند و چنانکه یکی از قدما گفته است پرحرفی آنـان طغیـان کنـان همچـون از چـشمه جاری است و ضیافت ها و مجالس را گسترش می دهند. کدام انسان متفکر به حال آنان و نیـز آنانکـه باعث تشویق ایشان به چنین اعمالی می شوند نمی گرید، دیگـر بگـذار کـسی نرنجـد. مـن خـود را از تکرار سخن مسیح منع می کنم که آنان باید از خون پاک هابیل تا خون ذکریا که در پرستشگاه جلوی میز بزمین ریخت انتقام پس دهند.

در اینجا سخن ما راکوتاه نموده برای سخن گویی در گوش مردگان، زحمت بیهوده به خـود نمـی دهیم. اما مطلب نقل شده ما در باره تیرداد قدیس راست است؛ به او دوای مرگبـار خورانـده از پرتـو نیرومند تعمت او محروم گشتند. او پنجاه شش سال پادشاهی کرد.

کتاب دوم تاریخ بزرگان ارمن به پایان رسید

کتاب سوم

پایان تاریخ میهن ما

۱

در میهن ما نه تاریخنگاری باستانی داشته و نه ما بخاطر کمی وقت موفـق بـه مطالعـه تمـام (منـابع) یونانی شدیم و نه نوشته های دیودور {۱۵۵} در دسترس ما قرار دارد که با نگاه بر آن ها تماما" بدون فراموشی بنگاریم تا از هیچ امر اساسی و مهم که شایسته ذکر در تاریخ ما بود اغماض نکنـیم. بلکـه تـا اندازه ای که کوشش و حافظه اجازه داد ما از اسکندر کبیر تا مرگ تیرداد قدیس کـه از نظـر زمـانی بسیار بیشتر و کهن تر از دوران ما است دقیقا" تعریف کردیم. لذا نباید ما را سرزنش و نکوهش کنی، زیرا اینکه هر آنچه که در زمان ما و کمی پیشتر روی داده بدون سهو برایـت نقـل خـواهم کـرد و بـا آغاز کتاب سوم، رویدادهای پس از تیرداد قدیس تا باز ایستادن پادشاهی قوم اشکانی و پایان خلافت نسل گریگور قدیس از کاهنی اعظم، بزبانی ساده تمام این وقایع را می گویم تا چنین بنظـر نرسـد کـه کسی با مجذوبیت سخن شیوا مشتاق به (خواندن) آن است بلکه با اشتیاق بـه صـحت مطالـب تعریـف شده ما، تاریخ میهن مان را پیوسته و اغلب بخواند.

۲

در این باره که پس از مرگ تیرداد بر سر
ورتانس بزرگ و سه خاندان ناخاراری چه آمد

در زمان مرگ تیرداد، ورتانس بزرگ بطور تصادفی در شهادتگاه یوحنای[۱۱۸۲] قدیس بود کـه وی در تارون بنا کرده بود. در اینجا ساکنان ایـن کـوه بـه دسـتور ناخارارهـا دامـی نهادنـد تـا او را بقتـل برسانند. اما توسط دستان غیبی بسته شدند مانند زمان الیشع {۱۵۶} در قدیم و یا در زمـان خداونـد مـا مسیح، یهودیان به زمینی کوبیده شدند (بطوریکه ورتانس) بدون هیچگونه آسیبی گذشت و بـه آبـادی تیل واقع در ولایت یکغیاتس رفت جـایی کـه آرامگـاه بـرادرش آریـستاکس واقـع بـود و در سـوک ارمنستان نشست که با غرق در هرج و مرج اقوام ناخاراری برای نابودی یکدیگر یکی بر علیه دیگـری

[۱۱۸۲] - به ارمنی hovhannes

برخاسته بود و در نتیجه خاندان های بزنونی[۱۱۸۳]، ماناوازیان[۱۱۸۴] و وردونـی[۱۱۸۵] یکـی بدسـت دیگـری نابود شدند.

۳

مرگ گریگوریس قدیس بدست بربرها

تیرداد خوش سعادت با عزمی جزم بخاطر ایمان و آیین انتقام می جست بویژه در برابر آنانکـه در اقصی نقاط حکومتش می زیستند. لذا کارگزاران نواحی شمال - شرقی، حکام شهر دور دست موسوم به پایتاکاران[۱۱۸۶] نزد پادشاه آمده به او گفتند: «اگر میل داری مردمان آن نواحی را به آیـین راسـتین اداره و حکومت کنی، سکوبایی از نسل گریگور قدیس بر ایـشان بفرسـت، زیـرا بـا اشـتیاقی فـراوان تقاضا می کنند و ما بطور قطع می دانیم که بخاطر خوشنامی گریگور اخلاف او را نیز بدیـده احتـرام خواهنـد نگریـست و مطـابق فرمـان او عمـل خواهنـد کـرد. تیـرداد خـوش سـعادت موافقـت نمـوده گریگوریس کودک فرزند ارشد ورتانس را بعنوان سکوبا به آنان سپرد. گر چه این امر به علت کمـی سن، خارج از آیین بود اما با در نظر گرفتن عظمت روح او و بیاد آوردن اینکه سلیمان در سـن دوازده سالگی بر اسراییل پادشاهی کرد، او را در معیت شخص معتمدی بنام ساناتروک از تبار اشکانی گـسیل داشت.

او رفت و گام در وادی پارسایی اجداد خویش نهاد و در پاکدامنی بر پدران پیشی گرفت و اما از حیث سزا و پاداش با پادشاه برابر گردید. ولی وقتی که خبر مرگ تیـرداد رسـید، بربرهـا بـا دسیـسه همان ساناتروک و چند تن دیگر از آلبانیایی های دروغگو، (گریگوریس) خوش سعادت را در دشـت واتنیان[۱۱۸۷] در نزدیکی دریای موسوم به کاسبی[۱۱۸۸] در زیر پاهـای اسـبان بقتـل رسـاندند. شماسـان او جسد وی را به سیونیک صغیر[۱۱۸۹] آورده در آبادی آماراس[۱۱۹۰] بخاک سپردند. اما ساناتروک تاج بـر

[۱۱۸۳] - be'znuni

[۱۱۸۴] -manavazian

[۱۱۸۵] - vorduni

[۱۱۸۶] - payt'akaran استان یازدهم ارمنستان بزرگ با وسعت ۲۱۰۰۰ کیلومتر مربع. این استان رد منابع یونانی و رومس بصورت Kaspianac و Patria Caspia دکر شده. تها رد "جهان نما" بـا یـان نـام آمـده و رد منـابع خارجی بصورت kaspk، kazpk، سرزمین kasp و baghasakan. در منـابع تـازی بـصورت balasakan و balasadan قید شده است. (ا.گ.).

[۱۱۸۷] - vat'e'nian

[۱۱۸۸] - منظور دریای کاسپین یا خزر است. (ا.گ.).

[۱۱۸۹] - pokr-syunik (pokr به معنی کوچک یا صغیر) و آن نام دیگر استان آرتـساخ (قرابـاغ فعلـی) اسـت. (ا.گ.).

[۱۱۹۰] - amaras روستایی در سیونیک سفلا (واقع در قراباغ کوهستانی فعلی). (ا.گ.).

سر نهاده شهر پایتکاران را متصرف کردید و در صدد تصاحب سرتاسر ارمنستان به کمک ملل بیگانـه بود.

۵
جدایی با کور بدشخ از اتحاد ارمنیان و شواری ناخارارها برای به پادشاهی رساندن خسرو

چنانکه در کتاب مقدس می خوانیم، ملت عبری پس از حکومت قـضات در دوران نـاآرام فقـدان حکومتی، پادشاهی نداشت و هرکس خودکامانه رفتار می کرد، همین امر در کشور ما نیز صادق بود. زیرا وقتی که تیرداد خوش سعادت درگذشت باکور حاکم بزرگ، که به بدشخ ناحیه آغزنیک ملقب بود با مشاهده اینکه ساناتروک در پایتاکاران پادشاهی کرد، در صدد بـر آمـد خـود نیـز چنـان کنـد، لیکن پادشاهی نکند، زیرا که او اشکانی نبود، بلکه مایل به خود مختاری بود. لذا از اتحـاد ارمـن جـدا شده دست به سوی هرمزد پادشاه پارسیان دراز کرد. آنگاه ناخارارهای ارمنی با اندیشه و تعقل در نزد ورتانس بزرگ گرد آمدند و دو تـن از حاکمـان شـریف، مـار[۱۱۹۱] حـاکم سـوفن و گـاگ[۱۱۹۲] حـاکم هاشتیانک را با هدایا و نامه ای که به قرار زیر است به شـهر شاهنـشین نـزد قیـصر کـستاندوس فرزنـد کستاندیانوس فرستادند.

۵
نامه ارمنیان

«ورتانس سکوبای بزرگ و سکوباهای تحت سرپرستی او و کلیه ناخاراهـای ارمنـستان بـزرگ بـه سرور خویش قیصر کستاندوس، حاکم مطلق درود می فرستند.

عهد و پیمان پدرت کستاندیانوس را با پادشاه ما تیرداد به یـادآور و کـشور مـا را بـرای پارسـیان خدانشناس مگذار، بلکه ما را برای به پادشاهی رساندن خـسرو فرزنـد تیـرداد بـا سـپاه یـاری ده. زیـرا خداوند شما را نه تنها بر اروپا بلکه سرتاسر آسیاسی صغیر[۱۱۹۳] صاحب نمود و آوازه قدرت شما تا آن سر جهان گسترش یافت. و ما تقاضا می کنیم هر چه بیشتر صاحب گردید. سلامت باشید».

قیصر کستاندوس با توجه به آن، رئیس دربار، آنتوکوس را با سپاهی گران و نیز لباس ارغـوانی و تاج و نامه ای به قرار زیر گسیل داشت:

[۱۱۹۱] - mar از نام mara آشوری به معنی "صاحب" بویژه بصورت mari "خدای من" بکار می رود. (ا.گ.).

[۱۱۹۲] - gag نامی است آشوری قابل مقایسه با gagu شاهزاده مردمی که در شمال آسورستان زندگی می کردند در عبری بصورت gog. (ا.گ.).

[۱۱۹۳] - منظور mijerkrayk است. (ا.گ.).

نامه کستاندوس

«حاکم مطلق، قیصر اگوستوس کستاندوس به تو، ورتانس بزرگ و به کلیه افـراد غیـر روحـانی درود می فرستد.

سپاه بزرگی را با فرمان پادشاهی خسرو فرزند تیرداد پادشاه شما بـه یـاری فرسـتادم تـا در نظـم و آرامش مستقر شده وفادارانه از ما اطاعت کنید. سلامت باشید».

۶
ورود آنتیوکوس و کارهای او

آنتیوکوس آمد، خسرو را به پادشاهی رساند و چهار اسپهبد را بر همـان مقـام سـپاهی گمـارد کـه تیرداد در زمان زندگانیش و پس از مرگ دایه اش آرتاوازد ماندگونی که تنها اسپهبد و سـردار تمـام (سپاههای) ارمن بود ،مقرر داشته بود. نخست باگارات اسبد به سمت سرداری هنگ غربی، دوم مهران پیشوای گرجیان و بدشخ گوگارک به اسپهبدی سپاه شمالی، سوم واهان پیشوای آماتونیان به سـرداری هنگ شرقی و چهارم منوچهر پیشوای رشتونیان به اسـپهبدی سـپاه جنـوب گمـارده شـدند. و سـپاه را تقسیم نموده به هر یک سهم خود را داد. منوچهر را با سـپاه جنـوب و بـه همراهـی سـپاه کیلیکیـه بـه نواحی آسورستان و آسیای صغیر فرستاد اما واهان پیشوای آماتونیان را با هنگ شـرقی و بـا همراهـی سپاه گالاتیا به نواحی آترپاتکان فرستاد تا (کشور) را در برابر پادشاه پارس حفاظت کند.

اما خود، پادشاه خسرو را باقی گذارد- زیرا از حیث جسمی کوچک و استخوانهایش ضعیف بـود با قامتش برای جنگیدن تناسب نداشت. او مهران و باگارات را با سپاهیانشان برداشته با همراهـی کلیـه سپاه یونانی بر ساناتروک تاخت. او پایتاکاران را پر از سپاهیان پارسـی نمـوده پـس از چنـدی همـراه ناخارارهای سرزمین آلبانیا به پادشاه شاپور پناهنده شد. آنتیوکوس با مشاهده اینکه آنان به اطاعـت در نیامده با آرامی مغلوب نشدند، فرمان داد حکومت پراکندگان را بـا گـرفتن غنیمـت جنگـی تـضعیف کنند و اما خود غنایم را جمع کرده به نزد قیصر بازگشت.

۷
گناه منوچهر در برابر
هاکوپ[۱۱۹۴] بزرگ و مرگ او

منوچهر با هنگ جنوبی و سپاه کیلیکیه به نواحی آسورستان رفته با بـاکور بدشـخ جنگیـد و او را بقتل رساند، اما سپاهیان او و پارسیانی را که به یاری او آمـده بودنـد، تعقیـب نمـود؛ هـشا[۱۱۹۵] فرزنـد

[۱۱۹۴] - hakop یا یعقوب. (ا.گ.).

باکور را دستگیر نموده با غل و زنجیر نزد خسرو فرستاد و نه تنها جنگاوران بلکه روستاییان عامی نواحی تحت حکومت او را بی مضایقه از دم تیغ گذرانید. و افراد بسیاری از اطراف نصیبین از جمله هشت شماس هاکوپ سکوبای بزرگ را به اسارت گرفت. هاکوپ از پس آنان آمده منوچهر را به آزاد سازی اسرای عامی ترغیب می کرد زیرا آنان بی گناه بودند اما منوچهر موافقت نکرده به پادشاه استناد می کرد.

هاکوپ به پادشاه متوسل شد و منوچهر بدین خاطر از او خشمگین تر گردید و به اصرار اهالی دستور داد هشت نفر شماس او را که در بند بودند به دریا افکنند. زمانی که هاکوپ بزرگ آگاهی می یابد، شدیدا" خشمگین شده همچون موسی که از نزد فرعون دوری جست به مقر خویش باز می گردد و به بالای کوهی می رود که تمام آن ناحیه از آنجا نمایان بود و منوچهر و قریه اش را نفرین می کند. و جزای الهی بزودی فرا می رسد زیرا منوچهر مانند هرودس به انواع دردها گرفتار شده می میرد و زمینهای حاصلخیز و قابل آبیاری به نمکزار تبدیل می شوند و آسمان بر طبق کتاب مقدس بر سرشان تبدیل به مس می شود و دریا نیز به مخالفت برخاسته حدود مزارع را فرا می گیرد. وقتی که ورتانس بزرگ و پادشاه خسرو بر این امور آگاهی می یابند خشمگین شده دستور آزادی اسرا را می دهند و با پشیمانی به همان شخص متشبث می شوند تا شاید غضب خداوندی فرو نشیند. و فرزند وارث منوچهر پس از رخت بربستن هاکوپ از این جهان با اظهار ندامت زیبا و با اشکهای روان و ناله های بسیار، بنا به شفاعت او سمت پزشکی ولایت را بدست آورد.

۸
پادشاهی خسرو صغیر، انتقال دربار و غرس جنگل

خسرو در سال سوم پادشاه هرمزد پارسی و سال هشتم حکومت کستاندوس با کمک وی به پادشاهی رسید؛ او نیز همچون پدرش هیچگونه اعمال دلاورانه انجام نداد، وی حتی در قبال مناطق تجزیه شده که یکبار توسط سپاهیان یونانی تصرف شده بودند، مخالفتی از خود نشان نداد و نیز پادشاه پارسی را به میل خود گذارده با وی پیمان صلح منعقد کرد و به حدود و ثغور باقی مانده اکتفا نموده به هیچ وجه از اندیشه های نیکو پیروی نکرد، زیرا گرچه از حیث جسمی کوچک بود ولی نه به اندازه اسکندر مقدونی که تنها سه ذراع[۱۱۹۶] قامت داشت و این امر مانع شوق روحی او نبود. او در قبال شجاعت و یادگارهای نیک بی توجه بوده وقت خود را مصروف تفریح، شکار پرنده و سایر شکارها می کرد و بدین جهت نیز در حوالی رود آزاد جنگلی غرس نمود که تا امروز نیز بنام او خوانده می شود.

[۱۱۹۵] - hesha منشاء این نام مشخص نیست. ظاهرا" نام آسوری است. (ا.گ.).

[۱۱۹۶] - مقیاس قدیمی طول معادل ۱۸ تا ۲۲ اینچ. (ا.گ.).

همچنین دربار را به تپه ای واقع در بالای جنگل منتقـل نمـوده قـصری سـایبان دار بنـا نمـود. (آن محل) بزبان پارسی دوین[۱۱۹۷] گفته می شود که به معنی تپه است. زیـرا در آن زمـان بهـرام هـم تـراز خورشید بود و هوای گرم آلوده بوی متعفن داشت، لذا ساکنان آرتاشاد با ایـن عمـل مخالفـت نکـرده داوطلبانه این انتقال را پذیرا شدند.

۹
لشکرکشی ملل شمالی بسوی ما در زمان او، و دلاوری های واهان آماتونی

در زمان او ساکنان قفقاز شمالی متحد شدند با آگاهی از سست دلی و کاهلی او، بـویژه بـا تحـت تاثیر قرار گرفتن از تحریکات ساناتروک، بفرمان پنهانی پادشاه شاپور پارسی با انبوهی در حـدود دو بیور لشکرکشی کـرده بـه نـواحی مرکـزی کـشور مـا رسـیدند. سـپاه هـای شـرقی و غربـی ارمـن بـا سردارانشان یعنی باگارات اسبد و واهان پیشوای آماتونیان به مقابله آنان شتافتند. زیرا هنگهای جنوبی ما در سرزمین سوفن نزد خسرو بودند، و اما دشمنان مهران را کشته هنگ شمالی ما را در هم شکسته و محاصره کرده بودند. سپاه های شرقی و غربی ما با حمله ناگهانی آنان را به طرف اُشاکان عقب رانـده به آنان اجازه ندادند طبق عادت خویش پراکنـده شـده و بـه تیرانـدازی بپردازنـد. بلکـه سـواره نظـام برخوردار از اسبان تیزتک، شتابان و بسرعت آنان را تعقیب کرده بـه محـل هـای سـنگلاخی و صـعب العبور راندند بطوری که دشمنان به ناچار تن به نبرد دادند.

رئیس نیزه داران آنان، پیلتنی بزرگ بود که بدن او با نمد کلفت پوشـیده بـود؛ بـدین سـان او در میان سپاه می تاخـت، دلاوران ارمنـی چـشمان خـویش را بـه او دوختـه بـر وی حملـه ور شـدند ولـی نتوانستند آسیبی وارد سازند زیرا وقتی که با نیزه ضربه وارد می کردند نمد پوش بـر مـی گـشت. در این زمان واهان آماتونی دلیر خطاب به کلیسای جامع[۱۱۹۸] گفت: "خدایا بـه مـن کمـک کـن، تـو کـه سنگ آسیای داود را به پیشانی گولیات[۱۱۹۹] متکبر زدی، نیزه مرا بر چشم این مـرد نیرومنـد بنـشان». این خواهش او بی نتیجه نماند؛ به ترک اسب زد و آن پیلتن سهمگین را بزمین افکند. این صحنه باعث گریز دشمنان شد و سپاه ارمن را برای پیروزی نیرومند ساخت.

باگارات از اینجا به سرزمین سوفن بازگشته بدون حس حسادت درباره دلاوری های واهـان و ایـن ماجرای قهرمانانه به پادشاه گزارش داد. لذا پادشاه نیز نبردگاه یعنی اشکان را که واهان داوطلبانـه بـه

[۱۱۹۷] - de'vin : اکنون خرابه های آن وجود دارد. این شهر در زمان خسرو سوم کوتاک (۳۳۲-۳۳۸) بنا شده در دهه ۴۶۰م. پایتخت ارمنستان بود. این شهر در نزدیکی رود آزاد و آرتاشاد بود. (ا.گ.).

[۱۱۹۸] - yek'eghetsin-k'atoghik'e (Cathedral). (ا.گ.).

[۱۱۹۹] - Goghoiat یا Goliat (کتاب مقدس، کتاب اول سموئیل، باب ۱۷، آیه ۴۹). (ا.گ.).

جنگ تن به تن رفت، به او اعطا نمود. اما گارجویل ماغخاز [1200] پیشوا و جد خورخورونیان[1201] را بجای مهران به سرداری سپاه گماشت.

۱۰
مرگ خسرو و نبرد ارمنیان با پارسیان

خسرو پس از آن با آگاهی بر این امر که شاپور پادشاه پارسیان درگیر جنگ با دشمنان است پیمان صلح منعقده با وی را نقض کرده مالیاتهای ویژه را قطع می کند وبه قیصر می دهد، سپاهیان یونانی را فرا خوانده در برابر پادشاه پارسیان مقابله می کند. زندگی او بدرازا نکشید و پس از نه سال پادشاهی درگذشت. جسد او را برداشته در کنار پدرانش در آنی به خاک سپردند. اما ورتانس بزرگ کلیه ناخارارهای ارمنی را با سپاهیان و سرداران گردآورده کشورمان را به آرشاویر کامساراکان {۱۵۷} بعنوان رئیس و شخص اول متنفذ پس از پادشاه، محول می کند؛ اما خودش تیران[1202] پسر خسرو را برداشته به نزد قیصر می رود تا جانشین پدر وی منصوب کند.

اما وقتی پادشاه شاپور پارسی از مرگ خسرو اطلاع یافت، و اینکه پسرش تیران نزد قیصر رفته است، سپاه گرانی تخت فرماندهی برادرش نرسی گردآورده در ظاهر به منظور اعطاء اورنگ پادشاهی ارمنستان وی را بعنوان پیشوا به کشور ما فرستاد. آرشاویر کامساراکان دلیر با تمامی سپاه ارمنی به مقابله او می رود و در دشتی بنام مروغ[1203] جنگ بوقوع می پیوندد و گرچه بسیاری از ناخارارهای بزرگ در نبرد جان می بازند، اما سپاه ارمن پیروز شده سپاهیان پارسی را به گریز وادار می کند. بدین سان از کشورمان تا زمان ورود تیران نگهداری می کند.

۱۱
در باره پادشاهی تیران، چشم ازجهان فرو بستن ورتانس بزرگ و جانشینی هوسیک[1204] قدیس

آگوستوس کستاندوس پسر کستاندیانوس در سال هفدهم حکومت خود، تیران پسر خسرو را به اریکه پادشاهی نشاند و همراه ورتانس بزرگ راهی ارمستاتان گرد. او پس از بازگشت با پارسیان صلح

[1200] - garjuyl-maghkhaz

[1201] - khor'khor'uni خاندان اشرافی فئودال (ناخارار) در ارمنستان باستان زیستگاه موروثی آنان ولایت خورخورونیک در استان توروبران ارمنستان بزرگ بود. آنان با یکهزار سواره نظام در سپاه ارمنی شرکت می کردند و در گاهنامه نرسس دارای چهار شعبه خانواده بودند. (ا.گ.).

[1202] - t'iran نامی ایرانی است شامل Tir نام خدای تیر. (ا.گ.).

[1203] - me'r'ugh

[1204] - husik' منشعب از واژه huys (به ارمنی به معنی "امید"). (ا.گ.).

کرده بدون جنگ کشورمان را در آرامش تصاحب کـرد. بـا پرداخـت مالیـات بـه یونانیـان، مقـداری جزئی نییز به پارسیان می دهد و مانند پدرش در آرامش زنـدگی کـردهماننـد او دسـت بـه هیچگونـه کارهای دلاورانه نمی زند , حتی از پارسایی اجدادی نیز پیروی نکرده در هر گونه پرستش های نیـک در نهان سست شده بود زیرا در برابر ورتانس جسارت نمی کرد علنـا" خـود را تـسلیم امیـال شـهوانی کند.

سرانجام ورتانس بزرگ پس از پانزده سال سکوبایی در سال سوم پادشـاهی تیـران چـشم از جهـان فروبست. بفرمان پادشاه او را به روستای توردان برده بخاک سپردند،گویی با چشم پیامبرانـه پیـشبینی می کردند که پس از گذشتن زمان دراز، اجزا و اجساد پدران وی می بایست در همانجا بخاک سـپرده می شدند. در سال چهارم حکومـت تیـران، فرزنـدش هوسـیک جانـشین وی شـده تمامـا" از پارسـایی اجدادی پیروی می کرد.

۱۲
نبرد شاپور در برابر کستاندوس

و اما شاپور پسر هرمز با پادشاه ما تیران صمیمیت بیشتری برقـرار نمـود و حتـی یـار و پـشتیان او گردیده وی را از حملات ملل شمالی که متحد شده از پاسگاه چور {۱۵۸} خارج شـده چهـار سـال در مرزهای آلبانیا اردو زده و مستقر شده بودند، آسوده ساخت. شاپور بر بسیاری از پادشاهان دیگـر نیـز چیره شد و از بسیاری ملل بربر کمک دریافت کـرده بـر آسـیای صـغیر و فلـسطین لـشکر کـشید. امـا کستاندوس، ژولیانوس را به اریکه قیصری نشانده خود بر علیه پارسیان بـه تـدارک پرداخـت. هـر دو طرف نیز در جنگ متحمل شکست شدند زیرا از هر دو طرف افراد بسیاری کشته شدند و هیچکس بـر دیگری پشت نکرد، بگونه ای که بـه توافـق رسـیده بـرای چنـدین سـال پیمـان صـلح منعقـد سـاختند. کستاندوس از سرزمین پارس بازگشت و پس از بیماری دراز مدت در شهر مومپـسیوست[۱۲۰۵] واقـع در کیلیکیه پس از بیست و سه سال پادشاهی در گذشت. در زمان او چلیپائی منور در آسمان اورشـلیم بـر تمام ایمان آورندگان و بی ایمانان، در زمان کوریلوس خوش سعادت، نمایان شد.

۱۳
پیشواز تیران از ژولیانوس و
دادن گروگانهایی به او

در این زمان ها، ژولیانوس {۱۶۰} بی ایمان بر یونانیان حکم می راند؛ او خدا را انکار می نمـود و بتان را می پرستید و در صدد ستم و آزار کلیسا بر می آمد و به هر نحو می کوشید ایمان مـسیحیت را خاموش سازد ولی با توسل به زور مطیع نمی کرد بلکه با حیله گری در جستجوی تدابیر خاص بود تـا

[۱۲۰۵] - mompsuest' (یا mospuestia).

عبادت مسیح مختل شده دیوان را سجده کنند. وقتی که بر علیه پارسیان مجازا" مسلح شد{۱۶۱} و از طریق کیلیکیه به میانرودان رسید، سپاهیان مرزی پارسی، طنابهای پل کشتی های رود فرات را بریدند و از گذرگاه دفاع کردند. اما تیران پادشاه ما به پیشواز ژولیانوس آمده با اظهار خدمتگزاری، ژولیانوس بی ایمان و تمام سواره نظام را از رودخانه می گذراند و از طرف ژولیانوس مورد ستایش فراوان قرار می گیرد.

و از او خواهش می کند تا او را همراهش به سرزمین پارس نبرد و چنین استدلال می کند که اسب در سواری ناتوان است. ژولیانوس موافقت می کند اما از او سپاه و گروگان می خواهد. تیران از پسر دومش آرتاشس مضایقه نموده تیرداد پسر سومش را با همسر و فرزندان و نوه اش تیریت[۱۲۰۶] پسر آرتاشس فرزند ارشد و متوفی خویش را نیز می دهد. ژولیانوس او را گرفته بی درنگ به بیزانس می فرستد. اما تیران را به کشورش گسیل می دارد. تصویر خویش را که روی تخته ای نقش شده بود و تصویر چند دیو نیز روی آن وجود داشت به وی می دهد و امر می کند در سمت شرقی کلیسا نصب کنند و می گوید که کلیه خراجگزاران حکومت رومیان چنین می کنند. تیران نیز بعهده گرفته همراهش می آورد، در حالی که نمی دانست تصاویر دیوان به حیله مورد پرستش قرار می گیرند.

۱۴
شهادت هوسیک قدیس و دانیل

تیران به ناحیه سوفن رسید و در صدد بر آمد تصویر را در کلیسای دربارش نصب کند. هوسیک قدیس تصویر را از دست پادشاه ربود، روی زمین افکند و لگد مالی و خرد کرد و بدین سان حیله گری در این امر را به پادشاه فهماند. تیران با ترس از ژولیانوس به حرف او گوش فرا نداد زیرا فکر کرد که خود ممکن بود بعنوان پایمال کننده تصویر پادشاه، جانش را از دست بدهد. لذا آتش خشمی که در برابر هوسیک قدیس بعلت سرزنش پیاپی گناهانش در او وجود داشت افروخته تر شد و فرمان داد با ترکه آنقدر او را کتک زدند تا جان به جان آفرین سپرد.

تیران پس از مرگ او، از جانب دانیل کشیش پیر که شاگرد و خدمتگزار گریگور قدیس بود مورد سرزنش و نفرین قرار گرفت ولذا دستور داد او را خفه کردند. شاگردان جسد او را برداشته در محل عزلت وی که بهشت هاتسیاتس[۱۲۰۷] نامیده می شد بخاک سپردند. و اما پیکر هوسیک قدیس را برداشته به نزد پدرش در روستای توردان بردند. او شش سال در مقام سکوبایی خدمت کرد.

۱۵

[۱۲۰۶] - tirit'.

[۱۲۰۷] - hatsiats-drakht'.

اینکه زورا[۱۲۰۸] چگونه سپاهیان ارمنی را از نزد ژولیانوس باز می گرداند و همراه با خاندانش کشته می شود

خبر کشته شدن هوسیک قدیس و گله و شکایت کلیه ناخارارها به گوش زورا پیشوای رشتونیک رسید که جانشین منوچهر فرمانده هنگ جنوبی ارمنی بود و به فرمان تیران با سپاهش همراه ژولیانوس رفته بود. او با شنیدن این خبر به سپاهش گفت: "به فرمان مردی عمل نکنید که باعث انحراف در ستایش مسیح می شود و قدیسان او را می کشد. همراهی با این پادشاه بی ایمان جایز نیست". او سپاه را با خود هم داستان نموده باز می گردد و در تموریک[۱۲۰۹] مستقر می شود تا ببینند ناخارارهای دیگر چه باید بکنند. اما چاپارهای ژولیانوس پیش از آمدن او می رسند و نامه ای بقرار زیر برای تیران می آوردند:

نامه ژولیانوس به تیران

«حاکم مطلق ژولیانوس از نسل ایناک، فرزند آرامازد که جاودانگی سرنوشت او است، به کارگزار ما تیران درود می فرستد.

فرمانده سپاهی که به همراه ما فرستادی آن را برداشته و بازگشت. ما می توانستیم با هنگهای بیشمارمان آنان را تعقیب و گرفتار سازیم اما بدو دلیل نکردیم: نخست ، برای اینکه پارسیان در مورد ما چنین داوری نکنند که سپاه را بطور قهرآمیز وعلی رغم میلشان می آوریم دوم، برای اینکه وفاداری تو را آزمایش کنیم. اکنون اگر او این عمل را بدون رای تو انجام داده او را با تمام نسلش نابود کن تا بازمانده ای باقی نماند. در غیر اینصورت به راس {۱۶۲} که این پادشاهی را به ما ارزانی داشت و به آتناس[۱۲۱۰] که به ما پیروزی اعطا کرد قسم می خورم که در بازگشت هم ترا و هم کشورت را با قدرت شکست ناپذیرمان غرق خواهیم نمود".

تیران با ملاحظه این امر شدیدا" می هراسد و یک خواجه باسنی بنام هایر[۱۲۱۱]را می فرستد و زورا را با قسم نزد خویش می خواند. سپاه او با مشاهده اینکه تمامی ناخارارها خاموش شده اند با بی حوصلگی مختص به ملت ما پراکنده شده به خانه های خود رفتند. زورا تنها مانده و علی رغم میلش نزد پادشاه می آید. پادشاه او را دستگیر می کند و آغتامار دژ مستحکم او را متصرف شده تمام آنان

۱۲۰۸ - zora

۱۲۰۹ - te'morik'

۱۲۱۰ - atenas- آتنا (Athena) ربهٔ النوع یونانی مظهر اندیشه، هنر، دانش و صنعت که اسم خود را به شهر آتن داد. (ا.گ.).

۱۲۱۱ - hayr

را به قتل می رساند. اما دایگان، مهنداک[۱۲۱۲] بچه کوچک برادرش را با فرار نجات می دهند. و اما پادشاه، ساغاموت[۱۲۱۳] مالک آنزیت[۱۲۱۴] را به جای او می گمارد.

۱۶
مرگ فرزندان هوسیک و جانشینی پارنرسه[۱۲۱۵]

و اما ناخارارهای ارمنی از تیران خواهش می کنند سکوبایی شایسته بجای هوسیک بگمارد. از آنجا که فرزندان او رفتار و اعمال در خور ستایش نداشتند و سزاوار این مقر رسالت نبودند و بجز این ها، در آن روزها مرگ بر آنان سایه افکند و باعث ترس ولرز و هراس شنونده گردید و دو تن از آنان در محلی دچار صاعقه شدند که نام آنان پاپ[۱۲۱۶] و آتاناگینس[۱۲۱۷] بود، آنان فرزند بالغی برازنده این مقام بجای نگذاشتند بجز یک فرزند آتاناگینس به نام نرسس[۱۲۱۸] که در آن زمان مشغول تحصیل در قیصریه بود و در آن هنگام راهی بیزانس شده بود تا با دختر شخصی بنام آسپیون[۱۲۱۹] فرماندار بزرگ ازدواج کند. لذا از آنجا که هیچکس از نسل گریگور باقی نبود شخصی به نام پارنرسه را از آشتیشاد واقع در تارون در سال دهم حکومت تیران بعنوان کشیش بزرگ انتخاب کردند. او چهار سال در مقامش باقی ماند.

۱۷
اینکه تیران چگونه از شاپور فریب خورد و دعوت وی را پذیرفت و بدست او کور شد

ژولیانوس بی ایمان پس از تمام اینها از ناحیه شکم زخمی شد و چنانکه شایسته امیال شیطانی است در پارس به درک واصل گردید. سپاه او بازگشت و ژولیانوس را به پادشاهی برگزید، او نیز هنوز به

۱۲۱۲ - 'mehendak از نام ایرانی mihravandak که در پارسی باستان بصورت mithrabandaka "تو کر مهر" می باشد. (ا.گ.).

۱۲۱۳ - saghamut

۱۲۱۴ - andsit- دژی در سده های میانه واقع در جنوب شرقی خاربرد کنونی. نیز ولایت ششم استان هایک چهارم در ارمنستان باستان بود. (ا.گ.).

۱۲۱۵ - par-nerseh

۱۲۱۶ - p'ap'

۱۲۱۷ - atanagines

۱۲۱۸ - nerses

۱۲۱۹ - asp'ion

بیزانس نرسیده بود که درگذشت . اما شاپور پادشاه پارسی آنان را تعقیب کرده تیران را با حیله گری نزد خویش خواند و چنین نامه ای نوشت:

نامه شاپور به تیران

«شاپور دلیر مزدیسن {۱۶۳} و همنشین آفتاب، شاه شاهان به تیران پادشاه عزیز ارمن که با حسن نیت ما یاد شده است، درود فراوان می فرستد.

ما دقیقا" ناظریم که تو علاقه ات را نسبت به ما مستحکم نگهداشتی و همراه قیصر به کشور ما نیامدی و هنگی را که (ژولیانوس) از تو گرفت با اعزام شخصی باز گرداندی و تمام آنچه که نخست انجام دادی ما می دانیم برای آن کردی تا از کشورت نگذرد، یعنی کاری که او باید انجام می داد. لذا پاسداران ما هراسناک دور شدند و ترا بهانه می کردند که ما بخاطر آن خشمگین شده به فرمانده آنان خون گاو دادیم بنوشد. ما به پادشاهی تو هیچگونه آسیبی نخواهیم رساند و به مهر خدای بزرگ قسم یاد می کنیم، تنها برای مشاوره در مورد منافع مشترک شتابان به دیدار ما بیا».

تیران بدین سان عقل از سرش پرید و به نزد او رفت، زیرا عدالت او را به تاوانگاه می برد. شاپور او را دیده با سخنانش در برابر سپاهیان به او بی احترامی کرد و چشمان او را کور نمود، همچون صدقیا {۱۶۴} در قدیم. شاید او بدین طریق انتقام آن شخصیت مقدس را گرفت که کشور ما بواسطه او که نور جهان بود مطابق کلام انجیل روشنایی می یافت. تیران نور را در ارمنستان به تاریکی تبدیل کرد و خود هم پس از یازده سال پادشاهی خاموش شد.

۱۸
پادشاه شدن آرشاک بدست شاپور و لشکرکشی به یونان

و اما شاپور فرزند او آرشاک را به احترام سپاهیان ارمنی اورنگ پادشاه داد تا به هیچ وجه مخل اقداماتش نگردند. او چنین مناسب یافت با نیکوکاری کشور ما را کاملا" به جانب خویش متمایل سازد و با گرفتن گروگان از تمامی خاندان های ناخاراری آنان را تحت انقیاد در آورد و بجای واهان آماتونی، واغیناک[۱۲۲۰] سیونی وفادار به خویش را بعنوان اسپهبد برگزید و ارمنستان را به او سپرده به تعقیب سپاه یونانی رفت؛ و تا بیوتانیا رسیده ماههای بسیاری در آنجا اقامت گزید. هیچ کاری نمی تواند صورت دهد و در کنار دریا ستونی بر پا می سازد و بر بالای آن شیری نصب می کند که در زیر پاهایش کتابی قرار داشت بدین معنی که همانگونه که شیر در میان درندگان قوی ترین حیوان

۱۲۲۰ - vaghinak'

است همانگونه نیز شاه پارسیان در میان پادشاهان است، اما کتاب شامل و نشانه دانشی چـون حکومـت رومیان می باشد.

۱۹
اینکه آرشاک چگونه به پادشاه یونان بی احترامی کرد

در این زمان، از جانب ملل شمالی بر علیه پادشاه شاپور پارسی شورشی پدید آمد. والنتیانوس نیـز بر یونانیان پادشاه گشته، گردانی از سپاهش را به آسـیای صـغیر فرسـتاد تـا سـپاهیان پارسـی را مـورد تعقیب قرار دهد. آنگاه نامه ای بدین مضمون برای پادشاه ما آرشاک می فرستد:

نامه والنتیانوس به آرشاک

«حاکم مطلق، والنتیانوس اگوستوس همراه هم منصب و هم اورنگ مـا قیـصر والـس بـه آرشـاک پادشاه ارمن درود می فرستد.

تو باید تمام بلایایی را که از پارسیان بی خدا به شما رسید و نعماتی که از زمان های قدیم تـاکنون از طرف ما یافته اید بیاد می آوردی و باید از آنان دوری جسته به ما نزدیک می شدی. تا با پیوستن به سپاه ما بر علیه آنان بجنگیم. همراه این نامه تشکر آمیز، فرماندهان ما در آنجا را با خراجهای کشورتان گسیل بدار تا برادرت و گروگانهای همراه او را گرفته بیرون آورند. توام با اطاعت کامل از حکومت رومی ما، سلامت باش".

اما آرشاک حتی به این نامه پاسخ نداد بلکه با بی توجهی به آن ایشان را مورد بـی احترامـی قـرار داد؛ در عین حال او با کمال میل به شاپور متمایل نگردید. با خودپـسندی در زمـان عـیش و نـوش هـا مغرور بود و آواز خوانانی را به خدمت گرفته بود به عنوان اینکـه از آشـیل نیـز دلیرتـر و شـجاع تـر است، اما در واقع شبیه ترسیتس[۱۲۲۱] لنگ و کله تیـز بـود کـه از جانـب بزرگـان خـویش طـرد شـده سرانجام سزای تکبر خود را دریافت کرد.

۲۰
در باره نرسس قدیس و اصلاحات او

۱۲۲۱ - Thersites

نرسس بزرگ پسر آتاناگینس در سال سوم پادشاهی آرشاک، سکوبای بزرگ ارمن گردید. (آتاناگینس) پسر هوسیک بود و او هم پسر ورتانس اما این آخری پسر گریگور قدیس بود. او پس از بازگشت از قیصریه بیزانس، به ارمنستان آمدو تمام ارکان صحیح پدرانشان را تجدید نمود و بلکه بیشتر، زیرا اصلاحاتی را که بویژه در شهر پادشاه نشین در یونان دیده بود همان را نیز برای کشور ما مقرر داشت. او شورایی از سکوبایان و اشخاص دنیوی تشکیل داد و ترحم را با حدود قانونی مستقر و بی رحمی را که در کشور از ابتدا مرسوم بود ریشه کن ساخت. زیرا جذامیان بعنوان کسانی که از دیدگاه شریعت، آلوده و ناپاک محسوب می شوند، تحت تعقیب قرار داشتند و مبتلایان به داءالفیل را وادار به فرار می کردند تا بیماری آنان به دیگران سرایت نکند، اقامتگاه آنان بیابانها و مکان های لم یزرع و پوشش شان سنگها و بوته ها بودند، آنها بخاطر مصیبت خود از طرف هیچکس مورد دلجویی قرار نمی گرفتند بجز اینان به معلولین نیز توجه نمی شد، از مهمانان ناآشنا پذیرایی بعمل نمی آمد و غریبان پشتیبانی نمی یافتند.

او دستور داد تا در هر ناحیه نوانخانه هایی را بطور مجزا در محلهای غیر مسکون بسازند تا همچون بیمارستان های یونان غمزدگان جسمانی تسلی یابند. آبادی ها و مزارعی به این (بیمارستان ها) بخشید تا از محصول زراعی، شیر و پشم دامهای چراکننده روزی خویش را بدست آورده و بناچار حوایج آنها را دورادور مهیا سازند و اما ایشان از ساختمان های محل اقامتشان خارج نشوند. او انجام این امر را به شماس خویش مردی بنام خاد[۱۲۲۲] سپرد که از مارگک[۱۲۲۳] در کارین[۱۲۲۴] بود. همچنین مقرر داشت تا منزلگاه هایی در همه روستاها برای غریبان، محل های تغذیه برای یتیمان و پیران احداث نموده از تهیدستان دستگیری شود. همچنین در محل های بیابانی و غیر مسکونی، دیرها و خانقاهها و کلیدهایی برای منزویان ساختند. شاغیتا[۱۲۲۵]، اپیپان[۱۲۲۶]، یپرم[۱۲۲۷] و گیند[۱۲۲۸] را از نسل سلکونی و چند تن دیگر را راهب و سرپرست آنها تعیین کرد.

و این دو امر را از میان خاندان های ناخاراری منسوخ نمود، نخست ایجاد پیوند خویشاوندی سببی میان خویشاوندان نزدیک، که بخاطر حفظ اصلت اشرافی بعمل می آوردند، دوم اینکه مطابق سنت مشرکی بر مردگان مرتکب جنایب می شدند. از آن پس مردم کشور ما همچون بربرها شنیع نبودند بلکه چون شهرنشینان پاکدامن بودند.

[۱۲۲۲] - khad- از واژه khad به معنی تیغ و شمشیر. (ا.گ.).
[۱۲۲۳] - margk به معنی مرغزار. (ا.گ.).
[۱۲۲۴] - k'arin ولایت و شهری بود. ولایت نهم در هایک علیا و شهر ارزروم فعلی. (ا.گ.).
[۱۲۲۵] - shaghita
[۱۲۲۶] - yepipan
[۱۲۲۷] - yeprem
[۱۲۲۸] - gind

۲۱
کشته شدن تیرداد برادر آرشاک،
عزیمت نرسس قدیس به بیزانس
و باز پس گرفتن گروگان ها

والنتیانوس در قبال افراد نادرست بسیار سختگیر و سهمگین بود؛ او شاهزادگان بسیاری را بعلت غصب و چپاول کشت و یک خواجه باشی بنام رودانوس[۱۲۲۹] را زنده-زنده آتش زد، زیرا سه مرتبه به او امر کرد اما او خواسته های غصب شده از یک زن بیوه را باز پس نداد. در همین روز سفرای او که به ارمنستان فرستاده بود وارد شدند و با بازگویی تکبر آرشاک ، وی بسیار خشمگین شد. واز آنجا که در حالت خشمالود بسر می برد دستورداد تیرداد برادر آرشاک و پدر گنل[۱۲۳۰] کودک را بکشند و به تئودوس سفارش کرد با سپاهی گران بر ارمنیان بتازد. وقتی که او به مرزهای ارمنستان رسید، آرشاک به هراس افتاد و نرسس بزرگ را به پیشواز او فرستاد و تقاضای صلح نمود و قول داد مالیات عقب مانده را کاملا" بپردازد و نرسس را با هدایای گرانبها همراه او (به بیزانس) بفرستد. او عازم شد و باعث آسودگی پادشاه گردیده از جانب آنان مورد احترام فراوان قرار گرفت و گروگانها را تقاضا کرده آنان را باز پس گرفت و بازگشت. و از طرف قیصر دوشیزه ای بنام المپیاد را برای آرشاک آورد. اما قیصر با نیکی به گنل را برای قتل پدر او تیرداد بی گناه که توسط ایشان صورت گرفت، به او لقب کنسول اعطا نموده گنج های بسیاری به او داد تیریت[۱۲۳۱] بدین جهت حسادت برده مدام در اندیشه یافتن روزی مناسب برای رساندن آسیب به او بود.

۲۲
اینکه چگونه میان آرشاک و گنل
اختلاف افتاد و مرگ تیران

اما گنل به آبادی کواش[۱۲۳۲] در دامنه های کوه آراگاتس نزد جد کور شده پیرش تیران آمد که هنوز زنده بود. تیران با تلخی برای فرزندش تیرداد، پدر گنل گریه و زاری می کرد و خود را مسبب قتل او می دانست؛ لذا کلیه دارایی ها، اراضی و روستاها و دستگردهایش را به گنل می دهد و امر

۱۲۲۹ - rodanos

۱۲۳۰ - ge'nel

۱۲۳۱ - tirit

۱۲۳۲ - k'e'vash

می کند در همان آبادی کواش اسکان یابد. پس از آن گنل با پاراندزم[1233] زنی از اصل سیونی ازدواج می کند و با جشن عروسی شاهانه هدایای کلانی به کلیه ناخارارها می بخشد. اینان وی را دوست می دارند و می پسندند وفرزندانشان را به او می سپارند و وی با سلاح ها و زیورهای باشکوهی آنان را مزین می سازد. بدین جهت او را هر چه بیشتر دوست می داشتند. در اینجا تیریت برای خیانت فرصت می یابد . او با خویشاوندش وارتان که حامل سلاح و از اصل مامیکنیان بود نزد پادشاه می آید و می گوید: «مگر نمی دانی،گنل در صدد قتل تو و بدست گرفتن پادشاهی است. اکنون، پادشاها، دلایل این امر را ملاحظه کن؛ گنل در آیرارات و در اراضی شما اسکان یافت و کلیه ناخارارها از صمیم قلب طرفدار او هستند. قیصرها با این دسیسه چینی، عنوان کنسول و گنجی بسیار بزرگ به او دادند و او توسط آن ناخارارها را بسوی خود جلب کرد». وارتان به جان پادشاه قسم یاد نموده می گوید: «من با گوش خود از گنل شنیدم که می گفت، من انتقام قتل پدرم را برای عمویم بی اجر نمی گذارم که به سبب او انجام شد».

آرشاک اینها را باور نموده همین وارتان را نزد گنل می فرستد که «چرا در آیرارات ساکن شدی و رسم اجدادی را زیر پا گذاشتی؟ (زیرا چنین مرسوم بود که تنها پادشاه و یک پسر او بعنوان جانشین شاه پرورش یافت، باید در آیرارات اقامت داشته باشد. اما سایر اشکانیان باید با در آمدها و ارزاق درباری در نواحی هاشتیانک، آغیویت[1234] و آربران[1235] زندگی کنند). اکنون تو باید یکی را انتخاب کنی. یا مرگ را پذیرا باشی، و یا آیرارات را ترک نموده فرزندان ناخارارها را از خود دور سازی». گنل با شنیدن این سخنان فرمان پادشاه را انجام داده به آغیویت و آربران رفت. اما جد او تیران سخنان شدیدی خطاب به پسرش آرشاک بیان کرد و به همین جهت نیز بفرمان مخفی آرشاک روسای تشریفات درباری او را خفه کرده در همان آبادی کواش بخاک سپردند و او به آرامگاه پدرانش نایل نشد؛ شاید او برای مرگ دانیل آن مرد خدا به کیفر رسید. با هر میزانی که سنجش کرد خود نیاز با همان سنجیده شد، چنانکه در کتاب مقدس مذکور است.

۲۳
حسادت مجدد آرشاک به گنل و کشتن او

[1233] par'andzem -

[1234] aghiovit' -

[1235] arberan -

پادشاه پس از آن برای شکار به ناحیه محبوب خویش گوگایویت[۱۲۳۶] واقع در پشت ماسیس رفت. شکار بسیار بزرگی بچنگ آورد و آرشاک هنگام شرابخواری فخر می فروخت که در زمان هیچ پادشاهی این همه نخجیر کشته نشده است. در اینجا تیریت و وارتان حیله گری خویش را تجدید کرده می گویند که گنل در این روزها نخجیرهای بیشتری در کوه خود کشته است که شاهاپیوان[۱۲۳۷] نامیده می شود و از جد مادرش، گنل گنونی[۱۲۳۸] به او به ارث رسیده بود. لذا فرمانی به این مضمون برای او می فرستد.

نامه آرشاک به گنل

«آرشاک پادشاه ارمنستان بزرگ[۱۲۳۹] به فرزندش گنل درود می فرستد.

در آنجا، بر کوه زاغکاتس {۱۶۵} ناحیه ای جنگلی و پر آب، محلی پر از شکار انتخاب و مهیا کن تا ما بیائیم و با شکاری در خور پادشاهان روبرو شویم».

آرشاک بی درنگ پس از فرستادن فرمان، با این اندیشه عازم شد که اگر گنل مطابق فرمان عمل نکرده باشد او را بعنوان کسی که باعث خلال در شادی پادشاه شده دستگیر کند. ولی آنگاه که به مقصد می رسد چنان تدارک عظیم شکار و فراوانی نخجیر مشاهده می کندکه هرگز ندیده بود، از حسادت و تردیدها قلبش جریحه دار می شود و به همان وارتان دستور می دهد گنل را در شکارگاه بقتل برساند، با این بهانه که بطور اتفاقی صورت گرفته و تیر بجای اصابت به شکار به او خورده است. وی نیز با دریافت این فرمان بی درنگ آن را به اجرا گذاشت و این کار را نه تنها بخاطر فرمان پادشاه بلکه بیشتر برای اجرای خواسته تیریت عزیزش انجام داد. آرشاک پیکر گنل را به دشت آغیویت برده در شهر سلطنتی زاریشاد[۱۲۴۰] بخاک سپرد و با تظاهر به معصومیت به شیون و زاری پرداخت.

۲۴
اینکه چگونه آرشاک جسارت به ازدواج با زن گنل کرد و در نتیجه پاپ زاده شد

[۱۲۳۶] - k'ogayovit'

[۱۲۳۷] - shahap'ivan

[۱۲۳۸] - ge'nel ge'nuni

[۱۲۳۹] - ارمنستان بزرگ ترجمه meds- hayk است. در آغاز برای تشخیص از حکومت هایک صغیر (pokr-hayk) که در آن سوی رود فرات واقع بود حکومت ارمنی موجود در ارمنستان اصلی را هایک بزرگ نامیدند. در الواح پارسی سده نخست میلادی واژه Vazurg Armenan بکار رفته است. پس از تقسیم ارمنستان (۳۸۷م.) بجای هایک بزرگ تنها هایک (Armenia) بکار رفت. (ا.گ.).

[۱۲۴۰] - zarishat' شهری نزدیک آرچش. (ا.گ.).

گرچه آرشاک فکر می کرد این شرارت ها را در نهان انجام داده است اما آنچه که در برابر چشمان بینای خداوندی پوشیده نیست، با هراس گناهکاران همچون مرگ تیران و گنل بر زمین نیز آشکار می شود. وقتی که همگان بر این امر آگاهی یافتند، نرسس بزرگ نیز آگاه شد و با نفرین به آرشاک و مسببان قتل روزهای مدیدی را همچون سموئیل برای شاول به سوگواری نشست[۱۲۴۱] اما آرشاک اظهار پشیمانی نکرد و معترف نشد، بلکه بی شرمانه چشم به ارث و گنجهای مقتول دوخته، زن او را نیز به ازدواج خویش در آورد و از او کودکی صاحب شد که پاپ نام یافت.

این پاراندزم گناهی ناآگاهانه و غیر مجاز مرتکب شد که شنوندگان این خبر باید بهراسند. او بدست کاهنی بی لیاقت و کاذب دارویی مرگ آور با داروی زندگی آمیخته هنگام تناول عشاء ربانی به المپیادا همسر اول آرشاک داد و با حسد بر بانویی وی او را از زندگی محروم ساخت. همچنین واغیناک را نیز بدست آرشاک بکشتن داد و به جای او پدرش آنتیوک[۱۲۴۲] را گماشت.

۲۵
قتل تیریت

زمانی که شاپور از سوی ملل شمالی آسوده شد و از جنگ با آنان رهایی جست، خشم و غضب خویش را بر آرشاک بیان کرد که آنهمه سال مالیات را نه به خود بلکه به قیصر می پرداخت. بدین جهت آرشاک، تیریت و وارتان محبوبش را برای درخواست صلح همراه با هدایایی شایسته گسیل داشت. اما شاپور چون می خواست از یونانیان بخاطر جنگهای پیشین انتقام بجوید لذا از پادشاه ما آرشاک تقاضا کرد با تمامی سپاه ارمن نزد وی برود. ولی آرشاک عللی را بیان کرده نخواست شخصا" عازم گردد بلکه هنگ کوچکی از پس شاپور فرستاد.

اما خودش بر تیریت خشمگین شده از مقام و منزلتش محروم ساخت بعنوان اینکه این امر به دستور او انجام شده زیرا او نسبت به یونانیان نفرت داشت. واساک سلاحدار پادشاه بواسطه برانگیختن حس حسادت برادرش بر سر یک کنیزک آن را هر چه بیشتر تحریک می نمود .لذا پادشاه آنها (تیریت و وارتان) را با سخنان خجالت آور و جریحه دارکننده شدیدا" تقبیح کرد. اما آنان نتوانستند این بی احترامی و تحقیر را تحمل کنند و لذا از (آرشاک) جدا شده نزد شاپور رفتند. آرشاک بدین جهت نسبت به آنان خشمناک گردید و به همان واساک دستور داد آنان را با هنگ متعدد تعقیب کرده هر جا که به آنها برسد ایشان را بقتل برساند. واساک در انجام (این فرمان) درنگ نکرد، اگر چه

[۱۲۴۱] - samvel (Samuel) و savugh (Saul)، کتاب مقدس، کتاب اول سموئیل، باب ۱۵، آیه ۳۵. (ا.گ.).
[۱۲۴۲] - ant'iok

وارتان برادرش بود. بدین سان انتقام خون پاک گنل را از تیریت شرور که نرسس او را نفرین کرده بود و نیز از وارتان که توسط برادر تنی اش بقتل رسید ، گرفته شد.

۲۶
شکست شاپور در تیگراناگرت[۱۲۴۳]

و اما زمانی که شاپور به شهر تیگراناگرد رسید، ساکنان شهر و سپاه محافظ شهر با او مقابله کردند زیرا آنتیوک رهبر سیونیک که پدر زن آرشاک و فرماندار شهر بود، فرمان به بستن دروازه های شهر در برابر شاپور را داد و نه تنها مانع ورود او گردید بلکه نمایندگانی نزد او نفرستاد و فرستادگان وی را نیز نپذیرفت. جنگ سختی در گرفت و در طول آن پارسیان بسیاری کشته شدند؛ سپاه شاپور با تحمل شکست دوباره به نصیبین بازگشت. آنگاه که سپاه استراحت کرد و در برابر زحمات متحمل شده تقویت گردید، (شاپور) در صدد تصرف تیگراناگرد بر آمد اما هنگ های پیش قراول و جاسوسان وی را از این کار برحذر داشتند (و چنین گفتند که) بدین طریق اقدامات بر علیه یونانیان مختل می شود و شاپور به پیش رفته نامه ای به این مضمون نوشت:

نامه شاپور به تیگراناگرد

از شاپور دلاور شاه شاهان مزدیسنان به اهالی تیگراناگرد که دیگر در میان آریائیان و غیر آریائیان یاد نخواهید شد.

من مایل بودم به تمام شهرهای میان راه از شما به بعد را با آرامش و اشرافیت در خور دلاوران وارد شوم. ولی شما اهالی تیگراناگرد که نخستین شهر هستید در برابر من که مهاجم نبودم بلکه به قصد مسافرت آمده ام، به مخالفت برخاستید، بنابراین دیگران نیز از شما تاسی خواهند جست. اما در بازگشت با خشم خود چنان زیانی به شما وارد خواهم کرد که بار دیگر سرمشقی برای حیله گران بی خرد شوید».

۲۷
احداث و ویرانی آرشاکاوان و
چگونگی تسخیر آنی

[۱۲۴۳] -تیگراناگرت یا تیگراناگرد t'ik'ranak'ert' ولایتی در حوالی شهر باستانی تیگراناگرد. این شهر در دهه ۷۰پ.م. توسط تیگران بزرگ بنا نهاده شد و بنام خود او پایتخت پادشاهی او بود. خرابه های آن در نزدیکی روستایی فارقین موجود است. (ا.گ.).

آرشاک با ادامه گستاخی هایش کاری ناخردانه مرتکب شد. در پشت کوه ماسیس دستگردی بصورت محل تجمع افراد گناهکار بنا نهاد؛ و فرمان داد کسانی که بتوانند در آنجا اسکان یابند، قانون جزا بر آنان بلا اجرا خواهد بود. بلافاصله تمامی جلگه دریای پر از انبوه مردمان گردید؛ زیرا مرتهنین و بدهکاران، نوکران و گناهکاران، دزدان و جانیان، فرار دهندگان زنان دیگران و دیگر افراد شبیه اینان می گریختند و به اینجا پناهنده می شدند، و بازجویی و دادگاهی برای آنان وجود نداشت. ناخارارها چندین بار اعتراض کردند اما آرشاک به آنان گوش فرا نداد تا جایی که ایشان به شاپور متوسل شدند و زمانی که شاپور از یونان باز می گردید یکی از اسپهبدان را با هنگ ارمنی گسیل داشت تا در زمانی مناسب آرشاک را دستگیر کند اما او از آنان دوری جست وبه نواحی ققفاز گریخت و با گرجیان هم پیمان گردید.

اما اسپهبد پارسی به ارمنستان آمد و به کمک ناخارارها دژ آنی را تسخیر کرد[۱۲۴۴] و کلیه گنج های درباری محفوظ در آنجا و نیز استخوان پادشاهان را به غنیمت گرفت که این رفتار نمیدانم به منظور تحقیر آرشاک بود و یا برای سحر مشرکان. اما ناخارارها بعدا" خواستار استرداد (استخوان ها) شده آنان را در آبادی آغتسک[۱۲۴۵] که در دامنه کوه آراگاتس بود بخاک سپردند. از آنجا که آنان در تشخیص استخوان های مشرکان و مومنان باز ماندند، زیرا چپاولگران آنها را به هم آمیخته بودند، لذا شایسته دفن در آرامگاه قدیسان در شهر واغارشاباد ندانستند.

اما ناخارارهای ارمنی با گرد هم آیی بسوی آرشاکاوان[۱۲۴۶]، دستگرد پادشاهی تاختند و مردان و زنان بجز کودکان شیرخوار را هلاک ساختند، زیرا هر یک از ایشان نسبت به نوکر و یا گناهکار خویش خشمناک بود. گرچه نرسس بزرگ از آن واقعه آگاه گردید اما نتوانست پیش از کشتار خود را برساند بلکه در آخر کار رسید یعنی زمانی که بچه های کشته شدگان را جدا نموده می خواستند همچون بچه های دشمنان دور دست به اسارت ببرند. نرسس بزرگ آنان را آزاد ساخت و فرمان داد توسط زنبیل هایی به طویله حمل کنند؛ و برایشان غذا و پرستار تعیین نمایند. آنان پس از (بزرگ شدن) به تشکیل یک آبادی همت گماشتند که بدین مناسبت ورتک[۱۲۴۷] (زنبیل ها) نامیده شد.

[۱۲۴۴] - پاوستوس بوزاند (کتاب ۴ فصل ۲۴) می نویسد که تسخیر آنی توسط پارسیان بعلت خیانت مهروژان و تدفین مجدد استخوانهای پادشاهان در آغتسک بوده است. (ا.گ.).

[۱۲۴۵] - aghtsk

[۱۲۴۶] - arshak'avan شهری در ولایت گوگویت (k'ogovit') استان آیرارات واقع در ارمنستان بزرگ. (ا.گ.).

[۱۲۴۷] - vortk در ارمنی به معنی تاک و زنبیل است. (ا.گ.).

و اما زمانی که شاپور به تیگراناگرد آمد، باز هم دروازه ها را بروی او بستند و بر بالای بارو رفته فریاد می زدند: «از ما دور شو، شاپور، وگرنه با توسل به جنگ مصائب بیشتری از بار نخست به تو خواهیم رسانید». اما او پاسخ گفت:«ای ارمنیان دلاور، که خودتان را د پشت باروهای تیگراناگرد زندانی کرده اید و از درون تهدید می کنید، مردان دلیر در دشت باز و محل آزاد می جنگند؛ این زنان هستند که با ترس از جنگی که در پیش است خود را زندانی می کنند». با گفتن این سخنان خطاب به سربازان اسیر یونانی گفت: «اگر با جنگیدن شما این شهر را تصرف کنم، تمامی شما را به همراه خانواده هایتان آزاد خواهم نمود»، اما به سپاهیان پارسی فرمان داد برگرد شهر بچرخند و افراد مستقر روی بارو ها را با نیزه هدف قرار دهند.

اما یونانیان به باروها نزدیک شده با نیرویی زیاد وسایلی بنام خرک[۱۲۴۸] را در کنار آنها قرار دارند. این یک دستگاه چرخدار است که آن را سه نفر می رانند و می برند؛ در پایین آنها تبر و تیشه های دو لبه و پتک های لب تیز برای حفر پی ها وجود دارد ، بدین وسیله دیوارهای ضخیم و محکم بنا شده توسط تیگران هایکازیان را از بن کنده ویران ساختند و بر دروازه و تمام جهات آتش افروختند و سنگ و تبر و نیزه جاری کردند. نیروهای ما متحمل زخم و جراحات گردیده دچار آشفتگی شدند. تمام سپاه داخل شد و دست پارسیان از آغشتن شمشیرهای بسیار مهلک خود به خون خسته نمی شد بطوریکه پی ها پر از خون کشتگان گردید. اما دست یونانی ، ساختمان های چوبی را طعمه حریق می کرد. شاپور بازماندگان کشتار را به اسارت گرفته راهی سرزمین پارس شد و اما برای هنگ های موجود در ارمنستان قاصدانی فرستاده فرمان داد تا خاندان سیونی را از وجود فرزندان محروم سازند {۱۶۶} .

۲۹
جنگ آرشاک در برابر ناخاراهایش
و عزیمت پاپ به بیزانس بعنوان گروگان

باز هم همان ملل (شمالی) بر علیه شاپور شورش کردند و آرامش به یونانیان بازگشت، به مصداق این سخن که متناوبا" تلافی می کنند، آرامش اینان در شورش آنان و شورش آنان در آرامش اینان است، بطوری که پایان یکی آغاز دیگری است. زیرا والنتیانوس {۱۶۷} در دژی موسوم به برگیتیون[۱۲۴۹] بیمار شده جان می سپارد و حکومت بدست برادرش والس[۱۲۵۰] می افتد که جنگی

۱۲۴۸ - خورنی واژه eshk را بکار می برد که esh به معنی "خر" می باشد. (ا.گ.).

۱۲۴۹ bergit'ion-

موفقیت آمیز با هون ها انجام داده پیروز می شود و باز می گردد آنگاه بی درنگ سپاهی برای کمک به شاپور به میانرودان و ارمنستان می فرستد.

اما آرشاک همراه هنگ گرجی سپاه قلیلی نیز از نزدیکانش گرد می آورد و به انتقام دستگرد آرشاکاوان جنگ را با ناخارارهایش آغاز می کند. آنان نیز متحد شده به رهبری نرسه[۱۲۵۱] پسر کامسار به مصاف آرشاک می روند. جنگ سختی روی می دهد و از هر دو جناح افراد بسیاری جان می بازند؛ مرد در برابر مرد قرا می گیرد بگونه ای که هیچیک مایل به شکست نبود. وقتی که اینان مشغول نبرد بودند، سپاهیان قیصر فرا می رسند. در این هنگام آرشاک با مشاهده دشمنی شاپور و والس و ناخارارهایش، خود در حالی که از طرف همگان رانده شده بود به کرات مردانی نزد نرسس بزرگ فرستاده به التماس می پردازد وقول می دهد از تمام اعمال خلاف دوری کند و به رای او عمل نمود با خرقه و خاکستر توبه کند، تنها مشروط بر اینکه او بیاید و آرامش را برقرار و خود را ازدست یونانیان نیرومند نجات دهد. از جانب ناخارارها نیز در همین مورد اغلب تقاضایی ارائه می شد، بدین ترتیب سکوباها شورایی تشکیل داده با التماس از او خوهش می کردند که نسبت به نابودی (کشورش) بی تفاوت نباشد.

از این رو نرسس بزرگ موافقت نموده می آید و میان آنان صلح برقرار می کند زیرا هم پادشاه و هم ناخارارها به او گوش فرا دادند بجز مهروژان[۱۲۵۲] رهبر آرزرونی ها[۱۲۵۳] و واهان مامیکنیان شوهر خواهرش که به اندرزهای او گوش فرا نداده سر به شورش نهادند و به نزد شاپور رفتند. اما کلیه ناخارارهای دیگر پیمان بستند که پادشاه از آن پس با عدالت رفتار کند و خودشان وفادارانه به او خدمت کنند. بدین سان پیمان (میان آنان) برقرار شد. اما نرسس بزرگ نزد سپاهیان یونان نیز رفت تا به کشورمان خسارتی وارد نکنند بلکه مالیاتها را دریافت دارند و همراه آن با گروگان گیری پاپ پسر آرشاک و فرزندان ناخاراها باز گردند. تئودوس[۱۲۵۴] اسپهبد بزرگوار و شریف موافقت نمود و به همراه گروگان ها نزد قیصر بازگشت و نرسس بزرگ را با نامه آرشاک که به شرح زیر است با خود برد:

نامه آرشاک به والس

[۱۲۵۰] - ارمنی vaghes . (ا.گ.).
[۱۲۵۱] - nerseh
[۱۲۵۲] - mehruzhan
[۱۲۵۳] - ardsruni
[۱۲۵۴] - teodos

«آرشاک پادشاه ارمنستان بزرگ و کلیه ناخارارهای ملت آرامیان[۱۲۵۵] به تو سرورمان، حاکم مطلق والس اگوستوس و به فرزندت گراتیانوس[۱۲۵۶] درود می فرستند.

بگذار آن حاکم مطلق چنین فکر نکند که ما در اثر نفرت به شما اهانت کردیم و یا ما را نیرومند پنداشتند هنگ تازنده به سرزمین یونان فرستادیم؛ با آگاهی از اینکه شورش بزرگی میان شما حادث شده هیچکس ما را از دست شاپور نجات نخواهد داد، در اثر ترس او را با هنگ کوچکی کمک کردیم؛ اما خودم آرشاک، با او نیامدم و به شما وفادار ماندم و بدین جهت او کشورمان را ویران کرد و حتی گورهای پدرهایمان را نیز ویران نمود و استخوان ها را بیرون کشید. اینک با اعتقاد به این حقایق، علاقه پیشین خود را نسبت به ما مستحکم بدارید و ما وفادارانه به شما خدمت خواهیم کرد».

اما والس نه نامه را خواند و نه به دیدیر نرسس بزرگ رغبت نشان داد، بلکه صراحتا" فرمان داد او را تبعید کنند و تمام گروگان ها را از دم تیغ بگذرانند.

۳۰

تبعید نرسس بزرگ و رانده شدن او به جزیره غیر مسکون، و اینکه آنان چگونه از مواهب آسمانی تغذیه می شدند

در این زمان مقر سکوبایی بیزانس در گرو ماکدون خداستیز[۱۲۵۷] بود. هنگامی که از طرف دربار فرمان تبعید نرسس بزرگ بعنوان کسی که یکبار قیصر را فریب داده و نسبت به او پیمان شکنی کرده دریافت شد، چند تن بدعت گذار از فرقه آریوس[۱۲۵۸] نزد او آمده گفتند: «اگر به فرقه ما بپیوندی، پدرمان ماکدون ترا نجات خواهد داد. او موافقت نکرد و تبعید شد. وقتی که سوار کشتی بودند بادهای شدید زمستانی کشتی را به طرف جزیره نا آبادی راند و غرق کرد. ملوانان به دریانوردی با قایق اطمینان نداشتند لذا مردد در آنجا ماندند و با ریشه درختان جنگل تغذیه می کردند. اما به عنایت خداوندی هشت ماه توسط ماهیانی تغذیه شدند که دریا آنها را زنده به ساحل می انداخت. پاپ و تمام گروگان ها تعهد کردند[۱۲۵۹] و ماکدون آنان را آزاد نمود.

۳۱

[۱۲۵۵] - منظور ارمنیان است. (ا.گ.).

[۱۲۵۶] - gratianus امپراتور روم در سالهای ۳۸۳-۳۶۷ و برادر زاده والس. (ا.گ.).

[۱۲۵۷] - خورنی واژه 'hogemart یعنی ستیزنده با روح القدس را بکار می برد. (ا.گ.).

[۱۲۵۸] - Arios. آریوس (Arius) کشیش (و. اسکندریه حدود ۲۵۶ ف.۳۳۶م.) رافضی مشهور و پایه گذار فرقه آریائیسم. (ا.گ.).

[۱۲۵۹] - منظور پذیرفتن پیشنهاد ماکدون است. (ا.گ.).

کشته شدن ناخارارها بدست آرشاک و
در باره رفتار سکوبا خاد

زمانی که نرسس در تبعید بود، آرشاک از تمام پیمان هایی که با ناخارارها بسته بود سرباز زد و در صدد انتقام بخاطر دستگرد آرشاکاوان برآمد. او بسیاری از ناخارارها را بقتل رساند بویژه نسل کامساراکان ها را نابود ساخت در حالیکه چشم به دژ آرتاگرس[۱۲۶۰] و شهر یرواندشاد (وستان)[۱۲۶۱] پایتخت {۱۶۸} آنان دوخته بود. آنان را بعنوان خویشاوندان خود و برای احترام و بزرگداشت نزد خویش به قصر متروک آرماویر دعوت کرد و فرمان داد مردان، زنان و بچه ها را یکباره به هلاک رسانند. هیچیک از آنان نجات نیافت بجز اسپاندارات[۱۲۶۲] پسر آرشاویر که زنی از (نژاد) اشکانی داشت و به عنوان اعتراض و ناخوشنودی از عمویش نرسه[۱۲۶۳] به سرزمین موروثی او در نواحی تارون و هاشتیانک رفت و در آنجا اسکان گزید؛ بدین جهت نیز در زمان کشتار آنان در آنجا نبود. اما وقتی که خبر (کشتار قوم خود را) دریافت کرد، همراه پسرانش شاوارش[۱۲۶۴] و گازاوُن[۱۲۶۵] و تمام اهل خانواده به یونان گریخت.

اما نرسس بزرگ پیش از عزیمت به یونان خاد شماس را به سکوبائی باگروانـد[۱۲۶۶] و آرشارونیک[۱۲۶۷] تقدیس نموده سرپرستی کلیه امور کشومان را تا زمان بازگشتش به او سپرد. این خاد در همه امور شبیه نرسس بزرگ بود بویژه در دستگیری از بیچارگان. انبارهایش نیز به نحوی شگفت آور همچون چشمه وافر مانند الیاس[۱۲۶۸] و الیشع[۱۲۶۹] گردیده بودند؛ و در تقبیح پادشاه نیز سخت گیر، مخوف و بی باک بود. شیطان به هیچ وجه در نفوذ بر او موفق نگردید، جز یک مورد و آن اینکه او از نظر پوشاک تجمل پرست و نیز اسب دوست بود و بدین جهت کسانی که او تقبیح و ملامت می

۱۲۶۰ - art'agers

۱۲۶۱ - vostan

۱۲۶۲ - 'e'sp'andarat نامی در پهلوی اشکانی بصورت spandasat و در اوستا spe'ntodata (spanta= مقدس و data= داده) می باشد و به معنی "خداداد" است. (ا.گ.).

۱۲۶۳ - یا "نرسی" . (ا.گ.).

۱۲۶۴ - shavarsh. از نام ایرانی shavarsh، در زند syavarshan در پهلوی siyavakhsh. (ا.گ.).

۱۲۶۵ - gazavon

۱۲۶۶ - bagrevand ولایت ششم استان آیرارات ارمنستان باستان، معادل آلاشگرد امروزی. (ا.گ.).

۱۲۶۷ - arsharunik ولایت پنجم از استان آیرارات ارمنستان باستان در ساحل چپ ارس در شمال کاغزوان واقع بود. دژ معروف آرتاگرس (اکنون کرس Kers) در آنجا واقع بود. (ا.گ.).

۱۲۶۸ - Elias، ارمنی yeghia ، الیاس یا ایلیاد انگلیسی. (ا.گ.).

۱۲۶۹ - ارمنی yeghishe، انگلیسی Elisha. (ا.گ.).

کرد، متقابلا" وی را سرزنش و استهزا می کردند. بدین سبب او از پوشاک های فاخر چشم پوشید و خرقه بافته شده از مو به تن کرد و تا روز مرگش تنها سوار الاغ می شد.

۳۲
اینکه چگونه آرشاک می خواست خاد خوش سعادت را برای به رخ کشیدن تقصیرهایش تنبیه و سنگسار کند

زمانی که آرشاک قوم کامساراکان را نابود ساخت فرمان داد پیکرهایشان را بر روی زمین بکشند و بدون بخاک سپاری به دور افکنند تا طعمه سگها شوند، اما خود بخاطر کسب این پیروزی بزرگ چند روزی را بشادمانی گذراند و فرمان داد تا آذوقه های آنان را برگیرند و در آرماویر انبار کنند. دو چاه بسیار ژرف و پهن آنان در روستای نخجوان را کندند و گشودند و با ارابه های متعلق به آبادی آنان حمل کردند. ارابه چیان با مشاهده استخوانهای انسانی که در نزدیک چاه ریخته شده و طعمه درندگان گردیده بود پرسیدند و آگاه شدند که استخوان های سرورانشان است؛ آنها در ارابه جمع کردند با نی پوشاندند و در همان چاهها بخاک سپردند. آرشاک بر این امر اگاهی جست و فرمان داد تا ارابه چیان را روی همان چاهها به دار بیاویزند.

خاد که شاهد اولین رویداد نبود این بار رسید و شروع به سرزنش پادشاه نمود. آرشاک فرمان داد او را کتک زده سنگسار کردند و از آنجا که دختران او برادر شوهرانی از خاندان های ناخارای بزرگ، از نسل دلاور و نیرومند آپاهونی داشتند، شمشیر هایش را در آورده کتک زنندگان را نیمه جان کردند و خاد را از دستشان رهانیده به ولایت خویش بردند. آرشاک به مخالفت بر نخاست و پنهان شد تا تمام ناخاراها تحریک نشوند.

۳۳
پادشاهی تئودوس بزرگ و در باره شورای تشکیل شده بخاطر منکران وجود روح القدس

و اما قیصر والس دوزخ جاودانی را در همین جا پذیرا شده در آدریانوپلس[۱۲۷۰] آتش گرفت و به جهنم واصل شد و بسزای نیات بد خود رسید. اورنگ حکومت به تئودوس رسید. او بتکده هایی را که کستاندیانوس مقدس تنها در آنها را بسته بود، یعنی (بتکده های) آفتاب، آرتمیس و آفرودیته در

۱۲۷۰ - adrianup'olis شهری است در بخش اروپایی ترکیه امروزی. توسط آدریانوس قیصر روم (۱۳۸-۱۱۷) بنا شده و بنام خود او نامگذاری گردیده است. (ا.گ.).

بیزانس از بیخ و بن ویران کرد. نیز پرستشگاه دمشق را ویران نمود و تبدیل به کلیسا کرد؛ به همین ترتیب پرستشگاه شهر هلیوپلیس {۱۶۹} ساختمان های سه سنگی مشهور و بزرگ لیبانوس.

او همه پدران مقدس را که بعلت ایمان راستین خویش به معادن تبعید شده بودند باز گرداند و نرسس بزرگ را نیز در جمع آنان به نزدش در بیزانس آورد و او را نیک گرامی داشت تا ایمان راستین وی نسبت به ناسزا گویی های ماکدون {۱۷۰} شرور ثابت شود، زیرا او از روح القدس بعنوان خداوند پیروی نمی کرد و حتی پدر و فرزند را قابل پرستش و ستایش نمی شمرد بلکه آنرا با طبیعت پروردگار بیگانه، اکتسابی، بنده و کارگزار دانسته و یک شخصیت بلکه تصوری بیش نمی پنداشت. و داماسیوس[۱۲۷۱] روم، نکتاریوس[۱۲۷۲] قسطنطنیه، تیموتئوس[۱۲۷۳] اسکندریه، ملیتوس[۱۲۷۴] انطاکیه، گوریلوس[۱۲۷۵] اورشلیم گریگوریس نیسا، باگلاسیوس[۱۲۷۶] قیصریه، گریگوریوس نازیانزی[۱۲۷۷] آمفیلوسیوس[۱۲۷۸] قونیه و سایر سکوبا ها، جمعا" صد و پنجاه پدر روحانی در شهر پادشاه نشین بیزانس گرد هم آمده ماکدون و کلیه منکران روح القدس را طرد و نفرین کردند.

۳۴
اینکه آرشاک با بی میلی نزد شاپور رفت و باز نگشت

شاپور باز هم از جنگ فارغ شده شخصی پهلویک بنام آلاناوزان[۱۲۷۹] را که با آرشاک خویشاوند بود با هنگی نیرومند به سوی آرشاک گسیل داشت. آرشاک از او دوری جست زیرا بسیاری از ناخارارها با نفرت از پادشاه آرشاک دست به سوی آلاناوزان دراز کرده به میل خویش نزد شاپور می رفتند و از طرف او مورد تقدیر قرار می گرفتند و به کشور ما باز می گشتند، به او کمک و یاری ندادند. آرشاک با تردید از این امر، پیغامی برای فرمانده سپاه پارسی فرستاد مبنی بر اینکه "تو همخون و خویشاوند من هستی، چرا با چنین شدت مرا تحت فشار قرار می دهی؟ می دانم که تو علی رغم میلت (برمن) لشکر کشیده ای زیرا نمی توانستی با فرمان شاپور برای حمله به خویشانت یعنی من مخالفت کنی اکنون (فشار و تعقیب را) کمی سست تر کن تا من خویشاوندت بتوانم مدت کوتاهی را

۱۲۷۱ - damasios (Damasus)
۱۲۷۲ - nek't'arios (Nectar)
۱۲۷۳ - t'imoteos (Timothy)
۱۲۷۴ - melit'os (Melitius)
۱۲۷۵ - در ارمنی k'yurghos (Cyril)
۱۲۷۶ - Geghasios (Gelasius)
۱۲۷۷ - Grigorios-Nadziandzi (Gregory of Nazianz)
۱۲۷۸ - ampyuloksios (Amphilocius of Iconium)
۱۲۷۹ - alanaozan

در محلی پنهان شوم و نفسی تازه کرده بتوانم به کشور یونان بروم و اما تو کشور ما را تصرف خواهی کرد و نعمات عظیم از من بعنوان خویشاوند صمیمی خواهی یافت".

آلاناوزان به او چنین پاسخ داد: «اگر تو به کامساراکان های خویشاوند با ما که از نظر آیین و کیش خویشاوندان نزدیک تر از من به تو بودند و در همان کشور سکنی داشتند، امان ندادی، چگونه می توانی امیدوار باشی که من بتو امان دهم که چه از نظر آیین و چه اقامتگاه از تو دورم و بر چه اساسی دل به نعمات تو ببندم که معلوم نیست به آن برسم و از نعمت های پادشاه خود چشم پوشی کنم".

سپس آرشاک در تنگنای شدید قرار گرفت و بر خلاف میلش نزد شاپور رفت و زندانی شد. تحت زور و اجبار به زنش پاراندزم می نویسد که به قصر بیاد و شاپور فرمان می دهد که کلیه بزرگان همراه پاراندزم بیایند.

۳۵
در باره مصیبت هایی که شاپور برای ارمنستان موجب شد و چگونگی مرگ آرشاک

آن دسته از شاهزادگان اشراف ارمنی که پیش از آرشاک به شاپور پادشاه پارسیان متشبث شده بودند زمانی که آگاهی یافتند زنانشان را نیز همانند همسران شاهزادگان وفادار به آرشاک فرا خوانده است، نیز وقتی دیدند که آلاناوزان رفته و هنگ کوچکی مامور این امر گردیده، متحد شدند و آنان را تعقیب کردند و با زنان و فرزندانشان به یونان گریختند. ملکه پاراندزم نیز بنا به ندای شوهرش نرفت بلکه با گنج هایش در استحکامات آرتاگرس مستقر شد، او پیغامی برای فرزندش پاپ فرستاد و امید داشت از دست شاپور رهایی یابد. شاپور بدین سبب برآشفت پاهای آرشاک را با زنجیرهای آهنین بست و به دژ آنهوش {۱۷۱} واقع در خوژاستان[۱۲۸۰] فرستاد و سپاهی گران بدست مهروژان آرزرونی و واهان مامیکنیان که مسیح را انکار کرده بودند گردآورد و به سرزمین ما ارمنستان گسیل داشت. آنان آمده و دژ آرتاگرس را محاصره کردند. و اگر چه به سبب استحکام و غیر قابل دستیابی دژ کاری نمی توانستند از پیش ببرند، اما از آنجا که خشم خداوند متوجه آرشاک بود، مردان دژ منتظر خبر پاپ نشدند بلکه با میل خود و بدون مقاومت تسلیم شدند. آنان و بانو پاراندزم را به اسارت کشیده همراه گنج هایش به آسورستان بردند و در آنجا بر بالای دیرک ارابه بردند و بقتل رساندند.

۱۲۸۰ - khuzhastan (خوزستان). (ا.گ.).

در همان زمان از پادشاه شاپور فرمانی رسید که استحکامات کلیه شهرها را ویران کرده یهودیان را به اسارت بکشند و بیاورند؛ همچنین یهودیانی را که با آیین یهودی در شهر وان توسپ[۱۲۸۱] می زیستند و بارزاپران رشتونی در زمان تیگران به اسارت آورده بود. شاپور اینان را در آسپاهان[۱۲۸۲] مستقر ساخت. همچنین یهودیان ساکن در آرتاشاد و واغارشاباد را که پادشاه تیگران ایشان را آورده بود و در زمان گریگور مقدس و تیرداد به مسیح ایمان آورده بودند، به اسارت بردند؛ زویتا[۱۲۸۳] کاهن آرتاشس نیز همراه آنان بود. آنگاه مهروژان و واهان نزد شاپور رفتند و در باره زویتا به سخن چینی پرداختند مبنی بر اینکه او بدین منظور همراه اسیران آمده تا آنان را معتقد به سخت کوشی در حفظ آیین مسیح سازد. لذا شاپور فرمان به شکنجه زویتا داد تا ایمان به مسیحیت را رها سازد و او موافقت نکرد و کشته شد. آرشاک با آگاهی از تمامی این بلایا و مصایب همچون شاوُل {۱۷۲} پس از سی سال پادشاهی به زندگیش پایان داد[۱۲۸۴].

۳۶
بلایایی که مهروژان بر ما روا ساخت و پادشاهی پاپ بر ارمنستان

شاپور پس از مرگ آرشاک توسط مهروژان سپاهی گران گرد آورد و راهی ارمنستان کرد و کشورمان را بدو سپرد. خواهرش هرمزدخت را به ازدواج وی در آورد و همچنین فرمان هایی صادر نمود که بر اساس آنها روستاها و دستگرهای بسیاری در سرزمین پارس (به او اعطا می کرد). پادشاهی ارمن را به او قول داد تنها به این شرط که شاهزادگان و اشراف را به اطاعت خود و کشورمان را به آیین مزدیستی در آورد. او پذیرفت و آمد و فرمان داد زنان بسیاری از آنان را در دژهای گوناگون نگهدارند بدین امید که شوهرانشان از دین خود برگردند. او در صدد اختلال در کلیه نظام های مسیحی بود و سکوباها و کشیشان را به علت مالیاتشان دستگیر و راهی پارس نمود. هر کتابی را که می یافت آتش می زد و فرمان می داد تا کتابت یونانی نیاموزند بکله پارسی فرا گیرند و کسی اقدام به سخن گفتن و یا ترجمه به زبان یونانی نکند. و آنهم به این دلیل که ارمنیان هیچگونه آشنایی و مناسبات دوستانه ای با یونانیان نداشته باشند لیکن هدف او توقف تعالیم مسیحیت بود زیرا ارمنیان در آن زمان صاحب خط و کتابت نبودند و مراسم کلیسایی به زبان یونانی صورت می گرفت.

۱۲۸۱ - t'osp ولایت دوم از استان واسپوراگان، این نام را برای قلمرو شهر توشپا (وان فعلی) پایتخت حکومت آراراتیان (اورارتو) بکار می بردند. (ا.گ.).

۱۲۸۲ - asp'ahan

۱۲۸۳ - ze'vita

۱۲۸۴ - savugh (انگلیسی Saul، کتاب مقدس، کتاب اول سموئیل، باب ۳۱، آیه ۴). (ا.گ.).

اینک وقتی که نرسس بزرگ از تمام این بلایایی که بر ارمنستان روا داشته شد بود و نیز به مرگ آرشاک آگاهی یافت، برحاکم مطلق تئودوس ملتمس شد و از او طلب یاری نمـود. (تئـودوس) پـاپ پسر آرشاک را به تخت پادشاهی نشانده سپاهی گران تحت اختیار سپهسالار ترنتیانوس شجاع قرار داد. و نرسس بزرگ تمام شاهزادگان واشراف را با خود همداستان نمود چه آنانکه خواهان حکومت پـاپ بودند و چه مخالفین را، همچنین اسپاندارات گامسارکان را با اتحاد آنان، پاپ را به سرزمین مان آورد. آنان وقتی که می رسند مهروژان شرارت پیشه را بر تخت شاهی ارمنستان می یابند. او را تحت تعقیب قرار داده کشورمان را از دست او باز پس می گیرند. اما مهروژان به نگهبانان دژ فرمان می دهـد زنـان شاهزادگان را از باروهای دژها بیاویزند تا بمیرند و اجسادشان را بر دار باقی گذارده تا متلاشـی شـده و بریزند و خوراک پرندگان گردند.

۳۷

در باره نبرد بزرگ دزیراو[۱۲۸۵] و هلاکت مهروژان شریر

مهروژان در کشور خراسان به شاپور آگاهی داد که توئودوس چگونه به پاپ یاری بسیار داد؛ لذا شاپور به تمام سپاه پارس فرمان داد همراه مهروژان برای جنگ به ارمنستان برود. بـدین سـان، پـاپ و ترنتیانوس به تئودوس خبر می دهند که شاپور فرمان به جنگ به تمام سپاهیانش بجز سـپاه دربـار [۱۲۸۶] در برابر ما داده است. آنگاه تئودوس اگوستوس به کنت بـزرگ آده[۱۲۸۷] فرمـان داد بـه کمـک پـاپ برود و کلیه سپاه یونان حتی پاسداران پیاده شهرها را نیز که درفش های ابریشمی منقش به نشان اژدها با خود حمل می کردند، فراموش نکنند.

نبرد در دشتی بنام دزیراو روی داد و طرفین به یکدیگر نزدیـک شـدند. جوانـان دلیـر اشـراف و شاهزادگان ارمنی با میل خود دلاورانه وارد صحنه شدند در حالیکه توسط سپهسالار سمبات اسبد پـسر باگارات که از نسل باگراتونیان بود رهبری می شدند. افراد آنان نیز از صفوف پارسیان بیرون آمدنـد و در میان دو جبهه به این سو یا آن سو حرکت می کردند و پراکنده می شدند. هنگامی کـه جوانـان پارسی باز می گشتند، جوانان ما بی درنگ از پس آنان می رسند و همچون توفان کـه بـرگ درختـان جنگل را می ریزد با نیزه هایشان آنان را به سرعت از اسبشان به زیر می اندازند و پیکـر سـرد آنهـا را نقش بر زمین می سازند، زیرا ایشان توان ورود به صفوفشان را نداشتند. وقتی که پارسیان افراد مـا را پس می راندند اینان وارد جبهه یونانیان می شدند که در پـس سـپرها پـشتیبانی مـی شـدند و همچـون

۱۲۸۵ - dzirav دشتی است واقع در ولایت باگرواند از استان آیرارات ارمنستان قدیم (در نزدیکی رودخانه آرازانی و کوه نپات) جنگ در سال ۳۷۱م. در اینجا رخ داد و به پیروزی سپاه ارمن انجامید. (ا.گ.).

۱۲۸۶ - سپاه دربار یا dranik'

۱۲۸۷ - adde

شهری مستحکم هیچگونه آسیبی دریافت نمی کردند. زیرا گورگونوس[۱۲۸۸] فرمانده سپاه پیاده، بدین گونه جبهه پاپ را همچون بارو با سپر محافظت نمود.

از آنجا که سپاهیان یونان با سلاحهای زرین و سیمین مسلح بودند و اسبانشان نیز همانگونه آراسته بودند، لذا آنان همانند بارو بودند و بسیاری از آنان با زره های چرمی و زنجیره ها لباس هایی چون سنگهای سخت بتن داشته گیسوان صاف بر روی آنها همچون نشانهایی ویژه مانند برگ های درختان پر برگ در اهتزاز بودند و اما اژدهایان (نقش بسته بر درفش ها) که در اثر باد متورم شده دهانشان را بگونه ای ترسناک باز کرده بودند به هیچ چیز نمی توانم تشبیه نمایم بجز یک کوه الماس که بطرف دریا سرازیر است یعنی تمامی جبهه یونان بطرف سپاه پارسی، زیرا اینان نیز همچون رودی نیرومند بودند که به یک سو جاری بود و زره های تن آنان براستی رنگ آب را در فکر انسان مجسم می ساخت.

آنگاه که نرسس بزرگ همه اینها را دید، بر بالای کوه نپات[۱۲۸۹] رفت و دستانش را بسوی آسمان دراز کرد و بدون اینکه پایین بیاورد همچون موسی مقدم پیغمبران۱۷۴} دست به نیایش بر داشت تا دومین عمالیق[۱۲۹۰] تن به شکست داد.

اما وقتی که آفتاب رو در روی سپاهیان ما طلوع کرد بازتاب سپرهای مسین گویی از ابری بزرگ بر کوهها درخشیدن گرفت و (از این جبهه) افراد متعلق به شاهزادگان واشراف ارمنی که نیک زره پوشیده بودند همچون پُرتُوان درخشان چنان بیرون می جهیدند که هنگ پارسی تنها از ظاهر آنها به هراس می افتاد. اما هنگ ما نیز کمی در هراس بود زیرا بعلت آفتاب طلوع کرده (از روبرو) نمی توانست به روبرو نگاه کند. اما زمانی که با یکدیگر درگیر شدند، ابری سایه انداخت و از جانب ما بادی شدید بر علیه هنگ پارسیان وزیدن گرفت. در گرماگرم نبرد، اسپاندارات کامساراکان با گروه بزرگی رویارو شد که شرگیر[۱۲۹۱] پادشاه غک های[۱۲۹۲] دلیر در میان آنان بود و در مرکز جبهه استوار ایستاده و فرمانده هنگ میانی بود. اسپاندارات دست به حمله زد و گروه را شکافت و آن دلیر را همچون یک صاعقه زده بر زمین غلتاند و گروه را به گریز واداشت. و بدین سان سپاهیان یونانی و ارمنی بطور کلی با برخورداری از نیروی ملکوتی، سرتاسر دشت را مملو از اجساد دشمنان کردند و بازماندگان را وادار به گریز نموده سپس دست به تعقیب زدند اورنایر[۱۲۹۳] پادشاه آلبانیا که بدست موشغ پسر واساک مامیکنیان زخمی برداشته و از نبرد بیرون کشیده شده بود همراه اینان بود.

۱۲۸۸ - gorgonos

۱۲۸۹ - ne'p'at'

۱۲۹۰ - ارمنی 'amaghek (Amalek) کتاب مقدس، سفر خروج، باب هفدهم آیه ۸: "پس عمالیق آمده در رفیدیم با اسراییل جنگ کردند". (ا.گ.).

۱۲۹۱ - Shergir به معنی شیرگیر. (ا.گ.).

۱۲۹۲ - غک ها 'Ghek گزلیان. (ا.گ.).

۱۲۹۳ - u'rnayr

اما مهروژان شریر بعلت زخمی شدن اسبش نتوانست همراه فراریان بسرعت دور شود و سمبات سپهسالار ارمن، بی درنگ به او رسید و سپاهیان همراه او را نابود ساخت و آن عاجز را در کنار نیزار گوگایویت[۱۲۹۴] دستگیر نمود، با این اندیشه که شاید نرسس بزرگ او را نجات خواهد داد، بدین علت سپاه را همراهش نبرد بلکه برای نیستی آن مرد شریر در همان محل ها، چادر نشینانی می یابد که آتش افروخته بودند تا با سیخ آهنین گوشت کباب کنند. او با گرم کردن سیخ دو حلقه گرد مانند افسر ساخت و آنرا سرخ کرده گفت: « مهروژان تو را افسر می دهم زیرا مایل بودی بر ارمنیان پادشاهی کنی و این دین من اسبد است تا به رسم حکومت پدرانم افسر بر سرت نهم" و (سیخ) سرخ شده همچون آتش را بر سر مهروژان نهاد و بدین سان آن شیطان به درک واصل شد. پس از آن کشور با به تصرف در آمدن توسط پاپ آرامش یافت.

۳۸
اینکه پاپ چگونه به نرسس قدیس
داروی مرگ آور داده او را از زندگی محروم کرد

آنگاه که نبردا پایان یافت و کشور در آرامش قرار گرفت، نرسس بزرگ میان پادشاه پاپ و اشراف و شاهزادگان پیمانی برقرار نمود که در مسیر عدالت گام بردارند تا اعمالشان مطابق آیین مسیحیت باشد و پادشاه همچون پدرش عمل نکند بی عدالتی از او سر نزدند و باعث محرومیت نگردد. بلکه در قبال شاهزادگان عدالت را با توجه پدرانه مراعات کند آنان نیز به او بی احترامی نکنند و از وی دوری نجویند و وفادارانه خدمت کنند. پاپ در این موقع تمامی چیزهایی را که پدرش آرشاک از اسپاندارات کامساراکان غصب کرده بود یعنی شیراک و ناحیه آرشاگونی که متعلق به تیره کامسارکان بود، به او باز پس داد و آنهم نه بعنوان بی عدالتی آزمندانه پدرش آرشاک بلکه بعنوان پیشکشی در برابر خدمت اسپاندارات دلیر که پادشاه غک ها را به هلاکت رساند. شاهزادگان دیگر را نیز در برابر محرومیت هایشان پاداش داد؛ او رفتاری غیر مالپرستانه از خود نشان می داد و سخاوتمندانه می زیست.

و اما از آنجا که بواسطه شهوات شرم آور زندگی نفرت انگیزی را می گذراند و بدین سبب توسط نرسس بزرگ سرزنش و تقبیح می شد، با چشم تردید به او می نگریست و در صددآسیب وی بود اما (از ترس) حاکم مطلق تئودوس جرات نمی کرد آشکارا به او آسیبی برساند؛ (لذا) مخفیانه دوای مرگباری به نرسس قدیس که سی وچهار سال کرسی اسقفی را در اختیار داشت، خوراند و او را از زندگی محروم ساخت {۱۷۵}. نرسس خوش سعادت از این جا به ولایت یکغیاتس و روستایی

[۱۲۹۴]- gogayovit'

موسوم به خاخ[۱۲۹۵] منتقل شد. پادشاه پاپ پیکر او را به آبادی تیل[۱۲۹۶] برده بخاک سپرد و واقعیت را پنهان داشت.

۳۹
در باره جلوس ساهاک و کشته شدن پاپ بدست تئودوس

پس از آن، پادشاه پاپ با مشاهده اینکه کلیه ارمنیان در سوک نرسس خوش سعادت نشسته اند، بناچار شخصی از اصل و نسب آغبیانوس بنام ساهاک را جستجو کرد و یافت که دور از تقدیر و ستایش نبود و او را بدون سکوبای بزرگ قیصریه جانشین نرسس نمود. او چهارسال مقر را در اختیار داشت.

اما پاپ شنید که تئودوس بزرگ هنگام عزیمت به روم با سپاهش وارد تسالونیکه[۱۲۹۷] شد و بعلت مسئله اقامت میان او و شهرنشینان اختلاف افتاد و جنگی در گرفت و حاکم مطلق پیروز گردیده پانزده هزار نفر از شهر نشینان را به هلاکت رساند. پاپ با آگاهی از این امر چنین گمان کرد که اختلافات دیر زمانی طول خواهد کشید، لذا به او بی احترامی کرد و بر علیه وی شورید و با ترس از کشتار خود تهییج و تحریک گردید و ترنتیانوس و سپاه او را تحت تعقیب قرار داد و به تدارک نبرد پرداخت. اما ترنتیانوس دلیر از تئودوس بزرگ فرمانی دریافت کرد و بی درنگ باز گشت و بخت با او چنین یاری کرد که ناگهان بر سپاه (پاپ) حمله نمود، برخی را با شمشیر بقتل رساند و دیگران را به گریز واداشت. در اینجا گنل رهبر آندزواتسیک[۱۲۹۸] و اسپهبد سپاه شرقی پاپ دلیرانه به مقابله با او پرداخت. ترنتیانوس که بر او پیروز شد وی را شخصا" بقتل رساند، سر او را با شمشیر به دو نیم کرد و پادشاه پاپ را دستگیر نمود. پاپ به او التماس کرد تا وی را نکشد و خود به حضور قیصر برود. ترنتیانوس شجاع به او رحم کرد و خواهش وی را پذیرفت. او با زنجیرهای آهنین نزد تئودوس بزرگ برده شد و پس از هفت سال پادشاهی به نشانه پاداش بی شرمی هایش توسط تبر سر از تنش جدا شد.

۱۲۹۵ - khakh

۱۲۹۶ - til

۱۲۹۷ - tesaghonike (Thessalonica)

۱۲۹۸ - andzevatsik ولایت یازدهم استان واسپوراکان. مقر و اقامتگاه خاندان ناخاراری همنام. در قدیم آغری نام داشت و وجود روستای آخسی فعلی گواه این امر است. در الواح آشوری-بابلی بصورت Alzi، Anzi یا Enzi یاد شده است. (ا.گ.). (ا.گ.).

۴۰
در باره پادشاهی و دستگیری وارازدات

و امـا تئـودوس اگوسـتوس نیکوکـار ملقـب بـه بـزرگ در بیـستمین سـال (پادشـاهیش) شخـصی وارازدات نام از همان نسل اشکانی را بجای پاپ به تخت پادشاهی نشاند. ایـن وارازدات از حیـث سـن جوان، بی باک، چهارشانه، نیرومنـد و برخـوردار از همـه ویژگـی هـای دلاوران و بـسیار پرتـوان در تیراندازی بود. او با فرار از نزد شاپور به دربار قیصر رفته در آنجا دلاوری خویش را نـشان داده بـود. نخست در پیسا {۱۷۶} بر مشت زنان پیروز گشت و بدین خاطر در جـشن المپیـایی بـازی هـای کـشتی گیران شکوه وجلال و احترام کسب نمـود و امـا اعمـال دلاورانـه و جـسورانه ای کـه بـر علیـه ملـت لانگوباردها[۱۲۹۹] از خود نشان داد، به جرات می گویم که با کارهای تیرداد قدیس برابـر بودنـد، زیـرا باز جانب دشمنان پنج حریف بر او تاختند و او آنان را یکی پس از دیگری به هلاکت رسـاند و راهـی دژی شده هفده جنگنده را از بالای سنگر دژ مورد اصابت تیر قرار داد و چون انجیرهای زودرسی که در اثر توفان شدید می ریزند آنان را یکی پس از دیگری بر زمین افکند.

آنگاه که در سال پنجاه و پنجم پادشاهی شاپور بعنوان پادشاه به کشور مـا آمـد در اولـین نبـرد بـا چند راهزن و اوباش آشوری در محلهای صعب العبور داراناغی روبرو شد، آنها را به فـرار واداشـت و به تعقیبشان پرداخت. اما آنها در محل تنگ فرات از پل گذشته چوب را به رودخانـه اندختنـد، امـا او رسید و در حالی که می دوید از روی فرات پرید، یعنی بیشتراز کیون لاکونی {۱۷۸} به اندازه بیست و دو آرنج[۱۳۰۰]؛ در اینجا آشیل جدیدی با پرش از رود اسکاماندروس {۱۷۹} پا بـه منـصد ظهـور مـی نهاد. راهزانان از او هراسیده سلاحهایشان را بر زمین اندخته تسلیم شدند.

بدین سان با سرمستی از دلاوریهای دوران جوانی، در هنگام پادشاهی نیز از توصیه هـای سـپاهیان ناظر یونانی پیروی نکرد، بلکه سفیرانی نزد شاپور فرستاد تـا یکـی از دختـرانش را بـه ازدواج وی در آورد و خود ارمنستان را به او بازگرداند. سرداران یونانی با آگاهی، این امر را به قیـصر خبـر دادنـد. تئودوس حاکم مطلق فرمان داد در صورتی که بمیل خویش نزد قیصر نرود وی را دستگیر کنند. لـذا بناچار با میل خود نزد قیصر رفت به این امید که گفته های اگوسـتوس را تکـذیب نمایـد، امـا قیـصر

[۱۲۹۹] - ارمنی 'ghank'vart، شاخه ای از نژاد ژرمن که در سده نخست میلادی در کرانه غربی رود البـا سـکونت داشتند. بتدریج به سوی دانوب و کوه های آلب حرکت کرده شمال و مرکز ایتالیا را تسخیر کردند. خودشان نیـز در اقوام محلی مستحیل شدند و پس از سده هشتم میلادی دیگر نامی از آنان یاد نمی شود. اسـتان بـزرگ شـمالی ایتالیا به نام ایشان لمباردیا نامیده می شود. (ا.گ.).

[۱۳۰۰] - آرنج یا ذراع، مقیاس قدیمی طول معادل ۱۸ تا ۲۲ اینچ، معمولا" بطول آرنج تا نوک انگشت وسط. (ا.گ.).

حتی او را شایسته دیدار هم ندید بلکه فرمان داد او را پس از چهار سال پادشاهی با بندهای آهنین به جزیره تولیس {۱۸۰} اقیانوس ببرند.

زاون که از خویشاوندان آغبیانوس بود در سال دوم پادشاهی وارازدات سکوبای بزرگ ارمنیان گردید.

۴۱
پادشاهی آرشاک و واغارشاک

تئودوس بزرگ بجای وارازدات دو فرزند پاپ، یعنی آرشاک و واغارشاک را بر ارمنستان پادشاه گردانید با این فکر که دو نفر برای شورش متحد نمی شوند. مادر این نوجوانان را پیش خود نگاه داشت و آنان را با سپاهی گسیل کرد و ناظران معتمدی را نیز از سوی خود تعیین کرد. اینان راهی شده با جنگهای دلاورانه بر علیه پارسیان کشورمان را متصرف و صاحب شدند. از آنان، آرشاک دختر بابیک[۱۳۰۱] پیشوای سیونیک، اما واغارشاک دختر اسبد ساهاک را به ازدواج خویش در آوردند. او[۱۳۰۲] در همان سال در گذشت.

و اما در سال دوم پادشاهی ارشاک، آسپوراکس[۱۳۰۳] خویشاوند ساهاک و زاون به مدت پنج سال سکوبای بزرگ بود.

تئودوس بزرگ به جنگ پرداخت و در شهر میدولانن {۱۸۱} بیمار شده در گذشت و پادشاهی را برای پسرانش باقی گذارد، بیزانس را برای آراکادیوس و روم را برای هونوریوس که اینان شایسته و سزاوار حسن اخلاق پدر خویش نبودند.

۴۲
تقسیم ارمنستان بدو بخش تحت حکومت دو پادشاه اشکانی و فرمانبرداری از دو ملت پارس و روم

شاپور با آگاهی از اینکه آرکاد درست اندیش نیست، با اوصلح برقرار می سازد، زیرا بدست پدر وی تئودوس بزرگ منهزم و متلاشی شده بود. آرکاد نیز با انعقاد صلح موافقت می کند بویژه به خواست سرداران سپاهش زیرا اگر چه در زمان تئودوس خوش سعادت، خداوند پیروزی را به او ارزانی داشته بود. لیکن سرداران از مشقات جنگ دائمی خسته و بیزار شده بودند. لذا تن به موافقت

۱۳۰۱ - babik'

۱۳۰۲ - منظور واغارشاک. (ا.گ.).

۱۳۰۳ - asp'urak'es

داده داوطلبانه تعهد نمود بین النهرین و سرزمین ما ارمنستان را تقسیم کرده مرزهای نو برقرار سازد. بدین جهت، آرشاک پادشاهی اصلی پدرانش- آیرارات- و تمامی نواحی واقع در بخش پارسی را رها کرده برای حکومت به بخش غربی کشورمان رفت و نه بخاطر مادرش که در شهر قیصر اقامت داشت بلکه ترجیح داد برطرف ضعیف صاحب گردد و از پادشاه مسیحی فرمانبرداری کند تا بر نواحی بسیار حکومت کند و تحت یوغ مشرکان درآید. شاهزادگان ارمنی ساکن در بخش شاپور از او پیروی کرده همراه زنان و فرزندانشان مال و روستاها و دستگردهایشان را گذرانده و رفتند.

شاپور بدین خاطر غضبناک شده به آرشاک می نویسد: "چرا با بردن شاهزادگان بخش من باعث تحریک جنگ میان من و قیصر شدی؟". او از آرشاک چنین پاسخ می گیرد: "زیرا آنان با حکومت یک رهبر پارسی موافق نبودند، لذا از پس من آمدند. اکنون اگر حکومت بخش ترا به من بسپاری همچون بخش قیصر، من حاضرم هم به تو و هم به قیصر خدمت کنم. اما اگر این امر برایت دلپسند نیست و شاهزادگان و اشراف به میل خود بخواهند به طرف تو بیایند من جلوگیری نخواهم کرد". شاپور با شنیدن این مطلب، شخصی خسرو نام از همان خاندان اشکانی را در ارمنستان به پادشاهی رساند و به اشراف و شاهزادگان بخش خویش که همراه آرشاک رفته بودند فرمانی با این مضمون نوشت:

نامه شاپور به ناخرارها

«من شاپور شاهنشاه دلیر در میان پهلوانان به آن دسته از ناخرارهای ارمن که زمین های حکومتی شان جزو بخش من در آمده است، درود می فرستم.

گر چه شما به نیکی رفتار نکردید و قلمروتان را ترک نمودید و اگر چه بواسطه آنها خسارتی به ما روا نشد، لیکن من با توجهات سرورانه خویش بر شما و کشورتان ترحم کردم با این اندیشه که گله بدون چوپان نمی تواند باشد و نه چوپانان بدون ناظر و قیم خوب. بدین علت شخصی خسرو نام را برای شما بر تخت شاهی نشاندیم که از آیین خودتان و از نسل حکومتی بومی شما است. بنابراین دوباره بازگردید و هر یک بر دارایی خویش صاحب گردید چنانکه تاکنون بوده است. ما به آتش، آب و به شکوه نیاکان جاودانی مان سوگند یاد می کنم که ما این کار را بدون حیله گری و فریبکاری انجام می دهیم و آن را استوار خواهیم داشت. اما کسانی که به فرمان ما گوش فرا ندهند ما دستور دادیم خانه های آنان را همراه روستاها و دستگردهایشان بنفع دربار ضبط کنند. سلامت باشید».

۴۳

تغییر مکان اشراف ناخرارار ارمنی به مایملک خود
و خدمت هرکدام به پادشاه خویش

آن دسته از شاهزادگان ارمنی که در نواحی واقع در بخش پارسی صاحب قلمرو بودند وقتـی کـه شنیدند شاپور، پادشاه اشکانی مومنی را به پادشاهی رسانده سوگند نامه او را دیدند، آرشاک را ترک کرده به موطن خویش باز گشتند. بجز سه جوان که همـشیران و از نزدیکـان صـمیمی پادشـاه بودنـد. یعنی دارا که پسر بابیک پدر زن آرشاک و رهبر سیونیک بود، گازاون که پـسر اسـپاندارات صـاحب شیراک و آرشارونیک بود و پروز که از نسل گاردمانیان[۱۳۰۴] بود. آتات[۱۳۰۵] از نسل گنونی، کنان[۱۳۰۶] از نسل آماتونی، سورا[۱۳۰۷] از نسل موک رُستُم آراونیان[۱۳۰۸] و چند نفر افـراد بـی نـشان دیگـر از آنهـا پیروی کردند. خسرو بدین جهت بفرمان شاپور املاک موروثی آنـان را بـه نفـع دربـار ضـبط کـرد و زمینهای پسر را برای پدر و زمینهای برادر را برای برادرش باقی نگذارد.

و اما در میان ناخارارها افرادی هم یافت می شدند که حکومتشان در بخش یونانی و نـزد آرشـاک واقع بود مانند ساهاک اسبد که پدر زن واغارشاک برادر آرشاک بود و مایل بـود نـزد خـسرو بیایـد. آرشاک با چشم بد به او می نگریست و پیوسته توسط زنش تحریک می شد مبنی بر اینکـه در نـزد زر و زیور درباری قرار دارد که از دامادش باقی مانده بود. در این زمان خویشاوندان او و از ناحیه اسپر بـر علیه او به دسیسه چینی پرداختند و به همین جهت آرشاک او را شکنجه کـرد. پـس از آن سـاهاک در جستجوی فرصت برای گریز از نزد آرشاک و رساندن خود به خسرو بود. سـورن خورخـورونی[۱۳۰۹]، واهان آراوغیان و آشخاردار[۱۳۱۰] از نسل دیماکسیان[۱۳۱۱] با او همداستانی و مـشاورت مـی کردنـد. امـا هنگام عزیمت ساهاک آنان توسط سپاهیان آرشاک توقیف شده موفق نشدند به او برسند، لـذا (نیـت) خویش را پشت نقات ریاکاری پنهان ساخته در انتظار روز مناسبی نشستند.

[۱۳۰۴] - gardman ولایتی باستانی در استان اوتیک مترادف غازاخ، تووز و شامکور واقع در جمهوری آذربایجـان امروزی. این سرزمین موطن خاندان ناخاراری گاردمان بود. (ا.گ.).

[۱۳۰۵] - At'at'

[۱۳۰۶] - k'enan

[۱۳۰۷] - sura

[۱۳۰۸] - rost'om

[۱۳۰۹] - suren khor'khor'uni

[۱۳۱۰] - ashkhadar

[۱۳۱۱] - dimaksian

اینکه خسرو چگونه از ساهاک اسبد تجلیل کرد و دلاوری های وی در مقابله با راهزنان قوم واناندیان[۱۳۱۲]

خسرو از آمدن ساهاک اسبد بینهایت شادمان شد و او را اسپهبد سپاه خویش ساخت. اراضی اجدادی را به او باز گردانید، مال و مزارعی نیز از ارث آنان[۱۳۱۳] از بخش پارسی که نزد آرشاک باقی ماندند، اعطا کرد.

در این زمان، گروهی از قوم واناندیان بر خسرو شوریدند و به هیچکس پناه نبردند. بلکه در جنگل های کوهها و گذرگاه های تنگ میان صخره های تایک استحکام یافتند؛ آنها همچون راهزنان به مرزهای هر دو پادشاه ارمنی می تاختند، کشورمان را دچار ناامنی کرده باعث ناراحتی و آزار می شدند . اسبد ساهاک اسپهبد خسرو بر آنها لشکر کشید؛ بسیاری از آنان را به هلاکت رساند و بسیاری دیگر را تا نواحی هایک چهارم تعقیب کرد. زیرا آنان نه به کشور خاغتیک[۱۳۱۴] رفته تا به یونانیان پناهنده شوند و نه پیش پادشاه آرشاک شتافتند مانند چند راهزن که در نواحی هایک چهارم بودند، برای پناه یافتن به مرزهای شام شتافتند. زیرا واناندیان با اشتیاق فراوان کار راهزنی را انجام می دادند که بعنوان کاری درست مطلوب آنان بود. ساهاک راهی دراز آنان را تعقیب کرده به مناطق دور تا مرزهای ماناناغی می راند.

۴۵
در این باره که سورن، واهان و آشخادار با گنجهای آرشاک نزد خسرو آمدند

سورن خوخورونی، واهان آراوغیان و آشخادار دیماکسیان وقتی که آرشاک گنجهایش را از دژ هانی بیرون آورده به سوفن منتقل می کرد فرصتی مناسب یافتند. آنان (این گنج را) غصب کردند و در صدد عزیمت به نزد خسرو بر آمدند، اما نتوانستند به موقع انجام دهند. زیرا سامول مامیکنیان از نزدیکان آرشاک، با هنگی نیرومند، به تعقیب آنان پرداخت و ایشان با گریز درون غارهای مستحکم و امن ناحیه ماناناغی رسیدند. محلی برای ورود به غار نبود، تنها از یک سو گذرگاه تنگی برای بالا رفتن از سربالایی تند وجود داشت. در جلو مدخل نیز تخته سنگ یکنواختی راست ایستاده بود اما در

[۱۳۱۲] - vanand ولایت نهم از استان آیرارات. در دره رود آخوریان. شهرکارس (قارص امروزی) مرکز آن بود و به همین مناسبت این ولایت به نام قارص معروف گردید. (ا.گ.).

[۱۳۱۳] - یعنی ناخارارها

[۱۳۱۴] - khaght'ik سرزمین باستانی در آسیای صغیر واقع در جنوب شرقی دریای سیاه. در زمان باستان گهگاه تحت حکومت ارمنستان قرار می گرفت. این سرزمین تا سال ۱۹۱۵ عمدتا" ارمنی نشین بود. (ا.گ.).

بالایش صخره ای به طرف بیرون بصورت برجسته و مشرف به دره های ژرف بود و هر چه که می افتاد با شدت غیر قابل مقابله، بی امان به زیر می غلتید و مانعی برای برخورد نمی یافت. لذا ساموئل بعلت صعب العبور بودن محل مردد مانده بود. او به آرشاک خبر داد تا برای ساختن صندوق آهنین فرمان دهد و مردان دلیری در درون آن بنشاند و چون طناب از بالا بطرف پایین آویزان کند و به مدخل غار فرود آورد . اما این (وسیله) نیز خطری باعث نشد زیرا بوته ها (صندوق) را دور نگه می داشتند.

وقتی که آنها سرگرم این کار بودند از بخت نیک اسبد ساهاک با تمام هنگ خسرو که راهزنان را تعقیب می کرد به آنجا رسید. آنها را رها کرده به مقابله ایشان می پردازند که با غار دست و پنجه نرم می کردند. آنها را تعقیب کرده سورن، واهان و آشخادار را همراه گنجها بیرون می آورد و شتابان نزد خسرو می رساند. خسرو گنج ها را دریافت کرده بخش شاپور را بر می دارد و به فرمان او روستاها و دستگردهایی عالی و مناسب از ارث آن (ناخارار ها را) که از بخش پارسی بودند اما نزد آرشاک مانده بودند به ایشان می دهد. بدین سبب میان آرشاک و خسرو جنگی در می گیرد.

۴۶
آرشاک در جنگ مغلوب خسرو شده
بعلت بیماری می میرد

اگر چه شاپور و آرکاد از خسرو و آرشاک برای جنگ با یکدیگر دستگیری نکرده و به آنان یاری ندادند ولی ممانعت نیز نکردند. از این رو وقتی که مذاکرات سفرا بپایان رسید، آرشاک سپاهش را آماده ساخت و بر خسرو لشکر کشید. خسرو نیز از اقامتگاه خویش که در نزدیکی دریای گغام[۱۳۱۵] و موسوم به مورس[۱۳۱۶] بود به مقابله آرشاک رفت تا وارد مرزهایش نشود اما بدان سرعت نتوانست برسد که آرشاک وارد مرز یعنی ناحیه واناند شده بود. آنها در دشت یرول[۱۳۱۷] به یکدیگر رسیدند، جنگ بسیار سختی در گرفت. سپاه آرشاک متلاشی و اسپهبد او دارا سیونی وارد جنگ شد و آرشاک با مردان قلیلی ناچار به گریز شد. اسبد ساهاک دلاور، اسپهبد خسرو از پس او می رفت و شدیداً" تعقیب می کرد. در اینجا گازاون پسر اسپاندارات با دلاوری های بزرگ و حملات پی در پی تعقیب کنندگان را پراکنده می سازد و فرصتی برای آرشاک بوجود می آورد تا فرار کند.

خسرو به محل خویش باز گشت، اما آرشاک به ناحیه یکغیاتس رفت. او در آنجا به سل مبتلا گشته از تب مضمحل شده درگذشت. در حالی که پنج سال بر تمام ارمنستان و دو سال و نیم بر نیمی از

۱۳۱۵ - gegham دریاچه سوان امروزی در جمهوری ارمنستان. (ا.گ.).

۱۳۱۶ - mors

۱۳۱۷ - yerevel

ارمنستان پادشاهی کرده بود. از آن پس یونانیان در بخش خود پادشاهی تعیین نکردند بلکه شاهزادگان آن طرف را گازاون دلیر رهبری می کرد و یونانیان کنت هایی برای اداره حکومت کشور بخش خویش گماردند.

۴۷
در باره مسروپ خوش سعادت

مسروپ با مشاهده اینکه پایان پادشاهی ارمنیان فرا رسیده است، اختلافات (کشور) را موضوع صبر وبردباری خویش ساخت. او اهل هاتسک[۱۳۱۸] در تارون[۱۳۱۹] بود. در نزد نرسس بزرگ پرورش یافته کسب علم نموده بود و پس از مرگ او بعنوان کاتب دربار گمارده شد. او راه گوشه نشینی را برگزید و چنانکه یک نفر گفته است، کشتی گرفتار در دریای متلاطم بسوی بندر می شتابد اما انسان پرهیزگار در جستجوی بیابان است. او نیز اینگونه از اشتغالات دنیوی دوری جست و شرف جسمانی را بدور انداخت و به دنبال ارج ملکوتی رفت. به ناحیه گوغتن رفت و در انزوا زیست. فرقه مشرکان پنهان شده در اینجا را که از روزهای تیرداد تا آن زمان مخفی مانده و در دوران ضعف پادشاهی اشکانی دوباره نمایان گردیده بود، او به کمک حاکم محل که شابیت[۱۳۲۰] نام داشت از بین برد. در اینجا چون زمان گریگور قدیس معجزات خدایی نمایان شد؛ دیوها با شکل و هیبت جسمانی و به نواحی ماد رانده می شدند. به کمک واغیناک حاکم سیونیک کارهایی انجام داد که کمتر از این ها نبود.

زمانی که مسروپ خوش سعادت به تعلیم مشغول بود، زحمت کمی متحمل نمی شد، زیرا خود هم خواننده بود و هم مترجم و آنگاه که او در آنجا نبود اگر کس دیگری می خواند بعلت نبودن مترجم مطالب برای مردم قابل درک نبود. از این رو وی تصمیم گرفت راه چاره ای بیابد و حروفی برای زبان ارمنی ابداع کند و مشغول کار شده با آزمایش های گوناگون متحمل رنج و زحمت گردید.

۴۸
بازگشت ناخارارها از نزد آرشاک
پیش خسرو

۱۳۱۸ - hatsek'

۱۳۱۹ - Taron ولایت سوم در استان توروبران. تا سده نهم موطن خاندان مامیکنیان بود. سپس جزو قلمرو شاخه تارونی خاندان باگراتونی در آمد. (ا.گ.).

۱۳۲۰ - shabit

ناخارارهای ارمنی با مشاهده این که یونانیان بر ایشان پادشاهی تعیین نکردند، فقدان رهبری را دشورا یافتند و داوطلبانه حاضر به فرمانبرداری از پادشاه خسرو شدند. از این رو نامه ای بدین مضمون برای وی نوشتند:

نامه ناخارارها به خسرو

«سپهسالار کازاون و همه ناخارارهای ارمنی بخش یونانی به سرورمان خسرو پادشاه سوی آیرارات درود می فرستند.

سرورا، تو خود از وفاداری ما نسبت به آرشاک پادشاه فراموش نشدنی ما که تا مرگ او استوار نگه داشتیم، آگاه هستی. اکنون ما تصمیم گرفته ایم با چنین وفاداری بتو خدمت کنیم، اگر این سه امر را طی قرار دادی بر ما به اثبات رسانی؛ نخست گناه ما را بیاد نمی آوری که بناچار بر علیه تو جنگیدیم و نه به میل خویش؛ دوم، تمام مایملک موروثی ما را که در بخش پارسی واقع است به تصرف دربار در آوردی به ما باز خواهی گرداند؛ و سوم، به هر تدبیری ما را از دست قیصر نجات خواهی داد تا زندگی حاکمان این بخش دچار خطر نشود. و این پیمان را می نویسی و با مهر چلیپا تأیید می کنی، ما با ملاحظه آن سعی در خدمت به تو خواهیم کرد. سلامت باش، ای سرور ما».

خسرو پاسخ می دهد:

نامه خسرو به ناخارارها

«خسرو اشرف انسان ها پادشاه ارمنیان به گازاون و تمام ناخارارهای ما درود های فراوان می فرستد.

شاد باشید و ما نیز تندرستیم و با کسب خبر سلامت شما شادمان شدیم. اینک پیمان و قرار داد را مطابق تقاضایتان برایتان می فرستیم. نخست، اینکه گناهتان را یاد نمی کنیم که البته ما گناه هم نمی شماریم، بلکه وفاداری مردان حق شناس نسبت به پادشاه اشکانی می دانیم که به او خدمت می کردید، همانگونه امیدواریم که نسبت به ما خواهید بود. دوم اینکه آن مایملک موروثی را که به تصرف دربار در آورده بودیم به شمار باز خواهیم گرداند بجز آنهایی که به برخی پیشکش کرده ایم، زیرا هدایای پادشاهان اگر (ستانندگان) گناهی مرتکب نشده باشند، پس گرفته نمی شود، بویژه آنکه اینها وارد دیوان سرور ما شاهنشاه شاپور شده است. اما بجای آن کمی و کسری های (ارثی) شما را از دربار جبران خواهیم کرد. سوم اینکه شما را از دست گماشتگان یونانی آزاد خواهیم کرد ولو اینکه به جنگ با قیصر متوسل شویم و یا با آرامش.

و امـا ای گـازون {۱۸۲}، ای همخـون و صـمیمی مـن، تـرا احتـرام خـواهم گـذارد نـه بخـاطر خویشاوندی دیرینه تو، بلکه برای اصلیت فعلی اشکانی مـادرت آرشـانوش، از ایـن رو تـرا از (قـوم) اجدادی کامساراکان خارج نموده بنام اشکانی وارد قوم مادری یعنی وارد نسب من خواهم نمود».

گازاون با مشاهده این امر بزودی همه ناخارارها را نزد خـسرو مـی فرسـتد و بـه تمـام تقاضـاها و قولهای داده شده نایل شده خوشبخت و از احترام بسیار برخوردار می شود. امـا سـامول مامیکنیـان بـا دستیابی به نامه خسرو و نسخه نامه ناخارارها از آنان جـدا شـده نـزد قیـصر آرکـاد مـی رود. زیـرا او پدرش وارتان و نیز مادرش تاچاتوهی را بعلت ارتداد کشته بود، لذا با ترس از پارسـیان و آرزرونیـان یعنی از دایی هایش جرأت نمی کرد از یونانیان جدا شود. آرکاد به او نیکی کرد و فرمـان داد نـسخه های این نامه ها را به کتابت یونانی در دیوانش نگهدارند تا یادگار قومهای شورشی حفـظ گـردد و تـا امروز نیز باقی است.

۴۹
حکومت استبدادی خسرو بر ارمنستان و انتقال سکوبایی بزرگ به ساهاک بزرگ

آنگاه که خسرو بر همه ناخارارهای ارمنی مسلط گردید، چنانکه مایل بود، خطاب به آرکـاد از او تقاضا نمود تا بخش یونانی ارمنستان را نیز به وی بسپارد و او با آباد نگهداشتن آن همچون گماشـتگان وی خراج ها را با صداقت خواهد پرداخت. و آرکاد بـا سـوءظن از یکپـارچگی ناخارارهـای ارمـن و اینکه آنان با اتحاد یکدیگر بخش مربوط به خود را از او گرفته به پارسیان خواهند داد، لـذا تقاضـای خسرو را انجام می دهد.

سپس، آسپوراکس رهبر سکوباها چشم از جهان فرو بست و خسرو،سـاهاک پـسر نرسـس بـزرگ. پسر آگاتانگینس، پسر هوسیک، پسر ورتانس،پسر گریگور قدیس را به جانشینی او برمی گزیند. او با همه پاکدامنی ها شبیه اجدادش بود و از حیث دعـا و نیـایش مقـدم بـر آنهـا. زیـرا اوماننـد اسـپوده های {۱۸۳} پایتخت ها شصت شاگرد، مردان متدین، ملبس به پوشـاک مـویین، پوشـیده از آهـن، پـا برهنه، گرد آورد که همواره با او می گشتند و توسط آنان مراسم عبادات کلیسایی را بی وقفـه ماننـد بیابان نشین ها انجام می داد و مانند صاحب منصبان دنیوی به امور کشورمان توجه می نمود. مـسروپ به مناسبت مسئله حروف ارمنی نزد او آمد و دید که وی آرزوی بیشتری در این خـصوص دارد. پـس از تلاش فراوان که بی نتیجه ماند، باز هم برای التماس از خداوند دست به دعـا و نیـایش برداشـتند. از یکدیگر جدا شدند، مسروپ به اقامتگاه خود رفت و تسلیم زنـدگانی پرریاضـت شـده هـر چـه بیـشتر کوشش و تلاش می کرد.

۵۰

به بندکشیده شدن خسرو و پادشاهی برادرش ورامشاپوه[۱۳۲۱] به جای او

شاپور از خسرو خشمگین بود زیرا وی شخصا" با آرکاد دوستی برقرار کرده بدون فرمان (وی) ساهاک بزرگ را سکوبا تعیین نمود لذا او را تهدید نموده تقصیرهایی را به او نسبت داد. خسرو مغرور شده با تکبر و جسارت پاسخ داد و سفیران را با بی احترامی پس فرستاد و بی درنگ با آرکاد به مذاکره نشست تا پیمانی را که با شاپور بسته بود نقض کرده با سپاه به او یاری دهد و اما خود تمام کشورمان را به او بسپارد. شاپور با فریب از ناخارارهای جاسوس ما بی درنگ پسرش اردشیر را با سپاهی گران به ارمنستان می فرستد و از آنجا که آرکاد از یاری به خسرو امتناع ورزید، وی از سایر ملل کمکی دریافت نکرده نه از عهده مقابله با شاپور و نه گریز از او برنیامده نزد وی رفت.

اردشیر او را از پادشاهی عزل کرده به جایش برادر او وارمشاپوه را تعیین نمود، اما نه ساهاک را ابقاء کرد و نه هیچیک از ناخارارهای گمارده شده از طرف خسرو را، بلکه آنان را از مقام و منزلتشان محروم ساخت؛ همچنین فرمان داد تا نظام پیشین را با یونانیان حفظ کنند و هنگ بزرگی (در ارمنستان) باقی گذارده خود بی درنگ راهی تیسفون شد زیرا پیری پدرش را در نظر داشت، ضمن اینکه خسرو را پس از پنج سال پادشاهی برای زندانی کردن به دژ آنهوش می برد. به همراه او گازاون را نیز با غل و زنجیر برد زیرا به دلاوری او مضنون بود و فرمان داد خاندان او و نیز (خاندان های) برادرش شاوارش و پارگو آماتونی [۱۳۲۲] را جزو دارایی دربار در آوردند. از آنجا که ایندو با هفتصد سربار خویش بر سر راه کاروانی کمین کرده در پی فرصت مناسب نشسته بودند تا پادشاهشان خسرو را آزاد کنند، اما موفق نشدند زیرا پاهای او با زنجیر بسته شده بود. لذا جنگ سختی روی داد که در طی آن شاوارش و مانول[۱۳۲۳] پسر پارگو کشته شدند و بسیاری دیگر که همراه اینان بودند. اما با بستن پارگو او را به نزد اردشیر بردند و او فرمان داد تا از او خیک بسازند و باد کرده همواره در پیش روی خسرو قرار دهند.

۵۱
عزیمت ساهاک بزرگ به تیسفون و بازگشت توام با تقدیر و احترام

۱۳۲۱ - ve'ramshap'uh

۱۳۲۲ - pargev-amat'uni، پارگو به معنی هدیه و پیشکش. (ا.گ.).

۱۳۲۳ - manvel

چند تن افراد مقدس و برجسته که در میان شاهزادگان و ناخارارها و سکوباهای ما جزو نخستین افراد و بانیان و باعثان روشنگری ما بودند با تناسل و زاد و زه تا ساهاک بزرگ رسیدند، که فرزند مذکری نداشت بلکه دختری بنام ساهاکانویش[۱۳۲۴] داشت که به ازدواج هامازاسپ مامیکنیان در آمد. و زمانی که اسبد ساهاک، اسپهبد شجاع ارمنی درگذشت ساهاک قدیس از پادشاه خسرو اما پس از دستگیری وی از برادر او وارمشاپوه التماس می کرد تا (هامازاسپ) را (بجای اسبد ساهاک) بگمارد، ولی ورامشاپوه از انجام این مار بدون فرمان پادشاه امتناع می ورزید و متذکر می شد که برادرش خسرو توسط همینگونه اعمال ما متحمل درد و غم می شود. لذا (ساهاک قدیس) به استدعای دخترش نامه هایی (از پادشاه) گرفت و شخصا" نزد پادشاه اردشیر پارسی رفت که پس از هفتاد سال پادشاهی پدرش، چهارسال پادشاهی کرد.

او توسط آنان مورد احترام فراوان قرار گرفت نخست به علت قوم اشرافی پهلویک ها و دوم بعلت اینکه خداوند خدمتگزاران خویش را در برابر بی ایمانان محترم و گرامی می دارد. (پادشاه) تقاضاهای او را کاملا" جامه عمل پوشانید، نخست در قبال داماد او هامازاسپ و سپس در باره بازماندگان تیره هاب کامساراکان و اماتونی،که در مکان های نامعین پنهان شده بودند. (ساهاک قدیس) خواهش ترحم به حال آنان را کرد چنانکه فرمان خداوندی است که فرزندان بخاطر گناهان پدرانشان محاکمه نشوند[۱۳۲۵] بویژه آنکه پدران گناهکار بخاطر همان گناهانشان مردند. (پادشاه) به بازماندگان آنان زندگانی ارزانی داشت و دستور داد خانه های این دو قوم که به تصرف دربار در آمده بود به آنان باز پس دهند، اما آنها را در مقام پیشین اجدادی مستقر نسازند، بلکه بسیار پایین تر از اکثر ناخارارها و در ردیف کهترین ناخارارها قرار دهند. اما قوم هامازاسپ یعنی خاندان مامیکنیان را تعالی بخشید تا پنجمین مکان را در میان شاهزادگان اشرافی ارمنی بخود اختصاص دهند و در دیوان خویش نیز چنین بنویسند.

از آنجا که (پارسیان) این دو نظام را محفوظ می داشتند،آنگاه که پادشاه جدید صاحب اورنگ شاهی می شد بی درنگ سکه های موجود در خزانه دربار را تغییر می دادند و تمثال پادشاه جدید را ضرب می کردند و نوشته های دیوان را بنام او تغییر می دادند و کهنه را نابود نمی ساختند بلکه کمی دگرگون می نمودند. اما اگر مدت طولانی پادشاهی می کرد و آمارگیری جدیدی صورت می داد، در این صورت آنچه را که از قدیم دگرگون شده بود بدور می ریختند تا تمامشان بنام جدید نوشته شود. اینکه اردشیر بعلت پادشاهی کوتاه مدت مهلت انجام آمارگیری جدید را نیافت بلکه فرمان داد در (دیوان) دگرگون شده از دوران کهن تمامی آنها را بنویسند و مقام و منزلت (یاد شده) به همراه حکومت بر روستاها و دستگردها و نیز اسپهبدی ارمن را که خواهان آن بود به هامازاسپ بدهند؛ و به پادشاه ما ورامشاپوه فرمان زیر را نوشت:

[۱۳۲۴] - sahak'anuysh

[۱۳۲۵] - کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۳۴، آیه ۷. (ا.گ.).

نامه اردشیر به ورامشاپوه

«اردشیر شاهنشاه دلیر مزدیسنان درودهای بیکران خود را به برادرمان ورامشاپوه پادشاه ارمن نثار می کند.

نامه هایت را که در باره سکوبا ساهاک نوشته بودی دریافت کـردم و حـق شناسـی پیـشینیان او را بیاد آوردم که شاهزادگان سورن پهلوی بودند و با کمال میل حکومت و سرداری اردشیر همنام مـن و جد مرا پذیرا شدند و آنقدر او را بیشتر از خویشاوندانشان دوست می داشتند کـه بـه جنـگ بـر علیـه ایشان تنها در سرزمین پارس اکتفا نکردند بلکه بخاطر او (اردشیر) به کشورتان آمده خسرو نیای شـما را کشتند و سزای قتلی را که مرتکب شده بودند با مرگشان دریافت کردند. اما گریگـور پـسر قاتـل، تیرداد بیمار را شفا داده زندگانی و پادشاهی از دست رفته وی را باز گردانید و بدین سبب حق شناسی بیشتری در قبال شما نشان دادند. لذا هامازاسپ فرزنـد خوانـده (سـکوبا سـاهاک) را بـه فرمـان مـا بـه اسپهبدی سپاهت بگمار و گاه پنجم افتخار را در میان ناخارارهایت به او بده و بگذار آنان بر روستاها و دستگردهایی صاحب گردند که پیشینیان تو به اجداد او داده انـد. همچنـین خانـه هـای آن (دو) قـوم گناهکار را که به تصرف دربار در آمده بود، رها سازد تا بازماندگان آنان بدون ترس به ارث برند امـا مقام و منزلت اجدایشان را به آنها ارزانی مکن، چنانکه ما هم فرمان دادیم و در دیوان نوشتند. سلامت باش».

آنگاه که ساهاک بزرگ آمد و کلیه سفارش های اردشیر را مقرر داشـت، اردشـیر پادشـاه پـارس درگذشت و ورام[۱۳۲۶] که کرمان[۱۳۲۷] نیز نامیده شده جانشین او گردید و ده سال پادشاهی کرد. او تنها دوستی خود را با ورامشاپوه پادشاه ارمنستان و ساهاک بزرگ حفظ کـرد؛ میـان بهـرام و آرکـاد نیـز آرامش برقرار بود و ورامشاپوه بر کشورمان حکم می راند و از دو پادشـاه تبعیـت مـی کـرد. بخـاطر بخش پارسی به بهرام و برای بخش یونانی به آرکاد باج می پرداخت.

۵۲

در باره حروف دانیل

در آن زمان آرکاد بیمار شد، در بیـزانس توسـط یوحنـای بـزرگ {۱۸۴} جنبـشی عظـیم و آتـش سوزی هایی روی داد و پادشاه یونان دچار آشفتگی گردید؛ سپاهیان بر علیه یکـدیگر و پارسـیان مـی جنگیدند. لذا بهرام به پادشاه ما ورامشاپوه فرمان داد تا به میانروردان برود و آنان را آرام نموده به نظم و آرامش در آوره در باره (اختلافات) گماشتگان دو طـرف تـصمیم گیـری کنـد. آنگـاه او رفـت و

[۱۳۲۶] -vram یا بهرام -(ا.گ.).

[۱۳۲۷] - k'rman

تمامی اینها را به نظم درآورد و به سبب کاتب زحمت کمی متحمل نشد. زیرا از آن روز کـه مـسروپ از دربار دوری جست، او هیچ کاتب زبردستی نمی توانست بیابد زیرا حروف پارسی بکار مـی بردنـد. بدین مناسبت کاهنی هابیل نام به حضور او رسید و قول ابداع حروف ارمنی را داد که اسقف دانیل از نزدیکانش مرتب کرده بود. پادشـاه بـی توجـه مانـد و بـا ورود بـه ارمنـستان مـشاهده کردکـه کلیـه سکوبایان برگرد ساهاک بزرگ و مسروپ جمع شده اند و درباره ابداع حروف ارمنـی مـی اندیـشند. زمانی که پادشاه را در این باره آگاه ساختند، او آنچه را که راهـب گفتـه بـود بـرای آنـان شـرح داد. آنگاه که این را شنیدند، از او تقاضا کردند تا در باره این امر مهم توجه مبذول دارد.

لذا او شخصی واهریچ[۱۳۲۸] نام از قوم خادون[۱۳۲۹] که در ارمنـستان صـاحب احتـرام و نـسبت بـه او وفادار و بسیار مشتاق این امر بود بعنوان نماینده نزد هابیل یاد شده گسیل داشت. او را با خود برداشته با هم رهسپار شدند و رشته حروفی که توسط دانیل از دیر باز به نیکی ساخته و پرداخته شده و همانند یونانی مرتب گردیده بود آوردند و به ساهاک بزرگ و مسروپ {۱۸۵} تقدیم کردند و اینـان خـود آنان را فرا گرفته به بچه ها نیز سالیان کمی یاد دادنـد و بـدین نتیجـه رسـیدند کـه ایـن حـروف و آن ترسیم خواسته شده برای تلفظ صحیح واکهای کلمات ارمنی هماهنگی و تطابق لازم را ندارند.

۵۳
در باره حروف مسروپ که با موهبت ملکوتی اعطاء شد

پس از آن خود مسروپ همراه شاگردانش راهی میانروادان و نزد همان دانیـل مـی شـود و چیـزی افزون بر مورد پیشین نیافته عازم ادسا نزد افلاطون یک ناطق مشرک که ریاست دیوان را داشـت مـی شود. او با شادمانی استقبال کرد و هر قدر که سخنان ارمنی بیاد می آورد و گـرد مـی آورد لـیکن بـا تلاش بسیار خویش این سخنور کمکی نتوانست بکند و بـه نـادانی خـود اقـرار کـرد. ولـی گفـت کـه خودش قبلا" آموزگاری داشته که مردی بسیار زبر دست بود وبعدها با برداشتن نوشته هـای سـخنوران از دیوان ادسا رفته و آیین مسیح را برگزیده است و نامش ایپپانوس بود؛ «گفت، اور ا بجوی و بیـاب تا آرزویت را برآورده سازد».

آنگاه مسروپ با کسب یاری از سکوبا بابیلس[۱۳۳۰] از طریق فینیقیه عبور کرده به ساموس مـی رود زیرا ایپپانوس در قید حیات نبود، اما شاگردی باقی گذارده بود بنام هروپیانوس[۱۳۳۱] که هنـر شـگفت

[۱۳۲۸] - vahritch

[۱۳۲۹] - khadun

[۱۳۳۰] - babilos

[۱۳۳۱] - یا روفینوس

انگیز نوشتن یونانی را نیک می دانست و در ساموس منزوی شده بود. مسروپ نزد وی مـی رود و از او نیز ثمری نمی یابد و دست به دعا بـر مـی دارد و نـه رویـایی در خـواب مـی بینـد و نـه شـبهی در بیداری، بلکه در کارگاه قلبش کف دست راستش به چشمان روح و روان او نمایـان مـی شـود کـه بـر روی سنگ می نوشت بطوری که سنگ اثر خطوط را همچون روی برف محفوظ می داشت {۱۸۶} و نه تنها ظاهر می شد بلکه چگونگی نمای (حروف) در فکر او همچون درون یک ظرف تجمع کـرده و از پای دعا و نیایش برخاست و حروف ما را ابداع کرد و همراه روفینوس حروف آماده شده مسروپ را شکل داد و حروف ارمنی را دقیقا" مطابق واکهای یونانی گردانید و بی درنگ دست به ترجمـه زد و مخصوصا" از امثال (سلیمان) آغاز کرده بیست و دو کتاب نامدار و کامل و عهد جدیـد را بـه زبـان ارمنی {۱۸۷} ترجمه مـی کنـد و نیـز فـن نگـارش را بـه شـاگردانش هوهـان یگغتساتـسی و هوسـپ پاغناتسی در عین حال به شاگرادان کهتر می آموزد.

۵۴
در باره کتابت ارمنی، گرجی و آرانی

پس از مرگ آرکاد پسرش تئـودوس کهتـر جانـشین وی گردیـد؛ او نیـز بـا کـشورمان و پادشـاه ورامشاپوه پیوند مودت و دوستی حفـظ کـرد ولـی بخـش مربـوط بـه خـویش را بـه او نـسپرد، و بـه گماشتگان خود واگذار کرد. نیز با یزدگرد پادشـاه پـارس پیمـان صـلح بـست. مـسروپ در ایـن اوان بازگشت و حروف زبان ما را با خود آورد. او بفرمان ورامشاپوه و ساهاک بزرگ بچه های هوشیار و تندرست، دارای صدای خوش و پـرنفس {۱۸۸} برگزیـد و در تمـامی نـواحی مدرسـه هـایی بنیـان گذاشت و در همه مناطق بخش پارسی (ارمنستان) به آموزش پرداخت البته بجز از بخش یونـانی زیـرا آنان تابع حوزه قیصریه بودند و اجبارا" می بایست، کتابت و زبان یونانی را بکار می بردند و نه حتـی آشوری.

مسروپ رهسپار گرجستان شد تا برای آنان نیـز بـا برخـورداری از موهبـت ملکـوتی اعطـاء شـده همراه شخصی جاغا[۱۳۳۲] نام که مترجم زبانهای یونانی و ارمنی بود، حروفی پدید آورد، و در ایـن راه از یاری و کمک پادشاه آنها باکور[۱۳۳۳] و سکوبا موسی برخوردار گردید. او بچه هایی برگزید و آنان را به دو دسته تقسیم کرد و از میان شاگردانش ترخوردزاتسی[۱۳۳۴] و موشـه تاروناتـسی[۱۳۳۵] را بعنـوان آموزگار گماشت.

۱۳۳۲ - jagha
۱۳۳۳ - bak'ur یا پاکر paker.
۱۳۳۴ - t'er-khordznatsi
۱۳۳۵ - mushe- t'aronatsi

خود نیز راهی آران نزد پادشاهشان آرسواغن[۱۳۳۶] و ارمیا[۱۳۳۷] رئیس سکوبایان شد و آنان تعالیم او را با کمال میل پذیرا شدند و بچه های برگزیده ای به او سپردند. او مترجم زبردستی بنام بنیامین را فراخواند و واساک[۱۳۳۸] جوان والی سیونیک[۱۳۳۹] او را بوسیله سکوبا آنانیا بی درنگ گسیل داشت و (به یاری) آنان حروفی برای زبان چاکنائی[۱۳۴۰]، خشن و ناهنجار و ناپرورده گارگاریان[۱۳۴۱] پدید آورد. شاگردش هونانتان[۱۳۴۲] را به سرپرستی آنجا گمارد و چند نوکشیش را برای دربار تعیین کرده خود به ارمنستان بازگشت و مشاهده کرد که ساهاک بزرگ سرگرم ترجمه (کتاب مقدس) از زبان آشوری است چون یونانی آن را نیافته بود. زیرا نخست اینکه مهروژان کتابهای یونانی را در سراسر کشورمان سوزانده بود و سپس آنکه وقتی ارمنستان تقسیم شد، سرپرستان پارسی به هیچکس اجازه آموختن یونانی را نمی دادند بلکه تنها آشوری را مجاز می دانستند.

۵۵
پادشاهی مجدد خسرو بر ارمنستان و پس از او (پادشاهی) شاپور پارسی

ورامشاپوه پس از بیست و یک سال پادشاهی درگذشت و پسری یازده ساله بنام آرتاشس از خود بجای گذارد. در آن زمان ساهاک بزرگ به دربار یزدگرد پادشاه پارس رفت و تقاضای استرداد خسرو را کرد که پس از مرگ اردشیر (از بند و زنجیر) رها شده در زمان بهرام[۱۳۴۳] آزادانه در دژ آنهوش[۱۳۴۴] نگهداری می شد. یزدگرد با خواهش او موافقت کرده حکومت را (به خسرو) داد و به

[۱۳۳۶] - arsvaghen
[۱۳۳۷] - ارمنی yeremia
[۱۳۳۸] - vasak’
[۱۳۳۹] - syunik
[۱۳۴۰] - چاکنائی به معنی گلوئی و حلقوی، اصطلاح زبانشناسی در برابر glottal و guttural انگلیسی. (ا.گ.).
[۱۳۴۱] - سرزمین گارگاریان در جلگه رود گارگار واقع در دشت کنون میلی (Mili). (ا.گ.).
[۱۳۴۲] - hovnatan
[۱۳۴۳] - Vram ارمنی. (ا.گ.).
[۱۳۴۴] - anhush

ارمنستان گسیل داشت. او هراهاد[۱۳۴۵] پسر گازاون را تقاضا کرد که پس از مرگ پدرش از دژ آنهیشلی[۱۳۴۶] خارج کرده (همراه سپاه) به ناحیه ای آنسوی سگستان {۱۸۹} فرستاده بودند. خسرو دیگر قادر به دیدن او نشد و اینبار تنها یک سال پادشاهی کرد.

پس از او یزدگرد نه از میان آنان بلکه پسر خود شاپور را با این نیت به پادشاهی ارمنیان گمارد که ناخارارها به او تقرب جسته با همنشینی و حسن روابط، ضیافت ها و سرگرمی شکار و نیز خویشاوندی سببی به او خو گرفته و با خویشاوندی جدید نزدیکتر شده شاید به آیین مزدیسنی گرویده بدین وسیله بکلی از یونانیان جدا شوند. نادان نمی دانست که "خداوند نیات مشرکان را در هم می پاشد" اگر چه تا مدتی (اندیشه او) موفق شد. از آنجا که هامازاسپ درگذشت و ساهاک نیز در سوکی بزرگ نشست. هیچکس هنگهای ارمن را گرد نیاورد و متحد نساخت. از این رو شاپور به آسانی وارد سرزمین ما شد و فرهاد و تمامی تبعیدیان را همراه خویش آورد؛ اما او موفق به جلب همکاری ناخارارها نشد بلکه همه از او نفرت داشتند و در هنگام شکار یا بازی به او بعنوان پادشاه احترام نمی نهادند.

یکبار چنین رخ داد که گستاخانه در پی رمه های گورخر از نواحی ناهموار و سنگلاخی گذشتند، شاپور عقب افتاد. آتوم موکاتسی[۱۳۴۷] با سرزنش به او چنین گفت: «خدازاده[۱۳۴۸] پارسی، اگر مرد هستی برو، برو». یکبار دیگر چنین اتفاق افتاد که با آتش در نیزارها به شکار خوک وحشی رفتند، شاپور جرأت نکرد اسبش را در انبوه نی ها بخوبی براند بگونه ای که آتش او را در خود بلعید و او به دو طرف می نگریست و با اسبش به این سو و آن سو حرکت می کرد. آتوم باز هم می گوید: «خدازاده پارسی، آخر پدر تو خداوند است چرا می ترسی؟». شاپور می گوید: «مزاح را کنار بگذار و نگاه کن تا از آتش بگذری تا من هم از پشت سر تو بیایم، زیرا اگر من جلو بروم، اسبم رم می کند». در آن وقت آتوم با تقبیح به او گفت: «مگر اینها هم سنگ هستند که من جلوتر بروم، اینک اگر اهالی موک[۱۳۴۹] را از اصل و نسب دیوان میدانی منهم شما ساسانیان را زن صفت می خوانم» و به اسب شلاق زده از میان آتش همچون از جلگه پر گل گذشت و شاپور را نجات داد. اما با علم به اینکه شاپور از آن پس خاموش نخواهد نشست آنجا را ترک کرده به موکس رفت.

یک بار در حین بازی چوگان شاواسپ آرزرونی موفق شد توپ را دوبار از شاپور برباید. او با چوگان به او زده گفت: «خودت خویشتن را بشناس!» و او پاسخ داد: «آری می شناسم که من هم

۱۳۴۵ - hrahat’ از نام پهلوی frahat، فرهاد پارسی و afrahat آشوری. (ا.گ.).

۱۳۴۶ - anhisheli به معنی غیر قابل یادآوری ، دژ فراموشی . (ا.گ.).

۱۳۴۷ - At’om-Mok’atsi

۱۳۴۸ - خورنی واژه ast’vadsordi (فرزند ordi + خدا ast’vads) را بکار برده است. (ا.گ.).

۱۳۴۹ - mok’k یا moks استان پنجم ارمنستان باستان به وسعت تقریبا" ۲۹۶۲ کیلومترمربع، موطن خاندان ناخاراری همنام. به لاتین Mokhoene، آشوری Bet Moksaije. (ا.گ.).

شاهزاده ام، از نسل ساناسار و حق دارم مانند برادرانت چنانکه نامیده شده ام به بالش پادشاه بوسه زنم». با چنین گفتاری با بی اعتنایی تمام از میدان اسب سواری بیرون تاخت {۱۹۰}.

یک بار دیگر در حین مجلس مهمانی، خسرو گاردماناتسی[۱۳۵۰] مست از میخوارگی در حضور شاپور همچون عاشق مجنون بدنبال زنی افتاد که با انگشتان ماهر خود چنگ می نواخت. شاپور با عصبانیت فرمان داد او را بگیرند و در دهلیز نگاهدارند، اما او دست راستش را بر شمشیر گذارده بسان تیرداد باگراتونی گذشت و به خانه اش رفت و هیچیک از خدمتگزاران دربار جرات نکردند او را دستگیر کنند زیرا آن مرد را از پیش آزمایش کرده بودند.

درخواست بیجا تو ما را ناچار به تعریف این مطالب نمود.

۵۶
رویدادهایی که پس از رفتن شاپور از ارمنستان روی دادند و هرج و مرج ناشی از آن

شاپور پس از چهار سال پادشاهی خفت بار از بیماری پدرش آگاهی یافت و شتابان رفت و به جانشین و فرمانده سپاهش فرمان داد تا بزرگان ارمن را دستگیر کرده به سرزمین پارس ببرد. اما زمانی که شاپور به تیسفون رسید پدرش یزدگرد پس از یازده سال پادشاهی درگذشت. در همان روز خود نیز توسط توطئه افراد دربار کشته شد. اما نرسس چیچراکاتسی[۱۳۵۱] دلیر و خوش بخت که فرمانده سپاه شده بود، ناخارارهای ارمنی را با سپاهیانشان برداشت و بر علیه هنگ پارسی جنگید و سپاه آنان را درهم شکست، اما آپرسام اسپاندونی[۱۳۵۲] سردار آنان را کشت، سپس خودشان نیز پراکنده شدند و خودسرانه در نواحی کوهستانی و مستحکم گذران زندگی می کردند تا گلیم خود را از آب بیرون بکشند. در این زمان تمام اهالی واناند با دلاوری برجسته خویشتن ظاهر شدند. بدین سان کشور ما سه سال بی سرور باقی مانده طعمه جنگ و شورش گردید و ویران و خالی از سکنه شد ، خراج های دربار کاهش یافت، راههای آمد و شد مردم بسته شد و هرگونه نظم و اصلاحات مختل و محو گردید.

در همین روزها بهرام دوم بر پارسیان پادشاه گردید و در صدد انتقامجویی از کشورمان برآمد، لیکن با بخش یونانی (ارمنستان) برخورد نکرد و صلح را با آنها حفظ نمود.

۵۷
فرستاده شدن مسروپ به بیزانس

۱۳۵۰ - khosrov- gardmanatsi، خسرو اهل گادمان. (ا.گ.).

۱۳۵۱ - nerses- tchitchrak'atsi

۱۳۵۲ - ap'rsam- e'sp'anduni

و نسخه های پنج نامه

زمانی که ساهاک بزرگ تمام این بلایا را در بخش پارسی (ارمنستان) مشاهده نمود، به نواحی غربی کشورمان و بخش یونانی (ارمنستان) رفت اما چنانکه در شان او بود مورد استقبال قرار نگرفت؛ لذا مسروپ و نوه اش وارتان را با نامه ای به قرار زیر به بیزانس نزد قیصر تئودوس فرستاد.

نامه ساهاک به تئودوس {۱۹۱}

«ساهاک سکوبای ارمن توسط خداوند به قیصر صلحدوست، سرورم اگوستوس تئودوس درود می فرستد.

می دانم که آوازه زحمات ما به سمع آن حاکم مطلق باید رسیده باشد. لذا با امید بستن به نیکوکاری و ترحم تو، به سویت پناه آوردم؛ اما بفرمان والیان اینجا در شأن خویش مورد استقبال قرار نگرفتم. آنقدر از ما متنفر بودند که حتی آن حروف را نیز نپذیرفتند که همین شخص آورده بود و او را نزد آن نیکوکار فرستادم؛ او (این حروف را) پس از تلاش سخت و طولانی در آشور یافته بود. از این رو الطاف و عنایات آن سرور را خواهانم تا ما را در اینجا از مقام و منزلت مان در بخش خویش محروم نسازند؛ فرمان دهید تا ما و تعالیممان را بپذیرند. سلامت باشید».

نامه زیر را نیز به سکوبای شهر پادشاه نشین نوشت:

نامه ساهاک به آتیکوس[۱۳۵۳]

«ساهاک سکوبای ارمن به آموزگارمان آتیکوس، سکوبای دربار پادشاهی با دعای خیر درود می فرستد.

با امیدواری به آن حضرت، آموزگار کشورمان، مسروپ و نوه ام وارتان را گسیل داشتیم تا بلایا و مشکلات ما را از آنان بشنوید و همچون برادری واقعا" عزیز نزد پادشاه بزرگ برای کمک به ما شفاعت کنید. سلامت باشید».

برای آناتولیوس سردار نیز چنین نوشت:

نامه ساهاک به آناتولیوس

[۱۳۵۳] - Atticus بطریق شهر قسطنطنیه از ۴۰۵ تا ۴۲۵م. (ا.گ.).

«ساهاک سکوبای ارمن به آناتتولیوس سردار دلیر درود می فرستد.
از خداوند سپاسگزارم که ترا برای امنیت و پناه ما آماده ساخت، از اینرو معروض می دارم که برای یافتن راه چاره ای برای مشکلات ما طلبه مان مسروپ را همراه نوه ام وارتان به دربار فرستادم و از آن دلاور مستدعی هستم به آنان در مسافرت یاری دهد. سلامت باش».

آناتولیوس با ملاحظه نامه، یک باره آوازه رسالت مسروپ را به خاطر آورد که از پیش در باره او گسترش یافته بود و استقبالی شایسته از آنان بعمل آورد و در این مورد توسط قاصدها به قیصر گزارش داد و از او فرمان یافت تا با احترام و بگونه ای شایسته بیدرنگ آنان را گسیل دارد. از این رو در شهر ملطیه[۱۳۵۴] جمع شاگردان را در نزد سکوبا آکاک[۱۳۵۵] که (مسروپ) با سرپرست آنان غوند[۱۳۵۶] همراه خود برده بود نگاه داشت اما خود مسروپ و وارتان را به گیند[۱۳۵۷] سکوبای درجان[۱۳۵۸] سپرده و با شکوه تمام بدرقه کرد. بدین ترتیب آنان وارد بیزانس شدند و به حضور پادشاه بزرگ رسیدند و به آنچه که آرزومند بودند و آنچه که آرزومند نبودند نایل آمدند و با چنین نامه ای باز گشتند:

نامه تئودوس به ساهاک

«حاکم مطلق تئودوس اگوستوس قیصر رومیان به ساهاک سکوبای بزرگ ارمن درود می فرستد.
ما نامه ات را دیدیم و به نوشته هایت رسیدگی کردیم. ترا بسیار سرزنش نمودیم که با دل و جان سمت پادشاهان مشرک متمایل شدی و حتی جایز نشمردی ما را با نوشته ای آگاه سازی. بویژه در این باره تقصیر کار می دانیم که با بی حرمتی به خبرگان شهر ما، حکمت را در نزد آشوریان جستجو می کردی. بدین علت زمانی که خدمتگزاران ما در آنجا آن تعلیم را تقبیح کردند ما خوشنود گشتیم. اما از آنجاکه مسروپ بعدا" برای ما توضیح داد که این فن با موهبت ملکوتی صورت پذیرفت ما نوشتیم تا با جدیت تمام یاد بگیرند و ترا بعنوان آموزگار اصلی خویش گرامی بدارند و مانند سکوبای بزرگ قیصریه هزینه ها و ارزاق از دربار داده شود. و فرمان دادیم آنجا در ارمنستان شهری برای پناه شما و

[۱۳۵۴] – شهر ملطیه یا ملیتینه شهری در هایک کوچک (ارمنستان کوچک) واقع در جنوب غرب خاربرد و کنار رود فرات بود. در سنگ نبشته های هتی (Melita) آشوری (Melid، Melida، Melide) اورارتو (Melit'ena) و آثار استرابون و غیره یاد شده است. (ا.گ.).
[۱۳۵۵] – ak'ak'
[۱۳۵۶] – ghevond
[۱۳۵۷] – gind
[۱۳۵۸] – derjan ولایت ششم استان هایک علیا. اکنون ترجان نام دارد و در جلگه رود فرات واقع است. پرستشگاه مشهور مهر در باگاریچ bagaritch در اینجا قرار دارد. (ا.گ.).

سپاه ما بنا کنند. به (احترام) تو وارتان پسر فرزند خوانده ات (دامادت) را بعنوان سردار سپاه تعیین کردیم و مسروپ را در ردیف آموزگاران قرار دادیم. سلامت باش».

نامه آتیکوس سکوبای بزرگ نیز بقرار زیر نوشت:

نامه آتیکوس به ساهاک

«آتیکوس سکوبای مستقل قسطنطنیه به برادر گرامی و هم کرسی ما ساهاک سکوبای ارمنی بحق خداوند درود می فرستد.

از خداوند بخاطر آوازه نیک تو در میان آن ملت بربر کاملا" خوشنودم، اما از اتهام مبرا نمی داریم که بیشتر محبوبیت گریگور و نرسس پیشینیان خوش سعادتت را بیاد نیاوردی و بیشتر به این خاطر در شگفیم که چگونه چشمه کلیسا را برای پدر هوانس[۱۳۵۹] قدیس ما باقی گذاردی که با تعالیمش نه تنها این پایتخت جهانی را که تمام مسیحیان گیتی را روشنایی بخشید و به همین علت او را زرین سخن[۱۳۶۰] نامیدند. اما شما با غفلت از او سعی در فرو نشاندن تشنگی تان با آبهای باران کردید تا اینکه قادر مطلق با ملاحظه زحمت و رنج بیهوده شما را قرین نعمت و لطف روح القدس گردانید. و به همین خاطر اکنون شادمان هستیم. اینکه بفرمان اگوستوس حاکم مطلق مان به تو اجازه داده می شود تا در (ارمنستان) طرف ما به آموزش بپردازی و فرقه بوربوریتون ها {۱۹۲} را متقاعد و سر براه بسازی و یا از موضع خود مورد تعقیب و آزار قرار دهی. و مسروپ فرستاده ترا به عضویت کلیسای ارتدکس {۱۹۳} تقدیس نمودیم».

۵۷
آموزش نواحی غربی؛
برقرارای آرامش عمومی و پادشاهی اردشیر

مسروپ و وارتان سپهسالار، سردار آناتول را در نزدیکی مرزمان یافتند. او با دریافت فرمان درباری با اطمینان و جدیت و توجه بیشتر کارها را نظم داد. زیرا حاکمان، گماشتگان، سران و بطور کلی شخصیت های برجسته آن نواحی با کمال میل و گویی با ندای خداوندی دعوت شده باشند و همراه تمام طبقه کاهنان در یکجا گرد هم آمدند و بی درنگ کار آموزش را آغاز کرده بخش غربی را نیز به سرعت مانند بخش شرقی (ارمنستان) آموزش دادند.

[۱۳۵۹] - یوحنا

[۱۳۶۰] - یا زرین دهان (ارمنی vosk'eberan) [Chrysostom]- (ا.گ.).

در این زمان بسیاری از ناخاراهای ارمنی برای دعوت از ساهاک بزرگ آمدند تا او با شفاعت همگان را متحد سازد. چون پادشاه بهرام پارسی با آگاهی بر اینکه بدون شاهزادگان ارمنی نمی تواند کشورمان را حفظ کند لذا توسط اسبد سمبات مذاکرات صلح را آغاز کرد. از این رو (ساهاک) کار آموزش در بخش غربی (ارمنستان) را به مسروپ واگذار نموده نوه هایش همایاک[۱۳۶۱] و هامازاسپیان[۱۳۶۲]، برادران سپهسالار وارتان را نزد او باقی گذارد و فرمان داد به کار بوربوریتون های تباهکار رسیدگی کنند و اگر با ملایمت و یا سختگیری به راه راست نیایند، با شکنجه و آزار مورد تعقیب قرار دهند و چون دشمن از آنان انتقام بجویند تا با مرگ مستحق، مرگ ناحق روانشان رسوا شود و اما خود راهی ناحیه آیرارات شد و تمامی ناخارارها را گرد هم آورده اسبد سمبات و نوه اش سپهسالار وارتان را به دربار پادشاه پارس گسیل داشت.

اما پادشاه با برقراری صلح نامه ای با مضمون بخشش و فراموشی گناهان (ناخارارها) منعقد ساخت و به خواهش آنان آرتاشس پسر ورامشاپوه را بعنوان پادشاه، اردشیر نامیده ارمنستان را بدون قَیِم پارسی به او سپرد. وی شش سال حکومت کرد.

۵۹
بنای شهر کارین[۱۳۶۳] که تئودوپلیس نامیده می شود

سردار آناتول با دریافت فرمان دربار به کشورمان آمده با گشت و گذر از نواحی متعدد برای بنای شهری حاصلخیز، پرآب و پرثمر ناحیه کارین را پسندید و با این حساب که آنجا در مرکز قرار دارد و از جاهایی که چند سرچشمه فرات آغاز می گیرند و با جریان ملایم پیش رفته به دریا می ریزند و شکل باتلاق بخود می گیرند، زیاد دور نیست، در اینجا ماهیان بیشمار و انواع مختلف پرندگان وجود دارند که رشد می کنند و ساکنان تنها با تخم های آنان تغذیه می نمایند و در کناره باتلاق نیزارهایی مملو از نی قرار دارند. در دشتها علفهای بلند و گیاهان بذری بسیار می رویند. کوهها پر از نخجیرهای نشخارکننده و سم شکافته می باشد. جانوارن شاخدار اهلی بزرگ پیکر و درشت، با بدنی پر و چاق بوفور در اینجا پرورش می یابند.

او در دامنه یک کوه زیبا منظر محلی یافت که چشمه های متعدد کوچک با آبی زلال می جوشیدند و در آنجا محل شهر را طرح ریزی کرد. با خندقی ژرف آن را محصور نمود و پی حصار را عمیق ساخت و برجهای بسیار بلند بر روی آن بنا کرد که اولی را به گرامیداشت قیصر، تئودوس نام نهاد. کمی آنسوتر برجهای صخره مانند {۱۹۴} شبیه دماغه کشتی ها و گذرگاههایی با گودی فرو

[۱۳۶۱] - he'mayak'

[۱۳۶۲] - hamazasp'ian

[۱۳۶۳] - k'arin شهر ارض روم فعلی. (ا.گ.).

رفته که بطرف کوه مشرف بودند، بنا نمود. (در ناحیه مشرف) دشت شمالی نیز شبیه آن را ساخت. اما (در سمت های مشرف به) شرق و غرب، برجهای مدور بر پا کرد. و اما درون شهر بر فراز تپه ای انبارهای متعدد بنا نمود و به افتخار اگوستوس، آگوستیون[۱۳۶۴] نامید. و از جاهای متعدد از طریق مسیرهای پوشیده و پنهان آب را وارد شهر کرد. شهر را پر از سلاح و هنگ های نگهبانی نمود و تئودوپلیس نامید تا با ذکر نام شهر، نام (پادشاه) جاودانی شود و اما چشمه های جوشان آب گرم را توسط سنگهای تراشیده پوشانید.

۶۰

موعظه مجدد مسروپ و عزیمت مترجمان به بیزانس

مسروپ در بیابان شاغگومک[۱۳۶۵] و جاهای خنک مانده آموزش نخستین گروه ها را بپایان برد. او به آنان هنر نمی آموخت بلکه گویی چون رسولان به شاگردانش الهام می داد. سپس سرپرستانی از شاگردانش، غوند و ینوک را در اسپر، گیند سکوبای آنان را در درجان، اما دانان[۱۳۶۶] را در ناحیه یکغیاتس می گذارد و خود به آیرارات آمده به گوغتن نخستین محل اقامتگاهش می رود.

از آنجا که ریشه ناگوار باقی مانده از آیین شرک در دوران هرج و مرج دگرگون نمایان گشته و در میان بسیاری از افراد گسترش یافته بود، آن خوش سعادت به کمک گیت[۱۳۶۷] پسر خلف شابیت[۱۳۶۸] که حاکم آن ناحیه بود، آنان را نابود ساخت. نیز آگاهی یافت که آموزگاران اصلی این آیین دروغین در نواحی باغاس[۱۳۶۹] هستند. او بدانجا رفت و بسیاری را ارشاد نموده افراد کمی را به گونه ای بازگشت ناپذیر به کشور هونها راند. کار آموزش آن نواحی را به سکوبایی بنام موشغ[۱۳۷۰] سپرده خود به نواحی دره گاردمان بازگشت زیرا شنید که پیروان همان فرقه در آنجا نیز بوده اند. با یافتن ایشان، آنها را نیز به راه راست راهنمایی کرد. حاکم گاردمانیان را که نامش خورس[۱۳۷۱] بود

۱۳۶۴ - ogost'ion

۱۳۶۵ shaghgomk

۱۳۶۶ - danan

۱۳۶۷ - 'git' یا 'giut نام و واژه ارمنی به معنی "کشف، پیدایی". (ا.گ.).

۱۳۶۸ - shabit یا savat نامی آشوری به معنی شنبه. (ا.گ.).

۱۳۶۹ - baghas یا baghasak'an-ashkharh یا baghsak'an-k'oghmer یا پایتاکاران استانی در ارمنستان بزرگ بوسعت ۲۱،۰۰۰ کیلومتر مربع. این نام احتمالا" ازنام قوم "بال" یا "باغ" گرفته شده است. چندین نام جغرافیایی دیگر از این قوم تا کنون باقی مانده است. (ا.گ.).

۱۳۷۰ - mushegh

۱۳۷۱ - khurs

دگر بار به راه راست رهنمون گردید. آشوشا بدشخ[۱۳۷۲] گوگاریان[۱۳۷۳] از او دعوت بعمل آورده در خواست می کند تا برای همان کار به ناحیه تاشیرک[۱۳۷۴] قلمرو تحت حاکمیتش بیاید. او نیز راهی آنجا گردید. بهتر و اساسی تر از شاگردان دیگران بـه تعلیم پرداخت. در این زمان شخصی بنام آردزیل[۱۳۷۵] پادشاه گرجستان شده بود.

مسروپ سپس بازگشته او و ساهاک بزرگ همان شاگردان، هوسپ[۱۳۷۶] و دوست دیگرش کـه از روستای کوغب[۱۳۷۷] بود و یزنیک[۱۳۷۸] نام داشت را به شهر ادسیای میانرودان گسیل داشتند تا کتابهایی را در آنجا از نخستین پدران مقدس بیابند و بی درنگ به زبان ما ترجمه کرده همراه خود بیاورند تا بـا همین گونه کارها به بیزانس فرستاده شوند. آنان از چند تن دروغگو نامه های فریبنده دریافت کردند مبنی بر اینکه ساهاک بزرگ و مسروپ در تدارک فرستادن دیگران به بیزانس می باشند، از این رو آنان نسبت به تعالیم خیر علاقه مند شده بدون فرمان آموزگاران از آنجا مستقیما" راهی بیزانس شدند و با کسب تبحر کامل در ادب یونان اقدام به ترجمه و نگارش نمودند. دوستان هم شاگردی آنها کـه نامشان غوند و کوریون[۱۳۷۹] بود به آنان حسد بردند و خودکامانـه برخاسته و بـه بیزانس نزد ایشان رفتند. آنگاه هوهان[۱۳۸۰] و آردزان[۱۳۸۱] نیز نزد آنان شتافتند کـه ساهاک و مسروپ پیشتر بـه آنجا فرستاده بودند و اما ایشان با مسافرت آرام در قیصریه مدتی دراز اقامت کردند. سکوبا ماکسیمیانوس بیزانس از تمام آنها پیشواز پرشکوهی بعمل آورد.

۶۱
در باره شورای افسوس که بعلت نسطور شرور تشکیل شد

۱۳۷۲ - ashusha

۱۳۷۳ - مردم گوگارک gugark. یکی از استانهای ارمنستان باستان و یکی از چهار قلمرو بدشخ ها (مرزبان ها) در زمان اشکانیان ارمنی. (ا.گ.).

۱۳۷۴ - tashirk ولایت چهارم از سرزمین بدشخی گوگارک. (ا.گ.).

۱۳۷۵ - ardzil

۱۳۷۶ - hovsep

۱۳۷۷ - koghb روستایی رد ولایت tchak'at'k واقع در استان آیرارات. (ا.گ.).

۱۳۷۸ - yeznik'. یزنیک اهل کوغب که به کوغباتسی معروف است. فیلسوف مشهور ارمنی و یکـی از برجسته ترین اندیشمندان و شخصیت های اجتماعی و فرهنگی سده پنجم میلادی است. (ا.گ.).

۱۳۷۹ - k'oriun صاحب تذکره مسروپ ماشتوتس. (ا.گ.).

۱۳۸۰ - hovhan

۱۳۸۱ - ardzan نام مذکر منشعب از واژه ardzan به معنی تندیس همانند نـام صـنم کـه همـان معنـی را دارد. (ا.گ.).

در این زمان نسطور شرور بر مقر سکوبائی بیزانسیان تکیه زد وبا پیروی از تفسیر عبرانی به مقدس ترین دوشیزه بی احترامی کرده (چنین گفت که) او مادر یک انسان است و نه خدا. زیرا (او می گفت) که مولود از او نشأت گرفت؛ فرزند زاده شده از مریم فردی دیگر و فرزند زاده شده از پدر پیش از زمان های جاودانی نیز فردی دیگر بود؛ بگونه ای که آنان دو فرزند هستند و تثلیث به تربیع بدل می شود. بدین مناسبت پدران روحانی با قرائت اسناد کتبی در شهر آسیایی افسوس مشرف به دریا گرد آمدند که عبارتند از: کلستینوس سکوبای رم[۱۳۸۲] سیریل از اسکندریه[۱۳۸۳]، هبناغیوس از اورشلیم[۱۳۸۴]، یوحنا از انطاکیه[۱۳۸۵]، ممنون از افسوس[۱۳۸۶]، پولس از همس[۱۳۸۷]، تئودوتیوس از آنگیورا[۱۳۸۸] و بسیاری دیگر جمعا" دویست پدر روحانی که با نفرین به نسطوًر، حضرت عیسی مسیح ما را فرزند خدا دانستند و مقدس ترین مریم عذرا را خدازا شمردند.

او از آنجا که نرسس بزرگ و مسروپ در آن شورا شرکت نجستند لذا اسکوبا ها، سیریل اسکندرانی، پروکلوس قسطنطنیه و آکاک ملطی بوسیله نامه به ایشان هشدار دادند زیرا شنیده بودند که برخی از شاگردان بدآیین به ارمنستان آمده اند و کتابهای تئودوروس مامو- استی {۱۹۵} را با خود برده اند که آموزگار نسطور و شاگرد تئودور بوده است. آنگاه مترجمان که نامشان را پیش تر ذکر کردیم بازگشتند و ساهاک بزرگ و مسروپ را در آشتیشاد یافتند. نامه ها و قوانین شورای افسوس شش قانون وضع شده و نیز نسخه های مستند کتاب مقدس را تحویل ایشان دادند.

ساهاک بزرگ و مسروپ با دریافت (نسخه کتاب مقدس)، ترجمه ای را که شتابان صورت گرفته بود، یکبار دیگر ترجمه کردند وبار دیگر همراه آنها اصلاح و تجدید نظر کردند. اما از آنجا که ایشان به فن {۱۹۶} ما آشنایی نداشتند، از این رو کار از بسیاری جهات ناقص در آمد. بدین سبب، ساهاک بزرگ و مسروپ ما را برای فراگیری زبان پرافتخار و کسب کمال در دارالعلوم واقعی به اسکندریه گسیل داشتند {۱۹۷}.

۶۲
در باره آموزگاران، سفرهای علمی و خود او

[۱۳۸۲] - ارمنی k'elest'inos یا سلستین (Celestine). (ا.گ.).

[۱۳۸۳] - ارمنی kiuregh نام مرد از ریشه یونانی Kyrulos، فرانسه Cyril . (ا.گ.).

[۱۳۸۴] - ارمنی hobnaghios یا Juvenal. (ا.گ.).

[۱۳۸۵] - ارمنی hovhannes (John) اهل همس یا Emesa. (ا.گ.).

[۱۳۸۶] - memnon

[۱۳۸۷] - ارمنی p'oghos (یا Paul). (ا.گ.).

[۱۳۸۸] - ارمنی Teodotios (Theodotius of Ancyra). آنگیورا شهر آنکارای فعلی در ترکیه است. (ا.گ.).

آنان که مدام از حکمت پیروی می کنند و علوم ریاضی را بررسی می نمایند می گویند که ستارگان روشنایی خود را از ماه می گیرند، ماه از نور آفتاب پر می شود اما آفتاب نیز از آسمان اثیری؛ بگونه ای که اثیر نور را در دو نوار می گستراند و این دو نوار بر حسب ترتیب و حرکت و زمان از آفتاب روشنایی می گیرند. ما هم مانند آن همواره از پرتو های تجسمی پدران روحانی نورانی شده با گشت و گذار در نواحی جنوبی به شهر ادسا رسیدیم. کمی در ژرفای دیوان سیرکردیم واز آنجا برای عبادت و زیارت سرزمین مقدس و مدت کوتاهی برای مطالعه رهسپار شدیم.

پس از چنین گشت و گذاری وارد مصر شدیم، سرزمین نام آوری که از سرما و گرمای بی حد و سیل و خشکسالی بری بوده در محلی زیبا بر روی زمین قرار داشت و مملو از انواع میوه و بطور طبیعی محصور توسط رود نیل بود که نه تنها آنجا را حفاظت می کند بلکه قادر است خوراک کافی و خشکی یا رطوبت کشور را بوسیله آبیاری برای کشت و زراعت میسر سازد. و آنچه که در سرزمین موجود نیست این رودخانه به آسانی می آورد و باعث فراوانی می شود و با تقسیم به دوازده شعبه همچون جزیره، تمام کشور را می پیماید و در همه جا جریان دارد. در اینجا شهر بزرگ اسکندریه در موقعیتی مناسب بنا شده و از آب و هوای پر برکت دریای بزرگ برخوردار است؛ و دریاچه ای مصنوعی ساخته شده است و بواسطه آن هوای دلنشین چه از آنجا که آبهای دریاچه به دریا می ریزند و چه از مکان های نزدیک دریا پدید می آید؛ در اینجا اغلب باد می وزد که از سوی دریا، ملایم و از سوی دریاچه غلیظ می باشد و آمیزش آن دو برای سلامتی بسیار نافع و مفید است.

اکنون پلوتنیوس[۱۳۸۹] با پنج قله خود در جلو (شهر) قرار ندارد تا جهان بی حد را محصور کند بلکه مارکوس با تبلیغ و وعظ انجیل خویش؛ مقبره های پهلوانان اژدها نژاد وجود ندارند؛ بلکه قربانگاه های قدیسان نورافشانی می کنند. نه جشن کاذب و تحریف شده بیست و پنجم ماه توبی[۱۳۹۰] بر پا می شود که با نهادن افسر بر سر جانوران باربر و با خدمت به مارهای بی زهر و تقسیم کلوچه ها برگزار می شود بلکه در یازدهم همان ماه توبی جشن ظهور و تجلی الهی گرفته می شود و جانباختگان پیروزمند را ستایش می کنند، بیگانگان را پذیرا می گردند و به فقرا صدقه می دهند. دیگر برای ساراپیس[۱۳۹۱] دیو شریر قربانی نمی کنند بلکه خون قربانی مسیح را تقدیس می نمایند و

۱۳۸۹ - یا پلوتون (Pluto). (ا.گ.).

۱۳۹۰ - tubi یکی از ماههای مصری. (ا.گ.).

۱۳۹۱ - sarap'is یا Serapis یکی از خدایان افسانه ای مصر که در زمان بطالمه مقامی بزرگ در میان خدایان مصری داشت و فرمانروای آبها و بویژه رود نیل و نیز خدای زمین و دوزخ بود. (ا.گ.).

دیگر از پروتئوس[۱۳۹۲]ساندارامت {۱۹۹} پیام نمی خواهند بلکه دانش هـای گونـاگون را از افلاطـون {۲۰۰} نوین می آموزم یعنی از معلم من که شاگرد نالایق او نبودم و علوم خود را بدون نقـص و در کمال از او کسب نمودم.

خواستیم با کشتی به هلاس[۱۳۹۳] برویم، لـیکن بعلـت توفـان شـدید اجبـارا" راهـی ایتالیـا گـشتیم و آرامگاه های پتروس و پولس مقدس را زیارت کردیم ولی مدتی دراز در شـهر رومیـان نمانـدیم و از طریق هلاس به آتیکه[۱۳۹۴] رهسپار شدیم و مدتی کوتاه در آتن ماندیم. زمستان را گذراندیم و با عـشق دیدار وطن راهی بیزانس گشتیم.

۶۳
در باره اتحاد شوم ارمنیان که نابودی خویش را دنبال می کرد

اردشیر پادشاه ارمنستان چنان در امیال نفسانی غرق شد که همه شاهزادگان و اشراف از او متنفـر شدند. آنان به ساهاک بزرگ مراجعه نمودند و بانگ اعتراض سر داده او را نیز به یاری خواستند تا از (اردشیر) نزد پادشاه پارس سعایت و بدگوی کند و پادشاه خود را معزول نموده یک پارسـی را بـرای اداره کشور سرکار بیاورند. اما (ساهاک بزرگ) گفت: «گفته های شما را رد نمـی کـنم، مـن نیـز در مورد کردار دردناک و شرم آور او شنیده ام. بـدفعات او را سـرزنش کـرده ام امـا وی انکـار کـرده است. اکنون باید مدتی کوتاه او را تحمل نمود تا راهی برای کمک به تئـودوس قیـصر یونـان بیـابیم لیکن او را تسلیم بی ایمانان نخواهیم نمود تا در معرض رسوایی و استهزا قرار گیریم».

اما آنان نمی پذیرفتند و کوشش می کردنـد وی را بـا خـود هـم داسـتان سـازند. لـیکن او گفـت: «هرگز، غیر ممکن است که من گوسفند گمراه خود را تـسلیم گـرگ هـا کـنم و از بیمـار و مجـروح دلسوزی و دستگیری نمایم و مخلوعش سازم. اگر من در نزد و مقابل پادشاه مومن بـودم درنـگ نمـی کردم به امید آنکه یک سرنگون شده را سر پا نگاه دارم. اما تـسلیم کـردن او بـه مـشرکان سـرنگونی بزرگتری را بدنبال خواهد داشت که من بعهده نمی گیرم. به مصداق این سخن که: «آنـرا کـه بـه تـو اقرار کرده است طعمه درندگان نگردان». زیرا اگر چه بدکار و فاسـق اسـت امـا مهـر تعمیـد خـورده است. او بدکار است. لیکن مسیحی است، جسما" پلید و آلوده است اما از نظر روح بـی ایمـان نیـست. دارای کرداد ناپاک است اما آتش پرست نیست. او نسبت به زنان ضعیف است امـا در برابـر نیروهـای

[۱۳۹۲] - ارمنی p'rodeiad، پروتئوس Proteus خدای دریا در اساطیر یونان قدیم بود. پدرش پوزیـدون موهبـت پیشگویی و تغییر صورت بدلخواه را بدو ارزانی داشت. (ا.گ.).

[۱۳۹۳] - Hellas نام دیگر یونان به ارمنی yellada. (ا.گ.).

[۱۳۹۴] - At't'ik'e یا Attica یا آتیک قسمتی از سرزمین یونان در شمال شرقی پلوپونز، روبروی جزیره او بـه . اینک یکی از شهرستان های یونان بشمار می رود. (ا.گ.).

عناصر طبیعی سر فرود نمی آورد. و چگونه می توان این گوسفند بیمار را با یک جانور درنده سالم تعویض نمود که همین سلامتی او برای ما بلا و مصیبت است».

و اما شاهزادگان با این اندیشه که وی بقصد فریب آنان چنین می گوید تا عملیات آنان را بتعویق بیاندازد و پادشاه را آماده سازد لذا چنین می گویند: «از آنجا که تو نخواستی با ما هم رای و هم داستان شوی تا او بر ما پادشاهی نکند، لذا ما نیز نمی خواهیم تو کشیش ما باشی». و همه آنان یک دل و یک رای همراه کشیشی جاه طلب بنام سورماک[۱۳۹۵] اهل آرتسکه[۱۳۹۶] نزد بهرام[۱۳۹۷] پادشاه پارس رفتند. تا از اردشیر پادشاه خود و نیز ساهاک بزرگ بدگویی کنند دال بر این که آنان به سمت یونانیان متمایل شده اند.

۶۴
انقراض پادشاهی ارمنیان بنا به درخواست خودشان و بی احترامی به مقر سکوبایی بزرگ

سپس بهرام پادشاه پارس، اردشیر شاه ارمن و ساهاک بزرگ را به دربار خویش خواند. از او[۱۳۹۸] می خواستند[۱۳۹۹] تا اردشیر را متهم و محکوم کند لیکن او از ابراز هر گونه گفتار خوب یا بد امتناع کرد. آنگاه (بهرام) هزاربد آریائیان که از خاندان پهلوی سورن بود فرمان داد تا بعنوان خویشاوند خود او را دوستانه نصیحت کرده متقاعد سازد. و او با سخنان گیرای خود می گفت: «از آنجا که همخون و خویشاوند من هستی، لذا خیر ترا خواسته می گویم که اگر اکنون با شاهزادگان و اشراف متحد شوی مورد احترام و بزرگداشت شاه پارس قرار خواهی گرفت. و او نوه ات وارتان را در مقام برابری با یک پادشاه محترم چون او بر ارمنستان می گمارد». اما او قبول نمی کرد و می گفت: «چگونه می توانم در اثر جاه طلبی و مقام پرستی در باره یک دوست سخن چینی و بدگویی کنم و یا اینکه چرا شما می خواهید اردشیر را اینگونه سرنگون سازید؟ کلا" برای من روشن نیست که او قصد

[۱۳۹۵] - surmak’

[۱۳۹۶] - ardsk’e ناحیه ای در ولایت بزنونیک be’znunik واقع در شمال غرب دریاچه وان. در سنگ نوشته های اورارتو بصورت شهر ziukuni یاد شده تازیان آن را dat-al-chauz نامیده اند که تبدیل به الجواز یا ادیلجواز کنونی شده است. (ا.گ.).

[۱۳۹۷] - vram، بهرام پنجم ۴۳۹-۴۲۱م. (ا.گ.).

[۱۳۹۸] - یعنی ساهاک بزرگ سکوبای بزرگ ارمن. (ا.گ).

[۱۳۹۹] - منظور شاهزادگان. (ا.گ).

شورش داشته باشد. و اگر او را بخاطر کردار ناشایست متهم و محکوم می کنند، اگر چه مطابق مذهب ما محکوم است اما طبق مذهب ناپاک شما او شایسته احترام است. در هر صورت هیچگونه سخنی از طرف من نخواهید شنید».

در این زمان بهرام برآشفت و در صحن بزرگ دادگاه به تحقیق می پردازد بدون اینکه به سخنان اردشیر گوش فرا دهد در حالیکه به سخنان ساعیان و بدگویان بویژه گفته های بسیار شنیع سورماک توجه می کند. از آنجا که شاهزادگان مقر و مقام سکوبایی بزرگ را به او قول داده بودند، لذا در اثر تحریک خودپسندی زبانش را چون تیغ برنده بکار می برد. سرانجام بهرام فرمان داد تا پادشاهی از اردشیر گرفته شده او را (در پارس) زندانی کنند. تمام دارایی وی بسود دربار مصادره کنند. در مورد ساهاک بزرگ نیز همانگونه عمل کردند تا خاندان جاثلیقی در تصرف دربار قرا گیرد و بجای او، سورماک عهده دار مقام سکوبایی بزرگ گردد و اما هدایای گران همراه مرزبان پارسی که نامش وه میهرشاپوه[1400] بود برای شاهزادگان فرستاد.

و اما سورماک بیشتر از یک سال در مقامش باقی نماند و بدست همان شاهزادگان خلع شد. او بعدها مقام موروثی سکوبایی ولایت بزنونیک را از شاه پارس دریافت کرد. ولی شاهزادگان ما از بهرام مسئول دیگری را می خواستند و او شخصی آشوری بنام برکیشو[1401] را تعیین نمود. او با همراهانی بدتر آمد وزنانی کدبانو همراه خود آورد و زندگی فاسد و پرتجمل می گذراند و دارایی های سکوبایان در گذشته را چپاول می کرد. بدین سان او سه سال در مسندش باقی ماند . شاهزادگان نتوانستند اینگونه اعمال وی را تحمل کنند و بار دیگر از بهرام التماس کردند او را عوض کرده شخص دیگری را مطابق با آیین و مذهبشان معرفی کند. گروهی نیز ساهاک بزرگ را می خواستند.

۶۵
رهایی و اعزام ساهاک بزرگ و جانشینش شامول[1402] از پارس

[1400] - veh-mihr-shap'uh

[1401] - be'rkisho

[1402] - shamvel

همانگونه که گفتیم، شاهزادگان ارمنی بدو دسته تقسیم شدند و مردانی را برای درخواست جانشین مقدم سکوبایی نزد پادشاه پارس گسیل داشتند: واچه پیشوای آرزرونیان و همایاک فرمانده آشوتسک[۱۴۰۳] خواهان کسی بودند که پادشاه مایل باشد اما مانچ[۱۴۰۴] پیشوای آپاهونیان و اسپاندارات پیشوای آرشارونیان، خواستار ساهاک بزرگ شدند. همچنین آناتول سردار یونانیان هاووک[۱۴۰۵] اهل کوکایاریچ[۱۴۰۶] را از کارین گسیل داشت و درخواست نمود که اگر پادشاه (پارس) مایل به نگاهداری وی در بخش پارسی (ارمنستان) نیست به بخش یونانی تحویل دهد. قشر سکوبایان نیز همراه مسروپ خوش سعادت و تمام مقام های کلیسا، کشیش تیروک[۱۴۰۷] فرزند موسسیک[۱۴۰۸] از روستای زاریشاد[۱۴۰۹] واقع در واناند[۱۴۱۰] را با همین درخواست گسیل داشتند، بهرام حاضر به انجام در خواست های طرفین گردید و یک آشوری بنام شامول را بعنوان دارنده مقام سکوبایی بزرگ برگزید تا در برابر و رقیب ساهاک بزرگ قرار گیرد و وظیفه او را مشخص می کند تا با مرزبان از در دوستی برآید و بر امر تقسیم خراجهای دریافتی دادگاه ها و سایر نظام های دنیوی نظارت کند. و اما ساهاک بزرگ را آزاد نموده چند روستا از حوزه (جاثلیقی) وی را برایش گذارد تا تنها در موضع خود باقی بماند و بتواند به تعلیم و آموزش عادی پرداخته آنان را که شامول موافقت کند بعنوان روحانی تقدیس نماید.

لیکن پیش از فرستادن وی (بهرام) او را در برابر دیوان پس از حاضران فرا می خواند و می گوید: «ترا به ایمانت قسم می دهم تا تحت تابعیت ما وفادار بمانی و در اثر فریب هم کیشان یونانی در اندیشه شورش و نافرمانی نیفتی و باعث شوی ما ارمنستان را به نیستی بکشانیم و کار خیرخواهانه خود را به شر تبدیل نماییم». در این زمان ساهاک بزرگ بپا خواست و در حالیکه قیافه متواضعانه و محجوب همچون زمان نطق و خطابه بخود گرفته بود با نگاه باوقار و صدای فروتنانه تر به ایراد سخنرانی پرداخت و خدماتی را که در حق آنان انجام داده بود و ناشکری آنان نسبت به خود را بر شمرد. در عین حال سخنان مغرضانه شیرین و مقاصد و کردار شوم آنان را فاش ساخت. تواما" در ضدیت با توهین نامعقولانه (پادشاه) که گفته بود "هم کیشان گمراه" سخن گفت و کیش آنان را رسوا کرده نطق خود را تا آنجا که گوش مشرکان می توانست تحمل کند با فلسفه شگفت انگیز مبتنی بر الهیات بپایان برد بدون اینکه آیین درخشان را کلا" جهت استهزاء بی ایمانان مطرح نکرد تا مانند

[۱۴۰۳] - ashotsk
[۱۴۰۴] - manetch
[۱۴۰۵] - havuk'
[۱۴۰۶] - k'uk'ayaritch
[۱۴۰۷] - t'iruk'
[۱۴۰۸] - movsesik'
[۱۴۰۹] - zarishat' روستای زاوشاد فعلی که اخیرا" به آرپا چای تغییر نام یافته است. (ا.گ).
[۱۴۱۰] - vanand

مروارید زیر پای خوک ها له نشوند بلکه همچون رعد آنقدر آنان را درخشاند تا زبان مغان را خاکستر کرد و خود پادشاه متعجب و شگفت زده ماند و همه جمعیت حاضر و تمام پارسیان خوش اندام گوشها را تیز کرده با دقت گوش می کردند بطوری که بهرام دستور داد بعنوان یک سخنران و ناطق جسور که با چنان جسارتی در برابر پادشاه سخن می گوید، سیم فراوان به او بدهند.

لیکن او نپذیرفت و به خویشاوند خود از نسل سورنیان پهلوی چنین گفت: «بگذار سیم او برای خودش بماند، ولی تو او را قانع کن تا این دو مطلب را برایم انجام دهد، نخست این که فرمان دهد گاه {۲۰۱} و مقام شاهزادگان همانگونه که اردشیر تعیین کرده بود و تا امروز حفظ می شود، باقی بماند و مرزبانان پارسی حق دادن گزارش های اغراق آمیز و تغییر خودکامانه آنها را نداشته باشند. دوم این که خاندان و مایملک گازاون {۲۰۲} فرزند جوان فرهاد خویشاوند من و تو بازگردانده شود و در غیر اینصورت با توجه به نفرتی که نسبت به نام اشکانی دارد، حداقل او را در هر گاه و مقامی که مایل است در سلک شاهزادگان قرار دهد، همانگونه که در مورد خویشاوند او کامساراکان و آماتونی انجام داد و آنان را از مقام نخست موروثی به پایین ترین درجه تنزل داد و یا حداقل کارگزاری دربار را به او (آماتونی) و فرزندانش با اعتمادی متساوی واگذار نماید. تا اینکه به لطف رحمت خداوندی گاه و مقام پدری بدست هر یک از پادشاهان به او بازگردانده شود. اکنون کوشش کن همچون میانجی ماهر او را متقاعد سازی».

بهرام متقاعد شده فرمان داد تمام درخواست ها را انجام دهند و نوه او سپهسالار وارتان را مجدا" به فرمانروایی قوم مامیکنیان گماشته به ارمنستان گسیل داشت.

اما اگر کسی بگوید که ما باید سخنان ساهاک بزرگ در دیوان پارسیان را باید می نوشتیم، بگذار بداند که تمام واقعیت امر از طریق هیچکس به گوش ما نرسیده است و لذا ما مایل به یادآوری آنها در کتاب تاریخ خود نیستیم. زیرا من هم مردی پیر، بیمار و گرفتار در کار ترجمه هستم. من بدون توجه به زیبایی سخن شتابان نوشتم تا بتوانم خواسته ترا بر آورده سازم و از سخنان و خواهش های مصرانه تو رها شوم. من بر خلاف اینکه برخی از شعرا پادشاهان را از نسل و نژاد و از نزدیکان و دم خور خدایان می دانند، از نظر نیازها ترا یک انسان برابر با ما می پنداریم.

۶۶
کردار های شامول همقطار ناشایست ساهاک بزرگ

شامول فرا رسید و مقر سکوبایی را متصرف گردید و از راه و روش برکیشو پیروی نموده از نظر طمعکاری از او نیز پیشی گرفت. زیرا او تنها اموال سکوبایان در گذشته را بتصرف خود در می آورد لیکن وی اموال و حوزه سکوبایی زندگان را نیز تصاحب نمود. چون اجازه نمی داد ساهاک بزرگ (سکوبایان) جدیدی را تقدیس و دستگذاری نماید و جانشین در گذشتگان سازد و از طرفی اموال و حوزه سکوبایی همه زندگان را بخاطر کوچکترین تعلل در پرداخت خراج به دربار، مصادره می نمود.

بدین سان وی مورد نفرت و سرزنش و تقبیح همه سکوبایان قرار گرفت و حتی اگر هزاران مصیبت و ستم از سوی او بر آنان وارد می آمد رغبت نمی کردند نزد وی بیایند، بجز از آن سورماک که حوزه سکوبایی اش را بدستور دربار و با غضب اموال دیگران بزرگ تر نمود. سکوبایان دیگر نیز بر او حسد برده با جسارت همین کار را در برابر او انجام داده توسط شاهزادگان خویش به پادشاه پارس روی آوردند.

و اما ساهاک بزرگ با همکاری مسروپ یک دم از تغذیه معنوی و روحانی فرزندان کلیسا فروگذاری نکرده وی را در کلیسای جامع شهر واغارشاباد مستقر نمود و اما خود در ولایت باگرواند در مکانی که گریگور مقدس تیرداد شاه و همه ارمنیان را غسل تعمید داد، باقی ماند.

اما شامول در سرزمین ما پنج سال زندگی کرد و درگذشت. در این هنگام همه شاهزادگان و ناخارارها گرد هم آمدند و نزد ساهاک بزرگ رفتند و به گناهکاری خویش اقرار نموده التماس کردند تا دوباره به مقر خود بازگردد. نیز قول دادند که تایید پادشاه پارس را نیز خواهند گرفت، آنگاه همه پیمان بستند تا مسند او را بطور موروثی به نوه هایش بدهند ولی او نپذیرفت. در اثر التماس بیش از حد آنان مجبور شد این رویا را برایشان تعریف کند که مدت ها پیش ،رویدادهای آینده به او الهام شده بود. شاهزادگان با شنیدن و درک این سخنان که بفرمان خداوندی مقام اعظم روحانی از نسل او سلب شد. به گریه و زاری پرداختند، مطابق این سخن انجیل که «وای براین جهان بسبب لغزشها زیرا که لابدّ است از وقوع لغزش ها لیکن وای بر کسیکه سبب لغزش باشد.» [1411] آنگاه او را تنها گذاشتند.

۶۷
رخت از جهان بر بستن ساهاک بزرگ و مسروپ سعید

بهرام بیست و یک سال بر پارسیان پادشاهی کرده درگذشت و حکومت را برای فرزندش یزدگرد باقی گذارد. وی پیمان صلح را فراموش کرده به محض رسیدن به پادشاهی به سپاهیان یونانی مستقر در نصیبین حمله کرد. به سپاه آترپاتکان نیز فرمان داد وارد سرزمین ما شوند. اینان آمدند و بطور نامنظم در نزدیکی شهر قربانگاه ها[1412] اردو زدند.

در این هنگام بیماری مرگباری بر ساهاک بزرگ نازل شد و شاگردانش وی را به روستایی بنام بلور[1413] که محلی دلنشین و مصون از نفوذ سپاه پارسیان بود و اینان باعث آزار و اذیت آنان بودند منتقل کردند. در اینجا وی رخت از جهان بر بست در حالیکه پنجاه و یک سال از سال دوم جلوس

[1411] - انجیل متی، باب ۱۸ آیه ۷. (ا.گ).

[1412] - bagnats-avan یا باگاوان bagavan. (ا.گ).

[1413] - blur به معنی تپه. (ا.گ).

خسرو آخر پادشاه ارمنیان تا آغاز سال نخست پادشاهی یزدگرد پادشاه پارسیان در پایان ماه ناواسارد[1414] مصادف با روز تولدش، بر مسند سکوبایی بزرگ تکیه زده بود. او در حالیکه بعنوان موجودی فانی بدنیا آمده بود. یادگار خویش را جاودان گذاشت، تمثال خداوندی را گرامی داشت و با عزت و احترام از زندگی (دنیوی) به زندگی (جاودانی) انتقال یافت و سالیان دراز چنان زندگی کرد که هیچگونه عیب و نقصی ناشی از پیری بر چهره او پدیدار نگردید و دچار هیچگونه بیماری نشد. در باره او باید رساله ای شکوهمند نوشت و چنان که شایسته و در خور اوست پدر مقدسمان را مورد ستایش و تمجید قرار داد. ولی برای اینکه اطاله کلام باعث خستگی خواننده نشود. آن را در جا و زمانی دیگر، خارج از این کتاب همانگونه که در ابتدا نیز قول داده بودیم{۲۰۳} به انجام خواهیم رساند.

جنازه عزیز او را یرمیا، رئیس شماسان با شاگردانش و نیز عروسش دستریک خانمی از خاندان مامیکنیان که همسر سپهسالار وارتان بود به روستای خود آشتیشاد واقع در ولایت تارون برده بخاک سپردند. شاگردانش همچون راهبانی روحانی در ولایت خویش پراکنده شده وبه بنای کلیساهای بزرگ پرداخته و برادران همکیش گرد آوردند.

شش ماه پس از وفات ساهاک بزرگ روز سیزدهم ماه مهکان[1415] مسروپ سعید نیز در شهر واغارشاباد چشم از جهان فرو بست. او برتمامی افراد پاک دامن زمان برتری داشت. زیرا تکبر و چاپلوسی در کردار او جایی نداشتند بلکه با برخورداری از متانت و نیکوکاری و نیک اندیشی، در نزد دیگران آراسته به رفتار و منش ملکوتی جلوه می نمود. زیرا که چهره ای فرشته گونه، اندیشه ای ژرف، سخنی پر توان، کرداری پرهیزکارانه، جسمی شکوهمند، رفتاری بی مانند، پندهای بزرگ، ایمانی راسخ، امیدی صبورانه، مهری بی آلایش، درسی غیر خسته کننده داشت. از آنجا که در برشمردن کلیه نیکی های او ناتوان هستم{۲۰۴} به شرح تشییع جنازه او می پردازم.

همانگونه که از افراد متعدد و قابل اعتماد شنیدم پرتو ضعیف چلیپاگونه بر خانه ای که آن سعید در آنجا از دست رفت، می تابید و این پرتو بزودی ناپدید نشد و بر کسان کمی نمایان نشد بلکه تمام انبوه جمعیت{۲۰۵} شاهد بودند بگونه ای که بسیاری از بی ایمانان غسل تعمید یافتند. در این هنگام میان جمعیت گرد آمده بخاطر محل دفن جسد این پرهیزکار که پیش از مرگ ، خود را آماده رخت بربستن نموده بود آشفتگی و مناقشه روی داد. اینان به سه دسته تقسیم شده بودند، بخشی از آنان زادگاهش تارون، گروهی دیگر گوغتن را که برای نخستین بار به تدریس پرداخته بود، و گروهی نیز شهر واغارشاباد و قبرستان قدیسین را پیشنهاد می کردند. از میان آنان واهان آماتونی دلیر که صاحب ایمانی قوی تر و بدنی تنومند بود، چیره شد، زیرا که پارسیان در این زمان مقام هزاربدی سرزمین

[1414] - navasard نخستین ماه از تقویم ارمنی مترادف با نوسرد یا نوسرذ. (ا.گ).

[1415] - mehek'an هفتمین ماه تقویم باستانی ارمنی. (ا.گ).

ارمن را به او سپرده بودند. او جسد وی را با شایستگی تمام در روستای اوشاکان[۱۴۱۶] بخاک سپرد. پرتو نور چلیپائی نیز بر روی جسد و در برابر مردم حرکت می کرد تا اینکه واهان خدمتکارش تاتیک او را بخاک سپردند و پس از آن این نور ناپدید شد. بنا به دستور مسروپ سعید شاگردش کشیش هوسپ که اهل روستای هوغوتسیم[۱۴۱۷] واقع در وایوتس دزور[۱۴۱۸] بود بعنوان جانشین بر مسند سکوبائی جلوس کرد.

۶۸
سوگ سلب پادشاهی ارمنستان از خاندان آرشاگونی و سکوبایی ازخاندان گریگور قدیس

در سوگ تو نشسته ام ای سرزمین ارمن، سوگوارم برای تو که برتر از تمام ملت های شمالی[۱۴۱۹] هستی زیرا که پادشاه و کشیش و مشاور و آموزگار خود را از دست داده ای. آرامش از بین رفت، بی نظمی ریشه دوانیده، راست دینی ناپدید شد و ارتداد از طریق نادانی و جهالت استحکام یافت.

ای کلیسای ارمنستان که از جاه و جلال و چوپان و همقطارش[۱۴۲۰] محروم شده ای. برایت دلسوزی می کنم. دیگر گله اندیشمندت را در حال تغذیه کنار مرغزارهای سبز و خرم و آبهای آرام و نه اینکه برای مصونیت از گرگان، در آغل می بینم، بلکه آنان را پراکنده در بیابان ها و سراشیبی پرتگاه مشاهده می کنم.

خوشا آن تحولات اول و دوم {۲۰۶}، زیرا که زمانی روی داد که داماد و ساقدوشش دور شدند اما تو چون عروس تحمل کردی و با نیک اندیشی ازدواجت را همچون کسی که یکی از پیشینیان حکیمانه گفته است، پایدار نگاه داشتی {۲۰۷}. بار دیگر[۱۴۲۱] نیز وقتی یک نفر چون عاشق گستاخانه بر حجله پاکت حمله کرد تو، عروست، پاک و بی آلایش باقی ماندی. اگر چه داماد بزود طرد شد، زمانی که فرزندان سرکش[۱۴۲۲] به والد خود بی احترامی کردند، همانند آن فرزند خواندگان که پدر خوانده بیگانه[۱۴۲۳] را بحق و منصفانه مورد بی حرمتی قرار می دهند. لیکن تو این بار نیز از همه چیز

[۱۴۱۶] -oshak'an- روستایی در نزدیکی آشتاراک در ۲۰ کیلومتری ایروان که اکنون نیز وجود دارد. (ا.گ).
[۱۴۱۷] - hoghotsim
[۱۴۱۸] - vayots-dzor، ولایتی در استان سیونیک. (ا.گ).
[۱۴۱۹] - منظور ملل شمال قفقاز است. (ا.گ).
[۱۴۲۰] - منظور از چوپان و همقطارش، ساهاک بزرگ و مسروپ ماشتوتس می باشد. (ا.گ).
[۱۴۲۱] - منظور زمانی است که سورماک و برکیشو بر مسند سکوبایی تکیه زدند. (ا.گ).
[۱۴۲۲] - منظور ناخارارها هستند که به والد خود ساهاک بی احترامی کردند. (ا.گ).
[۱۴۲۳] - مقصود سورماک است. (ا.گ).

محروم و مطرود نشدی و منتظر (داماد) شده تو بدست همقطار چوپان[۱۴۲۴] کودکانت را نه بعنوان برادر شوهر بلکه همانند پدر دوم و صاحب همان فرزندان نوازش دادی. اما با جدایی[۱۴۲۵] در بار سوم، اکنون امیدی به بازگشت نیست زیرا همراه دوست و همکارش از جسم و بدن جدا شد.

شایسته است آنان نزد مسیح استقرار یابند و در آغوش ابراهیم بیارامند و گروه های فرشتگان را نظاره کنند. لیکن این تو هستی که در بیوگی بدون یار و غمخوار ماندی و این ما هستیم که از الطاف و عنایات پدری محروم شدیم. زیرا (وضع ما) آنگونه که در گذشته مردم (اسراییل) بودند، نیست و فلاکت و بیچارگی ما بیشتر است{۲۰۸}. زیرا موسی از میان رفت و یوشع جانشین وی نگردید تا (مارا) به سرزمین موعود رهنمون شود[۱۴۲۶]. رَحُبعام[۱۴۲۷] از سوی ملت خویش طرد شد و فرزند ناباب جانشین او گردید[۱۴۲۸] و مرد خدا را نه شیر بلکه کبر سن از میان برداشت[۱۴۲۹]. ایلیا[۱۴۳۰] عروج کرد[۱۴۳۱] ولی الیشع[۱۴۳۲] برای مسح یوشع با روح مضاعف نماند بلکه حزائیل[۱۴۳۳] نیز برای نابودی اسراییل دعوت شد[۱۴۳۴]. صدقیا[۱۴۳۵] به اسارت رفت[۱۴۳۶] و زربابل[۱۴۳۷] نیز نبود تا دولت او را احیا کند. آنتیوکوس مجبور به رها کردن آیین پدری کرد ولی ماداتیا مقاومت نکرد. جنگ ما را محاصه کرده بود ولی مکابه ما را نجات نداد. اکنون در داخل جنگ، در خارج مصیبت، مصیبت از سوی مشرکان و جنگ از سوی منافقان و بدعتگزاران و آن مشاور اکنون نیست تا با نصایح خود آمادگی جنگی ایجاد کند.

آه بر این محرومان و آه بر این تاریخ اسفناک. چگونه در برابر این دردها مقاومت کنم؟ چگونه اندیشه و زبانم را استوار سازم و دین خود را بخاطر زایش و پرورش ما نسبت به پدرانم ادا نمایم. زیرا آنان به ما هستی بخشیدند و با دانش خود ما را پرورش دادند و برای کسب کمالات نزد دیگران

[۱۴۲۴] - منظور مسروپ است. (ا.گ).

[۱۴۲۵] - منظور مرگ ساهاک و مسروپ قدیس است. (ا.گ).

[۱۴۲۶] - کتاب مقدس، صحیفه یوشغ باب اول آیه دوم. (ا.گ).

[۱۴۲۷] - ارمنی robovam، انگلیسی Rehoboam. (ا.گ).

[۱۴۲۸] - کتاب مقدس کتاب اول پادشاهان، باب ۱۲ آیه های ۲۱-۱۶. (ا.گ).

[۱۴۲۹] - کتاب مقدس کتاب اول پادشاهان، باب ۱۳ آیه ۲۴. (ا.گ).

[۱۴۳۰] - یا الیاس، ارمنی yeghia. (ا.گ).

[۱۴۳۱] - کتاب مقدس، کتاب دوم پادشاهان، باب ۹، آیه های ۶-۱. (ا.گ).

[۱۴۳۲] - ارمنی yeghishe، انگلیسی Elisha. (ا.گ).

[۱۴۳۳] - ارمنی azayel، انگلیسی Hazael. (ا.گ).

[۱۴۳۴] - کتاب مقدس، کتاب دوم پادشاهان بابا ۱۳، آیه ۱۳. (ا.گ).

[۱۴۳۵] - ارمنی Sedekia سدکیا. (ا.گ).

[۱۴۳۶] - کتاب مقدس، کتاب دوم پادشاهان، باب ۲۵، آیه ۷. (ا.گ).

[۱۴۳۷] - ارمنی zorababel، کتاب مقدس Zerubabbel، شاهزاده یهودی. (ا.گ).

فرستادند و در آن زمان آنان در انتظار بازگشت ما بودند تا با دانش جامع و آمادگی کامل ما شاد و خرسند گردند. و ما نیز از بیزانس شتابان بازگشتیم با این امید که در مجلس عروسی با حرکات تند و چالاک خود برقصیم و آوازهای عروسی بخوانیم، اکنون بجای این شادی بر مزارش با ناله های غمگین به مرثیه خوانی و سوگواری می پردازم و حتی نتوانستم زمان بسته شدن چشمانشان خود را برسانم و واپسین صدا و دعای آنان را بشنوم.

این غم و غصه سینه ام را می فشرد و حسرت دوری پدرمان توانم را می گیرد. کجا است آرامش آن چشمان پرمهر برای راست دینان و ترس و وحشت برای منحرفان؟ کجا است لبخند لبان شاد هنگام ملاقات با شاگردان خوب و آن قلب نیکخواه که پیروان را جلب می کرد؟ و آن امیدی که دشواری راه های دراز را آسان می کند و آزاده و بری از دشواری ها کجا است؟ مردم نابود شدند و بندرگاه ناپدید گردید، یار و یاور ره سپردند، آن صدای مشوق خاموش شد.

از این پس چه کسی باید تعلمیات ما را ارج نهد؟ چه کسی باید از موفقیت شاگردانش خوشنود گردد؟ چه کسی باید شادی پدرانه را نسبت به فرزندی که تا حدی نیز از وی پیشی گرفته است نشان دهد؟ چه کسی باید از گستاخی مخالفان آیین راستین که چنانکه یکی از پدران گفته است از هر چیزی محروم شده و هستی شان نابود گردیده آموزگاران و کتاب های بسیاری را عوض کرده اند، ممانعت کند؟ آنان با هر سخنی بطور یکسان می رنجند ، و در تمسخر و اهانت برای ما بعنوان افراد سست اندیش و فاقد هنر شایسته برای دیگران سرمشق می گردند. چه کسی باید آنان را ساکت و خاموش کند ما را با تحسین تسلی بخشیده حدی را برای سخن گفتن و خاموشی تعیین کند؟.

زمانی که در باره این ها می اندیشم از قلبم آه و ناله بلند می شود و اشک می ریزد و می خواهم سخنان غم انگیز و سوگوارانه بزبان آورم. و نمی دانم سوکنامه خود را چگونه به رشته تحریر درآورم و نمی دانم برای که اشک بریزم؟ آیا برای پادشاه جوان[۱۴۳۸] بی چاره ام؟ که بعلت مشورت بد و ناشایست همراه با قوم خود کنار گذاشته شد و پیش از مرگ طبیعی با بی احترامی تاج و تختش را از دست داد و یا اینکه بحال خود بگریم که افسر نیک زندگی شیرین و شکوهمند از سرم برداشته شد. آیا برای پدرم و سکوبایم و آن اندیشه بلند که هر جا می رفت سخن نغز و بی نقص را با خود به ارمغان می برد و توسط آن به اوضاع سرو سامان می داد و زمام را در دست گرفته مردم را راهنمایی می کرد و زبان های بیگانه را عنان می زد و یا برای خودم که از روشنایی روح او محروم گشته و بی خانمان شدم. آیا برای والد خود و آن سرچشمه تعلیم که عدالت را آبیاری می کرد و همانند سیل، کج روی ها و الحاد را می شست و با خود می برد و یا برای من که از تشنگی شنیدن خردها و پندهای او پژمرده شدم. آیا برای مصیبت های رویداده در سرزمین ما و یا بخاطر بلایای آینده گریه کنم؟

چه کسی در این باره هم سخن و هم صدا خواهد شد و در غم ما شریک می شود؟ چه کسی یار و یاور ما می شود تا با ما همدردی کند و یا آنان را بر تخته سنگها حکاکی کند؟ برخیز ای ارمیا، برخیز

[۱۴۳۸] – منظور اردشیر است. (ا.گ).

و در عین پیامبری، سوگواری کن {۲۰۹} برای تمام مصیبت هایی که تاکنون بر ما نازل گردید و خواهد شد. پیشگویی کن که چوپانان نادان باید ظاهر شوند. همانگونه که زکریا برای اسرائیلیان پیشگویی کرد.

آموزگاران بی شعور و خودپسند که از یکدیگر فخر یافته و نه از خداوند، برگزیده شده توسط پول و نه روح القدس. زرپرست، حسود، محروم از متانت که خداوند در آن سکنا دارد، تبدیل به گرگان شده، گله هایشان را می درند.

روحانیان فریبکار، متظاهر، خودستا و شهرت پرست هستند تا خداپرست.

مردان دینی مغرور، مفت خور و لاف زن و تنبل هستند و متنفر از دانش ها و نوشته های دینی و مشتاق تجارت و مضحکه.

شاگردان در یادگیری تنبل، اما در آموزش کوشا هستند و هنوز چیزی فرا نگرفته مدعی خداشناسی.

مردان دنیوی گستاخ، بی ادب، گزافگو . متنفر از کار و کوشش، می پرست و فاسق و گریزان از میراث {۲۱۰}.

سپاهیان ترسو، خودستا، دور از اسلحه، تنبل، شهوت ران و راحت طلب، چپاولگر، می پرست، دزد و رفیق راهزنان.

شاهزادگان سرکش، رفیق دزدان، رشوه خوار، پست، خسیس، بخیل، غاصب، ویرانگر مملکت، فاسق، همفکر بردگان.

قضات نامرد، دروغگو، فریبکار، رشوه خوار، قانون شکن، بی ثبات، ستیزه جو.

و عموما" مهر و محبت، شرم و حیا در نزد همه ناپدید گردیده.

و در برابر تمام اینها چه چیز وجود دارد غیر از اینکه خداوند از ما چشم پوشیده و عناصر طبیعت خود را تغییر داده بهار خشک گردیده، تابستان پرباران، پائیز به زمستان بدل شده، زمستان شدیدا" سرد، توفانی و دراز گردیده است. بادها کولاک و گرمای سوزان به همراه می آورند و بیماری ها را گسترش می دهند، ابرها آذرخش می افشانند و تگرگ می ریزند. باران ها بی وقت و بی فایده و هوا سخت و یخبندان است. افزایش آبهای بی حاصل اما فقدان آن ها فراوان گردیده. خاک بی ثمر و جانوارن نازا افزون بر آن زمین لرزه ها و حرکات و علاوه بر همه اینها از هر سو فتنه و آشوب، به مصداق این سخن که "شریران را سلامتی نیست"[۱۴۳۹].

از آنجا که پادشاهان سنگدل و بی رحم بر ما حکم راندند که بارهای سنگین بار می کنند و فرمان های غیرقابل تحمل صادر می نمایند. حکمرانان نظم و قانون را رعایت نمی کنند و بی رحم هستند. به یاران و دوستان خیانت می شود و دشمنان توانا گشته، ایمان بخاطر این زندگی پوچ فروخته می شود. راهزنان بیشمار از هر سو هجوم می آورند، خانه ها چپاول می شوند، مال و دارایی ها به غارت می

[۱۴۳۹] - کتاب مقدس، کتاب اشعیاء نبی، باب ۵۷، آیه ۲۱. (ا.گ.).

روند، مردان بزرگ به زنجیر کشیده می شوند، نامداران به زنـدان مـی افتنـد. افـراد شـریف بـه دیـار غربت تبعید می شوند. رعایا متحمل مشقات بیشمار می گردنـد، شـهر هـا تـسخیر و دژهـا ویـران مـی شوند، آبادی ها ویران شده ساختمان ها به آتش کشیده می شـوند. قحطـی و گرسـنگی ، بیمـاری هـا، امراض واگیر گوناگون گسترش می یابند{۲۱۱}.

خداپرستی از یاد رفته و دوزخ در انتظار است.

خداوندمان مسیح، ما و همگان را که براستی به او ایمان دارند، از ایـن بلاهـا حفـظ کنـد، شـکر و سپاس همه آفریدگان بر او باد. آمین.

کتاب سوم تمام شد
و با آن تاریخ بزرگان ارمنی به پایان رسید

پیوست شماره ۱

یادداشتهای آکادمیسین استپان مالخاسیان

همراه با اصلاحات و اضافات توسط ادیک باغداساریان*

۱- ناخارار یا اشراف فئودال و یا شاهزادگان: واژه ناخارار بگونه های مختلف تفسیر و ریشه شناسی شده است. هراچیا آجاریان زبانشناس نامی ارمنی چنین می نویسد: "این واژه از nafadara پارسی اخذ شده (nafa= ناف، نژاد) در سغدی nafdar (رئیس مردم یا قوم) که معادل واژه ارمنی nahap'et' است (به معنی پیشوای قوم nafapati) شکل سرزمین پارسی نخست بصورت ناهارار بکار رفته و بعدها در اثر ریشه شناسی عامیانه ناخارار با کلمه ناخ (nax نخست، اول) مرتبط گردیده بصورت ناخارار درآمده وبه معنی رئیس و سردار دارایی ها و مردم.

آنتوان میه ارمنی شناس فرانسوی این واژه را با کلمه سرزمین پارسی nakhavara به معنی "رئیس قوم" مرتبط دانسته است.

از نظر معنی و مفهوم "ناخارار" معادل فئودال اروپایی است. ناخارار از اشرافیان عالی مقام و صاحب سرزمینی بزرگ یا کوچک موروثی بشمار می رفت. او در حکومت خود به انحاء مختلف از مردمش خراج می گرفت، صاحب دادگاه و سپاه بود بطور کلی سرزمین خود را اداره می کرد. هنگامی که جنگ پیش می آمد، او مجبور بود با سپاهش نزد پادشاه برود. پادشاهان اشکانی ارمنی و باگراتونی نیز خود ناخارار بودند اما دارای مقام بالاتر و سپاه و سرزمینی بزرگتر بودند.

ناخارارها یا مهتر بودند یا کهتر، که این امر با وسعت سرزمین، شمار سپاهیان و گاه بامقام درباری آنان ارتباط داشت.

ناخارار همراه خانواده اش (برادران، فرزندان، نوه ها) به زبان قدیم ارمنی آزگ azg (ملت، قوم، در ارمنی امروزی به معنی ملت) نام می یافت (مانند ملت یا قوم باگراتونی، قوم سیونی و جز اینها) قوم یا ملت ناخارار رشد و فزونی می یافت و خانواده هایی از آن منشعب می گردیدند که رابطه خود را با قوم اصلی قطع می کردند و خودشان توهم t'ohm نام می یافتند (معادل پهلوی tohm یا tom، به معنی بذر و تخم، روستایی taokhman، پارسی باستان tauma، پازند tokhm، هندی باستان

---

* با توجه به عدم ضرورت برخی از این یادداشت ها شماره های مربوط ذکر نشده است لیکن به منظور سهولت دسترسی به اصل ارمنی یادداشت ها درچاپ سال ،۱۹۶۸ شماره های اصلی حفظ شده اند. (ا.گ.).

tokhman، کردی **tom**، فارسی امروز تخم، در کل به معنی اصل و نسب و نژاد) . این واژه در زبان ارمنی از سده نوزدهم به بعد، به معنی "وزیر" بکار می رود.

شمار ناخارار ها طبق گاهنامه خورنی ۶۲، گاهنامه نرسس ۱۵۴ بعلاوه ۷۰ ناخارار خارج از گاهنامه، گاهنامه یغیشه ۳۲، غازار پارپتسی ۳۱ است. در فهرست نظامی (سپاهنامه) خاندان های ناخاراری در زمان اشکانی ارمنی، تعداد آنان ۵۰ بوده و حداکثر ۱۹۴۰۰ سپاهی در اختیار داشتند.

۲- بطلمیوس برادر دوست (**Ptolemaios Philadelphos**) یا بطلمیوس دوم، ملقب به محب الاخ پادشاه مصر (۲۸۵-۲۴۷پ.م.). جانشین بطلمیوس یا بطلمیوس اول ملقب به منجی یا مخلّص (**Soter**) و سردار اسکندر مقدونی، فرزند لاگوس (**Lagos**) بنیانگذار سلسله لاگیان (**Lagide**) یا بطالسه، والی مصر و سپس پادشاه این سرزمین (۳۰۵-۲۸۵ پ.م.) وی لقب برادر دوستی را بعنوان تمسخر دریافت نمود زیرا برادرش را کشته بود. وی بعنوان پشتیبان ادبیات، علوم و هنر شهرت یافت. شایان یادآوری است که بفرمان او ۷۲ نفر از دانشمندان کتاب مقدس را از عبری به یونانی برگرداندند که "برگردان هفتاد نفر" یا هفتادکرد (سبعینیه) خوانده شده است.

۳- بروسوس (**Berossus**) کاهن نامدار پرستشگاه خدای بعل در بابل بود و در سده سوم پیش از میلاد در زمان آنتیوکوس سوتر (۲۸۰-۲۷۰پ.م.) می زیست. تاریخ مشهوری در باره کلده و آشور بیاری گنجینه میخی پرستشگاه نوشته است. این کتاب مورد استفاده اوزبیوس قیصری در تدوین وقایعنگاری خود قرار گرفته ولی متاسفانه قطعات کمی از آنها بجا مانده است. بنا به گواهی اوزبیوس وی کتابی نیز در باره ستاره شناسی نوشته است.

۴- این عبارت یکی از معماهای موجود برای پژوهشگران است. معنی کلی را می توان چنین دانست که یونانیان هنرها و علوم گوناگونی نزد سایر ملل یافته و به یونانی برگردانده اند. حروف نخست از ترکیب دو حرفی نشاندهنده هنرها و علوم است اما حرف دوم بیانگر ملل مختلف می باشد. اما اینکه اینان کدام ملل و چه علومی بودند هنوز مشخص نیست و بگونه های متفاوت تعبیر می گردد. در حاشیه یکی از نسخه های خطی چنین نوشته شده است: «ستاره شناسی از کلدانیان. ریاضیات از فینیقیان، هندسه از مصریان، موسیقی از تراکیان».

۵- خورنی بجز از منابع خاص تاریخی اغلب از منابع نیمه تاریخی و نیمه افسانه ای مردمی نیز یاد می کند.

۸- کتاب مقدس، کتاب ایوب، باب ۳۷، آیه ۲۰.

۱۰- شار **shar**، در زبان بابلی**sar**، آشوری **sa-ar** نشاندهنده دوره ۳۶۰۰ ساله است. این واژه در وقایعنگاری اوزبیوس بکار رفته و خورنی از آن استفاده کرده است.

۱۱- کسیستروس **Xisuthros** نام نوح در زبان کلدانی است و اوزبیوس با استفاده از بروسوس و پولی هیستور و خورنی از اوزبیوس اقتباس کرده است. این نام در نوشته های میخی مکشوف در حفاری های بابل و نینوا که ضمنا" داستان مفصل توفان نوح را نیز شامل می شوند و آنها بخشی کوچکی از آن در کتاب مقدس جا گرفته، آشکار گردید.

۱۲- در اینجا سخن در باره دو تندیس است که بنا به گواهی اوزبیوس، اخلاف شیث (seth) بر پا کردند و خلاصه علوم آن زمان را روی آنان حکاکی نمودند تا در آینده از میان نروند. یکی از آنها سنگی بود و در برابر توفان و سیل باید مقاومت می کرد و دیگری آجری بود که در برابر آتش باید باقی می ماند. بدین علت است که خورنی به "دو رویداد آینده" اشاره می کند.

۱۴- سی بیل (Sibylle) بروسوس. در یونان و روم باستان سی بیل اساسا" نام کاهنه ای است که مامور اعلام و شناساندن پیشگویی های آپولون بود. در باره سی بیل یا سی بیل ها روایات و داستان های گوناگونی نقل گردیده. بنا به پاره ای از آنها نخستین سی بیل دختر جوانی به همین نام و دختر داردانوس (Dardanos پسر زئوس) اهل تروا و نزو (Neso) دختر Teucer بود، وی که قریحه پیشگویی داشت شهرت زیادی کسب نمود و نام سی بیل بطور کلی بر همه کاهنه ها اطلاق شد. طبق روایت دیگر نخستین سی بیل از نظر تاریخ یک از دختران زئوس و لامیا (Lamia) دختر پوزئیدون می باشد که مردم لیبی نام سی بیل بر او گذاشته و او در زمان خود به تفسیر وحی مشغول بود. دومین سی بیل Herophile از اهالی Marpessos در تروا دو دختر یکی از الهه ها و یک فرد انسانی است. مشهورترین سی بیل هلنی، سی بیل شهر اریتره (Erythrae) در لیدی است. پدر وی تئودوروس و مادر او یکی از الهه ها بود. وی در یکی از غارهای کوهستان Corycos بدنیا آمد و بلافاصله پس از تولد بزرگ شد و شروع به پیشگویی با شعر کرد. در شرق و غرب سی بیل های مختلفی پدید آمدند. یکی از سی بیل های شرقی همین سی بیل یاد شده توسط خورنی است که سی بیل بابلی است بنام سابه (Sabbe). وی متشاد عبری داشت و دختر بروسوس و اریمانت (Erymanthe) بود.

۱۶- در هیچ منبع دیگری (از گورگی gorgi و بانان banan یاد نشده اما آمده است که داویت آنهاغت (شکست ناپذیر) فیلسوف نامدار ارمنی هنگام تحصیل در یونان از دانشمندی بنام المپیوس دوروس در باره آنان شنیده است.

۱۸- آوازهای نمایشی و رقص (به ارمنی tsuts (hergs tse'tsots yev p'aruts یا tsutsk گونه ای رقص است اما مشخصا" معلوم نیست. این واژه بتنهایی به معنی گرد و مدور است.

۱۹- کرونوس Cronos در اساطیر یونان خدای زمان و پدر زئوس است.

۲۰- هفائیستوس Hephaistos خدای آتش، پسر زئوس و هرا ولی بزعم عده ای هرا او را بتنهایی بوجود آورد. چون زئوس هم بدون کمک زنی آتنا را خلق کرده بود.

۲۱- پرومتئوس یا پرومته (Promethee) در اساطیر یونان فرزند اوریمدون (Eurymedon) و هرا بود. او آتش را از رعد و برق زئوس دزدید و بانی به مردم داد. بدین علت زئوس بر او خشم آورد و وی را در کوههای قفقاز به زنجیر کشید و فرمان داد یک شاهین روزها منقار بر سینه و جگر او بزند. سرانجام هرکول با اجازه زئوس شاهین را کشت و پرومته را نجات داد. او همچنین به یابنده هنرها نیز مشهور است.

۲۲- آرشاک واژه ای است پارتی به معنی شاه یا شاهی. در میان آنان بعنوان پیشوند نام پادشاهان بکار می رفت. در زبان ارمنی این واژه تنها بصورت نام بکار رفته است و جالب توجه است که در

ادبیات کهن ارمنی نام آرشاک برای افراد دیگر بکار نرفته بگونه ای که احساس می شد معنی پادشاه در این نام مستتر باشد.

۲۳- در اینجا آسیای صغیر را برای واژه ارمنی mijerk'rayk بکار برده ایم. این سرزمین شامل بخشی از آسیای صغیر است که میان دریای یونان و پونت قرار داشت یعنی سرزمین میان دریای مدیترانه و دریای سیاه و شامل این سرزمین ها بود: بیوتانیا، میوسیا، لیکیه، فریگیا، پاپلاگونیان، گالاتیای اول، گالاتیای دوم، ایساوبیا، لیکارنیا، پونت پولمونی، کپدوکیه، کیلیکیه، جزیره قبرس، هایک اول، دوم و سوم، پونت کپدوکیه.

۲۴ـ تدالیا یا تتالیا در نزد نویسندگان ارمنی به معنی باکتریا و سرزمین همجوارش بکار رفته است که کشور کوشانیان نیز نامیده شده اند. اما در اینجا این نام مربوط به کشور دیگری می باشد. زیرا اولا" آرشاک بزرگ نمی توانست این سرزمین را که بخش مرکزی کشورش را تشکیل می داد به غارشاک (ولاش) بدهد ثانیا" با مرزهایی که تعیین شده بود ارمنستان و شرق به دریای خزر و آتورپاتکان منتهی می شد و لذا تدالیا بسیار دورتر در سمت شرق قرار می گرفت و نمی توانست به معنی یاد شده بوده باشد.

۲۵- دریای غربی همان دریای خزر است که در غرب بهل اقامتگاه آرشاک واقع بود.

۲۶- در مورد منابع مارآباس بررسی های جامعی صورت گرفته است. بعنوان نتیجه نهایی باید گفت که خورنی چنین منبعی در دست داشته و این منبع غیرمستند بوده است و مولف آن یک فرد مسیحی که سعی در تظاهر به آئین مشرکین داشت، بوده است. نام های نینوا و اسکندر مقدونی تنها برای ظاهر استنادی اثرش بکار رفته است. مولف آن (شاید هم یک ارمنی بوده که تحت نام آشوری مارآباس کاتینا خود را پنهان داشته- "آگاتانگغوس و پاوستوس" از این حیث قابل یادآوری هستند) موضوع کار خود را از خاطره و ذهن مردم ارمنی اخذ کرده، حکومت های بابل و آشور در خدایانشان بعل و شامیرام و ارمنیان کهن تر را که ما آنان را اورارتو می نامیم. در خدایان هایک و آرا تبلور و تجسم یافته اند. جنگ بعل و شامیرام نیز انعکاس پیکار دیرینه بابل و آشور در برابر اورارتو می باشد که در دوران نخست به سود اورارتو تمام شد (هایک بعل را کشت) و دوران دوم به سود آشور بود (اورارتو را تسخیر کرده، آرا بدست شامیرام کشته شد وارمنستان سقوط کرد).

۲۷- سرزمین آراراد (ararad) استان آیرارات واقع در مرکز ارمنستان نیست بلکه سرزمینی در جنوب غرب آن و جنوب دریاچه وان بود.

۲۸- دستپروردگان (e'ndodsin). خاندان بزرگ و قدیمی پیشوایان همچون خاندان هایک متشکل از صدها نفر بود. بخشی از اینان جزو نزدیکان همخون درجه اول و تشکیل دهنده اصلی خانواده بودند. در کنار اینان گروهی دیگر غیر همخون می زیستند و دارای اصل و نسب خود بودند، اما از حقوق اعضاء اصلی خاندان برخوردار نبودند. مانند کارگران، نوکران و جز اینان. اینها را دستپرورده می نامیدند.

۲۹- بعل تیتان همان نمرود از نژاد حام است. خورنی او را مطابق منابع دوران بت پرستی و نام تیتان جزو تیتان ها می شمرد زیرا که نام بعل نیز از منابع دوران بت پرستی اخذ شده و نه کتاب مقدس. به همین ترتیب هایک را نیز هاپتوستیان (یافث) ماخوذ از نام ژاپت یا یافث. دوران بت پرستی می دانند زیرا نام هایک نیز مربوط به همان دوران است و نه کتاب مقدس.

۳۱- اسبریز (ارمنی asp'arez) واژه ای پهلوی است. (بصورت های اسب ریس. اسبرس، اسب رز، پهلوی aspres و aspras) به معنی راه اسب، میدان تاخت و تاز اسب به درازای ۲۳۰ متر، راهی که اسب به یک روز می تواند بپیماید. عرصه ای که اسب در آن تاخت و تاز می کند. میدان اسب دوانی، میدان جنگ، میدان نمایش (د ارمنی به معنی زمینه، عرصه زندگی، میدان زندگی)

۳۲- یعنی دریای بزنونیاتس be'znuniats-dsov یا دریاچه وان. این نام از "باز" اخذ شده است.

۳۳- منظور مسافتی است که در نصف یک روز دراز (تابستانی) طی می شود. (روز دراز meds-or).

۳۴- خورنی منشاء نام ماسیس را نام آماسیا می داند. مارآباس مسرونتسی سبئوس که از اثر خورنی استفاده کرده این ریشه شناسی را نمی پذیرد. او این نام را ماخوذ از ماسک (masek) کنیز ابراهیم که او را به ارمنستان فرستاده می داند.

۳۶- جای شگفتی بسیار است، خورنی با این همه کمبود منابع تاریخی برای کتاب نخست خود، پیشنهاد می کند که دلاوری های بیشمار در باره آرام را یا بیرون از کتاب (همانند افسانه های پارسی) نقل کند و یا کنار بگذارد. این شگفتی در فصل ۱۴ تشریح می شود که این داستان ها در کتابهای اصلی (شاهان و یا تواریخ پرستشگاهی) نوشته نشده اند و به بیانی مستند نیستند. در کتاب مارآباس چنین نوشته شده است که این داستانها را مردان کوچک و بی نام و نشان از آوازهای عامیانه گردآوری کرده اند. منبع مارآباس سبئوس نیز با توجه به مطلب خورنی بطور کلی کارهای آرام را به یک سو نهاده تنها نامش را یاد می کند.

۳۷- اقیانوس (ارمنی ovk'ianos) احتمالا" دریای مدیترانه است. چند سطر پایین تر آن را دریای آسیایی می نامد.

۳۸- هایک اول، دوم، سوم و چهارم تقسیمات ارمنستان بخش یونانی از زمان قیصر ژوستین از ۱۸ مارس ۵۳۶م. به بعد می باشد. البته بیش از این تاریخ نیز هایک اول و دوم وجود داشته اند. از آنجا که هر چهار هایک در تاریخ خورنی بکار رفته اند، این سوءتفاهم را بوجود آورده است که کتاب خورنی پس از سال ۵۳۶ نوشته شده است. مالخاسیان در کتاب "درباره معمای خورنی" ثابت کرده است که نسخه کتاب خورنی که بدست ما رسیده است نسخه نخست نیست بلکه نسخه ویرایش شده در سده های هفتم و هشتم میلادی می باشد و آثار مطالب افزوده شده در آن بچشم می خورد. این مطالب افزودنی را در مورد "هایک سوم و چهارم" نیز صدق می کند و دلیل آن هم واژه "ونیز" می باشد که دو بار بکار رفته است و دو بخش "سوم وچهارم" را به "هایک اول و دوم" می افزاید.

۳۹- تشریح محل تپه و اطراف وان بسیار درست و زیباست. از ادامه نیز می توان نتیجه گرفت که خورنی بدون شک در آن محل بوده است. کوه کوچک موجود در شرق این تپه واراگا **varaga** نامیده می شود.

۴۲- مقصود از "قلم" در اینجا قلمی نیست که امروزه بکار می بریم. بلکه همان **stilus** یا میله فلزی است که یک سر آن تخت و سر دیگر تیز بود و با آن روی موم می نوشتند. موم را روی تخته ای صاف پهن می کردند و با سر قلم روی آن می نوشتند. پس از رفع نیاز دوباره موم را صاف می کردند و به همین ترتیب روی آن می نوشتند. جالب توجه است که خورنی از این روش باستانی نوشتن اطلاع دارد. آیا او در روم بوده است و یا اینکه هنگام بازگشت از اسکندریه اقامت کوتاهی در آن شهر داشته؟ و یا اینکه در برخی نقاط ارمنستان چنین روش نگارش رایج بوده است؟ و این احتمال بعید نیست زیرا که ارمنیان هنگام لشکرکشی رومیان به ارمنستان می توانستند این روش را ببینند.

۴۳- سخن درباره سنگ نبشته های میخی است که روی تخته سنگهای شرقی تپه وان را پوشانده اند. این سنگ نبشته ها توسط دانشمندی بنام شولتس در اختیار قرار گرفت که تحت حمایت آگادمی فرانسه در سال ۱۸۲۷ به وان رفت و از سنگ نبشته ها نسخه برداری نمود. این سنگ نبشته ها و یادداشت شولتس بچاپ رسیدند اما خود وی هنگام بازگشت توسط راهزنان کرد کشته شد. خورنی این سنگ نبشته ها و دیگر نوشته های میخی متعدد را به شامیرام نسبت می دهد. زیرا در میان ارمنیان یادگار مولفان اصلی یعنی پادشاهان اورارتو فراموش شده بود.

۴۴- نیوبه **Niobe** (فرانسه **Niobe'**) نام دو بانوی مشخص و متمایز است که در داستان ها گاهی با یکدیگر مشتبه شده اند.

۱- یکی از آنان از اهالی آرگوس دختر **Phorone'e** و الهه ای بنام **T'ele'dice'** است (یا **Cerdo** و یا **Pe'itho**) وی نخستین بشر بود که زئوس با او در آمیخت و از این وصلت آرگوس و پلاسگوس بوجود آمدند. نیوبه دختر نخستین ایشان است و نخستین زن فناپذیر "مادر زندگان" بوده است.

۲- نیوبه دختر تانتال و خواهر پلوپس بود وی با آمفیون پادشاه تبه ازدواج کرد و بنا به رای بیشتر افسانه نویسان صاحب هفت پسر و هفت دختر شد و از داشتن اولاد خود افتخار می کرد و لاتونا را به خاطر داشتن تنها دو فرزند (آپولون و دیانا) مسخره می کرد. اینان برای انتقام جویی هر چهارده فرزند نیوبه را با تیر کشتند. زن مصیبت زده از شدت اندوه تبدیل به سنگ شد. خورنی چنین اشاره دارد که در ارمنستان نیز افسانه سنگ شدن شامیرام وجود داشته است.

۴۶- در متن کانانیداس نوشته شده است. اما در سه نسخه بصورت کانیداس آمده که مترادف **khanitha** عبری است.

۴۷- در متن اصلی این نام بصورت **ve'st'amk'ar** (وستامکار) آمده. در نسخه های هوانس چاثلیق، گریگور ماگیستروس و ترجمه گرجی بجای آن بدو صورت وستام (**ve'st'am**) و **kar** (کار) قید شده و در اینجا نیز شکل اخیر برگزیده شد.

۴۸- این مرد دانا که داناترین شخص میان دانایان است کیست؟ که خورنی چهار کتاب حماسی آنان را بخت یافته مطالعه کند. چنین بنظر می رسد که او داویت آنهاغت فیلسوف ارمنی است. که یکبار دیگر نیز در فصل اول به او اشاره می کند. نیز به این سبب که غیر از داویت شخص برجسته دیگری در این زمینه در سده پنجم سراغ نداریم. دوم اینکه از داویت آثار بسیاری بجا مانده است و بحق که خورنی مصداق کلام را یافته است: "دارنده آثار بسیار". سوم اینکه یک قطعه سه سطری یافت شده است که به تیگران و تیگرانوهی تخصیص دارند یعنی به افرادی که موضوع چهار کتاب حماسی در مدح زمان آنان بوده است. اینکه چرا خورنی نام اورا یاد نمی کند بنظر ما بعلت نکته سنجی و همت والای او بوده است زیرا که چنین روایت شده است که داویت آنهاغت خواهر زاده خورنی بود و لذا مولف یادآوری نام خواهر زاده خود را در کتاب شایسته نمی دانست.

۵۰- در متن سه نسخه بصورت **paros** آمده در متون دیگر بصورت **pavos**، **pavros** و در ترجمه قدیمی گرجی نیز **paos** آمده است.

۵۲- خورنی با سخنان تند می گوید که این مردمان غیر معتمد کیستند؟ که نژاد باگراتونیان را ناشی از هایک می دانند. دانشمندان جامعه مخیتاریان می پنداشتندکه خورنی، پاوستوس را مد نظر دارد. برخی از پژوهندگان فکر می کردند که خورنی پس از سبئوس و مارآباس مستورن می زیسته و از آثار آنان اقتباس کرده است، لیکن این نظریه اشتباه است زیرا اکنون ثابت شده خورنی مقدم بر آنان بوده و منبع استفاده آنان برای آثارشان می باشد.

۵۴- همان نام آدر املک است که دگرگون گردیده تبدیل به آرگاموزان شده است. یکی از پسران سنکریم پادشاه آشور (پسر دیگر: ساناسار)

۵۵- "برهنگان" (ارمنی **merk'er**). نویسنده با پیروی از یونانی این واژه را به معنی سربازان بدون زره، سپر و دیگر سلاح ها بکار برده است.

۵۶- این تشریح در مدح تیگران یرواندیان و اصلاحات یاد شده مربوط به تیگران دوم (بزرگ) پادشاه ارمنستان است که خورنی بدون داشتن منبعی مطمئن او را به تیگران اول (یرواندیان) نسبت می دهد.

۵۸- واژه **oriord** (به معنی دوشیزه) در ارمنی باستان به معنی دختر خانواده پادشاهی یا شاهزادگان بکار می رفت. دوشیزه ارمنستان به معنی خواهر یا دختر پادشاه می باشد.

۵۹- فعل "می گوید" بطور نامشخص بکار رفته است و معلوم نیست فاعل آن کیست، شاید مارآباس کاتینا یا "چهار کتاب حماسی" یا "نیازنامه"؟

۶۰- شهر تیگراناگرد را نه تیگران یرواندیان (۵۳۵-۵۶۰پ.م.) که تیگران بزرگ (۹۵-۵۵پ.م. بنا کرده است. بسیاری موارد بوده است که به تیگران یرواندیان نسبت داده اند که در واقع به تیگران بزرگ مربوط بوده است.

۶۱- کلمه **vost'an** در ارمنی دارای این معانی است ۱) اراضی شخصی پادشاهان اشکانی ۲) پایتخت، شهر شاه نشین ۳) اشرافیت ساکن در آنجا.

۶۲- منظور بطلمیوس کلاودیوس ستاره شناس، ریاضیدان و جغرافیدان برجسته یونانی است که در سده دوم در اسکندریه می زیست. او نخستین با رسعی نمود براساس محاسبات علمی نقشه جغرافیایی (نیم کره) از عرض جنوبی ۲۰ درجه تا طول شمالی ۶۵ درجه را ترسیم کند و مناطق جنوبی تر و شمالی تر آن را سرزمین ناشناخته نامیده. مردانیکه به مسئولیت وی جهان را گشته اند تا اندازه بگیرند و بیان نمایند در جهان نمای شیراکاتسی(ashkharatsuysts) یاد شده اند. همچنین دیودوروس سیسیلی و سترابون را نیز یاد کرده اند.

۶۳- کیمیورون در یونانی به معنی زمستانی و سرزمین یخ زده است.

۶۴- منظور آوازهایی است که شبیه شعرخوانی است.

۶۵- این ترانه های مرموز و معمایی در تاریخ خورنی است که پژوهندگان برای گشودن آن تلاش بسیار کرده اند. چهار کلمه آرتاخور (artakhur) خاوارت ('khavart)، تیتس (t'its) واژه های مشکوک هستند. احتمالا" اینها نیز اسامی گیاه می باشند. در گرابار (زبان ارمنی باستان) در اول واژه حرف z قرار دارد zart'akhur و این امر باعث شده است گروهی معتقد گردند که این z یک پیشوند نیست بلکه جزئی از کلمه است و این کلمه همان zardkhan یا zardkhar فارسی است که گونه ای گل زرد است. بنظر پرفسور آجاریان این دو نام گیاه بوده دو واژه 'khavart و khavardsi صفت های آنان هستند و به معنی "کرکی، پشمی، موئین" تعیین معنی دقیق ترانه کاری بس دشوار است. مورد دیگری که پژوهندگان برای تفسیر ترانه استفاده کرده اند کلمه bardz است که در اینجا بالین ترجمه شده است. برخی این واژه را به معنی bardzunk (به معنی بلندی، تپه، کوه) تفسیر کرده اند و ترانه را اینگونه معنی می کنند "بانو ساتنیک آرزو داشت این و آن گیاه را از بلندی های آرگاوان بدست آورد". برخی bardz را به معنی (جاه، تخت، بالین، بالش) دانسته اند و art'akhuyr را نیز "تاج سر" تفسیر کرده اندو معنی ترانه را اینگونه می دانند: "ساتنیک چنان دلباخته آرگام شده بود که جاه و مقام و تاج شاهی را می خواست در برابر تاج و جاه و مقام آرگام فدا کند". گروه سوم نیزbardz را به معنی قسمت بالای ساق پا دانسته همراه با (art'akhur(ak' آنرا "پوشاک ساق پا یا زیر جامه یا تنبان" معنی کرده اند و سعی درتفسیر رئالیستی و جنبه های جسمانی نموده اند. سرانجام معنی عادی کلمه یعنی بالش یا بالین برای آن در نظر گرفته شد. زیرا که در میان ارمنیان باستان معتقد به اعتقادات خرافی، برای عملی شدن آرزوهایشان گیاهان خوشبو در زیر بالین شخص مورد نظر قرار می دادند تا عشق او را به خود جلب نمایند. با این تفسیر معنی بهتری برای ترانه بدست می آید.

۶۶- واژه "آزاد" لقب و عنوان کوه ماسیس است. به "آزاد" معانی گوناگونی نسبت داده اند. از همه محتمل تر "شریف، والا" می باشد که شایسته چنین کوه مرتفع (معروف به کوه آرارات) است. باید توجه نمود که این واژه یک سفت برای کوه نیست بلکه نام اصلی و بومی ارمنی این کوه می باشد و نام آرارات را هیچیک از نویسندگان کلاسیک ارمنی برای نشان دادن این کوه بکار نبرده اند. سبئوس (مورخ ارمنی سده هفتم میلادی) این کوه را "آزاد" نامیده است.

۶۷- در متن اصلی بصورت k'und-vomn-aramazd یعنی آرامازد تاس. تندیسی از آرامازد (زئوس) در آرگوس وجود دارد که سر آن بی مو است و ظاهرا" خورنی به این علت آرامازد را تاس نامیده است.

۷۰- آژداهاک بیوراسب: لقب پادشاه افسانه ای ایران ضحاک است. فردوسی نیز او را آژدهاک می نامد. بیوراسب در زند بصورت bavaraspa (دارنده بیور=بیشمار یا ده هزار+اسب)می باشد. محققان بزرگ چون گوتشمید، مار، امین وسایرین یک رای و یکزبان گواهی می کنند که آنچه خورنی در مورد آژدهاک بیوراسب تعریف می کند با توصیف فردوسی همانندی دارد. فردوسی شاهنامه را در سده دهم میلادی نوشت (بر پایه توشه های اولیه نگاشته شده از پیش که قدیمی ترین آن ها مربوط به سده ششم بود) بنابراین خورنی یک سده پیش از آن نیز از این داستان های پارسی آگاهی داشت و این مطلب را نه تنها خورنی بلکه ساهاک باگراتونی مشوق خورنی نیز نیک می دانسته و به همین علت نیز از مورخ پیر درخواست نمود تا این افسانه ها را به رشته تحریر در آورد و تفسیر نماید. این پدیده نشان می دهد که فرهنگ باستانی پارسی بویژه فرهنگ پارتی تا چه میزان در ارمنستان بویژه در میان قشر سلطنتی و حکومتی رواج داشت.

هر قدر هم که خورنی با تنفر نسبت به افسانه های پارسی سخن گفته باشد این امر نشان دهنده عدم آگاهی او از این افسانه ها نیست بلکه آنها را کمتر از افسانه های "زیبا و فصیح" زونانی نمی داند. او غیر از افسانه آژداهاک بیوراسب، پهلوانی رستم و از کجا بودن او و قدرت برابر با یکصد و بیست فیل او (کتاب ۲، باب ۸) و نیز جزئیاتی که حتی فردوسی از آنها آگاهی نداشته، (کتاب ۲، باب ۷)، داستان های کوتاه مربوط به اردشیر (۲، باب۷۰) یک فصل کامل در مورد منشاء پهلوها (پارتیان، ۲ باب ۷۰) اختصاص داده است.

۷۱- بهل بامک (bahl-ar'avot'in) یعنی "بلخ پرنور، بلخ منور، بلخ پرتوافکن" هر دو کلمه وضعیت و موقعیت شهر بلخ را در مشرق جایی که آفتاب زودتر طلوع می کند نشان دهند. این بلخ که باکتریا نیز خوانده می شود، شهری باستانی و نامدار است و در سنگ نبشته های داریوش به آن اشاره شده، خاستگاه زرتشت و پایتخت کوروش و مرکز داد و ستد و فنون و صنایع واقع در کشوری همنام در جلگه حاصلخیز رود اکسوس (آمودریا) میان کوههای پاراپامیس و تیان شان بود و سرزمین اصلی پهلوها بشمار می رفت و اردشیر ساسانی قول آن را مشروط به کشتن خسرو به آناک داده بود. اکنون ویران شده و در نزدیکی آن شهر همنام در پهنه افغانستان بنا شده است.

۷۲- سیریپیندس (sirip'indes) و چند واریانت آن دگرگون شده سیتیریدس (sitirides) است که در یونانی به معنی "آهنین" است. همچنین است سلوکیوس نیکاتور یاد شده کمی بالاتر اما باید نیکاتور باشد که در یونانی معنی "فاتح" می دهد.

۷۳- هرودوت مورخ نامدار یونان، "پدر تاریخ" متولد ۴۸۴ پ.م. در هالیکارناس. نوشته های او بیشتر طرف توجه مورخین است. او مسافرتهای بسیاری کرده و داستان های زیادی از مللی که دیده

شرح داده است. از جمله کشوهایی که سفر کرد می توان آسیای صغیر، نواحی دریای سیاه، سرزمین پارس، مصر و ایتالیا نام برد. کتاب تاریخ او شامل نه جلد است که شامل دوره ای ۳۰۰ ساله است.

۷۴- خاغتیک از نظر جغرافیایی به سرزمینی اتلاق می شد که در جنوب ترابوزان واقع بود و پونتوس یا پونت نیز نامیده می شد. لازیکا سرزمین ملت لاز بود و در جنوب شرقی دریای سیاه قرار دارد و بخشی از آن در قلمرو ترکها واقع است و بخشی نیز در مرز باتوم می باشد. ماژاک که بعدها قیصریه نام یافت در کپدوکیه واقع بود و اما فریجیه با پریوکیه یا فریکیه در غرب کپدوکیه واقع بود.

۷۵- یگری همان قوم چرگس یا چرگز است. آنها در مرزهای غربی کوههای قفقاز در نزدیکی رود کوبان تا سواحل شرقی دریای آزوف می زیستند. اما دراینجا بنظر می رسدکه خورنی ملت دیگری را مورد نظر دارد. نخست اینکه لشکرکشی های ولاش (واغارشاک) آنقدر گسترده نبود که به این نواحی رسیده باشد. دوم اینکه واغارشاک پس از ایجاد نظم و آرمش میان اهالی پونت و یگریان از طریق استان تایک به سمت شمال حرکت می کند. این بدین معنی است که یگریان در جنوب تایک می زیستند. اینان بدون شک آجارهای کنونی هستند و شواهدی نیز در نزد کتاب جهان نمای آنانیا شیراکاتسی وجود دارد.

۷۷- در متن ارمنی **vghondur-vund** آمده کلمه **vghondur** بعنوان اسم خاص قابل قبول است یعنی لقب و مقام رهبری سپاه برای ووند بلغار. ما این کلمه را دگرگون شده کلمه مغولی **bagatur** و فارسی بهادر (**behadur**) می دانیم که با قوانین آوایی ارمنی مطابقت یافته است.

۷۸- خورنی در فصل سوم یادآور شده است که واغارشاک (بلاش یا ولاش) به قوم شامبات باگارات اجازه داد تا خود را باگراتونی بخوانند.

۷۹- منشاء کلمه آسپت یا اسبد روشن است. در سانسکریت **achva-pati** در پارسی باستان **aspa-pati** به معنی اسب سوار و دارنده اسب می باشد. در مورد این لقب و معنی آن نظرات گوناگون است. امین (**Emin**) می گوید "رئیس سواره نظام" همانند سپاهبد فارسی. اما هر کدام از اشراف و ناخارارها که صاحب سوراه نظام بودند، اسبد نیز خوانده می شدند. لیکن در سپاه ارمنستان، سواره نظام و پیاده نظام روسای مجزائی نداشتند. رئیس یا فرمانده کل سپاه را **'sp'arap'et** (یا سپهبد) می نامیدند. نورایر بیزانداتسی اسبد را مترادف مقام تاجگذار می داند. اما خورنی این دو را دو مقام جداگانه می داند. سبئوس مورخ ارمنی سده هفتم میلادی مقام اسبدی را بعنوان فرماندهی کل صدور فرامین می دانست و مترادف مقام هزاربدی پارسی (فرمانده بزرگ) می داند. خورنی به اکثر مقام های مهم مملکتی اشاره دارد اما به یکی از آنهاکه بسیار مهم است و او مشاور نزدیک پادشاه و فرمانده کل کشور بود اشاره نمی کند. بنظر ما خورنی از اسبد همین مقام را مورد نظر دارد که برای خود و هم عصرانش آشنا و قابل درک است.

۸۱- که به مناسبت نام او قومش نامیده شده اسم واراژنونی varazhnuni استنباط می گردد. چنین بنظر می رسد که خورنی می خواهد بگوید قوم ناخاراری واراژنونی در زمان آرتاشس بنیان یافت و دات'dat بدون لقب ناخاراری بعنوان رئیس شکارگاه ها منصوب گردید.

۸۲- گاه به پارسی gah از نظر لغوی به معنی جا، مکان، تخت، صندلی و غیره می باشد. خورنی این کلمه را بعنوان مکان و جایی که ناخاراها دور میز پادشاه هنگام جشن می نشستند بکار می برد. این جاها از طرف پادشاهان سرزمین پارس بدقت تعیین شده بودند و توسط آن اهمیت هر یک از اشراف مشخص می شد. اگر هر یک از آنان بعللی ازمقام خود عزل می شد وی گاه خود را نیز از دست می داد و یا به گاه پایین تر نزول می کرد.

۸۴- sepedsul در چاپ های قدیمی sepdsugh کلمه ای گرجی است sepe (پادشاه) و dsuli (فرزند) پس این کلمه به معنی شاهزاده، قشر عالی رتبه اشراف گرجستان مترادف vostan ارمنی بود.

۸۵- خورنی رئیس کل حرمسرا یا اندرونی را "هایر" hayr می نامد (بعنوان اسم خاص) لیکن این کلمه لقب عمومی روسای اندرونی است.

۸۶- خورنی سخن آبیودونوس را از ترجمه ارمنی اوزبیوس نقل می کند.

۸۷- کلمه آنگغ (angegh) را بنادرستی تفسیر می کنند. (نازیبا، زشت، زیرا گغ یا گغتسیک به معنی زیبا است). آنگغ نام خاص است. چند تن از محققان (گاراگاشیان، خالاتیان) نشان داده اند که در جایی از کتاب مقدس در برابر خدای نرگل (کتاب مقدس، نرجل) در ترجمه ارمنی نام آنگغ آمده است (کتاب مقدس، کتاب دوم پادشاهان، باب ۱۷، آیه ۳۰- در متن ارمنی فعلی بصورت nergagh آمده است) و از اینجا آنان نتیجه می گیرند که آنگغ یک مقام خدایی بوده است. سبئوس نیز شواهدی در این باره دارد. خورنی شاید از جنبه خدایی آنگغ مطلع بوده است اما بنا به عادت خود او را نیز به جامه انسانی در آورده و او را به معنی "زشت" بکار برده است. قدرت افسانه ای تورک آنگغ نشانه ای از اصلیت خدایی او است.

۸۸- رستم سگزی ('rost'om-sagtchik) قهرمان نامدار ایران است که فردوسی اورا جاودانی ساخت. او به مناسبت خاستگاه خود ('sagtchik) یا سگزی نامیده شده است (سکستان). این منطقه اکنون استان سیستان در مرز افغانستان است.

۸۹- در مورد این داستان مربوط به تورک ـt'ork) که صخره ای به قامت یک تپه را سمت کشتیهای دشمن پرت کرده است، داستان هومر در باره پلی تم یک چشم را بیاد می آورد . (اودیسه، سرود ۹).

۹۱- کغسور (k'eghesur) آسوریک مرکزی بخشی از شام که میان دو لبنان قرار دارد و شهر دمشق در آنجا واقع است.

۹۲-آنانیان و یغیازاریان (العازر) از شخصیت های کتاب مقدس هستند. آنانیان (آنانیا، آزاریا، میسایل به زبان کلدانی سدراک sedrak یا شدرک، میساک یا میشک ابتناگوو abetnagor یا عُبَدً نَغُو) سه جوان یهودی در میان اسیران یهودی بابل بودند و از تعظیم در برابر تندیس زرین نبوکدنصر

سرباز زدند و بدین علت در میان شعله های آتش افکنده شدند. یغیازاریان: زمانی که آنتیوکوس سلکوکی یهودیان را وادار به ترک دین و پرستش بت ها می کرد. یغیازاریک پیرمرد نود ساله از این کار سرباز زد و در نتیجه تحت شکنجه به شهادت رسید. هفت برادر نیز با مادر خود چنین رفتار کردند. پس از کشتن شش فرزند وقتی که نوبت به هفتمین نفر رسید پادشاه، مادرش را راضی کرد تا فرزندش را به اطاعت از شاه تشوق کند. مادر به او نیز همچون برادرانشان توصیه کرد به کام مرگ برود و سرانجام خود نیز به شهادت رسید.

۹۳- از این سخنان چنین برمی آید که مارآباس (مطابق نظر خورنی) تاریخ مربوط به ارمنیان را از کتب کلدانی استخراج نموده نزد واغارشاک آورد و خود نیز اعمال واغارشاک و جانشینش آرشاک اول را بعنوان همعصران خود به رشته تحریر در آورده است.

۹۴- یولیوس آفریکانوس سیاح و مورخ نامدار سده سوم میلادی که در جنگهای سپتموس سورس با پوسنیوس نیگر. او اولین با تاریخنگاری مبتنی بر وقایعنگاری را وارد تاریخ نمود. او متولد فلسطین بود و در سده سوم میلادی در اسکندریه می زیست. او کاهن بود و کار مهمش **Pentabiblon Chronologicom** است که از آغاز آفرینش جهان تا سال ۲۲۱ میلادی را شامل می شود. بسیاری از مورخان از این اثر استفاده کرده اند بویژه اوزبیوس قیصری در نگارش رویداد نامه خود از آن بهره جسته است.

۹۵- هیپولیتا (Hipolitus) با هیپولیتوس مورخ کلیسایی که در سده سوم می زیست و صاحب مقام کلیسایی در رم بود. در سال ۲۳۵ به ساردنیا تبعید شد و در همانجا درگذشت. نوشته های مباحثاتی بسیاری دارد که تنها بخشی از آنها به ما رسیده است.

۹۶- وی مهرداد ششم اوپاتوراست که به مهرداد بزرگ نیز ملقب گشته است. بسال ۱۳۲ پ.م. زاده شد و بسال ۶۳ خودکشی کرد. ۵۰ سال از عمر خود را با رومیان جنگید و بعنوان دشمن خونی آنان در آمد و اغلب اوقات آنها را در تنگنا قرار داد. سردارهای معروفی چون سولا، مورنا، لکولوس، پومپئوس با او مصاف کردند.

۹۷- سکیلاس و دیپینوس کنده کارهای نامدار یونانی در جزیره قبرس بودند و در سده ششم پ.م. می زیستند و در آرگوس و سیکیون شاگردان بسیاری را تعلیم دادند. چند نویسنده یونانی را نام و تندیس های کنده کاری شده آنها یاد نموده اند.

۹۹- پیوتیا (Phythia) نام عمومی راهبه هایی است که در دلفیس (در استان پوکیس یونان در نزدیکی کوه پارناس)، در پرستشگاه آپولون پیشگویی می کردند و به پرسشها پاسخ می گفتند. آنها روی یک سه پایه بر بالای صخره ای که از شکاف آنها گازهایی به آسمان بلند می شد می نشستند. در اثر این گازها آنان دچار حالت هذیان گویی می شدند و با کلمات کوتاه و منقطع به سوالات پاسخ می دادند و یک کاهن با تجربه از این کللمات منقطع و پراکنده سخن پیوسته پدید می آورد و به پرسندگان می گفت: سوال کنندگان نه تنها از سراسر یونان اکه از مستعمرات یونان و نیز از سرزمینهای دور نیز بودند. این راهبه ها باید از خانواده های نجیب باشند و عاری از رفتارهای

نادرست، عذرا و با بیش از پنجاه سال سن. پرستشگاه آپولون با پیوتیاهای خود حدود هزار سال پایدار بود و تنها به فرمان قیصر تئودوس بزرگ در سده چهارم تعطیل گردید.

۱۰۰- نام دو تن از چهار مولف یاد شده توسط خورنی در چاپ های قدیم دگرگون شده بودند و در چاپ اخیر تصحیح شده اند. پغگونبوس (بجای پغدونبوس پیشین) و اسکامادروس (در چاپ های قدیم: کامادروس). این چهار شخصیت واقعی هستند و قطعاتی از آثارشان باقی مانده است. اما قطعاتی که خورنی یاد می کند اکنون وجود ندارند.

۱۰۱- در اینجا نامهای جغرافیایی باستانی و تاریخی یاد می شوند. هلس پونتوس تنگه ای است که دریای سیاه را به دریای مرمره می پیوندد. تراکیا سرزمینی در شمال یونان و در جای کنونی کشورهای بلغارستان و رومانی بود. یلادا یا هلاس نام عمومی یونان باستان است. تدالیا استانی در شمال یونان بود. پوکیس، لوکریس، بئوتیا استان هایی در یونان میانی و همجوار یکدیگر بودند. لاکه مونیا استانی در جنوب یونان، اتیوپی سرزمینی در جنوب مصر. قوم اسکیت قومی وحشی و بیابانگرد بود که از شمال شرق اروپا تا شمال شرق آسیا پراکنده بودند. ماساژت ها قومی از اقوام اسکیت بودند که شرق دریای خزر می زیستند.

۱۰۲- این آنی پایتخت معروف باگراتونیان واقع در استان شیراک در کنار رود آخوریان نیست (که خورنی آنرا کلا" نمی شناسد) بلکه دژی باستانی در استان دارانـاغی است واقع در هایک علیا جایی که پادشاهان اشکانی ارمنی طبق نوشته پاوستوس بوزاند دفن شده اند. اغلب هانی و در سده های بعد کاماخ نیز خوانده شده است.

۱۰۴- سرزمین فلسطینیان، یهودیه. کلئوپاترا دختر بطلمیوس مصری است که مطابق وصیت پدرش باید پس از او پادشاهی می کرد. وی با برادر کم سن خود ازدواج کرد و زندگی پر حادثه ای را گذراند. سرانجام دست به خودکشی زد. آنتونیوس پادشاه ارمنستان آرتاوازد را دست بسته برای او برد.

۱۰۵- یا شهر بطلمیه. البته این شهر بطلمیه در فلسطین در کنار دریا واقع بود اکنون عکا نامیده می شود.

۱۰۶- این وایکون راهزن همان لوکولوس سردار رومیان است. که بدون اعلان جنگ یکباره به ارمنستان حمله کرد.

۱۰۷- تاریخ مربوط به تیگران بزرگ در نوشته خورنی بسیار ناکافی است و کلا" جان کلام را به خواننده نمی دهد. رویدادهای بسیاری مربوط به او در کتاب خورنی یاد نمی شود، مانند، نبرد تیگراناگرد، تسخیر این شهر بدست لوکولوس و ویرانی آن، شکست های بعدی لوکولوس و عقب نشینی او. آمدن پومپئوس و درخواست صلح تیگران از او. علت این امر کمبود منابع و تنها در اختیار داشتن اثر یوسف فلاوی بود که موضوع اصلی آن را تاریخ فلسطین تشکیل می داد. بسیاری آثار و منابع یونانی و لاتین از دامنه دید خورنی بیرون مانده اند. حتی یادگار مانده در اذهان مردم ارمنی در مورد تیگران بزرگ را خورنی اشتباها" بدون آگاهی به تیگران اول یرواندیان نسبت داده است.

۱۰۹- شامشاد شهر مهم شام در استان کوماگن در کنار رود فرات و همجوار کپدوکیه و شمال ارس. آسوریان آن را شامشات می خوانند. به یونانی ساموساد اتلاق می گردد.

۱۱۰- پس از آرتاوازد تا واغارش (ولاش یا بلاش) پدر خسرو بزرگ، مورخان بیگانه چند پادشاه ارمن از ملل مختلف یاد می کنند که خورنی و پس از سایر نویسندگان ارمنی بتبع او از آنان یاد نمی کند. در این دوران(۳۴ پ.م. تا ۲۱۱م.) مطابق خورنی و سایر مولفان ارمنی در ارمنستان چند پادشاه اشکانی ارمنی حکومت می کردند که برای مولفان بیگانه ناشناخته اند.

۱۱۱- شخص یا بویژه پادشاهی بنام آرشام (arsham) یا آرجام وجود نداشته است این نام حاصل یک اشتباه بزرگ است. خورنی در "تاریخ کلیسایی اوزبیوس" نامه آبگار (abgar) به مسیح را خوانده و در عنوان آن چنین یافته است «آبگار پسر آرجام پادشاه سرزمین» و از این عبارت چنین بر می آید که نام پدر آبگار باید آرجام یا آرشام بوده باشد. خود وی نیز یادآور می شود که آشوریان آرشام را مانوا (manova) می خوانند بنابراین نام پدر آبگار باید مانو (manov) خوانده شود و در واقع چنین نیز بوده است و اما آرجام دگرگون شده کلمه آشوری ukkama است (و می تواند akkama نیز خوانده شود) که به معنی سیاه یا مشکی است. کلمه "سیاه" لقب آبگار بود- آبگار سیاه. این امر باعث بروز اشتباه در نزد بسیاری از پژوهندگان شده است.

۱۱۲- پاتریا نامشخص است. یکی از محققان معتقد است که باید شهر پترا در فلسطین بوده باشد که شهری بزرگ از نظر بازرگانی بود (در زمان رومیان). این شهر اکنون ویران شده است.

۱۱۳- فینیقیه (Phoenecia) سرزمینی باستانی واقع در مغرب آسیا در ساحل دریای مدیترانه در شمال فلسطین تقریبا" معادل کشور لبنان کنونی. شهر های آن آراد، بیبلس، بیروت، صیدا، صور و آکر(Acre) و نیز آسوریک یا آشور سرزمینی در جنوب ارمنستان میان دو رود دجله و فرات در قسمت شمالی با شهرهایی چون نصیبین، ارس و جز اینها. میانروردان یا بین النهرین سرزمینی واقع در میان دو رود دجله و فرات در جنوب آشور با شهرهای نینوا و بابل.

۱۱۴- الواتراپلیس (Eleutheropolis) [ارمنی yelevteroyp'olis] شهری در فلسطین که آسوریان بتاگابریس یا بت کوبین می نامند.

۱۱۶- در تاریخ اوزبیوس که خورنی از آن بهره گرفته است، آبگار را پداگروس می نامد که به معنی "مبتلا به بیماری پداگرا" می باشد. این کلمه در یونانی به معنی بیماری پادرد یا نقرس است.

۱۱۷- دایه یا دایاک به پهلوی dayak به معنی مادر شیری (اکنون به معنی سرپرست یا پرستار بچه بکار می رود) لیکن اکثرا" برای مردان استفاده می شود. به معنی لَله، پرستار یا مربی. در زمان باستان چنین رسم بود که پادشاه فرزندانش را به دست فرماندهان یا شاهزادگان می سپرد تا تربیت شوند. اینان نیز فرزندان شاه را مانند فرزندان خود بزرگ می کردند و اگر آنان زنان شیرده داشتند به فرزندان شاه نیز شیر می دادند و بدین ترتیب در خانواده آنان بصورت برادران شیری تربیت می شوند. آنگاه که فرزند شاه بزرگ می شد و باید جانشین پدرش می گردید برادران شیری را نیز بعنوان دوستان صمیمی نزد خود می آورد. یغیشه تاریخنگار سده پنجم ارمنی به تلخی از این پدیده

یاد می کند زیرا شاهزادگان ارمنی برادران یزدگرد دوم را بزرگ کرده بودند و او بیشتر از دیگران با آنان سخت رفتاری می کرد. خود شاهزادگان و فرماندهان کهتر نیز این رسم را رعایت می کردند.

۱۱۸- غروبنا (gherubna) دگرگون شده غیوبنایا لابوبنا است. از او تاریخی غیر مستند باقی مانده در باره آبگار، تادئوس و جز آن. وی خود را فرزند آپشاداراد کاتب آبگار می نامد. اما تاریخ او نمی تواند پیش از سده سوم نوشته شده باشد. ولی این نوشته کهن ترین نوشته در مورد آبگار می باشد که هم اوزبیوس قیصری و هم خورنی از آن استفاده کرده اند.

۱۱۹- پاسیپا (Pasiphae) یا پازیفه در اساطیر یونانی همسر مینوس پادشاه افسانه ای کرت و دختر هلیوس و پرسیس (Preseis) بود و چند فرزند از او بدنیا آورد.

۱۲۰- از این عبارت نتیجه می گیریم که یرواند پادشاه قانونی نبود. اینکه پادشاه بدست خاندان باگراتونی تاجگذاری کند تنها یک رسم ظاهری نبود بلکه از نظر حقوقی دارای اهمیت خاصی بود. بدین معنی که خاندان بارگاتونی بعنوان نماینده سایر فرماندهان و خاندان های شاهی و اشرافی تاج را بر سر پادشاه می نهاد و حکومت شاه جنبه قانونی پیدا می کرد.

۱۲۱- واژه مارس مورد تردید است برخی از پژوهندگان آن را معادل "مار" یا "مارستان" یا ماد می دانند که اشتباه است. بنظر می رسد مارس ناحیه ای در پارس (ایران) بوده باشد. خورنی محل آن را در نزدیکی کوه سهند می داند.

۱۲۲- وسپاسیانوس و فرزندش تیتوس قیصر های روم بودند (۶۹-۷۸) و (۷۹- ۸۱). اینان با جنگهای یهود معروفند که طی آن بیت المقدس و معبد سلیمان را ویران کردند و پس از آن یهودیان آواره شدند.

۱۲۴- خورنی افسانه ها و سرودهای داستان سرایان را استعاره می نامد و معمولا" می کوشد آنان را تفسیر کند (اما گاهی نیز چنین نکرده ، مانند سرود آفرینش).

۱۲۵- آلانیان به نژاد سامات تعلق داشته مردمی جنگجو بودند که در نواحی شرقی کوههای قفقاز می زیستند. وجود اینان پیش از میلاد نیز بر ما آشکار است. پمپئوس پس از جنگ با مهرداد در سال ۶۵پ.م. با آنان جنگید و پیروز شد. سپس در طول تاریخ بارها با رومیان آنگاه با هون ها جنگیدند و به نواحی مختلف پراکنده شدند. مانند نواحی دریای بالتیک، نواحی غرب حتی گروهی نیز به آفریقا رفتند.

۱۲۷- در اینجا خورنی مطلب را بدرستی بیان نکرده است. این دو مست همان دومتیوس کوربولون سردار رومی است و نه دومتیانوس قیصر رومیان و او شخصا" نیامده است بلکه فرمان و سپاه وی رسیده اند.

۱۲۸- در میان یهودیان این رسم وجود دارد که نام پیشینیان را برای بچه ها انتخاب می کنند با این امید که اینان نیز پس از بزرگ شدن خصوصیات شخصی آنان را بهره ببرند.

۱۲۹- بنظر یکی از پژوهندگان ارمنی شهر پلا در یهودیه و در شرق رود اردن واقع بود و یهودیان پس از ویرانی بیت المقدس در آنجا اقامت گزیدند. آریستون در اواخر سده نخست و اوایل

سده دوم میلادی می زیست. او تاریخ شورش یهودیان به رهبری بارکوبا را نوشت. اوزبیوس از کتاب او و خورنی از نوشته مولف اخیر استفاده کرده اند.

۱۳۰- در مراسم تشییع جنازه ارمنیان در زمان باستان زنان شیون و زاری کن، آنان بودند که با سخنان خود برای درگذشته با آهنگی خاص مداحی می کردند. رئیس آنها را مادر شیون کنندگان می گفتند و اما زنان گریان مداحی او را تکرار می نمودند و گریه و زاری می کردند.

۱۳۱- خورنی مرگ آرتاوازد را بقول خود از استعارات و کنایات تفسیر کرده است مبنی بر اینکه او عقل از دست می دهد واز اسبش بدرون چاهی می افتد و در آنجا غرق و ناپدید می گردد.

خورنی این تفسیر را از افسانه ایی که پیران تعریف کرده اند بدست داده است. واقعیت این است که در اینجا دو شخصیت با یکدیگر اشتباه شده اند. یکی آرتاواز و پسر آرتاشس شخصیت تاریخی است و دیگری یک شخصیت افسانه ای که در غاری بطور جاودانه به زنجیر کشیده شده و این افسانه در میان اکثر ملل وجود دارد. (مانند سرزمین پارس، آسیای صغیر، کوههای قفقاز تا بلغارستان و یونان که در میان هر یک واریانت خاصی از آن پدید آمده است).

۱۳۲- دریای گایلاتو (gaylat'u) دریاچه کوچکی است واقع در شمال غرب دیادین وغرب کوه ماسیس (جنوب محل تلاقی رودهای ارس و آخوریان).

۱۳۳- در متن اصلی (بیورات، سمبات" آمده، گروهی از متون به جای سمبات نام تیرداد قید می کنند زیرا که سمبات یک نام ملل برر نیست بلکه شامبات یهودی است بنابراین منطقی بنظر می رسد که تیرداد درست تر باشد.

تیوتوس در اینجا آن قیصر رومی نیست که در سالهای ۸۱-۷۹ حکومت کرد بلکه تیتوس آنتونیوس دوم است که در سالهای ۱۶۱-۱۳۸ زمامدار بود و خورنی اورا آنتونیوس اگوستوس می نامد و اما پیروز پارتی که "یونانیان واغگوس" می نامد بلاش دوم است (۱۴۸-۱۲۱).

۱۳۵- غوکیانوس (یا لوکیانوس) قیصر فرزند وروس فرزند خوانده آنتونیوس که با مارگوس اورلیوس در سال ۱۶۱ به حکومت رسید. خورنی در اینجا از ترجمه ارمنی رویداد نامه اوزبیوس پیروی کرده و اشتباه این ترجمه را تکرار می کند.

۱۳۹- گذرگاه چورا میان کوههای قفقاز (در سمت شرق) و دریای خزر واقع بود که اکنون شهر دربند قرار دارد. این تنها گذرگاهی بود که اقوام شمالی می توانستند از طریق آن به سمت جنوب (قفقاز و سرزمین پارس) سرازیر شوند. برای جلوگیری از حملات آنان از زمان های قدیم در آنجا برج و باروی مستحکمی ساخته بودند. این گذرگاه را دروازه آلان، دروازه کاسب، دروازه آغوان یا آران نیز می نامیدند.

۱۴۰- بارداسان یا بردیصان ادسی در نیمه دوم سده دوم زاده شد. نوشته های او عرفانی است و در مورد تاریخ مطلبی ندارد. مارکیانوس اوایل سده دوم در سینوپ زاده شد. او بدعت گزار نامداری در مسیحیت بود و از آیین مغان و سایر ادیان مذهب نویی پدید آورد. والنتینوس اوایل سده دوم در

مـصر زاده شـدو اصـلا" یهـودی بـود. او در اسـکندریه مـی زیـست و بـسال ۱۶۰ درگذشـت. او از نامدارترین عرفای بدعت گزار بود.

۱۴۱- پالپاتوس یا پالفـاتوس (Palephatos) و پیلمـون یـا فیلمـون (Philemon). در بـاره آنـان اطلاعات چندانی در دسـت نیـست. اولـی را اسـترابون (جغرافیـا) یـاد نمـوده و پیلمـون ممکـن اسـت جغرافیدان بوده باشد. فرفوریوس شناخته شده است اما همین بخش از تاریخ او نامعین می باشـد. بنظـر گوتشمید این سه نام در پیشگفتار کتاب بارسوما یاد شده اند و خورنی نیز از آن بهره گرفته است.

۱۴۲- خورنی بصورت rast-sohum یاد می کند که یـک واژه مرکـب پارسـی اسـت راسـت + سوهون (سخن) = راست سخن یا راستگو.

۱۴۳- در متن اصلی نوشته شده "yerazuyn-papago" در چاپ هـای قـدیم واژه papago را بـا حروف کوچک می نویسند (قابل ذکر است که اسامی خاص در ارمنی با حروف بـزرگ شـروع مـی شوند) و آن را اسم عام می دانند. بدین ترتیب مترجمان غیر از یک نفـر (اسـتپانه) بنادرسـتی ترجمـه کرده اند. در روایات پارسی، پاپاگ یا بابک در خواب می بیندکه از ساسان فرزندی بدنیا مـی آیـد و از همسرش می خواهد که با او آمیزش کرده مادر آن مرد نامی گردد. حاصـل ایـن آمیـزش اردشـیر است که بابکان نامیده می شود. افسانه اردشیر بابکان را دکتر تیریاکیان (پاریس ۱۹۰۷) از پهلـوی بـه ارمنی ترجمه نموده و تمام جزئیات داستان که خـورنی یـادآور مـی شـود در آن آمـده اسـت. ماخـذ خورنی بارسوما است. بنظر گوتشمید آنچه را که خورنی در مورد جوانی اردشیر بابکان ذکر می کند با مطالب فردوسی همانندی دارد.

۱۴۴- خورنی چه کسی را مورد نظر دارد مشخص نیست. گفته مـی شـود او بـه جـاثلیق سـاهاک پارتو معلم خود اشارت دارد.

۱۴۵- آگاهی های مربوط به پرملیانوس سکوبا را خـورنی از تـاریخ کلیـسائی اوزبیـوس گرفتـه است.

۱۴۶- دسیوس (decius) قیصر روم که بسال ۲۵۱ در جنگ بـا گـوت هـا کـشته شـد. او بعنـوان سرکوبگر مسیحیان معروف است. ماکسیمیانوس قیصر رومی از دست فرزندش گریخت و بـسال ۳۱۰ کشته شد. دیوکلتیانوس قیصر روم (۳۰۵-۲۸۴) نیز به سرکوب مسیحیان شهرت داشت . تیرداد تـاج پادشاهی ارمنستان را از دست او گرفت.

۱۴۷- کیوکغاگ یا کیوکلارا مجموع الجزایری با بیش از ۲۰ جزیره میان سواحل جنوبی یونان و غرب آسیای صغیر.

۱۴۸- لیکیانوس در اینجا سردار است و بعدها قیصر رومی در شرق می شود که با کـستاندیانوس بزرگ جنگید و شکست خورد و در ۳۲۵ بعنوان خائن محکوم به مرگ شد.

۱۵۰- جذام فیلی نوعی از جذام است که روی تمام سطح بدن پوست محکمـی را فـرا مـی گیـرد مانند پوست سخت فیل . در پزشکی آن را Elephantiantiasis graecorun یعنی جذام فیلی یونانی می نامند.

۱۵۱- آریولی از واژه لاتین **ariolus** یا **hariolus** به معنی جادوگر و پیشگو. مارسی از نـام قـوم مارسی که در لاتینوم می زیسته و به جادوگری و سحر مارها معروف بودند.

۱۵۲- در مورد تیرداد بزرگ که مسیحیت را پذیرفت در تاریخ قطعاتی بجا مانـده کـه بـه تیـرداد اول که برای خورنی ناشناخته است تعلق دارد. منتقدان او را با آرتاشس دوم یاد شده توسـط خـورنی که در ضمن قهرمان سرودهای گوغتن بود یکی مـی داننـد. مطالـب آگاتـانگغوس و خـورنی در بـاره تیرداد بزرگ مبنی بر اینکه وی برای دیدن کستاندیانوس بـزرگ بـه رم رفـت مطـابق منـابع تـاریخی نیست. زیرا این مرد را هیچ یک از مورخان دیگر ملل یاد نکرده اند. اما عزیمت شکوهمند تیرداد اول به رم تاریخی است. و اما در آنجا مطابق با پیمان منعقد شـده بـا پارتیـان طـی مراسـمی بـا شـکوه تـاج پادشاهی ارمنستان را از دست نرون گرفت و خورنی هیچ اشاره ای به این رویداد ندارد. باز هم مطالب خورنی مبنی بر اینکه تیرداد بزرگ در گارنی اقامتگـاهی بـرای خـواهرش خـسرودخت بنـا کـرد بـه تیرداد اول تعلق دارد که از رم معمارانی آورد و درگارنی پرستشگاهی با شکوه ساخت. در اینجـا نیـز نبرد تیرداد بزرگ با گدئون پادشاه باسیل ها مربوط به نبرد تیرداد اول در برابـر آلانیـان مـی باشـد و طی آن یکی از دشمنان طنابی را روی تیرداد انداخت و نزدیـک بـود او را بـه اسـارت در آورد. ایـن سومین مورد در اشتباه شدن چند پادشاه است. مورد اول تیگـران بـزرگ و تیگـران یروانـدیان، دوم، آرتاشس اول که با چند پادشاه دیگر اشتباه شده است و سوم، در مـورد کارهـای ایـن دو تیـرداد مـی باشد.

۱۵۳- خورنی واژه کامسار (**k'amsar**) را به معنی دارنده سر نـاقص و سـر نیمـه بکـار مـی بـرد. (متشکل از **kar** فارسی= کم و **sar** سر).

۱۵۴- پالادیون (خورنی **p'aghadion**) برابر **palladium** لاتین است. این تندیس چوبی آتنـاس پالاس است که مطابق روایات از سوی زئوس فرستاده شده و به عنوان نـشانه شکـست ناپـذیری او بـر روی دژ تروا قرار دارد. پس از تسخیر تروا اودیسه و دئومت آن را به آتن منتقل کردند.

۱۵۵- دیودور سیسیلی (خـورنی **diodor-sik'iliatsi**) تاریخنگـار یونـانی سـده نخـست پ.م. او صاحب تاریخ جامع مشتمل بر ۴۰ جلد است و ۵ جلد نخست آن حـاوی اعـصار اسـاطیری تـا انحطـاط تروا می باشد. در ادامه وقایع تاریخی تا سال ۶۰ پ.م. را بررسی می نماید. منابع این اثر نوشـته هـای تاریخی اعصار گذشته می باشند که تاکنون یافت نشده اند و او از این نوشته هـا قطعـاتی را برگزیـده است. تنها بخش نخست این تاریخ که وی ۳۰ سال تمام روی آن کار کرده بدسـت مـا رسـیده اسـت و مشتمل بر ۱۵ جلد می باشد. از باقیمانده بخش ها تنها قطعاتی در نوشته های دیگران یاد شده است.

۱۵۶- درباره الیشع (ارمنی **yeghishe**) خورنی به این رویداد اشارت دارد که روزی الیشع نبی در راه با گروهی بچه برخورد کرد و اینان با تمسخر بانگ بر آوردند: "ای کچل برآی ای کچـل بـرآی" (کتاب دوم پادشاهان باب دوم آیه های ۲۵-۲۳). الیشع آنان را نفرین کرد و بلافاصـله دو خـرس از جنگل بیرون آمده چهل و دو نفر از بچه ها را هلاک کردند.

۱۵۷- آرشاویر کامساراکان از این جهت شخص اول متنفذ پس از پادشاه نامیده شد که خاندان کامساراکان اصلا" پارتی بوده از اخلاف کارن پهلو محسوب می شد. اشکانیان ارمنی ظاهرا" در میان خاندان بزرگ اشکانی مقام دوم را پس از پهلوها دارا بودند.

۱۵۸- پاسگاه چورا همان گذرگاه جورا است که پیشتر به آن اشاره شد.

۱۵۹- کوریلوس (ارمنی K'yuregh فرانسه Cyril سیریل) خوش سعادت، کوریلوس اسکندرانی روحانی و تاریخنگار نامی یونانی است که مدت سی و دو سال (۴۴۴-۴۱۲) بطریق مقر کلیسایی اسکندریه بود. اکثر آثار متعدد کوریلوس در سده هشتم میلادی به همت استپانوس سیونی (Stepanos-Syunetsi) به زبان ارمنی ترجمه شد و چند اثر او کمی پیشتر در سده پنجم به ارمنی در آمدند. این ترجمه ها در یک جلد قطور بسال ۱۷۱۲ در استامبول بچاپ رسیدند.

۱۶۰- ژولیوس (یولیانوس) کلاودیوس برادرزاده کنستانتین بزرگ امپراتور روم (زایش ۳۳۲، مرگ ۳۶۳م.) که از ۳۶۰ تا ۳۶۳ حکومت کرد. او چون در محیط مسیحی تربیت شده بود از این دین خارج شد و می خواست بت پرستی را رواج دهد. از این رو مرتد لقب یافت. وی در جنگی که با شاپور دوم ساسانی در میانرودان کرد کشته شد.

۱۶۲- خدایی بنام راس شناخته نشده است. بنظر می رسد که این نام دگرگون شده نام خدای "آرس" (Ares خداوند جنگ که در ایتالیا مارس نام داشت، آرس پسر زئوس و هرا و مانند آپولون و هرمس از نسل دوم خدایان المین بود) باشد این دگرگونی نام شاید در اثر تغییرات تلفظی ارمنیان بوده باشد. (مقایسه نام آریستاکی "ارسط" با شکل رستاکس Rst'ak'es قابل توجه است).

۱۶۳- "دلیر مزدیسن" واژه ای ایرانی است. در زند: مزدا-سینا، پهلوی مزدایست و جز اینها به معنی مزداپرست، پیر و آیین زردشت. بنابراین این لقب شاپور به معنی دلیر و دلاور زرتشتیان یا راست دینان می باشد. نویسندگان باستانی ما نیز واژه "مزدیسن" را بکار برده اند.

۱۶۴- صدقیا (ارمنی Sedek'ia) آخرین پادشاه یهودا که نبوکدنصر اورا بسال ۵۹۷پ.م. گماشته بود. او در فکر شورش در برابر حکومت بابل بود اما شکست خورده دستگیر و کور شد و در زندان درگذشت. با مرگ او پادشاهی یهودا نیز به پایان رسید. (کتاب مقدس، کتاب دوم پادشاهان، باب های ۲۴ و ۲۵).

۱۶۵- کوه زاغکاتس چنان که از متن خورنی بر می آید باید در نواحی آغیویت و آربران واقع شده باشد.

۱۶۶- علت نابودی خاندان سیونیک این بود که سردار سپاه ارمنی تیگراناکرد که در برابر شاپور مقاومت کرد آنتیوک پدر زن آرشاک از اعضای خاندان سیونیک بود.

۱۶۷- والنتیانوس فلاویوس Valentinianus Flavius) در سال ۳۶۴ از سوی سپاه به امپراتوری برگزیده شد و بسال ۳۷۵ درگذشت برادرش و النس (ارمنی vaghes) جانشین او گردید و از سال ۳۶۴ همراه برادرش کشور را اداره می کرد و پس از مرگ وی حاکم بلامنازع گردید. تقریبا"

همواره با سرزمین پارسیان در جنگ بود او از گت ها دچار شکست بزرگی شد و هنگام گریز در گذشت.

۱۶۹- شهر هلیوپلیس (ارمنی iliv یا iliup'olis) یعنی شهر آفتاب. با این نام چند شهر وجود داشته است.

۱- شهری باستانی در مصر سفلا که خرابه هیا آن رد حدود ۹ کیلومتری شمال قاهره است.

۲- شهر باستانی دیگری در مصر که گویند در ۱۰۰۰ پیش از میلاد ویران گردید. محل آن در حلوان در سواحل نیل در ۲۴ کیلومتری کشف شده است.

۳- شهری که در اینجا از آن صحبت می شود در شام واقع است و زمانی آباد و پررونق از نظر بازرگانی بود اما اکنون تبدیل به شهری بی نام و نشان شده و بعلبک نام گرفته است.

۴- نام شهری کوچک در کشور الجزایر که دارای آب های معدنی است.

۱۷۰- مقدون (ارمنی mak'edon، macedonius) بطریق قسطنطنیه در سده چهارم میلادی که منکر روح القدس بصورت مستقل بود و معتقد به وجود او بصورت فرشتگان و خدمتگزار پدر و پسر بود. او در سال ۳۶۰ خلع شد و این امر آنقدر که به اعمال خودسرانه و کینه دشمنان بستگی داشت به رسالت و تعالیم نادرست بدعتگزاری وی وابستگی نداشت.

۱۷۲- شاوُل (ارمنی savugh) نخستین پادشاه اسرائیلیان بود که در یک جنگ برای اینکه بدست دشمنان گرفتار نشود دست به خودکشی زد. (بسال ۱۰۵۶ پ.م.). داوود جانشین او بود.

۱۷۴- اشاره به جنگ های اسراییلیان در برابر عمالیقیان است که موسی در جریان آن بر بالای تپه ای رفت و دست به نیایش برداشت. وقتی که دستانش را به سمت بالا می گرفت، اسراییلیان قرین موفقیت می شدند و اما زمانیکه خسته می شد و دستانش را پایین می آورد، موفقیت و برتری نصیب عمالیقیان می گردید. هارون و حور با مشاهده این امر زیر دستان موسی را گرفتند تا پائین نیاورد و عمالیقیان متحمل شکست نهایی شدند. (کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۱۷، آیه های ۱۲-۸). در اینجا نرسس بزرگ در نقش موسی بود و اما سرزمین پارسیان در نقش عمالیقیان هستندکه دشمن ارمنیان و مسیحیان محسوب می شدند.

۱۷۵- پادشاه پاپ بی جهت توسط خورنی و پاوستوس بوزاند متهم به کشتن نرسس بزرگ شده است. پژوهندگان جدید این را رد می کنند. نرسس بزرگ بدلیل خونریزی یکی از رگ هایش ریه هایش که اغلب برای مسلولین پیش می آید درگذشت. (مهمانی ناهار که با نوشیدن فراوان شراب همراه بود شاید این امر را تسریع کرده باشد). او از نوع بیماری خود آگاه بود لذا از خوردن داروهای ضد مسمومیت امتناع ورزید زیرا می دانست که مسموم نشده است.

۱۷۶- پیسا شهری باستانی در استان التیای یونان بود. و اما در باره شهر آرگ (areg در ارمنی به معنی خورشید) مطلبی نمی توان بیان نمود. این شهر هیچیک از دو شهر موسوم به هلیوپلیس (یعنی شهر خورشید) نمی تواند باشد و در یونان نیز چنین شهری وجود ندارد.

۱۷۸- رویدادنامه اوزبیوس در باره او مطلبی دارد.

۱۷۹- اسکاماندروس رودی کوچک اما پهن و ژرف در تراکیه است که در دشت جنوبی تروا جریان داشته به هلس پونتوس می ریزد و کستانتوس نیز نامیده می شود. (بعلت آبهای زرد آن، این واژه در زبان یونانی به معنی زرد بکار می رود). آشیل از روی این رود پرید (ایلیاد هومر). خورنی این اطلاعات را از کالیستنس دروغین گرفته است.

۱۸۰- مشخص نیست که تولیس کدام جزیره است. مطابق "جهان نمای" شیراکاتسی (shirak'atsi) یکی از جزایر شمالی انگلستان است.

۱۸۱- میدولانن شهر کنونی میلان در ایتالیا است.

۱۸۲- گازاون از خاندان کامساراکان بود که خود از نژاد پارتیان بودند و در ارمنستان شخص دوم پس از پادشاه بشمار می رفت. خسروشاه می کوشید بخاطر وفاداری وی مقام او را هر چه بالاتر ببرد لذا قول می داد اورا نه بخاطر منشاء پدری (یعنی بعنوان پهلو- کامساراکان) که بخاطر منشاء مادری که اشکانی بود مورد احترام قرار دهد و او را نیز جزو خاندان اشکانی در آورد.

۱۸۳- اسپوده واژه ای یونانی است به معنی کوشا و فعال. یک قشر روحانی خاص در بیزانس صاحب این لقب بودند و اینان پیمان داشتند همواره دست به نیایش و دعا بردارند و زندگی خود را مصروف کتابت نمایند. آنان آکومیت یعنی بی خواب، ریاضت کش نیز نامیده می شدند.

۱۸۴- یوحنای بزرگ (ارمنی meds-hovhannes) همان هوهان یا یوهان وسکبران (-hovhan vosk'eberan به معنی هوهان یا یوهان زرین کلام) است که تبعیدش باعث آزردگی فراوان مردم پایتخت بیزانس شد.

۱۸۵- پژوهشگران ارمنی شناسی مدت های طولانی مشغول مسئله حروف موسوم به "دانیل" بودند. گروهی معتقد بودند که اینان حروف باستانی ارمنی بودند که مدتهای طولانی بدون استفاده مانده بود و وقت که دگربار مطرح شدند مشخص گردید که برای زبان ارمنی کافی نیستند. پژوهش های اخیر این امر را رد کرده واین نتیجه را بدست داده است که الفبای ارمنی را کلا" مسروپ ماشتوتس ابداع نموده است (نگاه کنید به کتاب "نامداران فرهنگ ارمنی" ترجمه ا. گرمانیک).

۱۸۷- مطلب چنین نیست که مسروپ همراه دو نفر از شاگردانش در آشور عهد عتیق و جدید را ترجمه کرده باشد. این امر با مطالب خود خورنی می تواند تناقض داشته باشد مبنی بر اینکه ساهاک بزرگ آنها را از آشوری ترجمه کرده است. زیرا متن یونانی را در دسترس نداشت و نیز اینکه مسروپ و ساهاک یک بار دیگر بخاطر ترجمه عجولانه آن را از یونانی ترجمه کرده اند.

۱۸۸- برای انتخاب شاگردان آنان نه تنها باید با هوش و سالم باشند بلکه می بایست دارای صدایی صاف و نفسی خوب می بودند. دو ویژگی اخیر از این نظر حائز اهمیت بود که شاگردان باید بگونه ای آموزش می دیدند که بتوانند در کلیسا آوازها و سرودهای مذهبی را بخوانند.

۱۸۹- سگستان یا سجستان استان سیستان کنونی است. بخاطر آب و هوای نامساعدی که داشت یزدگرد دوم شاهزادگان ارمنی را که به سرزمین پارس فرا می خواند تهدید می کرد در صورت عدم پذیرش پرستش آتش به آنجا تبعید خواهد کرد.

۱۹۱- نامه های جاثلیق ساهاک و پاسخ قیصر تئودوس و بطریق واقعی نیستند. بلکه تجسم خورنی است که اگر آنها می خواستند بنویسند چنین می نوشتند. (این روش در زمان های قدیم رسم بود و نه تنها میان نویسندگان ارمنی که میان نویسندگان بیگانه نیز چنین بود). لذا اتهام وارد شده به ساهاک مبنی بر اینکه او بجای گروش به یونان به آشوریان بی نام و نشان مراجعه کرده است را نمی توان نقطه نظر خورنی بشمار نیاورد. (زیرا او یونان را مادر و قیم حکمت می دانست).

۱۹۲- بوربوریتون از واژه یونانی بوربورس اخذ شده است که به معنی گِل، آشغال و ناپاکی است. آنان دشمنان خود را با این لقب توهین آمیز می خوانند.

۱۹۳- کلیسای ارتدکس (به معنی راست، درست اندیش، معتقد به سنت صحیح، راست آیین).

۱۹۴- "برجهای صخره مانند" واریانت های مختلفی در چند متن دارد که مناسب ترین آنها انتخاب شده است.

۱۹۵- تئودوروس مامو-استی صحیح نیست. باید موپسو-استی باشد. (شهر قدیمی موپسو- استیا در کیلیکیه و در نزدیکی شهرِ آدانا). او از پدران روحانی نامدار کلیسای انطاکیه بود و اصول پژوهشی و انتقادی و تاریخی را در تفسیر کتاب مقدس مطرح نمود. معاصر و دوست هوهان زرین کلام بود. او را آنگاه جزو پدران نسطوری بشمار آوردند و بر این اساس نسطور را شاگرد او قلمداد کردند اگر چه این امر اثبات نشده است. تئودور نیز به کلیسای انطاکیه تعلق داشت و از حکمای بسیار با سواد الهیات بشمار می رفت و دارای دانش های چند جانبه بود. بسال ۲۹۰ م. زاده شد.

۱۹۶- این "فن" فن دستوری و سخنوری بود.

۱۹۸- این بخش بویژه پاراگراف نخست شدیدا" متاثر از دستور و واژگان یونانی است. این نظریه وجود دارد که خورنی این بخش را در زمان جوانی نگاشته آنگاه به تاریخ افزوده است.

۱۹۹- ساندارامت و شکل قدیمی تر آن سپاندارامت واژه ای است پهلوی (spandaramat) سپندارمذ، بغدخت زمین، نام چهارمین امشاسپند و نام پنجمین روز ماه و دوازدهمین ماه سال است. در اوستایی بصورت spanta-armaiti (= فروتنی و پاکی و محبت و حکمت قدس یا فرشته پاکی). در میان ارمنیان این نام برای آن دنیا، آخرت، سرایی دیگر و عقبی و در نهایت به معنی جهنم بکار می رود.

۲۰۰- می توان این عبارت را یک فیلسوف نو مانند افلاطون و پاپیر و فلسفه نوافلاطونی استنباط نمود. این افلاطون نو کیست؟ خورنی به آن اشاره ندارد، تنها یادآور می شود که خودش شاگرد ناشایستی برای وی نبود و تحصیلاتش را نزد او به کمال رساند.

۲۰۱- ترتیب گاه های شاهزادگان و اشراف ارمنی (در پهلوی گاهنامک نامیده می شود) خوشبختانه تا امروز باقی مانده است. بهترین پژوهش در این باره به ن. آدونتس تعلق دارد که توسط ساهاک نوشته شده و آدونتس آن را بشرح زیر خوانده است:

ناخارار نخست و ماغخاز ارمن

۱- پیشوای سیونیک
۲- آسپت (لقب خاندان باگراتونی)
۳- پیشوای آرزرونی
۴- پیشوای ماميکنيان
۵- شاهاپ، پیشوای سوفن
۶- پیشوای موک
۷- " رشتونیک
۸- " واهونیان
۹- " کاسپیان
۱۰- " آنزواتسیان
۱۱- " آپاهونیان
۱۲- کامساراکان
۱۳- آپاهونی دیگر
۱۴- واناندیان
۱۵- پیشوای آماتونیان
۱۶- " گوغتن
۱۷- " گنونیان
۱۸- آنزواتسیان دیگر
۱۹- پیشوای تایوتس
۲۰- قاضی باسن
۲۱- پیشوای گنتونیان
۲۲- وارد زاوونی
۲۳- پیشوای گاردمان
۲۴- [ماغخاز]
۲۵- ساهارونی
۲۶- پیشوای گابغنیان
۲۷- " آبغیان
۲۸- " دوم سیونیان
۲۹- " دوم آرزرونی
۳۰- " سوم آرزرونی
۳۱- " دوم ماميکنيان

۳۲- روپسیان
۳۳- آشوتسیان
۳۴- دیماکسیان
۳۵- بوخادیماکسیان
۳۶- آبغیان دیگر
۳۷- دیماکسیان دیگر
۳۸- پالونی
۳۹- آراوغیان
۴۰- آشاهماریان
۴۱- هامبوژیان
۴۲- واراسپاکیان
۴۳- دزیوناکان
۴۴- آکئاتسی
۴۵- زارهاوانیان
۴۶- انزایتسی (Ondsayetsi)
۴۷- مانداگونی
۴۸- سغکونی
۴۹- تایگریان
۵۰- یرمانتونی
۵۱- سپاندونی
۵۲- آراونیان
۵۳- ترونی
۵۴- مامبراتسی
۵۵- هاونونی
۵۶- بژنونی
۵۷- کاجبرونی
۵۸- مهنونی
۵۹- ناخچری
۶۰- شهردار دربار (احتمالا"شهردار شهر شاه نشین یعنی پایتخت آرتاشاد)
۶۱- رئیس شکارگاه دربار(منظور خاندان واراژنونی)
۶۲- آرتاشسیان
۶۳- واناندیان دوم

۶۴- تسول
۶۵- ویژانونی یا ویژانی
۶۶- آکاتسو
۶۷- دیماکسیان شیراک
۶۸- گازریکیان
۶۹- رهبر ماراتسیان
۷۰- واگر اسپونی

۲۰۲- اردشیر با میانجیگری جاثلیق ساهاک خاندان کامساراکان را که از مایملک و مقام خود محروم شده بود دوباره صاحب مقام و مایملکشان کرد اما با درجه مرتبتی پایین تر. اما گازاون توسط خسرو شاه بعلت تعلق مادری اش به اشکانیان از خاندان کامساراکان خارج و به اشکانیان پیوسته بود و لذا ساهاک درخواست نمود به او نیز مقام و مرتبتی متناسب با گاهنامه داده شود، زیرا اینان با پهلوها هم نژاد و نزدیک بودند.

۲۰۳- از این جمله برخی نتیجه گرفته اند که خورنی کتاب چهارمی نیز نوشته است.

۲۰۶- منظور از "تحولات اول و دوم" دوبار خلع شدن ساهاک از مقامش می باشد.

۲۰۷- خورنی گریگور نازیانزی را مورد نظر دارد که از خطابه های متعدد او قطعاتی را مورد استفاده قرار داده و این مرتبه را نوشته است.

۲۰۸- خورنی در اینجا رویدادهایی از تاریخ اسرائیلیان را با وقایع ارمنیان مقایسه می کند و نتیجه می گیرد وضع ارمنیان به مراتب بدتر بوده است.

۲۰۹- اشاره به مرثیه ارمیاء است که در آن مصائب اسرائیلیان پس از ویرانی اوروشلیم و اسارت مردم تشریح می شود.

۲۱۰- عبارت "گرزیان از میراث" نامفهوم است. برخی از پژوهندگان "گریزان از القاب کلیسائی" استنباط کرده اند.

۲۱۱- خواننده آخرین بخش مرثیه نباید چنین استنباط کند که کلیه اقشار مردم ارمن دچار کاستی بودند و سرزمین ارمن مملو از مصائب و دشواری بوده است. تاریخ خورنی در هیچ نقطه ای این تصویر اسفناک تشریح شده را تأیید نمی کند. این امر نتیجه آزردگی روحی و منطق بدبینانه او است.

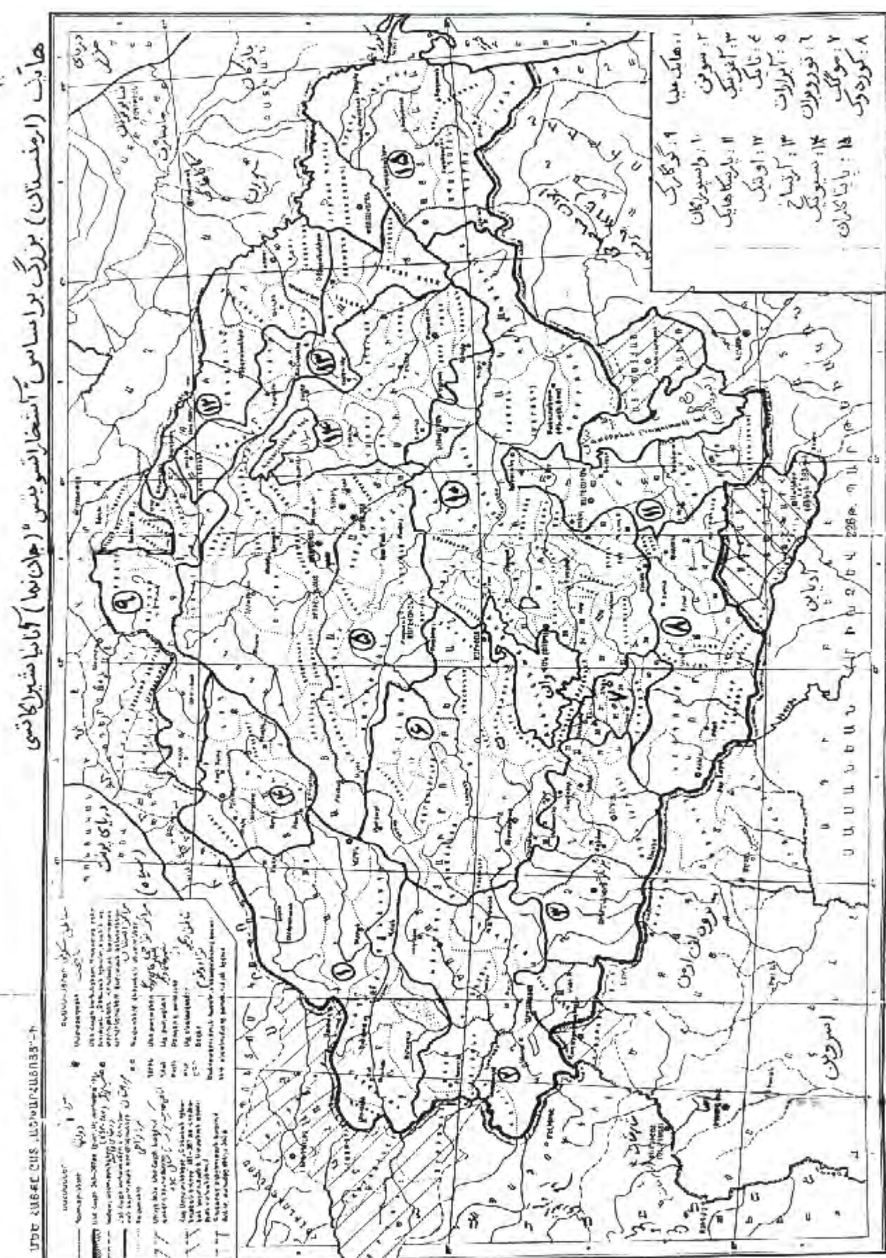
نویسنده در حین نگارش مرثیه عدم استقلال و بی حکومتی ارمنیان را با تاسف و تاثر درک کرده فقدان آموزگاران بی همتا و محرومیت شخصی وی باعث تاثر شدید روحی او شده اند.

و در اثر فشارهای روانی پدید آمده کلیه کاستی های جامعه را با تاکید بیشتر عمومیت داده است. این تشریح بدبینانه مولف بیشتر احساسات پاک و خالصانه یک میهن پرست است تا تصویر واقعیت ها.

پیوست شماره ۲

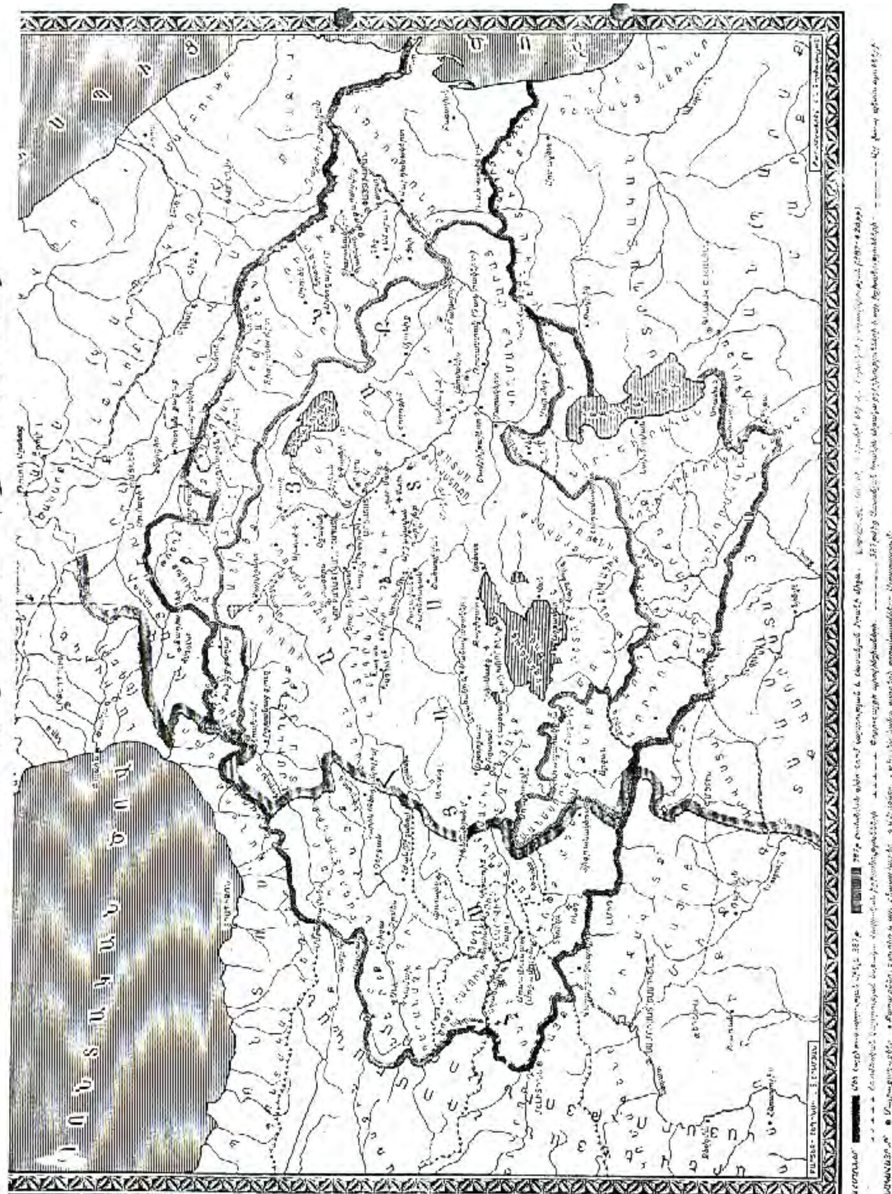
نقشه ارمنستان بزرگ بر اساس جهان نمای (آشخاراتسویتس) آنانیا شیراکاتسی

تهیه ادیک باغداساریان (ا. گرمانیک)



پیوست شماره ۳

نقشه ارمنستان در زمان مسروپ ماشتوتس و موسی خورنی



پیوست شماره ۴

تهیه ادیک باغداساریان

سلسله های پادشاهی ارمنستان
از آغاز تا روی کار آمدن باگراتونیان

الف: خاندان پادشاهی آرارتیان یا ساردوریان (موسوم به اورارتو)

۱- آرامه (۸۴۰- ۸۶۰ پ.م.)
۲- ساردوری اول (۸۲۵-۸۴۰)
۳- ایشپوئینی (۸۱۰-۸۲۵)
۴- منوا (۷۸۶-۸۱۰)
۵- آرگیشتی اول (۷۶۴-۷۸۶)
۶- ساردوری دوم (۷۳۵- ۷۶۴)
۷- روسا اول (۷۱۳-۷۳۵)
۸- آرگیشتی دوم (۶۸۵-۷۱۳)
۹- روسا دوم (۶۴۵-۶۸۵)
۱۰- ساردوری سوم (؟۶۳۵-۶۴۵)
۱۱- ساردوری چهارم (؟۶۲۵-؟۶۳۵)
۱۲- اریمنا (؟۶۱۷-؟۶۲۵)
۱۳- روسا سوم (۶۰۹-؟۶۱۷)
۱۴- روسا چهارم (۵۹۰-۶۰۹)

ب: خاندان پادشاهی یرواندیان

۱- یرواند اول ساکاواکیاتس (۵۶۰-۵۸۰) پ . م.
۲- تیگران یرواندیان (۵۳۵-۵۶۰)
۳- هیودارنس اول (پایان سده ششم پ.م.)
۴- هیودارنس دوم (اوایل شده پنجم پ.م.)
۵- هیودارنس سوم (اواسط سده پنجم پ.م.)
۶- آرتاشیر (نیمه دوم سده پنجم پ.م.)
۷- یرواند دوم (۳۶۰-۴۰۴پ.م.)

۸- یرواند سوم (۳۰۰-۳۳۱)
۹- یرواند چهارم (آخر) (۲۰۱- ۲۲۰)

پ: خاندان پادشاهی آرتاشسیان

۱- آرتاشس اول (۱۶۰-۱۸۹) پ.م.
۲- آرتاوازد اول (۱۱۵-۱۶۰)
۳- تیگران (تیران) اول (۹۵-۱۱۵)
۴- تیگران بزرگ (دوم) شاهنشاه (۵۵-۹۵)
۵- آرتاوازد دوم، شاهنشاه (۳۴-۵۵)
۶- آرتاشس دوم (۲۰-۳۰)
۷- تیگران سوم (۸-۲۰پ.م.)
۸- تیگران چهارم شاهنشاه و اراتو (۵-۸)
۹- آرتاوازد سوم (۲-۵)
۱۰- تیگران چهارم و اراتو (مجددا"، سال دوم پ.م. تا سال اول میلادی)
۱۱- اراتو (بار سوم،۱۱- ۶ میلادی)

ت: کارگزاران رومی

۱- آریوبرزن (۴-۲میلادی)
۲- آرتاوازد چهارم (۶-۴)
۳- تیگران پنجم (۶م.)
۴- ونون آرشاگونی (۱۶-۱۲)
۵- آرتاشس (زنون- آرتاشس)سوم (۳۴-۱۸)
۶- آرشاک (ساناتروک) اول (۳۵-۳۴)
۷- مهرداد (۳۷-۳۵)
۸- پولمون (۴۰-۳۸)
۹- کوتیس (۴۳-۴۰)
۱۰- مهرداد (مجددا" ۵۱-۴۷)
۱۱- هرادامیزد (۵۴-۵۱)
۱۲- تیگران ششم (۶۱-۶۰)

ث: خاندان پادشاهی آرشاگونی

۱- تیرداد اول (۵۲و ۸۸-۶۶)

۲- ساناتروک اول (۱۱۰-۸۸)
۳- آشخادار (۱۱۳-۱۱۰)
۴- ۴-پارتاماسیر (۱۱۴-۱۱۳)
۵- واغارش اول (۱۴۴- ۱۱۷)، سوهموس- تیگران(۱۶۱-۱۴۴)
۶- باکور اول (۱۶۳-۱۶۱)، سوهموس- تیگران(مجددا" ۱۸۶-۱۶۴)
۷- واغارش دوم (۱۹۸-۱۸۶)
۸- خسرو اول (۲۱۶-۱۹۸)
۹- تیرداد دوم (۲۵۲- ۲۱۷)، آرتاوازد (ماندا‌گونی؟) (۲۶۲-۲۵۲) هرمزد- اردشیر ساسانی(۲۷۲-۲۶۲) نرسی ساسانی (۲۹۳-۲۷۲)
۱۰- خسرو دوم کبیر (۲۸۷-۲۷۹)
۱۱- تیرداد سوم کبیر (۳۳۰-۲۹۸)
۱۲- خسرو سوم کوتاک (۳۳۸-۳۳۰)
۱۳- تیران(۳۵۰-۳۳۸)
۱۴- آرشاک دوم (۳۶۸-۳۵۰)
۱۵- پاپ (۳۷۴- ۳۶۹)
۱۶- وارازدات (۳۷۸-۳۷۴)
۱۷- آرشاک سوم (۳۸۵-۳۷۸)
۱۸- خسرو چهارم (۳۸۹-۳۸۵)
۱۹- ورامشاپوه (۴۱۷-۳۸۹)
۲۰- خسرو چهارم(مجددا" ۴۱۸-۴۱۷)، شاپور ساسانی(۴۱۹-۴۱۸)
۲۱- آرتاشس چهارم(۴۲۸-۴۲۲)

ج: مرزبانان ارمنی

۱- واساک سیونی (۴۵۱-۴۳۸)
۲- ساهاک باگراتونی (۴۸۲-۴۸۱)
۳- واهان مامیکنیان (۵۰۶-۴۸۶)
۴- وارد مامیکنیان (۵۱۲-۵۰۶)
۵- مژژ گنونی (۵۴۸-۵۱۳)
۶- وارتان (وارتان سرخ) مامیکنیان (۵۷۲-۵۷۱)
۷- پیلیپوس سیونی(۵۷۸-۵۷۳)
۸- سمبات باگراتونی(۶۱۷-۵۹۱)
۹- داویت ساهارونی(۶۲۹-۶۱۷)

۱۰- وارازتیروس باگراتونی(۶۳۳-۶۲۹)
۱۱- تئودوروس رشتونی(۶۳۹-۶۳۴)

ج: حاکمان (ایشخان) یا امرای ارمنی
۱- مژژ گنونی(۶۳۵-۶۲۹)
۲- داویت ساهارونی(۶۳۹-۶۳۵)
۳- تئودوروس رشتونی(۶۵۴-۶۳۹)
۴- هامازاسپ مامیکنیان(۶۶۱-۶۵۴)
۵- گریگور مامیکنیان(۶۸۵-۶۶۱)
۶- آشوت باگراتونی(۶۸۹-۶۸۵)
۷- ۷-نرسه کامساراکان(۶۳۹-۶۸۹)
۸- سمبات باگراتونی (۷۰۱-۶۳۹ و ۷۲۶-۷۰۳)
۹- آشوت باگراتونی (۷۴۹-۷۳۲)
۱۰- موشغ مامیکنیان(۷۵۳-۷۴۹)
۱۱- ساهاک باگراتونی(۷۷۰-۷۵۳)
۱۲- سمبات بارگاتونی(۷۷۵-۷۷۰)
۱۳- آشوت باگراتونی(۷۸۱-۷۷۵)
۱۴- ۱۴-تاچات آنزواتسی(۷۸۵-۷۸۱)
۱۵- آشوت مساکر باگراتونی(۸۲۶-۷۹۰)
۱۶- باگارات باگراتونی(۸۵۱-۸۲۶)
۱۷- سمبات باگراتونی(۸۵۵-۸۵۱)
۱۸- آشوت باگراتونی(۸۶۲-۸۵۵)
حاکم حکام (امیرالامرا)(۸۸۵-۸۶۲)
پادشاه ارمنستان(۸۹۰-۸۸۵)

پیوست شماره ۵

تهیه ادیک باغداساریان

رهبران مسیحیت و کلیسای ارمنی از آغاز تا زمان خورنی

الف : پیش از پذیرش رسمی مسیحیت

۱- تادئوس حواری (۶۶-۴۳م.)
۲- بارتوغیمئوس حواری (۶۸-۶۰م.)
۳- زاکاریا هایراپت (۷۲-۶۸م.)
۴- آدرنرسه هایراپت (۹۲-۷۷م.)
۵- موشه هایراپت (۱۲۳-۹۳م.)
۶- شاهن هایراپت (۱۵۰- ۱۲۱م.)
۷- شاوارش هایراپت (۱۷۱- ۱۵۱م.)
۸- غوندیوس هایراپت (۱۹۰-۱۷۲م.)
۹- مهروژان هایراپت (؟۲۷۰- ۲۴۰)

ب : پس از پذیرش رسمی مسیحیت
۱- گریگور روشنگر (۳۲۵- ۳۰۲م.)
۲- آریستاکس پارتو (پارتی ۳۳۳- ۳۲۵)
۳- ورتانس پارتو (۳۴۱- ۳۳۳)
۴- هوسیک پارتو (۳۴۷- ۳۴۱م.)
۵- پارن آشتیشاتتسی (۳۵۲- ۳۴۸م.)
۶- نرسس پارتو (۳۷۳-۳۵۳)
۷- شاهاک اول مانازگرتاتسی (۳۷۷- ۳۷۳)
۸- زاون اول مانازگرتاتسی (۳۸۱- ۳۷۷)
۹- آسپوراکس اول مانازگرتاتسی (۳۸۶- ۳۸۱)
۱۰- ساهاک اول پارتو (۴۳۶- ۳۸۷م.)
۱۱- هوسپ هوغوتسمتسی (۴۵۲- ۴۳۷م.)

۱۲- ملیته اول منازگرتاتسی (۴۵۶- ۴۵۲)
۱۳- موسس اول منازگرتاتسی (۴۶۱- ۴۵۶)
۱۴- گیود آرا هزاتسی (۴۷۶- ۴۶۱)
۱۵- هوانس اول مانداگونی (۴۹۰- ۴۷۸)

پیوست شماره ۶

تهیه ادیک باغداساریان

گاهنامه ارمن

گاهنامه فرمان پادشاهی ارمنستان درباره موقعیت و مقام و رتبه خاندان های ناخارار ارمنی در دربار بود و حاکمیت ناخارارها بر اساس قدرت و توان اقتصادی و نظامی آنها تعیین می شد و طی فرمان ویژه ای از سوی پادشاه مشخص و تصویب می گردید. نسخه های متفاوتی از این سند تاریخی بدست ما رسیده است که با یکدیگر اختلاف نیز دارند و هیچیک بطور کامل شامل همه ناخارارهای ارمنی نیست. یک نسخه منحصر بفرد از گاهنامه که بدست آمده توسط جاثلیق ساهاک پارتو(۴۳۹-۳۸۷) تنظیم و برای تأیید به دربار ساسانی ارائه شده است و پیشگفتار آن گویای این مطلب می باشد. در این سند گرچه نام هفتاد خاندان ناخارار قید شده اما در نسخه های دیگر تا ۱۶۷ نام نیز یاد شده است. یادداشت هایی نیز دال بر وجود ۴۰۰ وحتی ۹۰۰ گاه یا مقام ناخاراری در ارمنستان وجود دارند. فهرست نام هفتاد خاندان ناخاراری در بخش توضیحات استپان مالخاسیان در پیوست شمار ۱، شماره ۲۰۱ آمده است.

پیوست شماره ۷

تهیه ادیک باغداساریان

سپاهنامه ارمن

زوراناماک یا سپاهنامه ارمن یک سند حکومتی بود که در زمان پادشاهی آرشاگونی در ارمنستان به کار می رود و نظام سپاهیگری کشور را مشخص می نمود و دارای چهار بخش فرماندهی بود (جنوب، شمال،شرق و غرب) این سند تاریخی تنها به صورت دستنویس بدست ما رسیده و به وقایعنامه آنانیا شیراکاتسی منضم شده است. در فهرست زیر نام و تعداد سپاهیان مربوط به خاندان های مختلف ارائه می گردد.

فرماندهی بخش غربی
آنگغ تون ۳۴۰۰
بدشخ آغزنیک ۴۰۰۰
بزنونی ۳۰۰۰
ماناوازیان ۱۰۰۰
باگراتونی ۱۰۰۰
خورخورونی ۱۰۰۰
سوپاتسی ۱۰۰۰
واهونی ۱۰۰۰
آپاهونی ۱۰۰۰
گنونی ۱۰۰۰
باسناتسی ۶۰۰
پالونی ۳۰۰
انزاکین ۴۰۰۰
مانداگونی ۳۰۰
ساغونی ۳۰۰
واراژنونی ۳۰۰
آیزناکان ۱۰۰
آرونیان ۳۰۰
واراژنونیان ۱۰۰
اسپاندونی ۳۰۰
راپسیان ۱۰۰

فرماندهی بخش شرقی
سیونی ۱۹۴۰۰
آماسگونی ۲۰۰
آوازاتسی ۲۰۰
وارزاوونی ۲۰۰
تامراراتسی ۱۰۰
مازازاتسی ۱۰۰
سوغکپان ۱۰۰
گزچونی ۵۰
وارنونی ۵۰
باکان ۵۰
کچرونی ۵۰

کوگان ۵۰
پاتسپارونی ۵۰
گازریکان ۵۰
ویژانونی ۵۰
زانداغان ۵۰
سوداتسی ۵۰
آکازتسی ۵۰
آسچشنیان ۵۰
کینان ۵۰
تاگریان ۵۰

گابغیان ۳۰۰
آبغیان ۳۰۰
هاونونی ۳۰۰
ساهارونی ۳۰۰
زیوناکان ۳۰۰
اشخاداریان ۱۰۰
واراز ارتیکیان ۱۰۰

فرماندهی بخش شمالی
بدشخ گوگارک ۴۵۰۰
کامساراکان ۶۰۰
کاسپتسی ۳۰۰۰
اوته آتسی ۱۰۰۰
زاوده آتسی ۱۰۰۰
تایتسی ۶۰۰
مامیکنیان ۱۰۰۰
واناداتسی ۱۰۰۰
گاردماناتسی ۱۰۰۰
ورتونی
آروغیان ۵۰۰
آشوتسیان ۵۰۰
دیماکسیان ۳۰۰
گنتونی ۳۰۰
بوخایتسی ۳۰۰

فرماندهی بخش جنوبی
کادمئاتسی ۱۳۲۰۰
کوردواتسی ۱۰۰۰
آرزرونی ۱۰۰۰
رشتونی ۱۰۰۰
موکاتسی ۱۰۰۰
گوغتنتسی ۵۰۰
آنزواتسی ۵۰۰
هاروژیان ۱۰۰
ترپاتونی ۱۰۰
مهنونی ۱۰۰
اکئاتسی ۳۰۰

زاره وانیان۳۰۰
یروانتونی ۳۰۰
هاماستونیان ۱۰۰
آرتاشسیان ۳۰۰
باگراتونی ۱۰۰
آبراهامیان ۱۰۰
ترونی ۳۰۰
بوژونی ۲۰۰
کاجبرونی ۱۰۰
نودونی ۱۰۰
موراتسان ۳۰۰

تعداد جنگجویان غیر از سپاه دربار بالغ بر هشتاد و چهار هزار نفر بود. سپاه دربار همراه پادشاه به جنگ می رفتند. غیر از آنها نیروهای مارتپتاکان (مُردبُدی) مسئولیت حفظ و حراست از شهبانو و گنجهای دربار را بعهده داشتند. تعداد کل سپاهیان ارمنی جمعا" به یکصد و بیست هزار نفر می رسید که ۸۴،۰۰۰ سپاهی ناخارارها و ۳۶،۰۰۰ نفر سپاهی دربار و مردبدی بودند

پیوست شماره ۸

راهنمای آوانگاری ارمنی (بکار رفته در این کتاب)

a	آ	**abadan** (آبادان)
a’	اَ	**a’rak** (اراک)
ch	چ	**chap** (چاپ)
ds= ծ	د+س	**dsit’ (d+s) =** گنجشک
dz =ձ	د+ز	**dzor (d+z) =** دره
e	ا	**esm =** اسم
e’ = ը	عَ	**te’r n (turn** انگلیسی)
g	گ	**gorg =** گرگ
gh	غ	**gheyrat =** غیرت
i	یی	**it =** ایت
j	ج	**jib =** جیب
k	ک	**kar =** کار
k’= կ	ق	**k’at =** شیر
kh	خ	**khub =** خوب
p	پ	**pak =** پاک
p’= պ	پ+ب	**p’at =** دیوار
r	ر	**ara =** آرا
r’ = ռ	ر (مشدد)	**ar’e =** ارّه
sh	ش	**shab =** شب
t	ت	**tab =** تب
t’ = տ	ت+د	**t’un =** خانه
tch = ճ	د+چ	**tchak’at’ =** به معنی پیشانی
ts = ց	ت+س	**tsav =** به معنی درد
u	او	**khub** (خوب)
y	ی	**yar =** یار
z	ز	**ziba =** زیبا

zh ژ **zhale = ژاله**

فهرست منابع مترجم

۱-مانوکیان، آرداک. اعیاد کلیسای ارمنی. (به زبان ارمنی). تهران:۱۹۶۹.

۲-مانوکیان، آرداک. اعیاد کلیسای ارمنی. ترجمه هرایر خالاتیان. تهران: ۱۳۶۰.

۳-دورانت، ویل. تاریخ تمدن. ج۱۱-۱. ترجمه احمد آرام و دیگران. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسالمی، ۱۳۶۵.

۴-سارتون، جورج. مقدمه بر تاریخ علم. ترجمه غلامحسین صدری افشار. تهران: ۱۳۶۰.

۵-گروه نویسندگان. تاریخ و وقایعنامه موسی خورنی. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۸۹.

۶-گروه نویسندگان مرکز پژوهشهای ارمنی شناسی دانشگاه ایروان. نامداران فرهنگ ارمنی سده های ۱۸-۵ . ج۱. ترجمه ا. گرمانیک. تهران: بنیاد نیشابور، ۱۳۶۱.

۷-خداوردیان ، ک. س. و دیگران . تاریخ ارمنستان. ج ۱و۲. ترجمه ا. گرمانیک. تهران:۱۳۶۰.

۸-ت.خ.هاکوپیان. نگاهی به جغرافیای تاریخی ارمنستان. (به زبان ارمنی). ایراوان: ۱۹۶۰.

۹-آراکلیان. تاریخ و رشد فرهنگ فکری ارمنیان.(به زبان ارمنی). ج ۱و۲. ایروان: ۱۹۶۴-۱۹۵۹.

۱۰- خورنی، موسی. تاریخ ارمنستان. ترجمه آبراهام هواساپیان. اراک: ۱۳۳۱.

۱۱-دایرهٔ المعارف بزرگ ارمنی. (به زبان ارمنی). ج۱۳-۱. ایروان: ۱۹۸۷-۱۹۷۴.

۱۲-تاریخ پیشرفت علمی و فرهنگی بشر. ج۵-۱. تهران: ۱۳۵۹-۱۳۵۶.

۱۳-در نرسسیان، سیرآرپی. ارمنیان. ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: ۱۳۵۷.

۱۴- مالخاسیان، استپان. در باره معمای خورنی. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۴۰.

۱۵-خورنی،موسی. تاریخ ارمنیان. ایروان: ۱۹۸۴.

۱۶-کتاب مقدس. به زبانهای ارمنی، فارسی و انگلیسی.

۱۷-آرزرونی، توما. تاریخ خاندان آرزرونی. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۷۸.

۱۸-ملکونیان، ه. منابع آشوری. ج۱. ایروان: ۱۹۷۶.

۱۹-گریمال، پیر. فرهنگ اساطیر یونان و رم. ترجمه احمد بهمنش. تهران: ۱۳۵۶.

۲۰-کنستاندین زیرانازین. ایروان: ۱۹۷۰.

۲۱-رایین، اسماعیل. فراموشخانه و فراماسونری در ایران. تهران: ۱۳۵۷.

۲۲-آناسیان، ه. ماخذ شناسی ارمنی. (به زبان ارمنی) ج۱و۲. ایروان: ۱۹۷۶-۱۹۵۹.

۲۳-فره وشی، بهرام. فرهنگ زبان پهلوی. تهران ۱۳۵۸.

۲۴-بهرامی، احسان. فرهنگ واژه های اوستا. ج۴-۱. تهران: ۱۳۷۲.

۲۶-منشی امیر، رابی. تاریخ آشور. تهران: ۱۳۶۰.

۲۷-آجاریان، هراچیا. فرهنگ ریشه شناسی ارمنی. (به زبان ارمنی). ج۴-۱. ایروان: ۱۹۷۹-۱۹۷۱.

۲۸-آجاریان هراچیا. فرهنگ نامهای ارمنی. (به زبان ارمنی). ج۵-۱. ایروان: ۱۹۶۲.

۲۹-پیرنیا، حسن. ایران باستان. ج۱و۲و۳. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

۳۰-سارگسیان، گاگیک. ارمنستان و دوران هلنیسم و نقش موسی خورنی. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۶۶.

۳۱-گشتاسب پور پارسی، مهربان. گنجینه نامهای ایرانی. تهران: ۱۳۶۲.

۳۲-تاریخ سبئوس. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۷۹.

۳۳-شیراکاتسی، آنانیا. جهان نما. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۶۳.

۳۴-بوزاند، پاوستوس. تاریخ ارمنیان. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۶۸.

۳۵-آگاتانگغوس. تاریخ ارمنیان. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۷۷.

۳۶-گروه نویسندگان آکادمی علوم ارمنستان. تاریخ ارمنستان. ج ۸ -۱. ایروان:آکادمی علوم ارمنستان ۱۹۸۴-۱۹۶۷.

۳۷-گروه نویسندگان. تاریخ ارمنستان. ج۴-۱. ایروان: ۱۹۷۰-۱۹۶۳.

۳۸-هوانسیان، و آبراهامیان. گزیده تاریخ ارمنستان. (به زبان ارمنی). ج۱. ایروان: ۱۹۸۱.

۳۹-اُرامانیان، ماغاکیا. "آزگاپاتوم". (به زبان ارمنی). بیروت: ۱۹۶۱

۴۰-. نیازنامه. (به زبان ارمنی) بکوشش گوهار مرادیان. ایروان: ۱۹۹۳

۴۱- خورنی، موسی. سخنان ، اندیشه ها و تفسیرها ، ایروان دانشگاه دولتی ، ۱۹۹۲

۴۲- خورنی، موسی. تاریخ ارمنیان. (نسخه گرابار ارمنی) به کوشش م. آبغیان و س. هاروتیونیان . تفلیس: ۱۹۱۳. تجدید چاپ ایروان ۱۹۹۱.

۴۳-کوریون. زندگینامه ماشتوتس. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۶۲.

۴۴- فصلنامه بازماوب، ۴-۱. ونیز: ۱۹۹۳.

۴۵- فصلنامه بازماوب. ۲و۱. ونیز: ۱۹۹۱.

۴۶- ماهنامه گارون، شماره ۴. ایروان: ۱۹۸۲.

۴۷- ماهنامه ادبی- علمی لویس، شماره ۱۲و ۱۱. تهران ۱۹۴۴.

۴۸- چامچیان ، میکایل . تاریخ ارمنیان (به زبان ارمنی) ج ۳-۱ ونیز: مخیتاریان ۱۷۸۶-۱۷۸۴ تجدید چاپ دانشگاه دولتی ایروان ۵-۱۹۸۴.

۴۹-غوند . تاریخ . ترجمه از گرابار توسط آرام تر غوندیان ایروان ۱۹۸۲.

۵۰-گزنفون . آناباسیس ،ترجمه سیمون کرکیاشاریان ، ایروان : آکادمی علوم ارمنستان ، ۱۹۷۰.

۵۱-گزنفون . کورشنامه ، ترجمه آشوت مورادیان ، تهران ۱۹۷۱.

۵۲-پلوتارک ،آثار ، ترجمه هامو هاریان ، ایروان: هایاستان ، ۱۹۸۷.

۵۳- هرودوت ، تاریخ ۹ جلد ، ترجمه سیمون کرکیاشاریان ، ایروان : آکادمی علوم ارمنستان ، ۱۹۸۶.
۵۴-س. سارداریان جوامع پیش از تاریخ در ارمنستان ، ایروان : میتک ، ۱۹۶۷.
۵۵-آ. مگردیچیان ، کتابت ارمنی در سده ۵ م. ایروان: هایاستان ، ۱۹۶۸.
۵۶- نیکوغایوس آدونتس ، ارمنستان در زمان ژوستینین ، ایروان : هایاستان ۱۹۸۷.
۵۷- موسیسیان آرتاک ، حکومت باستانی ارمنستان- آراتا ، ایروان ۱۹۹۲.
۵۸-بالاسانیان ، استپان. تاریخ ارمنیان ، تفلیس ۱۹۰۲.
۵۹-آبغیان، م. مجموعه آثار . ج ۷-۱ ، ایروان : آکادمی علوم ارمنستان ، ۷۵-۱۹۶۶.
۶۰- میه، آنتوان . پژوهشهای ارمنی شناسی . ایروان: دانشگاه دولتی ۱۹۷۸.
۶۱-هاکوپیان، ت.خ. و دیگران ، فرهنگ نامهای جغرافیایی ارمنستان و کشورهای همسایه ، ج ۴-۱ ایروان : دانشگاه دولتی ۹۸-۱۹۸۶.
۶۲-ژامکوچیان ، هـ. گ. و دیگران . تاریخ مردم ارمنی ، ایروان: دانشگاه دولتی ۱۹۷۵.
۶۳- نالباندیان ، هـ. ت. منابع عرب درباره ارمنستان و ارمنیان .ایروان : آکادمی علوم ارمنستان ۱۹۶۵.
۶۴-ماناندیان ، هاکوپ . مجموعه آثار . ج ۶-۱. ایروان : آکادمی علوم ارمنستان ۸۵-۱۹۷۷.
۶۵-د مورگان ، ژان . تاریخ مردم ارمنی ، بوستن ، ۱۹۴۷.
۶۶- آیه یاب های مختلف کتاب مقدس .
۶۷-دایره معارف بزرگ اسلامی . ج۶-۱ تهران ۱۳۶۹.
۶۸-بهمنش ، احمد. تاریخ ملل آسیای غربی . تهران : دانشگاه تهران ۱۳۷۴.
۶۹- دیاکونوف ، ا.م. تاریخ ماد .تهران : پیام، ۱۳۵۷.
۷۰-دولاندن ، ش. تاریخ جهانی . ترجمه احمد بهمنش ج۲-۱ . تهران : دانشگاه تهران ۱۳۷۰.
۷۱-بهمنش ، احمد. تاریخ یونان قدیم . ج۲-۱ . تهران : دانشگاه تهران ۱۳۷۱.
۷۲-علی اف ، اقرار . تاریخ آتورپاتکان .ترجمه شادمان یوسف. تهران :بنیاد نیشابور ۱۳۷۸.
۷۳-هدایت ، شهرام . واژه های ایرانی در توشته های باستانی . تهران : دانشگاه تهران ۱۳۵۶.
۷۴- شاهنامه فردوسی ، چاپ های مختلف.
75-Moses Khorenatsi, History of the Armenians, translated by Robert W. Thomson, Harvard university press, second printing 1980.

فهرست اعلام

Մովսես Խորենացի

ՊԱՏՄՈՒԹՅՈՒՆ ՀԱՅՈՑ

(ՊԱՐՍԿԵՐԵՆ)

Թարգմանությունը, նախաբանը,
հավելվածները եվ ծանոթագրությունները

Էդիկ Բաղդասարյանի
(Էդ. Գերմանիկ)

Թեհրան 2002

ISBN 964-06-0741-X

شابک X-۰۷۴۱-۰۶-۹۶۴

Moses Khorenatsi

History of the Armenians

(In Persian)

Translation, Preface, Commentary

Notes And Annexes

By

Edic Baghdasarian

(Ed. Germanic)

TEHRAN 2002